زشتی اعمال ما صورت نادر گرفت

الحمد للہ کہ کتاب ہدایت آگین حاوی مہمات دنیا و دین

و جامع احوال روئے زمین موسوم بہ

صحیفۃ الاعمال و مرأۃ الاحوال

از تصانیف مولوی عبد العلی صاحب اسلام آبادی

عربی پروفیسر ہوگلی کالج

در مطبع میڈیکل پریس آگرہ باہتمام امیر الدین احمد طبع شد

فهرست مضامین صحیفة الاعمال و مرأة الاحوال

بسم اللّه الرحمن الرحیم

گیاهِ پژمرده زندگی به بهارِ توفیقِ ربّانی زبانِ حمد و ثنا با خیارِ نعمتِ منعمِ حقیقی کشاده مترقّب است که به کهربائی لطفِ اجابت برکشیده شود **قطعه**

ای غنی پیش بی‌نیازیِ تو	خس و گل در مقام یکسان است
لطف کن بر گیاهِ پژمرده	کز ضعیفی بسرّ دوران است

آهنِ زنگ‌آلود به صیقلِ هدایتِ صانعِ وجود لسانِ نعت با هدایهٔ صلوات نامعدود بر مجموعهٔ تواریخِ فضائل و کمالات و بر آل و اصحاب با برکات صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ والوده مترصد است که به مقناطیسِ شرفِ قبول در ربوده باشد

قطعه

ای ظهورِ تو رحمتِ کونین	از طفیلت وجود هر امکان
زان سبب بر زبانِ هر موجود	صَلِّ یا رَبِّ عَلَیْهِ بی‌پایان

اَمّا بَعْدُ فقیرِ نیازمندِ رحمتِ ایزدی عبد العلی اسلام آبادی

عفا اللہ عنہ می گوید بہترین سرمایۂ انسان وبرترین درجۂ ایشان سعادت طاعت وکمال عبادت است واین معنی در غالب اوقات بر تجربہ کاری وعبرت پذیری موقوف باشد واین موقوف علیہا اکثر بعلم احوال گذشتگان وموجودگان بحصول انجامد واین امر بعلم تواریخ وسوانح ایّام تعلّقے تمام دارد چہ علم تواریخ عبارت است از اخبار باحوال نیکوکاران وبدکرداران واعلام از سیر مرضیہ واطوار قبیحۂ امم گذشتہ وفرق موجودہ واطلاع بر نتایج اعمال ایشان کہ ناظرے عبرت شعار ومستمعے ہوشیار ازان رشدے یافتہ در طاعت وفروتنی زیادہ تر بکوشد وشکر توفیق الٰہی بجا آورد ونافرمان غافل ازان متنبہ ومنزجر گشتہ در تدارک ما فات سعی بلیغ نماید ازینجا این علم بعد علوم دینی اشرف آلات براے کسب سعادت وکمالات قرار یافتہ

فقیر سراپا تقصیر از آغاز تحصیل شغفی[له] تمام بعلم سوانح ایّام در سر داشتہ کتب متعددہ از فرق مختلفہ مطالعہ کردہ کہ مایۂ رغبتے موفور بتالیف کتابے در فن مذکور بجا ذوق دلے مکسور فراہم آمد اما ازانجا کہ عہدۂ تاریخ نویسی امریست بس گرامی وپایۂ آن خیلے عالی کہ جمہور محدثین وعلماء راسخین رحمہم اللہ تعالیٰ براے پذیرائی اخبار وروایات صیانت دین ومذہب راویان وعدالت ودیانت مورخان شرط نمودہ اند کہ ایشان بروز جزا پیش منتقم بے ریا جہت نقل اقوال وافعال خود را ماخوذ پندارند چہ بدکیشان وبدمذہبان اگرچہ بغایت منصف مزاج وصادق البیان باشند ودروغ نویسی را بظاہر معیوب شمارند تاہم در مطاوی عبارات رنگین خود نکات دروغ آمیز ورموز فتنہ انگیز را چنان مبطون دارند کہ بمطالعۂ آن ذکی طبعان

[له] شغفت بالفتح یعنی شغفت مجمع ۱۲

وفیلسوف منشان نیز از راه حق منحرف و برگشته شوند

بیت

اندرون هر حدیث او شر است | صد هزاران سحر در وی مضمر است

چنانکه گفته

بیت

نیش عقرب نه از پی کین است | مقتضای طبیعتش این است

فاسقان و بددیانتان و بددینان که از بیم بار مواخذهٔ اُخروی مطلق العنان اند دشمنان صالحان و خداپرستان گردیده از محاسن و مناقب بیکران ایشان چشم انصاف فرو خوابانیده همواره در عیب جوئی و افشای اندکی از تقصیرات و ذمائم ایشان چنان بکوشند که کاهی را همچون کوهساری و مشتی را مثل انبار تاویل کنند و از مثالب بی پایان همجنسان و هم مشربان خود دیدهٔ حق بینی را کور ساخته درپارهٔ از فضائل ایشان چنان ستایند که قطره را به بحری و شبنمی را بمطری تعبیر نمایند بنابران احتیاط دلی قبل تجربه و پختگی برای چنین خدمت گرامی مرا رخصت نمی دهد که شاید خطرات نفسانی بوقت غفلت انسانی بر نقل اخبار خلاف واقع طبعم را برانگیخته در پنجهٔ غول گمراهی اندازد و دست شوق بیتاب بغرض تدوین این گونه کتاب دامنگیر شده طبعم را اکثر می جنباند در پس و پیش عظیم افتادم حل مشکل از توفیق کارساز کریم خواسته بتعمیق نظر درین امر غور کردم پس در آئینهٔ دلم صورت این معنی منعکس شد که حالا رشتهٔ مدت عمرم با همه بیهودگی و بوالهوسی بسوراخ سوزن چهل و چهار سالگی موصول گردیده و نزدیک است که خیاط قضا بمقراض فنا آنرا ببرد و خداوند جهان و منعم منان هرچه از حوائج ضروریهٔ زندگی باید با غایت فراخی باین ناسزا و عاصی تفضل فرموده که

نان[له] در روغن افتاده واموال دنیاوی حسب خواهش قلبی عنایت نموده وازاولاد اُناث وذکور هر دو بخشیده و از حکمت و مصلحتِ ایزدی خالی نیست که از فرزندان نرینه ام سه نفر بجوار رحمت خداوند دادگستر پیوسته اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ۝ اکنون پسر چهار ساله ام که بتاریخ سوم ربیع الاوّل سنه سیزده صد و دو هجری بروز دوشنبه مابین ظهر و عصر متولد شده و به اسم

احمد عزیز الرحمن مسمّی گشته از اثمار شجر زندگیم واز اوراد باغ عمرم باقی مانده بَارَکَ اللّٰہُ فِیْ عُمْرِہٖ وَ عِلْمِہٖ وَ عَمَلِہٖ واز گردشِ چرخ دولابی هر زمان هراسانم که قبل تربیت و تعلیم آن لخت جگر خرمن تنم را ناگهان بساید و نه یارے غمخوار ونه آشناے وفادار دارم که فرزندم را بدست تربیتش سپارم و نه مالے معتدبه بگذارم که براے تعلیم او سرمایهٔ وافی باشد - ازین زمان پُرفتن وطغیان خداوند جهان امان بخشاد که هر کس از ابناے جنس بقتل دیگرے کمر حسد زیر جامهٔ وفاق محکم بسته و خنجر ستم بدست نفاق تیز گرفته در کمین نشسته است حضرت خواجه غیب اللسان علیه الرضوان در اثر ظهور این طوفان می فرماید

ابیات

این چه شوریست که در دور قمر می بینم	همه آفاق پُر از فتنه و شر می بینم
هر کسے روز بهی می طلبد از ایّام	مشکل آنست که هر روز بتر می بینم
دختران را همه جنگست و جدل با مادر	پسران را همه بدخواه پدر می بینم
هیچ رحمے نه برادر به برادر دارد	هیچ شفقت نه پدر را به پسر می بینم

پس اکنون که درین زمان تلاطم آن بدرجهٔ کمال طغیان رسیده و ملک خداے لامکان و حلیم و سخت گیر را تنه و بالا می سازد چه امن و امان - بنا ءً علیه فرزندم را

له نان در روغن افتادن کنایه از خواه کامیاب شدن ۱۲

سنه ۱۳۰۲ھ

بدست تربیت ارحم الراحمین سپردہ چیزے راکہ از یار نالی و مال فانی بہتر باشد
برای او ترکہ وار ذخیرہ گذاشتن قرین مصلحت افتاد و آن چیز نزد من بفحوای
ع خَیْرُ الْاَنِیْسِ فِی الدُّنْیَا کِتَابٌ
مختصر لیست کہ مشتمل باشد بر سوانح و تجارب عمرم و بر احوال ابنای جنسم و نیز
وصایا و مواعظم اگرچہ مدونات شریعت غرای مصطفوی مرد مسلم را از مطالعہ
این رسالہ مستغنی گرداند لیکن ہمہ مطالب ضروریہ بر وفق زمان حال دریک مجموعہ
یافتن محال بخلاف این وجیزہ افادت آمود کہ حاوی اکثر مہمات زمان موجود است
پس در تسوید چنان کتابی خمخوار خامہ نیاز را بر رخ کار آوردہ بہ اسم
صَحِیْفَۃُ الْاَعْمَالِ وَمِرْاٰۃُ الْاَحْوَالِ موسوم کردم و بنظر افادہ فرزند
سعادت یاب دران چہار باب ساختم **باب اول** دربیان زبدہ احوال
و سوانح عمری راقم کہ چگونہ زندگیش بسر شدہ فرزند را آگاہی باشد
باب دوم دربیان اہم حالات اسلام آباد کہ وطن احقر العباد است
و فرزندم بدان تعلقے اتم دارد بچہ نوع میگذرد **باب سوم** در خلاصہ حالات
ممالک دیگر کہ پسر را دران سفر اتفاق افتد بچہ طور رنگ ظہور پذیرد
باب چہارم در مواعظ و وصایا کہ از ابواب سہگانہ بالا و غیرہا متفرع شدہ
تا پسر از مطالعہ حالات مرقومہ نیکو متنبہ گشتہ از کشت گیتی دانہ غلط فہمی و خطا
کاری ہمچون پدر خود خوردہ پشیمان نشود و پدر بدان وسیلہ طبع خویش بیازماید
کہ آیا برای عہدہ جلیلہ سزاوار گردیدہ است یا نہ۔
قلم سوانح رقم را فقط در نقل احوال ضروریہ اہل اسلام کہ در نفعے یا ضرر عام

مصرع بہترین ہمنشین در دنیا کتاب است

مشهور باشد باری بایت قواعد حکمت سنیه و موعظت حسنه[۱] جنبش دادم و بهر دعوی[۲] را
تا توانائی به کرسی نشاندم و در بیان احوال دیگر اقوام رجوع نه کنانیدم مگر
بر سبیل تمثیل و استطراد کلام چه بازی خوردن[۳] مروے مسلم از برادران دینی
قریب الامکان است

بیت

من از بیگانگان هرگز ننالم	که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

و از غیر مسلمانان بعید الاحتمال دلیل بر ضعف ایمان چه نفس امتیاز بهر مذهبے که
بر روے زمین روان است اگرچه همچون خانهٔ مگس گیران ضعیف تر و سست تر
باشد شخص مذهبی را از دام مکیده و مغالطهٔ دیگر ملتیان وا می رهاند قطع نظر
از امور دیگر درین صورت ظاهری خوش خرام و برخوردار از شاخسار طوبی اسلام
که بیخش در تحت الثری فرو رفته و شاخش بر سقف فلک الافلاک بالا رسیده
و برخورداران آن بشرف خطاب كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ مخاطب شده
عذر عدم علم باحوال دیگر امم پیش آورده از ایشان بازی خورد چه خسران[۴]
و شرم اگرچه دیگر مذهبیان در بعض معاملات این جهان با ما مشارکت جزئی دارند
تاهم در جمیع اقسام دیانات از ما مغائرت کلی پس اگر ما بدیدهٔ این کمال مغائرت
تدارک آن نقص مشارکت نمی توانیم کرد چه بیحیا و بیهوده و رسوا و پر و بال
زندگانی ماست که زود خاک شدن بهتر

بیت

نکو گفت لقمان که نا زیستن	به از سالها در خطا زیستن

بدو در تسلسل تحریرم هر امرے که امتثال یا اجتناب آن اهم پنداشتم بغرض
تنبیه مخاطب و لقو از حرفے مفید و کارساز درانجا گذاشتم

[۱] موعظت حسنه کلامی است که بحقیقت [illegible] محافظت و [illegible] از [illegible] و [illegible] نظر او باعث [illegible] باشد ۱۲

[۲] دعوی بکرسی نشاندن [illegible] بدلائل و گواهان ثابت کردن

[۳] بازی خوردن یعنی فریب خوردن است ۱۲

[۴] خسران [illegible] نفع و زیان ۱۲

بعد تمهید عنوان بالا بفرزند دلبند مخاطب شده میگویم ای جان پدر پدران
اتهٔ شدرك الله تعالی که ندو والدم رحیم در تعلیم من کوشیده و نه برای من
قوت لایموت ترکه گذاشته این فضل و فراخی که بیشتر از پدر میدارم خداداد است
من نیکو سعی کردم خدای کارساز تفضّل فرموده صدق الله عزّ و جلّ
لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی ۞ من هم جهت کفاف تو چیزی معتد به غالباً
نخواهم گذاشت لیکن این صحیفه که برای تو آئینه جهان نما وار ترکه می گذارم
اگر بموجب آن عمل کنی گنج یابی و تو انگر شوی پس بپوشته من عاصی را بدعا خیر
یاد کن و در کار خود گرم باش و آئینه ام را همواره پیش نظر دار که برای دین و
دنیای تو یار بس مددگار باشد این سعی مختصر نفع کلی تو صواب تر بود
که مختصر هذا را بلغت مادری نویسم لیکن زبان مادری ما که از لغات مختلفه بوجود
آمده چنانچه تفصیلش در باب دوم می آید بسیار پوچ و مهمل است که در تحریرات
و تقریرات صحیحه یکقلم مردود و غیر مستعمل زبان فارسی اگرچه در بنگاله بدیار اسلام آباد
بصفت عنقائی موصوف گردیده امّا باعتبار سابق الحال یعنی قبل سی سال زبانی بود
که همچون زبان مادری مروج بر اوج کمال و از لغات مختلفه معلومه ام که فارسی و
عربی و اردو و بنگالی و انگریزی است لغت فارسی و عربی را نیکوتر میدانم
لیکن در اینجا زبان فارسی قبل عربی میخواندند از اینجا کتاب هذا بلغت فارسی قلمی شد
ای ریحان باغ زندگی اگر من پیش تربیت تو رخت هستی ببندم وصیت من
بتو این است که بفارسی دانی منصف طبع رجوع آورده از مضامین مصنفه ام
نیکو واقف شده بر همه گوش هوش برگماری بیت

نصیحت گوش کن جانان کہ از جان دوستر دارند	جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

وَفَّقَكَ اللّٰهُ تَعَالٰی لِلرِّضَاءِ وَهُوَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ وَنِعْمَ الْمَوْلٰی

باب اوّل

دربیان زبدۂ احوال وسوانح عمری راقم مقال کہ شمۂ از احوال نسبیٔ او کہ بمنزلۂ موقوف علیہ مہمات اصلی است مقدمہ وار درمعرض گذارش قرار یافت پس ہمچنانکہ باب خانہ ازروئے عادت مشتمل بردو مصرع باشد باب کتاب نیز بردو مصرع محتوی گردید

مصرع اوّل دربیان احوال نسبیٔ راقم

من عبدالعلی ابن منت علی ابن محمد سنا ابن محمد واعظ ابن محمد الیاس غَفَرَاللّٰهُ لِی وَلَهُمْ می گویم بعد سن رشد از حال اجداد اعلیٰ ام تجسس نمودم کہ ایشان درعہد کدام پادشاہ از کدام جا متوطن اسلام آباد شدہ اند یا از مسلمانان پیشین ہند اند یا پیشین آن یا از قدیم باشندگان دیار یا از جدیدان آن - می گویند از مسلمانان پیشین اند کہ بعد خرابیٔ دارالسلطنت گوڑ از انجا باسلام آباد درآمدہ لیکن صحت این دعوی بدرجۂ اطمینان کلی قلم تحقیق رقم نمی رسد چہ درطبائع ایشان ہم رگہاے حرارت اسلام وہم پوستہاے برودت ہنود ہردو چنان می یابم کہ نہ این بطلوع سہیل ایمان رنگ پذیرد ونہ آن بتاب شعراے کفر رنگ ریزد ازینجا مستنبط می شود کہ ایشان مخلوط النسب اند کہ قدیم باجدید باہم پیوستہ محتمل کہ از نژاد مسلمانان پیشین باشند وعادات واطوار ہنود باعث مخالطت ومصاحبت ایشان وضعف

قوت اسلامی طبیعتے ثانیہ گردیدہ بہر کیف برعایت عامۂ اہالی اسلام آباد خاندانم
از روے نسب ونژاد بدرجۂ متوسّط اند کہ بہر طبقۂ از مدّعیان شرافت اضافی و
غیر مدّعیان آن پیوندے وقرابتے دارند و بلحاظ ساکنان دہ کہ دران میباشند
رئیس وشریف قوم اند کہ از جدّ اعلیٰ ام تبار ما قرناً بعد قرنٍ از روے ثروت و
علم بر باشندگان دہ امتیازے دارند وجدّ اسفل من اگرچہ از علوم ظاہری بہرۂ
معتد بہ نداشتے لیکن عبارات فارسی نیکو فہمیدے واز صحیح وسقیم امتیاز فرمودے
وازز یور فضائل باطنی سراپا محلّیٰ بود با اہل علم مخلصانہ محبّت داشتے وبتعظیم و
احترام ایشان نیکو پرداختے باوابستگان وخویشان صلۂ رحم ودلجوئی نمودے
وباہمسائگان مدارات وحقوق ہمسائگی نیکو بجا آوردے وبغمخواری بیچارگان
ودرماندگان کوشیدے وبامسافران بکشادہ پیشانی درساختے وسائلان را
عزیز ومکرّم داشتے وہرگونہ آتش تنازع وفتنہ کہ درمیان اہل قریہ سرزدے جدمرحوم
آنرا از مرافعہ بحکام وقت باز داشتہ خود فرونشانیدے وطرفی کسے از طرفین
نگرفتے وداد ستمدیدہ از ستم پیشہ ستیدے پستر درمیان ایشان طرح مصالحت
ومصادقت انداختے کہ ہر کس بسیار آفرین کردے ودر وادہی وے کسے
حرف نہ کردے ودر صلوٰۃ وصیام وسائر شرائع اسلام نیکو محتاط بود ودر
لیالی متبرکہ نمازیان محلّہ را فراہم آوردہ باہم نوافل گذاردے وبہترین ماکولات
ومشروبات براے ایشان ترتیب دادے وبعد فراغ از نماز فجر ہر روز بلا عذر
قرآن مجید تلاوت فرمودے کہ بغیر آن درکار دنیاوی ہرگز تن نہ دادے
أَظَلَّهُ اللّٰهُ تَعَالٰی فِیْ ظِلِّ رَحْمَتِهٖ با این ہمہ شائستگی در کسب اسباب فراخی

شرافت اضافی
بخلاف شرافت
زائل امر از گرفته
سر نقطه در زبان
تبار بمعنی یافته
نمود ۱۲
سرافتند
حاشیه گردن ۱۲
حرف در سیاق
سکه زدن بر
قول او ایراد
گرفتن ۱۲
جاسه داد او را
اللہ تعالیٰ در
سایۂ رحمت خود ۱۲

بس سرگرم بود که پس از تلاوتِ قرآن و حال پُرسی و داد دهی جیران در انتظام
امورِ خانگی تا نُه ساعت قیام نموده بعد تناول طعام معمولی بدفتر منصفی که تخمیناً
بفاصلهٔ هشت میل واقع بود بعهدهٔ وکالت مستغیثان حاضر آمده کار موکلان انجام داده
هنگام شب بخانه باز آمدے و هم پیش خورش عشا و گذارش عشا و هم بس آن
استمزاج والبستگان و همسائگان فرموده عادةً پنج ساعت خوابیدے و بامدادان
برات و تیرهٔ مزبوره برخاستے در آخر عمر خود عزم مصمم نموده بود که مسجد کلانے
بجانب شرقی خانهٔ ما تیار سازد نظر بران توجه فراوان در فراهم آوری لوازم و
سامان برگماشته ستونها و شهتیرها خریده بود که و احسرتاه تپ شدید برو مستولی گردید
که در عرصهٔ یک هفته در شهور سنه دوازده صد و شصت و هفت هجری بجوار رحمت حق سنه ۱۲۶۷ھ
پیوست اِنّا لله و اِنّا الیه راجعون ○ آن بزرگوار در حین حیات ناپایدار
در تعلیم دو پسر خود سعی بلیغ بجا آورده بود افسوس سعیش چندان مشکور نشد که ۲
ایشان بجز قدرے از بنگاله و فارسی چیزے معتدبه نیاموخته بودند درین مرض [illegible]
پسران را طلبیده به نیکوکاری و غمخواری اہل و عیال و خویشان و همسائگان
وصیت فرمود و به تعمیر مسجد که هر قدر زود ممکن باشد تاکید مزید نمود در آن هنگام
باعث شدّت اسقام عقلش چندان صحیح نبود که درمیان حق و باطل فرقے جوید
بسبب آن باغواء و افهام بعض منتسبان بازی خورده بحق دختران که حسب
فرمان واجب الاذعان شریعت حقّه استحقاق یک بهرهٔ تامّه از سه بهرهٔ
مخلوط الذکور و الاناث میدارند بدادن چندے از زر نقد وصیت نمود این امر
بوقت موت مخالف شریعت ازو صادر شد سامحه الله تعالی دخترانش

چنان نیک اختر بودند که بعد از وفات او کسے ازان وصیت نرنجیده بخوشنودی
وکشاده دلی زرے معیّن نقد گرفته از باقی متروکه دست برکندند تا ثروت خانهٔ پدری
ایشان بحصص متعدّده انقسام نه پذیرفته برجا ماند و برادران شان بفراخی و
سروری بگذرند جدّ امجد بغرض مصارف مسجد چند قطعات اراضی لاخراج که بقدر
شش کانی باشد خریده بود بدین تفصیل که ربع کانی جهت مقام مسجد و نیم کانی
برائے مسکن موذّن و باقی جهت مدد معاش خطیب و موذّن و چراغ افروزی وغیره
امّا پیش تنفید حکم وقف وفات یافت بعد رحلت آن بزرگوار پسرانش حسب وصیت
و گفتار دست در گل داشتند همدرین سال باتمام رسانیده حکم وقف بران
نافذ کردند پدر مکرّم جانشین پدر خود شده در امور دینی و دنیاوی متساوی او بود
و بهمان اوصاف ستوده و اخلاق برگزیده مترادف و در حلم و وقار انگشت نمائے
روزگار و در نهی منکرات و بیخ کنی بدعات بغایت هوشیار و از جمیع ملاعب و
ملاهی عموماً و از مجالس رقص و سرود خصوصاً احتراز کلّی ورزیدے و در برهم زنی
آن پیوسته کمر همت چست تر بستے تا آنکه رفته رفته آن گونه بزمها را که بتقریب نکاح
وغیره درمیان قریه مروّج بود از بیخ و بنیاد برانداخت شَكَرَ اللهُ مَسَاعِيَهُ
پدر محترم من اهتمام انجام دهی خدمات مسجد بدست خود گرفته نیکو انصرام داده
بعمرے زائد بر شصت سال به تپ شدید تا دو ماه مبتلا و خسته حال بوده بروز آدینه
در شهور سنه دوازده صد و نود چهار بجوار رحمت کردگار پیوست اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ
رَاجِعُوْنَ ۝ بعد رحلت والد ماجد عم من بار خدمت مسجد بر ذمّه خود گرفته
نیکو قیام نمودند و در انصرام امور ضروری فتورے کلّی راه یافت نظر بران

۱۲۹۴ھ

فقیر عاصی در سنہ سیزدہ صد و سہ ہجری بار انجام دہیٔ آن بر سر گرفتہ از سر نو سنہ ۱۳۰۳ھ
نظم و نسق داد و خطیب و موذن مقرر نمود و در توسیع و افزازآن کمر ہمت بست
مسبب الاسباب توفیق دہاد و انجام بخیر کناد

مصرع دوم در سوانح عمری راقم

پیدائش شکستہ بال بکدام روز و ماہ و کسال بر روے وجود آمدہ تاریخ صحیح آن
باعث تخالف شہود بپایۂ اطمینان خاطر حق نمود نمی رسد لیکن متحقق تر ہمین است
کہ ولادتم بروز پنجشنبہ در شہور سنہ دوازدہ صد و شصت و دو ہجری ظہور پذیرفتہ سنہ ۱۲۶۲ھ
و آغاز موسم بارش بود و دران ایام کہ زادہ شدم طفلے نرینہ در خانوادہ نبود
بنابران بہ ناز و نعمت فراوان در سایۂ محبت و شفقت بیکران بالیدم پس سہ سال
مادر غمگسار بمرض ہیضہ گرفتار شدہ بدار القرار شتافت اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ
از خالۂ مکرمۂ من گوش کردم کہ بوقت احتضار[۱] والدۂ مرحومہ فقیر را برو بروے او
بُردند و گفتند این فرزند تست و اکنون ہمہ خویشان حاضر اند بدست کدام کس
می سپاری سرد چشم من بوسیدہ گوہر اشک ریختہ دست شفقت بالا بر داشتہ
بدست آن یعنی خداے بے نیاز و کارساز کہ از جمیع اقارب قریب تر و رحیم تر است
ہر چہ بحق این طفل بے مادر اصلح و نیکتر داند بساز و سبحان اللہ چہ نیکو کلام مردانہ
نظام و سعادت فرجام است کہ حالت نزع نازک ترین حالات انسان است و آخر
مقام امتحان کہ محتضر بعلت شدائد سکرات و وساوس مُردۂ آفات اکثر بہ ہزن
خانۂ ایمان می شود درین حالت اصعب ہمچنان کلام بعین نہج اسلام از زبان
مادر جنت مقام بیرون شدن براے مس وجود من کیمیاے سعادت گردید

[۱] احتضار: قریب بموت شدن

که برکتش هر وقت می یابم وازحلاوت الفاظش لب می گلم وازذوق لطف آن
بخود می بالم و در جمیع مهمات همواره آنرا مدنظر میدارم ویقین میکنم که این فضل و
لیاقت وفراخی وثروت هرچه میدارم ازبرکت همان گفتار پرانوار است وگرنه صورت
تربیت من بدین جمال بظاهر حال چنانچه ذکر آن قریب می آید یک قلم محال بود
اَعْلَی اللّٰهُ دَرَجَتَهَا فِی الْجَنَّةِ از بزرگان شنیدم که نه من گاهے از درد فراق
والدهٔ مرحومه نالیدمے ونه ازان مصیبت لایطاق حرفے دانستمے چه درمیان
گروه چنان هردل عزیز بودم که هرکس باحتیاطے تمام کوشیدے که دل نازک من
ازان پهلو نخورد[ع] علی الخصوص جد امجد بهمه وجوه نازبرداری ودلداری من کردے
ودر پرورش من نیکو نگرانی فرمودے ووقتیکه درخانه بودے اکثر مرا باخود
داشتے وبشب بربستر خویش خوابانیدے وبپاس خاطر من درجائے شب باش
نشدے ومادام که با او همسفر نشدمے لقمه نگرفتے گویا من یوسف بودم
۵ واو یعقوب جَزَاهُ اللّٰهُ تَعَالیٰ عَنِّیْ خَیْرَ الْجَزَاءِ[ع] هرگاه بمیدان عمر پنج سالگی
پا نهادم جد مهربان ادیبے را از گرامی خاندان که هم استاد اهل محلّه بود برائے تعلیم من
نصب فرمود وپس بروز همایون وساعت میمون رسم ابجد خوانی انصرام یافته
تا عرصهٔ سه سال قرآن معجز نشان بلا رعایت مخارج حروف بالاستیعاب خواندم
وارکان صلوٰة نیز ازین استاد آموختم آن بزرگوار طرز تعلیم بهتر ندانستے ازینجا در
اختتام مصحف جان نواز عرصهٔ سه سال دراز کشید وطرق مخارج مناسبه هم ممتاز
نگشت ذال وزا وضا وثا وسین وصاد وکاف وقاف وحا وها را
بیک لهجه تلفظ کردمے زهے خسران قرائت محکم تنزیل هنوز تکمیل نرسانیده بودم

[ع] پهلو خوردن یعنی جدا شدن ۱۲
[ع] جزاه الله تعالی ازجانب من جزاے نیک ۱۲

که چه مهربان ازین جهان بدارالامان رخت[له] افگند و نیز ازین مصیبت و درد
بے درمان جان ناتوان اصلا پهلو نخورد که از دانستن اسباب مصیبت و فرحت
بیگانه بودم علاوه بران خدمت عم و عمه ام دران زمان فرزندے نداشتندے
واین دل خسته را همچون فرزند خود پرورد ے و در تربیت و تعلیم من نظرے
داشتندے تا آنکه مصحف گرامی ختم کرده در سن هشت سالگی بخدمت اُستاد دیگر ۸
درس کریما آغاز نمودم تا ایام دراز آنرا مثل طوطی بے نیاز خوانده بوستان و
گلستان شروع کردم تا یک سال سواد خوانی نموده باز بخواندن و فهمیدن معانی
بزبان اُردو که ازان بهره برائے هردو مانبود مامور شدم نسخجات قلمی بود
واز اغلاط مشحون و بیانهائے اُستاد همه عندیه و زبون که با قواعد و لغات
و محاورات فرس اصلا ربطے نداشت عجب زبان درین هنگام ازان قبائح نیز
مرا دستگاه تمیز نبود هرچه اُستاد فرمودے انگشت[له] بر چشم نهادمے بدین اسلوب
پُر از عیوب بعرصه دو سال قریب نصف کتاب با صد رنج و ملال خواندم که از فهم
معانی مناسبه یکقلم بیگانه بودم اکثر اوقات بلهو و لعب و تُرّهات صرف شدے
وگاهے مشق حروف تهجی در نیمروز اتفاق اُفتادے رفته رفته بتوفیق مسبب الاسباب
دل بے تاب از نور تمیز فی الجمله فیضیاب شد هر بیانے و تفسیرے که اُستاد گفتے
فکرے برگماشتمے و در صحت و سقم غور کردمے تا آنکه صورت این معنی در آئینه خاطر
چون نقش بر حجر مصور گردید که بزندان جهالت و مهملات و تضییع اوقات محبوسم
و خود را از پنجه درد بے تاب وا رهانیده بمنزل مقصود چه گونه شتابم بر سانم
و هم درین حال پُر ملال بر فوت مادر غمخوار مرا آگاهی کمال حاصل بعد و دانستمے

[له] رخت افگندن یعنی مقیم شدن ۱۲
[له] انگشت بر چشم نهادن یعنی قبول [illegible]
سر ... [illegible]

که پدر زنے دیگر دارد که او خیرخواه من شکسته جگر نیست پس اگر صورت واقعه بخدمت وے پیش کنم شاید که معامله فروتنی شود پس شکایت این عذاب الیم نزد که برم نیافتم عجب دلتنگی و ملال روئے نمود همانا این بیت بر زبان حال بود **بیت**

اگر گویم زبان سوزد	مرا دردیست اندر دل
و استخوان سوزد	اگر در دل نهان دارم دماغ

آخر بعد پس و پیش تمام و تردد مالا کلام عزیمت نمودم که ازین قریهٔ ستمگاره گریخته بغرض دادخواهی بشهر روم و درانجا به استادے لائق و شفیق رجوع کنم همچنان کردم تا دو هفته از خدمت این استاد مکرمت شعار خواندم نیکو سازگار نیفتاد درین اثنا شخصے از اهل محله پیغام پدر بمن رسانید که براے من ادیبے دیگر لائق تر مقرر فرموده باید که زود بخانه باز روم درین سفر تلخی شدت سفر بس چشیده بودم پیغام پدر غنیمت شمرده بخانه باز آمده به استاد نو سبق آغاز کردم البته شفیق یافتم لیکن افسوس نیز این جناب معانی کتاب بزبان اردو که ازان حظے نداشت بیاموختے و با قواعد و لغات و محاورات اهل زبان سروکارے نداشتے عجب تر اینکه بارها بزبان ناز وا فرمودے که بتعلّم آن حاجتے نیست آخر تا یک سال برین منوال از خدمتش قدرے از بوستان و گلستان و دیگر یک دو کتاب انشا خواندم حیف از فهم مضامین بهره سودمند و گزین نبود و ختم حضرت استاد در ورع و عبادات غیر معتاد و ما مدرسان بلهو و لعب خوی گر و شاد و من باوجودیکه در تحصیل علم و ادب بسیار گرم خون بودم در طاعت و عبادت بسیار سرد و زبون خجی حرمان آخر میان شوق و آماد گیم بنظر امعان ملاحظه نموده من رنجور دل را بخدمت آستان مغفرت نشان و الامکان خلد آشیان

معاملهٔ فروتنی [illegible]
شنیدن سخنی
[illegible]
معامله [illegible]

حضرت مولانا ابوالحسن مرحوم طَابَ اللّٰہُ ثَرَاہُ فرستادند جناب وے مرا
دیدہ فرمود کہ طفلان دہ بسیار خوارانند و طعام لطیف و ادام لذیذ می خواہند
آیا تو بر خورش سادۂ عدسی و نباتی بن راضی باشی سر بادب فرو بردہ گفتم
انشاء اللہ تعالیٰ پس جاگیر سبق و طبق ہر دو مرحمت شد دولت خانۂ مولانائے مغفور
ہمچون مدرسۂ عالیہ معمور بود کہ محصلین اعلیٰ از نزدیک و دور فنون مختلفۂ عربی
و رموز دیگر حقائق و معانی از خدمت مولانا آموختندے و برائے تعلیم فارسی
ادیبے از جانب مولانا منصوب بود کہ بفرزندان و برادرزادگان و خویشان
و طفلان محلّہ و دیگر نو آموزان کتاب سماوی و کتب فارسی درس گفتے مولانا
خدمت وسے را طلبیدہ جہت تعلیم و تربیت من وصیت فرمودند تا دو سال کتب
مختلفۂ فارسی از نظم و نثر بخدمت این فرخندہ سیر مع ترجمۂ اُردو خواندم اگرچہ
این اُستاد را بہر گونہ شفیق تر و لایق تر یافتم امّا او نیز بقواعد و لغات و محاورات
و تصحیح ترجمۂ اُردو و اصطلاحات چندان ملتفت نبود این صفت مکتب آزاری بذات
گرامی او مخصوص نبود بلکہ عالمے را بدان آزار شریک یافتم و سقم مخارج حروف
در طبائع ایشان مرضے لاعلاج دیدم اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْن
ہر طالب العلم مدرسہ کہ با انشاء پیرائی و بنگالہ دانی مہارتے داشتے از و طرز
خطوط و بنگالہ نویسی حسب فرصت بوقت تیمر و ز اخذ کردمے از حین ابجد خوانی
تا حال مدت ہشت و نہ سال کہ بہترین اوقات برائے کسب کمال بود بسر آمد
کہ دران فقط مصحف گرامی و چندے از کتب فارسی بصد حیرانی و سرگردانی
با ہزار سقم و غلط فہمی خواندم بارہا اتفاق افتادے کہ اُستاد ادیب تا ہفتہ دو ہفتہ

فوش کی ناد اللہ شامے فیروز ۱۱۰۱ ۱۲

غائب بودے وفہم ناقص بود حیف این اشرف اوقات بعطلات وظرافت وملاہی
وترّہات صرف شدے اگر درین آوان کہ آن ذوق وشوق بے پایان درخود
داشتمے حسب ضابطہ کسب علم کردمے ہر آئینہ بسیارے از کتب عربی ہم بمطالعہ آمدے
درین طول زمان ہر قدر از رسائل وقرآن آموختہ وخواندہ بودم برائے آن لامحال
چہار پنج سال بس بود وباقی سالہاے بے بہا واحسرتاہ برباد رفت ببرکت صحبت
طلبہ کہ فوج فوج ازان مدرسہ درس گرفتندے رغبتے فراوان بہ تحصیل علوم عربی
برخلاف راے مہربان پدرم سرزد پس دراوائل چہاردہ سالگی بروز جمعہ سبق ابتدائی ۱۴
از میزان عربی تیمّناً از خدمت مولانا خوندہ باستادے دیگر کہ درانجا مبتدیان را
درس گفتے رجوع آوردم استاد مہربان بود رفتہ رفتہ ترک فارسی گفتہ شب وروز
در تحصیل عربی چنان سرگرم شدم کہ از لذّات نفسانی وآسایش دنیاوی گویی
یکسوے بودم مدرسۂ مذبورہ ہر ہفتہ از نیمروز پنجشنبہ تا بامداد شنبہ معمولاً معطل ماندے
دران ایّام ہمہ طلبہ باستثناے گمنام بخانہ خود یا بزیارت یاران وخویشان رفتندے
اگرچہ خانۂ پدرم بُعد دو سہ میل واقع بود تاہم اکثر بعرصہ ماہے نرفتمے حالانکہ
از سختی تنگی خوردنی سنگ بر شکم گرسنگی بستہ گاہے بر بستر غم وناتوانی بیقرار مضطربے
وگاہے نرم برگہاے اشجار خوردمے واز جور وبدزبانی ملازمان کہ برائے شخصے
واحد از طلبہ تکلیف مطبخی برایشان روے وادے زار گریستمے وزہر نوش کردمے
روزے این شکایت بسمع مرجع ہدایت رسانیدند مولانا فرمود کہ این طالب العلم
باعث بے نصیبی از شفقت مادری از آسائش خانگی سیر شدہ بخانۂ من می ماند
اورا بگذارید وحسب دستور بخورانید تا دو سال در موسم سرمائی بجز یک چادر قطنی

جامہاے دیگر نصیب من خستہ جگر نبود اکثر شبہا از شدت سرما بیدار بودہ خواندمے
دگاہے بغلبۂ خواب آن لحاف بخود تنگ پیچیدہ خفتمے ہرگاہ نفس بیچارہ ام لغایت
فریاد و واویلا کردے باو از روے تلطف و مواسات گفتمے چندے شکیب
زود باشد کہ ترا انشاء اللہ تعالیٰ شال بپوشانم درین اثنا اکثر طلبہ را میدیدم
کہ کتب مطبوعہ بحروف واضحہ میخوانند شوق مفرط و مصر بتقریر چنان کتب مرا مضطر
می نمود بسیار دست و پا زدم آخر دست شستہ بدست خود نوشتہ می خواندم
تا آنکہ در عرصۂ شش ماہ در عمر پانزدہ سالہ درس مجموعۂ صرف و نحو باختتام رسید ۱۵
آنگاہ عزم سفر کلکتہ نمودم ہر کس بر حال زار من رحم می آورد خداوند مسبب الاسباب
تخم رحمت در زمین دل مربیان چنان شاداب بکاشت کہ ایشان بالاتفاق باعانتمن
کمر ہمت بستہ مبلغ بیست روپیہ مرا دادہ اجازت سفر دادند درین آوان یکے از
برادرزادگان مولانا سے مبرور کہ در تعلیم من توجہے مشکور مبذول داشت با طلبۂ دیگر
بطلب علم عزیمت سفر نمود حضرت مولانا سفارش نامجات متعدد و نزد رفقاے
قدیم کلکتہ حوالۂ برادر زادہ فرمود عم بزرگوارم ملتمس شد کہ قطعۂ سفارش نامہ جہت
فقیر دلخستہ مرحمت شود مولانا تبسم کنان فرمود کہ سفارش پسر تو از شفاعت پسرمن
قوی تر است کہ خداوند اکبر رہبر و کارگر اوست کہ بشفاعت بشر حاجتے ندارد
پس از خدمت مولانا خیر باد گفتہ با یاران از راہ دریا راہی کلکتہ شدم و در آنجا
بصحت و عافیت رسیدہ روزے چند بکلفتے گذاشتہ بفضل الٰہی بیشتر از ہمہ
بخانۂ شخصے وظیفۂ طعام بلا شرط یافتم و یاران با وصف خطوط سفارشی و وسائل
قوی از وظائف خوراکی محروم بودہ سرگردان و حیران می زیستند عجب تر اینکہ

بمصاحبت یا توسط ایشان نزد ہر کس رفتمے او بمن شفقت و غمخواری زیادہ تر
نمودے یک ماہ نگذشتہ بود کہ پیشتر از ایشان بمدرسۂ سرکاری داخل شدہ
باطمینان دلی می خواندم و ہر سال از جماعتے بجماعتے ترقی می یافتم و استاد
ہر جماعت برمن شفیق تر بود کہ در ادائے لوازم درسی بر جمیع ہمدرسان گوے
پیشدستی بردے و از انعامات و ادرارات ہشت روپیہ و پانزدہ روپیہ یک یک
سال بہرہ ور شدہ با درار بیست روپیہ تا سہ سال سرفراز بودم ماسوائے فنون مقررۂ
مدرسہ از صرف و نحو و ادب و فقہ و اصول و بلاغت و منطق کتب حکمت
و عقائد و متداولۂ فارسی با ضوابط و قواعد طالبانہ مطالعہ میکردم وگاہے قصص
اردو مشتاقانہ میخواندم و اغلاط مکتبی کہ ہمچون شیر مادری در سائر اجزاء جسمانی ع
اثرے انداختہ بود بر کتب تحقیقات و لغات عرضہ دادہ بعد سعی و دشواری
اصلاح کردمے در اواخر تحصیل عربی شوق انگریزی دانی مرا مضطر نمود بعبش
یارے انگریزی دان بود کہ بارے عنوان نامہ بخط انگریزی نوشتن محض
ضرور افتاد با خود بہ برنیامدہ نزد آن یار رفتہ ممنونانہ التماس نیاز کردم و او بمطالعۂ
کتاب مصروف بود مہذبانہ لب کشود کہ حالا فرصت نیست باید کہ لفافہ نزد او بگذارم
کہ عند الفرصت خواہد نوشت این حرف نو تہذیبی و روش طبعی از آشنائے ثانی
بگوشم زخمے کاری نمود کہ در خون غیرت جوشیدم و در جوے تخجلت غوطہ زدم کہ
برائے چنین کارے کہ در چشم زدن صورت بندد بچنین مہذبان التجا آوردہ بے آبرو
شدن از عزت مردمی و حریت اسلامی و وارستہ مزاجی دوران بچشم اعتبار روا نگریستم
کہ بازار زبان انگریزی روز بروز بسرگرمی فروختہ میشد و بر در و دیوار کوچی بازار

ع بنیاد بر ریش بے اختیار ۱۲ منہ

بنوپیرایه و نگار جلوه گری شود و در اکثر معاملات هم اثرے عظیم بر روے کار می آورد
مبادا که جهالت کلّی بلغت انگریزی آینده باعث پشیمانی شود که تدارک آن متعذّر
افتد نظر برین معنی حروف هجاے انگریزی از شخصے آموخته بوقت فرصت
کتب ادب و ضوابط آن حرفاً حرفاً می خواندم و هر لفظے که معنیش بکوشش خود
نفهمیدمے اوّلاً بکتب لغت و اصطلاح و ترجمهٔ اُردو بشرطیکه میسّر آمدے رجوع
آوردمے درین صورت اگر مشکل حل گشتے فبها و الّا از انگریزی دانے پرسیده
براه منزل مقصود گرم رفتمے تا آنکه در عرصهٔ یک سال بفضل خداے ذوالافضال
آنقدر سرمایهٔ عبارت فهمی از قوت تقدیری بفعل تدبیری فراهم آوردم که دل
آزادگی جویان از بار منّت مروّت سوزان فی الجمله سبک شد فلله الحمد و المنّة
پس عبارات مشکله را بسعی و محنت خود فهمیده بتدریج در ادب انگریزی فروغے
دادم و کارهاے ضروری بے منّت و ذلّت سوال بخوبی انجام میکنم اکثر طلبه مدرسه
وغیره بغرض استفاده صبح و شام نزد من ازدهام کردندے و از ادب عربی و
فارسی مرا چنان دستگاهے بدست آمده بود که بلا تصنّع بر تحریر عبارات مسجّعه
توانا بودمے و اشعار مدحیّه نوشته بامرا تحفه بُردمے چون آن همه خام خیالیها
بنظر چاپلوسی و دلجوئی مبتنی بر مبالغات بیجا بود از خدا شرم داشتم که صحیفهٔ هذا
از آلائش آن تر شود برین منوال تا هشت سال تحصیل علوم و تکمیل فنون نمودم
هنوز مدّت ادرار بیست روپیه سپری نشده بود که رئیس مدرسه از روے قدرشناسی
۲۴ در عمر بیست و چهار سالگی خدمت تدریس فارسی به بهرهٔ انگریزی بمشاهرهٔ سی روپیه
مع بقاے ادرار مرا اعطا فرمود قبل حصول منصب تعلیم خدمت پدر بزرگوار بغرض

مدد معاش و خرید کتب ضروری تخمیناً سه صد روپیه در اوقات مختلفه مرا عنایت فرموده
این همه زرهاے پدری با آن همه زرهاے ادراری و تدریسی مجتمع شده مبلغے
معتدبه بود اگر آنرا از روے حساب صحیح فقط در مهمات ضروری صرف کردمے
براے باقی زندگی من نفع کلی متصور بود افسوس صد افسوس از صحبت یاران
بدکردار و دیدهٔ من از عاقبت اندیشی چنان کور و نزار بود که آن مبلغ معتدبه و سره را
بلا دریغ چون خذف و خرمهره پاشیدمے گویا من یک بیهوده هندی نوابزاده بودم
بزازان و حلوائیان و برف فروشان و رندان و خوشامدیان زر و سیم من غارتیدندے
تا آنکه در آخر هر شهر بقرض و وام اوقات بسر کردمے و بمجرد دستیاب زر از دست
بدر شدے آه چه زیان بود ازان زیان تر اینکه بارها از خطوط دروغ آگین
به بهانهٔ مهمے چنان و چنین جناب والد محتاج را براے ارسال زر تکلیف جگر میدادم
و حاجت و تنگی معاش و کثرت عیالش مرا نظرے نبود اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْن
با آن همه ذوق و شوق بحساب از علم حساب مرا بهرهٔ نبود ندانستمے که حساب نام چه چیز است
تا آنکه در جماعت دوم مدرسه هرگاه بقرأت فرائض و امتحان آن مامور شدم دانستم
که حساب لابدیست بس اهم پس بآموختن جمع و تفریق و ضرب و تقسیم و تحویل که ناگزیر
بکار فرائض آید مصروف شدم بصد دشواری قدرے آموختم تاهم در امتحان کامیاب
نشدم بدین مرض ابلهانه و بلاے جاهلانه نه تنها من گرفتار و خوار بلکه اکثرے
از همدرسان بدان آزار زار و نزار بودند آه چه شامت و نقصان درین عرصهٔ
هشت ساله که داخل مدرسه بودم تخمیناً پنج سال باضابطه طالب العلمی خواندم و اکثر
اوقات سنین دیگر بمصاحبت بد اثر در پیوسته ببازی و بیهودگی بسر کردمے

باوجودیکہ در کتب فقہ وغیرہ بابواب ومسائل صلوٰۃ وصیام ودیگر شرائع اسلام
لیالی وایام نظر کردمے حیف کہ از محافظت آن مرا توجہے شایان نبود نہے خسران
خدمت معلمی تا چہار سال بحسن وخوبی انجام دادم دراثنائے آن آرزوے دیدار
خویشان ویاران مرا بسوے وطن کشید درانجا بادختر فضائل مآب جناب
مولوی محمد ابوتراب مرحوم ایجاب عرفی بزن وشوئی انعقاد یافت وقبول باقی
ماند پستر بکلکتہ باز آمدم قضا را درینجا فیما بین من ویکے از اقربائے او درامرے
لب مخاصمہ وا شد کہ حق بجانب صاحب قرابت بود باوجود آن طفلانہ برہم شدہ
عزم نمودم کہ بوطن باز نخواہم رفت درینجا بغرض اقامت دائمی چارہ سازم
نظر برین خیال ناتجربہ کاری زنے را از حوالی کلکتہ بعقد نکاح خود در آوردم
وگوہر آزادگی کہ خراج ہفت اقلیمی در جنب آن نیست افسوس از دست خود باختہ
گدائے کافور خوردہ شدم این اول غلط کاری است کہ درباب زن وشوئی
از من سرزدہ بعد مرور دو سال امیدواری خدمت سب رجسٹراری یعنی تصدیق
وثیقجات اقراری دامنگیر شدہ کشان کشان مرا بوطن باز آورد وبارے بسلام
آستانۂ زوجۂ محترمۂ مولوی مغفور حاضر آمدہ درانعقاد قبول نکاح گفتگوے کردم
پس حسب قرار داد طرفین روزے معین شد کہ دران کار خیر باطمینان وامن
بخانۂ خوشدامن انجام یافت این دوم غلط کاری است کہ بدتر از اول باشد
از من صادر شدہ چہ این کردار اگرچہ بظاہر آثار باحکام شریعت موافق وسازگار است
کہ پیش حرف گیری بنی آدم ہیچمدان حیلہ مدللہ انگیختہ می شود لیکن بحضور خداوند
غیب دان ہرگز بکار نخواہد آمد کہ جواز اجتماع دو یا سہ یا چہار زن بعدالت تسویت

کافور خوردن کنایہ از عزم بہویت یعنی نامرد شدن ۱۲

معلّق فرموده که رعایت آن از امثال ما نفس پرستان بس دشوار که هم خدا پرستان
کوه برار از گرانیٔ آن بار کمر باخته علاوه برین درین زمان بے تمیزی و تنگیٔ
روزی از گرانی بار پرورش یک نفس گردن حلال چوبے شکسته می شود
واین فقط یک وبال است پس هر کس بار نفوس متعدده بر ذمّهٔ خود گرفته است
چه مورد وبالها شده خیر باد چون بعد این نکاح یک هفته گذشت به کلکته باز آمدم
سه ماه نگذشته بود که بعهدهٔ سب رجسٹراری سیتاکند منصوب شده بخوشدلی
وخرّمی بعمر بیست وهشت سالگی در وطن رسیدم صد افسوس زبان بنگاله که ۲۸
آموختنش در اوائل عمر بیش از لغات دیگر ضرور بود چنان نه دانستم که کارهاے
ضروری بے اعانت احدے از من نیکو بر آمدے آخر بنهایت محنت در اندک
فرصت مایهٔ از ان لغت بدست آوردم که از استمداد اغیار مرا بے نیاز نمود
تا عرصهٔ دو سال عهدهٔ مذکوره موافق حال افتاد که دران ایام آمد ماهانه کم از
یکصد روپیه نبود لیکن واحسرتاه این همه زر ها نزد من نیز قدرے نداشت چه پنداشتم
که دوران مدام برین عنوان میگذرد عجب تکبّر و رعونت معاذ الله در مزاج من
راه یافته بود که گویا من از تبار کفّار جبّار بودم که بسلام وتواضع وآداب شناسان
مستمند نفس فرومایه ام بنهایت نیازمند بود وبگذارش نیازمندانه وفروتنی خراته
وچاپلوسی بیگانه از دهقانیان دیوانه بسیار شاد شدمے ودر راه دامن کشان
وناز ان وخرامان رفتمے واگر جواب سلام کسے بجنبش سر یا بانگشت دست چپ
گفتمے بس غنیمت دانستمے والله امتاه برین جهل ووبال تا دو سال بسر آمد
لاحول ولا قوّة الّا بالله که از زجر دریاے تخفیف سرکاری طوفانے شد

[illegible]

برکشتیہاے وظائف سب رجسٹراران بیچارہ گرم وزید ثلث کشتی وظیفہ ام در تلاطم
بے تمیزی آن فرورفت پس از چند ماہ باز رقبۂ قصبہ ام خوردہ شدہ بہرۂ ازان
زیر حکومت اسلام آباد گذاشتہ وجزے اعظم بہ نوا کھالی ملحق گشتہ حکم حکام بالا
صدور یافت کہ بمقام میرسراے دفترے از خرچ خود تیار سازم ناچار چہار قطعہ
خانۂ اینجا کہ براے حفظ دفتر و سکونت سفر بصرف مبلغے از زر ساختہ بودم گذاشتہ
بمیرسراے از سر نو دو خانہ تیار ساختہ دفتر آراستم لیکن باعث دست درازی ہندو
ملازمان بالائی روز بروز این خدمت مرا بس ناگوار و دلسوز شدن گرفت کہ ندانستمے
کہ چہ گونہ ایشان را خوش باید کرد بہرحال تا دیگر دو سال بوسے بہبود استقبال درانجا
برنج و ملال بسر بردم دریغا غرقابی دراواخر عام گویا نمونۂ طوفان حضرت نوح علیہ السلام
دران دیار و حوالی آن بہول و خطر تمام پدید آمد خانہا ویران و محلہا خراب افتادند
و ہزاران از بہائم و انسان از لطمۂ آن طغیان جان بجاں آفریں تسلیم نمودند
محاصل دفترم نیز چنان کاست کہ بخرج ضروری وفا شدن شاق آمد و نفس پروری
بالاے طاق باشد ہمانا درین طوفان تمام کشتی وظیفہ ناتوان تہ آب شد پس
بر شکستہ زورق ذاتی ناچار تا چند ماہ سوا گشتہ مرافعۂ این شکایت بے نہایت
بارہا بحکام وقت پیش نمودم سودے نشد درین روزہا باعث بیکاری تلاوت قرآن مجید
و کتب اخلاق و تصوف اکثر مرا اتفاق افتادے برکت آن طرفہ حالتے روے داد
کہ گاہے بقطع تعلق دنیاوی و گاہے باستعفاے خدمت ہذا طبعم را جنبانیدے
آخر ترک خدمت متعین شد خدمت خالہ مکرمہ کہ خانہ اش بقرب دفترم قائم بود
باستماع خبر عزیمتم متوحش گردیدہ دختر وسطی اش بحبالۂ عقد من ربط داد

تا در سلسلهٔ قرابت جنبش دور آمد و رفت بپاید دریغا این نکاح ثالث سوم غلط کاری که بدتر از دوم باشد از من بوقوع آمده خیر باد بعد از هشت ماه از طوفان روزی چند به لیت ولعل گذاشته نصیحت کسان به عمل نیاورده عهدهٔ سب رجسٹراری را متوکّلاً علی الله ترک گفته مع اهلیهٔ نو بوطن مالوف باز آمدم درینجا اجتماع ازواج ثلثه گردیده بدل گفتم که باز ملازمت سرکاری اختیار نه کرده درے از کلید تجارتی واکشاده بعبادت وریاضت اوقات بسر خواهم کرد فی الحقیقت این عزیمتے ادّعائی بود و نه حقیقی بهرحال از جمیع ماضی تائب نیک خصال گشته اکثر شبها را باذکار وتلاوت وطاعت وریاضت زنده داشتمے تا آنکه بآئینهٔ دل زنگے رخ صفائی هم نمایان شدے وعجب لذّت درعبادت چشیدے وقلت خوردنی وترک حظوظ نفسانی مرغوب تر آمد رفته رفته رنگ شحمهٔ تنم فرو ریخت ولاغری جسم را فرا گرفت درین شغل شریعت تخمیناً شش ماه گذشت که کیسهٔ نقود صندوقم تهی افتاد و در هر ماه که کم از سی روپیه صرف نه کردمے صرف یک روپیه هم دشوار شد و طشت[۱] این تهیدستی از بام بلندی فرو افتاد و یاران هم لقمهٔ چشم از مروت ویاری فرو خوابانیدند وخویشان هم مائده رشتهٔ رحم از گزلک نفرت وبیگانگی بریدند ودر آزار خاطر پریشان من تمام ترسعی کردند ودر تفرق ازواج من کوشیدند لیکن ایشان براغواے کسے گوش پذیرائی نه نهاده اکثر غمخواری من بجنبهٔ خاطر کردندے بهرحال نزد قلم بے ریا خصال این جوهر ذاتی ایشان نبود که ستایش باشند ع گدا اگر تواضع کند خوے اوست

بلکه عارضی است چه زمان زمان خشک سالی بود که گویا آثار حشر می نمود که بجنس

[۱] طشت از بام فرو افتادن یعنی فاش شدن راز ۱۲ بهشت

مدارات نیکو وحسن سلوک ومعاشرت دلجو با من ایشان را چارۀ نبود ازینجا در اثنای
این حالت گاہے غبار ملالت از ایشان بر خاطر شکسته نشسته الحق فی زماننا این ہم
غنیمت است لیکن از دیگر جوانب یاری و برادری خارہاے آزار رود لشکنی بدامان
دل بیمار چنان زار خلیدن گرفت که تیز ناخنہاے تدبیرم از فرو چیدن آن زخمی
وبیکار شده و حوض عبادت و ریاضتم خشک افتاده بارے دیدم که خدمت عمی
که در حالت فراخی بغایت معین و مددگار دلی می نمود غلۀ فروختنی بدین وہم و گمان
که شاید به اداے ثمن آن قاصرم نزدم نفروخته بدست اجنبیے فروخت و اصاغر
واکابر دیار که با من بغرض خود لاف اخلاص و محبت بسیار زدندے و مراعات
و مدارات خاطر خواه ملحوظ داشتندے گاہے از راه مواسات عرفی ہم نپرسیدندے
که چونم اتفاقاً اگر با کسے دو چار شدمے از چگونگی مزاج رحم آورده من نپرسیده
بلا دریغ شمشیر ملامت و زجر برهنه بر من کشیده گفتے عجب مرد نادانی که مردمان ملازمت
سرکاری بصرف ہزارہا روپیه ہمی یابند و تو آنرا باختیار از دست خود دادی که مورد
ناخوشنودی رازق العباد شدی باز رخ فراخی عیش ہرگز نه خواہی دید بمشاہدۀ
لاغری تنم خنده زنان گفتے این کس به نحوست و شامت لازوال مبتلا گردیده
وحالانکه خانۀ دلم از دولت عبادت و سعادت مالامال بود

بیت

معرفت نیست درین قوم خدا یا مددے	تا برم گوہر خود را به خریدار دگر

لله المنة ازان گونه کلمات ملالت گاہے از فضل رب الناس دم یاس نکشیدم
چه دانستمے که ہر انقباض مقرون بانبساط است و ہر سختی مصحوب بآسانی حاصل کلام
مصیبت انجام اینکه از طرز معاملات ناسزایان علی الخصوص از بد سلوکی عم مہربان

بسیار آزرده و پریشان شده سرمایۂ یک صد روپیہ بہ تردداتِ فراوان فراہم آورده
بشرکت یارے گرامی صفت پیشۂ تجارت اختیار نمودم ما ہر دو متفق شدیم کہ احدے
باموالِ تجارتی بشہر رنگون برود بدین قرار داد اموالِ متفرقہ دو صد روپیہ خریده شد
قضارا اتفاق رفتنم بدانجا نیفتاد و آن یار با اعتبار بروقت نیز پہلوتہی[۵۱] کرده اموالِ مارا
بدست دیانت شخصے از تاجرانِ قرابت دارش بدین وعده تفویض نمود کہ او دران شہر
رفتہ اموال مارا فروختہ زرِ ثمن ارسال دارد نفس حریص ناتجربہ کارِ من چشمِ انتظار
بر نفع آن داشتہ نگران بود کہ پس مرورِ شش ماه پیغام رسید کہ راس المال ہم برباد رفت
از زبانِ رفیقِ شفیق واضح گشت کہ آن شخص تاجر بوطن باز آمده می گوید بازار
بسیار سرد و ناروان بود لہٰذا اموالِ مارا بدست تاجرِ دیگر بر ضمان سپرده تا او
بوقتِ مناسب فروختہ زرِ نفع با اصل ارسال دارد حمل بر غبن نمودم و از حد افزون
پشیمان شدم و چاره کارِ خود ندانستم کہ چہ کنم چہ اگر دم بہ بندم[۵۲] بمیرم و اگر لب کشایم
آن یارِ شریک و ہم گام برہم گشتہ مخل مرام شود ناچار مرگِ خود را ترجیح داده صبر و سکوت
اختیار کردم بدین حالِ پُر ملال تا چہار ماه تنگ بر جگر داشتہ[۵۳] بسر بُردم آخر زیورہائے
اہل و عیال بہ گرو گذاشتہ یک صد و بیست روپیہ فی الحال گرفتم از انجملہ دو چہار بدست
عیال داده از باقی اموالِ مختلفہ تجارتی خریده در شہرِ رمضان المبارک خود راہیِ رنگون
شدم و دران جا رسیده بعرصۂ دو ہفتہ ہمہ اموال بہ نفعِ دو چند فروختم تقریبِ عیدِ خجستہ بود
ہموطنان بجماعتے عظیم عیدگاہے بیاراستہ مرا امام ساختند[۵۴] ہر کس بقدرِ استطاعت
شَیئًا لِلّٰہ عنایت نمود من بر اخذِ صدقۂ فطر دست افشانده باقی را کہ قریب پنجاه روپیہ
بود گرفتہ بزرِ تجارتی ضم نمودم ہمگی تا دو صد و پنجاه روپیہ فراہم آمد از انجملہ بقدرِ پنجاه

[۵۱] پہلوتہی کردن یعنی سرتابی کردن از کارے ۱۲
[۵۲] دم بستن یعنی خاموش بودن ۱۲
[۵۳] تنگ بر جگر داشتن یعنی سر بر زانوئے فکر داشتن ۱۲
[۵۴] دست افشاندن یعنی رد کردن و دور کردن باشد ۱۲

بوجه راه وغیره صرف کرده باباقی دو صد روپیه بوطن باز آمدم وازبار رہن و
دست قرضه سبکدوش شدم برائے چندے معیشت فراخ اُفتاد فللّٰہ الحمد بعد
چندروز باز در عیش تنگی راه یافت ونیش آزار ازطرف دندان زہر بار بر من کشود
وہم اضطرابے درمیان عیال بقرائن وآثار نمودار شد کاش متحمل جورہا شده
بعبادت وریاضت مصروف شدمے امّا حیف صد حیف نفس خر بنده ام ازتحمل آن
بارگران درمانده ونفس امّاره بدکردار درمملکت تنِ زار تسلّطے خونخوار ورزیده
تحریص می نمود که برعکس مضمون فیض مشحون **بیت**

بدین اے فرومایه دنیا مخر	چو خر به انجیل عیسیٰ مخر

دین فروشی کنم ودرے از تلبیس وریاکاری کشاده بغرض عوام فریبی خود را
عالم ربّانی قرار دہم وحالانکه شرطے از شروط آن نزدم موجود نبود برطبق آن
نعوذ باللّٰہ من شرور انفسنا دام عنکبوتی ازرشتۂ تلبیسی بافته برائے صید مگسان
مردم آزار وکرگسان مُرده خوار ترصد نشستم و بوعظ ونصیحت وابلهان فریبی
مصروف شدم **بیت**

استعیذ اللّٰہ من شیطانه	قد هلکنا آه من طغیانه

بدین وتیره تیره روزے چند بگذشتم که توفیق ایزدی زود تدارک حال زبونم فرمود
وسروش غیبی بگوش دلم ندا داد که ازین حال پُرو بال اختیار ملازمت بہتر مآل
پس غور کردم ودیدم که صرفهٔ تجارت برزر سنگین وشراکت مرد امین موقوف است
وازتن تنہا محال وزررا بغفلت باختم ودیانت ازابنائے جنس عنقا مثال بنابران
دراواخر سن بیکاری حسب قواعد مقرّرهٔ علمائے دین خلوت گزیده به تضرع و

وابتهال از درگاه قادر ذو الجلال بر آرندهٔ آمال استخاره کردم بفحوائے یقین نمائے

بیت

فرو ماندگان را برحمت قریب	تضرّع کنان را بدعوت مجیب

فضل ایزدی راه وانمود که به کلکته رفته بتلاش روزی گرایم وسورهٔ واقعه هر روز یکبار بخوانم ازان باز سورهٔ مسطوره ورد زبان شد تا حین هر روز یکبار میخوانم سبحان الله برکتے عجیب می یابم پس زیورات عیال باز برهن گذاشته براه دار الامارة اُفتادم در ینجا رسیده متوکلا علی الله تا یک ماه بجستجوے روزی سرگرم بودم که گوش کردم که در دبستان هوگلی خدمت معلّم دوم فارسی که چهل روپیه مشاهره دارد خالی اُفتاده بسیارے از امیدواران با خطوط سفارشی از صاحبان عالیشان نزد رئیس مدرسه می آیند ورئیس کسے را نمی پسندد که انگریزی دانی هم شرط می کند من ولخته مربّی نداشتمے که نامهٔ سفارش عنایت فرماید ازینجا بمجرد خشکی عرض نیاز وهان آزار از لذّت حصول منصب پر آب باز کرون دور از کار دانسته ناچار خاموش ماندم برین هفته عشره گذشت روزے یار مهماندار از روے تلطف واصرار مرا گفت که هوگلی رفته تقدیر آزمایم ومن حیلها برانگیختمے چه خفیف زاد راه هوگلی که فقط یک روپیه است دران آوان برمن بسیار گران بود آن یار غمخوار از سیاق گفتار بمطلب دلی پے[۵۱] برده گفت که من یک روپیه ترا لله میدهم وبر فضل مسبب الاسباب توکل کرده برو وبا رئیس مدرسه برخورده[۵۲] سندهاے خود بوے بنما وعرض نیاز کن ولو دستگاهے در انگریزی میداری عجیب نیست که غنچهٔ مراد تو از نسیم رحمت کردگار شگفته پربار گردد این گونه کلمات شفقت آیات بار بار تکرار نمود تا آنکه حق تعالی

۵۱ پے بردن یعنی فهمیدن ۱۲

۵۲ برخوردن یعنی ملاقات کردن ۱۲

انتشار اسے بدل منقبضم گماشت و اثرے بخاطر شکستہ ام راہ یافت پس متوکلاً علی اللہ
با جامہ کہنہ و کفش دریدہ بہ ہوگلی رسیدہ با رئیس مدرسہ چہار چشمی شدم و بزبان
دلاوری عرض نیاز کردم خداوند کارساز سخنہائے برجستہ از زبانم چنان
بیرون آوردے کہ رئیس را بسیار مطبوع و دلاویز افتادے و لبندہائے من
وانگریستہ بلا خواست درخواست دران عہدہ مرا منصوب فرمود پس معنی مکنون
از مصرع فیض مشحون ع رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است
اکنون بر من مکشوف گردید فللہ الحمد

بیت

	دہانم جز امروز شیرین نہ گشت	از انجملہ تلخی کہ بر من گذشت	

این خبر بشارت اثر زود بہ گوش اہل خانہ رسانیدم الشان شکر منعم حقیقی بجا آوردہ
پنج نوبت زدند و حسودان دیو سیرت سرنگون بر افتادند و در شقوق مختلفہ پیوند یہا
پذیرفت باز عروس برکت و کامیابی عجب رخ رعنائی از نقاب غیبی بہ کلبہ ام وانمود
کہ بعد شش ماہ در تقریب تعطیل مدرسہ ہر گاہ بوطن رفتم عہدۂ تعلیم عربی بدرجۂ اعلیٰ
انگریزی کہ از پنجاہ تا ہفتاد و پنج روپیہ مشاہرہ دارد خالی افتاد گروہ امیدواران
بوسائل و برہان نزد رئیس ہجوم آوردند آن مرد تجربہ کار و جوہر شناس و ہوشیار
از کارگذاری شش ماہی من خوشنود بسیار بود بہ کسے التفات نہ نمود و باوجود
عدم التماس و حضورم بہ رئیس اعلاے صیغہ تعلیمی کہ ڈائرکٹر گویند براے
تقرر من سفارش فرمود بر طبق آن در عہدۂ مذکورہ منصوب شدہ در عرصۂ پنج سال
۴۰ بعمر چہل سالگی بوظیفہ ہفتاد و پنج روپیہ رسیدہ بعد مرور سہ ماہ باز بمشاہرہ یکصد روپیہ
ترقی یافتم فللہ الحمد اکنون اوضاع و اطوار سادگی کہ در حالت عبادت و مفلسی

پنج نوبت زدن
سن ۱۲۸۰ ہجری
تقرری کرون
بانشہرار

برگزیده بودم محبوب تر افتاد که برکت و خیر دران بیشتر می یابم و از جاهای تکلفی
و خودنمائی نفرت کلّی در طبع من پدید آمد که آن همه زیور و ستر زنان یا زن سیرتان است
و ستر و آرائش مردان علم و عمل که افسر ایمان است در اثنای این فراخی
پیشانی یاران باغرض و خویشان بامرض بسوی من باز کشاده و منعطف دیده
لاحول می خوانم

بیت

ز دوستان منافق چنان رمیده دلم	که بیس رفی ز الماس میکنم دیوار

لیکن احسان بر ذوی القربیٰ و خویشان که به نص قرآن مامور به است از شرار
آتش فتنهٔ ایشان دور بوده الی الآن بجا می آورم و وقتی چنان بودم که در تملّق امرا
نمرود نخوت بغرض حصول قربت نفس مؤمنهٔ خلّت سرشت را بغایت ذلیل کردمی
و در بزم دوستان که هرگاه به مسکن من گرم شدی بر برف فروشان و حلوائیان
بلاحساب زرها پاشیدمی اکنون بتوفیق الهی چنانم که به سلام و کلام رسمی به تنبول
و قلیان عرفی هم دریغ می خورم اَلْمِنَّةُ لِلّٰهِ از صحبت مردمان دیو سیرت ملالتی
در طبیعت پدید آمد بهر کیف از دائرهٔ مروّت و انسانیت گام بیرون ننهاده هر حاجتی از
بنی نوع بمن پیش شود در انجاح آن هنوز کوتاهی نمی کنم

بیت

خیری بکن ای فلان و غنیمت شمار عمر	زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند

الحاصل یک مجموعهٔ تجارب صحیحه که اکنون زیر چشم جهان بینم کشاده شده وقتاً فوقتاً
حسب ضرورت با نوار هدایت مرا راه نماید بدولت همان ترک نوکری بدست آمده
که بظاهر موجب چندان پشیمانی و سرگردانی متصور شده بود و گرنه بادهٔ خدمت شاهی
چنان مستی نیفزاید که خمار شکن آن علم بی عمل ما العیاذ بالله منه میتوان شد

پس ہمانا آن بیکاری بموجب فعل الحکیم لا یخلو عن حکمۃ فی الحقیقت باکارہی بود کہ بچنین کامیابی انجامید فللّٰہ الحمد الحال در مقدمۂ زر وسیم و دیگر اموال بغیر اسراف و امساک حد اوسط و اعتدال نگاہ داشتہ ہم حق مخلوق وہم حق خالق لایزال رعایت کردہ بہ اطمینان تمام فارغ البال می گذرم لیکن بلا لسے بیے درمان حسب بیان

بیت

نشاط زندگانی تا بہ سی سال	چو چہل آمد فرو ریزد پر و بال

مد نظر و بار ضعف قوی بر سر کہ موجب عین الیقین گردیدہ کہ رہائی گردن زندگی از کمند رنج و فکر دنیاوی گویا موسے بکف بر آمدن است ونمی دانم کہ آیندہ شب فتنہ دیگر چہ زاید و شطرنجی شاطر دہر غدار بر خانۂ ششدر عالم ناپائدار با من حریف خطا کار چہ نرد دغا بازد واللہ المستعان وعلیہ التکلان واین اشعار آبدار ورد زبان

بران وارم لے مصلحت خواہ من	کہ باشد سوے مصلحت راہ من
رہے پیش آور کہ انجام کار	تو خوشنود باشی و من رستگار

آمین یا رب العالمین — تم الباب الاول

باب دوم دربیان اسلام آباد معروف بچاٹگام

در تاریخ حمید دیار مذکور بہ نام مسطور شدہ چاٹگام اسلام آباد شہر سبز و در وجہ تسمیہ نوشتہ کہ چاٹگام لفظ مرکب است از چاٹے و گام چاٹ مخفف چاٹی بمعنی خرد و گام مخفف گرام بمعنی دہ پس چاٹگام بمعنی خرد دہ باشد کہ در ابتداے زمان ہیچون

۱ کلام حکیم از عقل خالی نیست ۱۲

۲ موسے بکف بر آمدن بمعنی محال بودن کار باشد ۱۲

دسہے خُرد آباد ان شده یا مرکّب از سات بمعنی ہفت و گام مخفّف و محرّف گانو بمعنی ده بغلط
عام لفظ سات بہ چاٹ مبدّل گشته چاٹگام گردید یعنی ہفت ده که اولاً ہفت ده
آباد شده پس چاٹگام نخستین نام این مقام است در عہد حضرت سلطان کبیر
سنه ۱۰۷۶ھ اورنگ زیب عالمگیر این بلاد در سنه یکهزار و ہفتاد و شش ہجری از ید قوم مگھ
مفتوح گردیده در تصرّف و حکومت اہل اسلام آمد و باسلام آباد نامیده شد
سنه ۱۱۷۵ھ از آن باز در تواریخ اسلامیه باین نام موسوم و معروف گشت در سنه یکهزار و یکصد و ہفتاد
و پنج ہجری عاملے انگریزی بحکم والی مرشد آباد میر قاسم خان که داماد نمک حرام و دغاباز
میر جعفر بود داخل اسلام آباد شد و در دفاتر برطانیه ہنوز این نام مندرج است
لیکن نام اوّل زیاده تر رواج و شہرت یافته غالباً دخول عامل انگریزی در ینجا
سنه ۱۱۷۰ھ بعد واقعه مشہورهٔ پلاسی که بروز پنجشنبه پنجم شوال سنه یکهزار و یکصد و ہفتاد سر زده
بوقوع آمده است بعض اہل تاریخ این بلاد را شہر سبز ہم گفته بحکم آنکه در فصول مختلفه
اکثر مقامات آن بآب رودها و جویہا و کوہہا سیراب و سبزی باشد نیز دان مرقوم است
که در بدو آبادی قوم مگھ که از اولاد یافث ابن سام ابن نوح علیه السلام اند
قابض و متصرّف کوہستان اسلام آباد و مضافات آن بودند پسر ناصر الدین
نصرت شاه از ملوک بنگاله بجہت خرابی گوڑ که پایهٔ تخت بنگاله بود با جمعیت کثیر
از مسلمانان و ہندوان روی باقصای شرقی ہند نہاد تا آنکه در اسلام آباد رسیده
آنرا بزور شمشیر جہاد از دست مگہان کشاده دار الاسلام و موطن خود ساخت
و در موضع فتح آباد تختگاه بیاراست چنانچه از آثار و عمارات و تالاب که ہنوز بنام
شہرت یافته است ہم مبرہن می شود و بعد وفات وی باز بتصرّف مگہان رفت

سنه ۱۰۴۳ھ اِنْتَهَی مُلَخَّصاً در تاریخ انگریزی مارشمین نامی مسطور است که قریب یکهزار و چهل و سه
هجری بحکم حضرت سلطان شاه جهان اسلام خان مشهدی صوبه دار و ناظم ممالک
بنگاله منصوب گردیده این دیار را از قبضهٔ راجهٔ اهکان بیرون کشیده ضمیمهٔ ایالت خود
گردانید ازینجا بنام فاتح آن باسلام آباد ملقب شد و پیشتر این بندر زیر حکومت
اهل پتره بود اهل اسلام آنرا گشاده بتصرف خود در آورده بودند لیکن در فتنهٔ
مغولان و افغانان بقبضهٔ راجهٔ اهکان افتاد و باز در عهد سلطان عالمگیر مفتوح
سنه ۹۷۲ھ گردید و هم دران مندرج است که قریب سنه نه صد و هفتاد و دو در عهد سلطان
جلال الدین اکبر بایام صوبه داری منعم خان دار السلطنت گور که تا دو هزار سال
قائم و رونق افزا بود از حدوث طاعونی که سببش هنوز متحقق الخبر نشده در عرصهٔ
یک سال یکسر تباه و ویران افتاده گویند هزاران خلق روزانه جان بحق تسلیم کردندی
تا آنکه زندگان از دفن مردگان تنگ و ستوه آمده لاشهارا بدریا انداختندی
اِنْتَهَی مُلَخَّصاً مؤلف خوشه‌چین میگوید آنچه مورخ انگریزی درباره تسمیه اسلام آباد
نوشته وجهیه تر و صحیح تر مفهوم میشود که او وقائع عهد سلاطین اسلام را غالباً از تواریخ
اسلامیه نشان داده است که اسم با مسمی سازگار تر شود و هم روایات و اخبار
که از بزرگان دیار بارها گوش کردم و هم فهرست اسامی پادشاهان بنگاله مددگار
این معنی می شوند که در فهرست فقط شخصی بنام نصرت شاه پسر سید حسین شاه یافتم
سنه ۹۲۸ھ و او قریب سنه نه صد و بیست و هشت تخت نشین شده تخمیناً پانزده سال سلطنت
رانده بدست بندگان خود کشته شد پس از روایات مرقومهٔ بالا نیکو هویدا است که
ضلع اسلام آباد قبل فتنهٔ مغولان و افغانان بتصرف مسلمانان آمده بود

وتختگاه گوڑ بعد چهل و چهار سال از شهادت نصرت شاه ویران گردیده درینصورت
اگر حاجت تاریخ حمید از نصرت شاه که نخستین فاتح اسلام آباد است نصرت شاه دیگر
از ملوک زادگان مراد داشته که نامش در فهرست اسمای پادشاهان بنگاله مندرج نیست
گنجایشے باشد و گرنه کلام او باکلام دیگر مورخان التیام نپذیرد چه خرابی گوڑ بعد
چهل و چهار سال از رحلت نصرت شاه خلف حسین شاه سرزده از سیاق قرائن
عبارات مختلفهٔ تواریخ نزدم متحقق می شود که همین نصرت شاه اول فاتح اسلام آباد
او یا نائب او از راه دریا در آمده این دیار را از تصرف اهل ہنود که صنفے از
مگهان اند انتزاع نموده دار الاسلام ساخت برائے چندے بفتح آباد که
غالباً دران هنگام خوشترین و دلکشاترین مقام بود اقامت ورزیده تا لائے بزرگ
و مساجد و شاهراه بیاراست و مراسم دینداری رواج داده نائبے درینجا گذاشته
بدار السلطنت گوڑ مراجعت فرمود پیش ازین موضع فتح آباد نامے دیگر داشت
پادشاه موصوف بلفظ فتح آباد نامیده که بذریعهٔ ظفر و فتح اسلام معمور و آباد گردید
از ینجا لاف شرافت و نجابت فتح آبادیان را وجهے واضح می شود در عهد او سلطان
بابر بر هندوستان یورش آورده طرح سلطنت مغولیه انداخت و در میان افغانان
و مغولان محاربات هولناک و بلیه امان روے داد و نصرت شاه از دست
تسلط غلامان خود شربت شهادت چشید و ممالک بنگاله سر از تقلّد و اطاعت بیرون کشید
و اسلام آباد بتسلط مگهان ارکان منتقل شد باز در عهد سلطان شاه جهان
بود جنگی سردار اسلام خان مشهدی بقبضهٔ اهل اسلام آمد لهذا بنام فاتح آن
اسلام آباد نام شد لیکن باعث خانه جنگی سلطان مرقوم همه امور این دیار نیکو منضبط

ومنظوم نشده بود که راجهٔ ارکان هم بران تغلبی داشته بعد فرو شدن آتش خانه جنگی
در سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری حسب الحکم حضرت سلطان عالمگیر نواب شائسته خان سنه ۱۰۷۶ھ
نیک تدبیر از قفل قبضهٔ مگهان ارکانی به کلید عالمگیری فتح کرده دارالاسلام ساخت
و همه امور ضروری خاطرخواه انتظام داد لیس بدین گونه تاویلات و توجیهات ممهده
و شقوق اقوال پراگنده التیامی پذیرد اَللّٰهُ تَعَالیٰ اَعْلَمُ بِحَقِیْقَةِ الْاَمْرِ
این خطه در اقصای شرق بنگاله واقع است که سرحد شرقی هندوستان منتهی می شود
و محدود است بحدود چهارگانهٔ طبعیه که جانب مغرب شعبه و دهانهٔ خلیج بنگاله افتاده
و جانب مشرق سلاسل کوههای بلند بر آمده و شمال رود پهنی که درمیان
اسلام آباد تپره و ندا کهالی واقع شده و جنوب بزرگ رودخانهٔ نکناف
که مابین این دیار و ارکان حدی فاصل حائل گردیده چنانچه از نقشهٔ آن
که در آخر کتاب چسپانیده هم روشن خواهد شد جابجا مساجد موضوعه و معابد مصنوعه
و مشاهد متبرکه ساخته و آراسته شده اند که از محاصل اراضی خیراتی که در عهد حکومت
اسلامی بمناشیر شاهی تصریح شده بعض و بعد و بانی نظام انتظام می یابند سیاحان
از بلاد بعیده بزیارت آن در آیند از مشاهدهٔ آن بهره [illegible] و طبعیه و صنائع الهیه و
مقامات سبزه بساتین [illegible] باعتبار بناظر [illegible] اولی الابصار جلوه گر می شود چه هرجا
خاکش شاداب و درخت بسیار است [illegible]
معمور [illegible]
نیست و در انواع خوردنی [illegible] و پوشیدنی و دیگر لوازم ضروری زندگی انسان
را در ابقاء ذات و نوع خود ناگزیر است درین بلاد چون ممالک دیگر محتاج بخارج نیست

چه جمیع چیزها و متاعهاے دنیاوی که معیشت حیوان بدان مربوط باشد از نفس
خاک پاکش بافراطے برمیخیزد که هم دیگر بلدان از فضلات آن بهره می برند ساکنان
آن باوجود خورش ساده و غذاے ردی همچون سرو سهی تومندتر و قوی تر میبالند
و جامهٔ صحت و عافیت اکثر بر دوش میدارند که حدوث اسقام و آلام و عوارض
نافرجام درانجا کم معائنه میشود چه خوشگواری و صحت بخشی و اعتدال طبعیٔ آب و
هوا ایش بمرتبهٔ است که احیاناً اگر کسے بیمار افتد درین حالت بر غذاے صحت خود
مداومت نماید بلکه هر چیزے طبعاً ملائم طبع او باشد یا نباشد ازان قطع نظر نموده
حسب خواهش و اشتهاے خود بخورد و صحت یابد و پزشکان نیز بلاتبدیل خورش
سابق مریض معالجه کنند شفا یابد آری دو امر یعنی عدم احتیاج بمعالج و خورش صحت
و مرض از افضال و عطایاے ایزدی مخصوص همین بقعه است که اکثر بقاع ازان
محروم پس این مرز و بوم بدین دو خصوصیت بر دیگر بلاد شرفے و امتیازے دارد
لیکن برعکس مضمون بالا این هم بگوش رسیده که آب و هوا ایش بطبع آدم بیگانه
ملائم نیفتد اگر این خبر صدق اثر بود اغلب است که آن مرد بیگانه چنین صفت دارد
که در جاے برودت یا حرارت متولد گردیده از ایام طفلی بناز و نعمت و برعایت
قوانین طبابت پرورده شده باشد درین صورت اگر آب و هوا ایش بطبع چنین کس
ناسازگار افتد موجب قدح و مذمت آن نمی توان شد چه مراعات جمیع آداب طبی
درین دیار میسر نگردد بمنزلهٔ عدم آن بالکل بکار است زبان این دیار به کلمات عربی
و فارسی و هندی و بنگالی وغیره باهم پیوسته شده زبانے نو پدید آمده است
که هیچ یک ازینها پیوندے ندارد لیکن بهر حال بلسان بنگالی نزدیکتر است بلا مقال که

اکثر مردمان لغت بنگاله زیاده تر می فهمند و عموم وثائق و مراسلات بدان زبان بنگاله
هم در عهد سلاطین اسلامی و هم در اوائل حکومت انگریزی تا سنه دوازده صد و هفتاد و چهار سنه ۱۲۷۴ھ
هجری جمیع دفاتر سرکاری و مکاتیب ضروری بزبان فارسی مروج بود و شرفا باشندگان
چه هندو چه مسلمان زبان فارسی را از روے شرف و افتخار بتوجه و شوقے بسیار
آموختندے نظر بران جا بجا مکتبها و دبستانها قائم بودند و عوام نیز در محاورات خود
جملات فارسی را بطور تمثیل درج نمودندے و ملاحان و حراثان و شبانان نیز بدفع کسالت
و تعب خود اشعار پارسی بالحان بلند خواندندے و بدان لغت مطایبه کردندے
گوئی نمونهٔ پارس بود چندانکه حکومت انگریزی در بلاد هندی باوج استحکام رسید
توجه مدبران سلطنت بدین صوب معطوف گردید که این قند شیرین پارسی زبان از ذخیرهٔ
تنگ دهان مردمان بیرون ریخته شود و جمیع دفاتر شاهی و دستاویزات و غیرها بزبان
بنگاله رواج یابد پس وا حسرتاه درین روزگار عبرت آثار کمتر سوانح و احوال دیار
بلغت پارسی می نویسم تنها نے از ان نفائس و شائستگیها بر روے کار نمانده
از جمیع اهالی آن که عموماً مسلمان و هندو و مگه باشند اهل اسلام تخمیناً دو ثلث و همه
سنی المذهب مقلد امام اعظم علیه الرحمة اند و فرق دیگر یک ثلث هر فریق بلکه هر فرد
از ایشان بمشقت و محنت و جانفشانی در کسب اموال فانی و آزادگانه زندگانی مشغوف
و بمهمان نوازی و خواسته جهانی و فنون کشتی گیری و صنایع دستکاری و ذکا
وجودت فطری نیز فهمی اکثر در اکتساب رذائل و کاستن در تحصیل فضائل هم موصوف
و در اسراف بیجا و اختیار تجری بجرأت تمام و علو عزائم و بتحمل شدائد و صعوبات ملائم
معروف و دلیل بر حریت خلقی اینکه باوجودیکه زبان و لهجه با رعایت پوچ و بیمقدار است

اہلیان آن لغات مختلفۂ اجانب را زود اخذ کنند و بدان بلا تکلف حرف زنند الغرض
دیارے بچندین محاسن ذاتی و عارضی کہ بیان اجمالی آن بالا گذشت در اقطار ہند
بس نادر الوجود و کمیاب است لیکن خامۂ راقم حروف التزام آن نمودہ کہ عادات و اطوار
و خصائل و کردار عامۂ مسلمین دیار و طرق معاشرات و معاملات ایشان شرح دہد
و بتصریح و تبیین خصائص و محاسن یا مقابح زمین قصداً نپردازد چہ شرافت مکان
از مکین و خساست آن باین کہ اگر مکانے در اوضاع و محاسن ذاتی خود نمونۂ
فردوس برین بود و دران افاعی و عقارب بہر دارد و وحوش و سباع آدم خوار
و دیگر حیوانات مردم آزار باشند چہ شرف و فضیلت دارد و جائے در قبائح اوضاع
طبعی خود ہمچون ہاویۂ زیرین گردد و دران ہدہد بہر نیک گام و حمام و طاؤس
خوشخرام و طوطی خوش الحان و دیگر سحر خیزان و لالک سیرتان ہم باشند چہ قبح و
رذیلت دارد بنابران لازم آمد کہ بمیدان تفصیل احوال مکانیان و ساکنان آنجا
رخش قلم را جولان دہم تا ناظران حال و استقبال از مطالعۂ آن عبرتے و تذکرے گیرند
از آنجا کہ جماعت مسلمین آن بلحاظ اختلاف احوال ایشان از ثروت و مسکنت و
حرفت و شرافت و رذالت بچند فرق مختلفہ منقسم اند لہذا مناسب و ضرور افتاد
کہ اولاً ایشان را بہ فریق مختلف تقسیم کردہ بیان حالات ہر یکے کہ بجز و بیدا تفصیل
اکثر باشد پردازم اول فریق علما و مولویان دوم سادات و خوندکاران
سوم امرا و زمینداران چہارم خدمتیان و نوکری پیشگان پنجم دبیران و نویسندگان
ششم بازارگانان و تاجران ہفتم حراثان و کشتکاران ہشتم صناعان و دستورزان
نہم فقرا و درویشان آن نہ فریق نگانہ بمنزلۂ محیط دائرہ است کہ از مخالطت و مشارکت

افاعی جمع افعی سانپ
عقارب جمع عقرب بچھو
سباع جمع سبع درندہ

بیکے با دیگرے اصناف وطوائف متعدده همچون خطوط دائره بیرون می آیند بردانندگان احوال جماعت نُهگانهٔ مذکوره سیر فرق مختلطه مخفی نخواهد ماند امّا حالات از دو حالت خالی نیست مخصوصه باشد یا عامه پس مقصد این باب نیز بدو مصرع وا آب قرار یافت مصرع اوّل در حالات مخصوصه و مصرع دوم در حالات عامه من اللّٰه التّوفیق لاصابة السّهام الی هدف المرام وهو ولیّ الارشاد والانعام

مصرع اوّل در بیان حالات مخصوصهٔ هر فریق

فریق اوّل علماء و مولویان

این فریق از روے عمل خواه در دیانات باشد خواه در معاملات زشت ترین فرق اند چه کل فریق علماء انسان است و کل انسان موصوف بخطا و صواب پس کل فریق علماء موصوف بخطا و صواب این کلیّه نتیجه باستثناے علماے هر فریق تسلیم میکنند و ایشان بجزئیت نتیجه قائل اند که امام اعظم رحمة اللّٰه علیه را که مقتداے ایشان است بخطا و صواب موصوف میگویند و خود را با وصف تقلید او غیر موصوف چه ناظرے را زجوے منصف مزاج بارها دیده و شنیده که این فریق علماء بخطاے فحش خود که ناظرے حق جوے وا نموده قائل و معترف شده اند یا نه پس عدم اعتراف ایشان بخطا خود یا جهلی است که از بسیط بدرجهٔ مرکب رسیده یا علمی است که فقط براے اغراض نفسانی در بهم بنیان دینی سرزده پس بدین بیان عقلی مدّعی قطعاً مُثبت و مبرهن گردید اثبات مدّعی بدلیل نقلی اقناعی بر نقل حالات مجملهٔ ایشان موقوف است ازینجا لازم آمد که صور احوال ایشان بر آئینهٔ گذارش جلوه دهم پس می گویم این فریق با وجود

اتصاف بعلم و فضل و کمال ایمان و ادّعاے داشتن قوت استخراجیہ بجواہر معانیٔ
حدیث و قرآن و بودن ورثة الانبیا علیہم صلوات اللہ المنّان از فیض انوار و تجلیات آن
یکقلم بے بہرہ شدہ در زندان ظلمات و جہالت محبوس اند کہ ایشان در اوائل عمر از کسب
فنون اقوام دیگر پہلوتہی[۱] کردہ بدین بیان غیر واقع تحصیل علوم دینی میکنند کہ بر حدود الہیہ
و آداب نبویہ نیکو مطلع شدہ جہلاے امت مرحومہ را براہ راست آرند شکّے نیست
کہ این امر بالذات مصدر حسنات و سعادات دارین است اگر غوائل[۲] اغراض دنی و شقاوات
نفسانی بدو متداخل و ملحق یا باو معارض و مزاحم نشود افسوس صد افسوس کجا شاہد
گفتاری از پردۂ کرداری رُخ نماید و دعوی و لاف زبانی بہ براہین عملی مدلّل و مثبت بر آید
کہ ایشان باظہار مطلب بالا بغرض تحصیل عربی جابجا منتشر میشوند و سفر و غربت
دور و دراز اختیار میکنند اکثرے بدار الامارت کلکتہ وغیرہا فرود آمدہ بمدارس سرکاری
یا بخارج کسب علوم نمایند و چندے در اطراف ہند ہمچون دہلی و رامپور و لکھنؤ وغیرہا
رفتہ درس گیرند ہر کس بفراخور شوق و استعداد خود آموختہ باختیار اوضاع نو بوطن باز
می رود و تا زمان سفر با ہموطنان و دیگر بنی نوع بحسن معاشرت و معاونت می زید
و بمجرد رفتن وطن از حسن معاشرت و معاونت یکسو شدہ لاف اَنَا وَلَا غَیرِی زدہ
اوّلاً فکر اجراے مسائل نو بنوچست تر می بندد تا در میان عوام کالانعام بر دیگر علما تفوق
و افزونی جویند و بدان ذریعۂ دنیّہ زرے محقّر تا چہار و ہشت آنہ کہ از بہرۂ دیگر فزون تر باشد
از ایشان حاصل کنند کہ طباع وحشیان عوام بجویائی بمسائل نو پیغام کہ موجب مجادلہ و
مغالبۂ دو عالم خدا ترس و تماشاے ایشان باشد بیشتر منجذب و منعطف است و ہر مسئلۂ
نو کہ از عالمے نو وارد سر زدہ شود بقدر ضعف و قوت او ابتدا اگر رواجے پذیرد کہ مروّج عالم تر

[۱] پہلوتہی کردن یعنی کنارہ کردن از کارے ۱۲
[۲] غوائل جمع غائلہ است یعنی بلا و شر ۱۲

علم شود بشرطیکه بحلیهٔ سنیت و مقلدیت خود را بپیراید وگرنه بتنقید مسائل نو هرچند دست و پا
زند فروغے نتابد بلکه ذات قائل هم و بری از فضل و هنر همچون زر مغشوش ناروان و
بے وقر ماند تا آنکه در بوتهٔ سنیت و مقلدیت خود را نیکو پالاید بر شخصے بعد از مدت سفر شش ماه
یا یک ساله بوطن مراجعت کرده وا میگوید که او زبان مادری خود فراموش کرده است
که مکالمت بدان نمی توان کرد و ادام و خورش روغن تلخ که به دیار خود مستعمل و مروج است
نمی توان خورد و بجز اردو و عربی و فارسی نمی فهمد و بغیر ادام روغن زرد نمی خورد حالانکه
چنین کس از دانستن صحت و سقم لغات ثلثهٔ مزبوره چنانکه باید و شاید محض بے نصیب و
ناکس است که اگر احیاناً بدان حرف زند یا اتفاقاً یک دو کلمه از ان نویسد از اغلاط صریحه
مشحون و از ایشان بعضے چنان اند که از نوشتن سطرے چند هم قاصر و خوردن طعام
بلا روغن بجانه اش هم متعذر اما غرض ازین حیلهاے باطله تفضیل و استعلاے نفس خود
و تحصیل خورش لذیذ و زرے محقر و عام فریبی است که این مرحوم بیچارگان که جوهر تمیز
حسن و قبح در مخزن دماغ ندارند و دانهٔ حسن ظن بحق اهل علم در زمین دل خود بکارند
اکثر آن دروغ را با فروغ تصوریده از جملهٔ عجائب فضائل شمرده بازی و فریب
می خورند و رذیلت را الفضیلت و جهل را العلم تعبیر دهند که از بسیط بمرکب رسانند
و افضیحتاه نمی پندارند که این همه نمایشهاے نفسانیه مودی بحمق و فضیحت قائل است
و موجب حرمان او از غذاے لطیف و جوهر فضیلت که زبان مادری و خورش
وطنی از عوارض ذاتیهٔ انسان است که انفکاک و جدائی آن ازین محال کسیکه
بدین صفت ابلهانه نزد جهلا بر دیگران برتری جوید مایهٔ علم او چه قدر باشد نزد هوشمندان
و قدردانان روشن بعضے که فقط از طلبه سر بر آورده درس گرفته بوطن باز رفته اند

بعوام شہرت دہند کہ از خدمات کبار علما، و محدثین و مفسرین و طوطیان ہند تا سند کہ فلان وفلان صاحبان حقائق شریعت و دقائق حکمت را آموختہ اند کہ محصلین مدارس سرکاری کہ قواعد تعلیمش بربنیاد انگریزی است ازان یکقلم بے بہرہ اند و برنوکری پیشگان ہمین گروہ تہمت ارتکاب حرمت می نہند امّا چشیدن فضلہ دعوت ایشان بس حلال وطیّب و موجب سرفرازی دانند و از معرفت ہمان طلبۂ سر برآوردہ کہ اُستاد و ادیب حقیقی ایشان بودند تجاہل کلّی نمایند کہ اگر بوطن درمیان ہردو ملاقات اتفاقی دست دہد از کلام باُستاد حقیقی و سلام برو رخ گردانیدہ مترقّب کلام و سلام ابتدائی او باشند و باساتذۂ سابق بکتب ہم بران وتیرۂ تیرہ سلوک کنند بلکہ این بیچارگان را اکثر بجہل و نادانی متّہم و منسوب سازند غرض ازین کردار اظہار افضلیّت آن صاحبان سعادت آثار است تا جرّ ہمان منفعت محقّرہ از عامیان کنند کسانیکہ با اُستادان و منعمان حقیقی خود بچنین مکافات راہ سلوک بپیمایند با قدہاے دوستان و ہمداستانان و اجنبیان چہ گونہ معاملہ کنند بخدمت پختگان و تجربہ کاران نیکو مبرہن محصلین مدارس بعد یافتن سندہا اولاً در تحصیل خدمت سرکاری جہد بلیغ کنند پس اگر قرعۂ تدبیر ایشان از دست تقدیر موافق برآید بعیش و عشرت و فراغت و نخوت تمام بسر برند و بر قضیۂ کلّیۂ مسلّمہ کہ ع

بخت دولت بکاردانی نیست

نظرے نگماشتہ بدان مایۂ خادمانہ خود را مخدوم نامور تر و گرامی تر پندارند و دعوی برتری بشواہد نوکری موجّہ میسازند و دم استغنا از عوام از روے فخر و طعن تمام بر بیچارہ صدقہ گیران بجنبش سر وا میزنند کاش این استغنا ہنگام بیکاری سرزدے چنیکو آلۂ جذب القلوب و جرّ فیضہاے علّام الغیوب بودے وگرنہ مانند ہمجنسان خود

بوطن باز رفته اعلام فوقیت و ادّعا بر دوش افراشته بر طبق عنوان مذکور البیان لب وا کنند
تا از غوغاے وحشیان انام وثائق رجحان علم و فضل ایشان حسب خیال خام نیکو
مدلّل و مصدّق شده همان بهرهٔ معتدبه بدست آرند و اعجبا ه این قوم با وصف داشتن
دلائل شاهی همچون محرومان آن لبندهاے غوغائی محتاج شوند صنفے با اختیار مراتب
بالا چند نوآموزان بیچاره را به بهانهٔ تعلیم با خود نگاه دارند تا در اثناے مسالک چیزهاے
حرمت و حشمت بالاے مفارق این مقدسان شریعت برکشند یا کفشهاے متبرکه ایشان
را از آلودگی و دزدی محفوظ دارند یا در مقالق مکابره و مضاربه با خصم بکار آیند
بهر کیف توقع دستیاب زرے دیگر به بهانهٔ آن بیچارگان بے سر هم دارند حاصل کلام
هر بزرگ تفضیل نفس خود بتوهین و تشنیع و اغتیاب که شیوهٔ زنان بے حجاب است یا
باظهار علائم رعونت و فخر مایهٔ شکر عطیهٔ علم و هنر پندارند که موجب مزید نعمت الهی و وسعت
رزق خدائی گردد که لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ نص محکم است بیشتر هر صنف
از بیکاران التزام کنند که جواب سوال هرگونه بدیهه گفتن باید این همه افعال و سیر
مرقومة الصدر از قبیل مقدمات صحائف اعمال و اشتغال آیندهٔ ایشان است که عنقریب
التزام گیرند و آن وعظ و افتاء و پیری و مهدی است چه خوردن کباب از
ران خود بدیگر صنائع مردانه چون زراعت و تجارت و دست کاری نزد این بزرگان دین
موجب ذلت و رسوائی است وا حسرتاه مقربان بارگاه صمدیت عموماً و جناب سرور کائنات
عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلٰوة خصوصاً و خلفاء راشدین و دیگر اکابر دین با وصف آن همه
قربت و رتبت چه گونه زیستند این حضرات بسوانح اعمار ایشان نظرے نگماشته با وجود
ادّعاے بودن ورثهٔ ایشان وراثت صدق متابعت را که منبع سرچشمهٔ سعادت و

حیات ابدی است باعث فضیحت و خواری پندارند پس هرگاه آن مقدمات ممهد شوند
خود را در سلک علماء ربانی منسلک نموده جامهاے فاخره پوشیده بر منابر وعظ و
دعوت و بر مناصب افتاء و هدایت دامن کشان جلوه دهند لیکن منابر مذکوره حسب
استدعا و استرضاء عامه همچون سرود سرایان اکثر بشب آرایند پس افتتاح بصلوة و
درود بر ارواح مطهرهٔ محبوب رب الودود بآواز بلند و خوشنما نموده مکرر کنند و حاضرین را
براے اقتداے بدان بر نهج دلکشی امر کنند این رسم تا ده و پانزده دقیقه بغایت
جوش و خروش باقی ماند بعد اختتام آن روے بجهت گفتار آورده آیتے یا سورهٔ
از محکم تنزیل حسب زعم خود بجودت ترتیل میخوانند پس معانی آن حسب خواهش نفسانی
بے باکانه در معرض تبیانی می آرند بعد ازان از حکایتے بحکایتے و از داستانے
بداستانے که لسیاق و نظم مضمون آیات مقروه مرابوط و منظوم باشد یا نباشد
نقل نمایند و امر بالمعروف و نهی عن المنکر را بهر طوریکه پسندند بوعد و وعید مع افراط
و تفریط بیان کنند و بسا باشد که سلسلهٔ تقریر را بضعیف ترین اونا و تکلفات صریح
و مبالغات قبیح مؤکد سازند و گاهے بپست ترین لطائف هزلیات و نوادر تمسخرات
و مطائبات متسلسل نمایند پس خندهٔ دندان کشا و قهقهٔ بلند صدا از مجلس خوف و رجا
و رقت و صفا افزا چنان برآید که گوئی بزم عشرت و غنا نیز بآن همدوش و هم بستر گردید
همچنان تا دیر سلسله جنبان بوده هرگاه ختم کلام هدایت انجام بمناجات مخصوصه
کنند سوالات حاضرین از مسائل متفرقه بمعرض عرض و نیاز آیند و از جوابات بدیهه مرشدان
زمان محفلے دیگر گرم شود هر قدر در اجابت سوال مسارعت نمایند دستاویزات فضل و
کمال این پیران ستوده خصال نزد جهال مدلل و مکمل تر گردد مسائل متنازع فیها

بیشتر در معرض سوال آید از جملهٔ متنازع فیها مسئلهٔ فاتحه خوانی و غلیان کشی ست درین دو
مسئله باشندگان جاگام چه واعظان چه عوام دو فریق اند فریقے که خود مرتکب اند بجواز و
حلّت مائل اند و گروہے که خود مجتنب از انند بحظر و حرمت قائل حضرات مجوزین بصفت
حلّت چنان تعبیر فرمایند که گوئی ہر لقمهٔ و برگ رُستنیٔ در خوان نعمت الٰہی و درپهن زمین
خدائی که بدان کردار علم باشد پاکتر و حلال تر و بغیر آن ناروا ن تر و منکرین بصراحت
حرمت آن چنان دم زنند که ہمہ اطعمهٔ خوردنی و برگہاے دخانی که بصفات مذکوره متصف
باشد پلید تر و حرام تر بر متصدت مزاج تلیع شریعت باهره پوشیده نیست که هر دو فریق بوہم
غلو[1] و اتباع ہواے نفس امّاره در احکام شریعت غرا موسوم پس بعد این ہمه جانفشانی
و محنت شب بیداری چیزے مشروط یا مفروض یا معلوم از داعی و مهتمم مجلس حسب زعم
خود حسبةً للّٰہ گرفته رخصت می شوند اگر دران محفل برکات منزل دیگر حریفان مدعو باشند
از ہجوم تماشائیان عالم بہارے دیگر رخ نماید که می انگارند که امروز نقد فضل و ہنر
این مجاہدان بر محک امتحان سنجیده خواہد شد که باہم مجادله و محاربه کنند پس صورت غلبه
و تفیهٔ افضلیت یکے بر دیگرے بچندین وجوه زیرین متصوّر شده از داوریگاه قضاة
حاضر المجلس فیصلهٔ دلپذیر بشرف صدور می یابد اوّلاً[1] ہنگام اداے صلوٰة سجادهٔ امامت
هر بزرگ پیشتر قبضه کرده نماز گذارد آن شخص بالاتفاق افضل متحقق گردد بدین غرض
خدا شناسی هر خدا ترس بگرفت آن مترصد نشیند چالاکان بجرد بانگ نماز اکثر جاے مذکور
را بجست پیشتر فرا گیرند و برخے بزور گرو فر و ثانیاً[2] صداے طبل زبان هر بزرگ بر
صوت حریف بیشتر و بلند تر گردد الیق باشد و ثالثاً[3] بها دران حصار طرف او گیرند یا
دلاوران دیگر بیچ بها و آلات جنگی در کمین چنان مہیا توان داشت که مبادا اگر خصم

[1] غلو بفتحتین بالضم از حد درگذشتن ۱۲

[illegible] ۱۲

بزور تقریر غالب برآید و ارباب کمین گیران مغلوب و ذلیل توان کرد کمزوران و نووارد
صدقه گیران که از بلاد بعیده در آیند جهت دفع شرور غوائل مذکوره اکثر با امراء نامدار
و گاهے به حکام روزگار استعانت می خواهند واویلاه چه دعوی فضل و بلاغت است
که بچنین جلیل الشان پایهٔ هدایت نشسته دست به دامان افعال و اطوار بے تمیزان داده
بر فتواے ایشان مهر افضلیت خود ثبت کرده بر خود می‌چینند یا براے دفع غوائل ضرب و
دشنام با امراء و حکام استمداد جویند آتش خجالتے دیگر جگرسوز تر اینکه حضرات پاک طینتان
ناشر خرمن ایمان در اشاعت کشت زار اعمال سابق البیان در مرز بوم خود اکتفا نمی کنند
بلکه در نشر آن چه مصائب سفر پرخطر سمندر بارها طی کرده نو آبادیها را مثل امرکان
و رنگون و موملین وغیرها از کشت زارهاے همان اعمال معمور و پربار می فرمایند
در آن بلدان اکثرے از محتاج کشتکاران بغرض کسب معاش حیران و سرگردان میرسند
حضرات هادیان به بهانهٔ تربیت آن خانه بدوشان آزاد منشان مروت کیشان به تعلیم
آداب دینی بارگرون شده تهی دامنی خود نزد ایشان بلطائف الحیل وا نمایند
پس هر کس از ایشان بمقتضاے حسن ایمانی و مروت ذاتی و دریا دلی بعوض همان کشتکاری
زرچنده که بخرج راه این مشائخ شریعت وافی باشد مع اضافه چیزے فراهم آورده
جیوب تهی را از جیوب زر پر سازند افسوس درین زمان تا کسے خانهٔ مروت بپاید که روزے
ویرانیش لازم آید بنائً علیه درینولا بگوش حق نیوش میرسد که از کثرت نزول و پایمالی
این مجاهدان مساکن غربت آن وفاکیشان روے بویرانی چنان نهاده که جفاکشان
بمجرد دیدن یاد گزند قدوم ایشان چون بید می لرزند بلکه بارها در بر روے بسته
در حصون کاشانهاے خود متحصن می شوند و اگر اتفاقاً حسب ضرورت در کشایند

بہ کمانہائے[۱] پیشانی و تیرہائے مژگانی لشست چین جبینی مسلّح شدہ بیرون می آیند حضرات مرشدان بمشاہدۂ این گونہ ہیأت مریدان جگر باختہ[۲] بعضے ہمہ شروط مقررۂ متحصّنین پذیرفتہ بمصالحہ گرایند و اکثرے بہ تحریر طوامیر افسونی کہ موجب دلکشیٔ ایشان باشد مصروف شدہ در زوایٔ مساجد خاموش صلح نما میگذرند من ماتم زدہ جان بغم فرسودہ درین مصیبت جانکاہ تا کئے از نقل حالات عبرت آیات مشائخ وطنی کہ موجب شماتت اجنبی باشد جگر خاری و اشکباری کنم یا از درازنفسی[۳] خود کہ ہمچون مشتے نمونۂ خروارے نماید زبان خامۂ بریدہ را نفس سوختہ سازم پس یا از دیوان معرفت بیان حضرت خواجہ عیب اللسان علیہ الرحمۃ و الرضوان چند اشعار آبدار و عبرت آثار حسب حال پر ملال ثبت قلم سرگشتہ رقم نمودہ بار دیگر دران باب نفس درازی کنم

اشعار

واعظان کین جلوہ در محراب و منبر میکنند	چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند
مشکلے دارم ز دانشمند مجلس باز پرس	توبہ فرمایان چرا خود توبہ کمتر می کنند
گوئیا باور نمی دارند روز داوری	کین ہمہ قلب و دغل در کار داور میکنند
آہ آہ از دست حرافان[۴] گوہر ناشناس	ہر زمان خر مہرہ را با دُر برابر می کنند

یا از عام شکرستان خداوند منان تنگی کہ اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْن ۵ است بیچارہ و درمان این مصیبت بے پایان بہ تلخ کام و دہان برکشیدہ اینجا سخن پند و نصیحت را ختم کردہ از حالات اِفتاء وغیرہ کہ دلیل بسیارے باشد اندکے حرف زنم لیکن شوق اخیر بحصول حلاوت دہان تقریر بے اختیار دلپذیر آمد نظر برین معنی بتوفیق ایزدی می گویم اسرار افتار و امثال آن بالفرض مہرے عیب نما تر و راز کشا تر است کہ دران فقط تیزی لاف زبانی کہ تردید و تاویل ہر گونہ حسب ضرورت گنجائشے دارد کفایت نمی کند بلکہ حاجت

[حاشیہ]
۱ ابروان بمعنی کمان و مژگان بمعنی تیر و چین جبین بمعنی شکست ظاہران ۱۲
بمعنی ابتدائی قلعہ متحصّن بمعنی قلعہ گیر آوردہ شدہ مراد ازان اظہار علامات ناخوشی است ۱۲
۲ جگر باختن بمعنی بیدل و عاجز شدن پیش روی کسی ۱۲
۳ درازنفسی بمعنی درازی کلام ۱۲
۴ حرافان جمع حرّاف بمعنی زبان آور ۱۲

نوکِ قلمی بیشتر باید کہ انکار یا توجیہ را چندان مجال نباشد لہذا ناقصان علی العموم بدقایق الحیل از فتاوی نویسی یکقلم پہلو دزدند[۱] لیکن برغبت و سرگرمی تمام دستخط یا مہر ناکام خود بر فتیاے مستخرجۂ غیر از راہ شہادت بصحت آن ثبت نمایند تا آنکہ اگر مالے بدین وسیلۂ ردّیہ بدست آید میراث حلال و طیّب پندارند اگرچہ بصحت و سقم آن مطلقاً پے نبرند این بلاے ستمگاری و وباے دین آزاری فقط بدیار ما فرود نیامدہ کہ موجب الم جان کندنی بحق خامۂ شگفتہ بیانی گردد بلکہ در جمیع ممالک اسلامیہ شرقاً غرباً با احتجاج و اصرار بزور و گرمجوشی بسیار چنان شائع و مروّج شدہ کہ براے استقبال این بلا بسا بے باک علیل نہادان مہرہاے مُردگان و ناقص زندگان با خود نگاہ دارند کہ بدست این سیرت یا جوجی رخنۂ در سدّ سکندری ملّت عالمگیر ما پدید آید پس خامۂ بے ریا من از مضمون تسلّی مشحون اِذَا عَمَّتِ الْبَلِیَّةُ طَابَتِ النَّفْسُ[۲] تقویتے یافتہ بسکون و قرار بغیر وحشت و اضطرار می نگارد کہ باعث پہلو دزدیدن ناقصان از کتابت فتاوی درین باب بلا کلام آنکس مرجع عام بود کہ دستگاہے در تحریر ہم داشتہ باشد درین عموم نوکری پیشگان مستند و مخصوص تراند پس بعد از تعیین مرجع ہرگاہ کسے بجہل اعمال امور دینی یا بظلمت وساوس نفسانی راہ مسئلہ گم کردہ از چراغ ضمیر مرجع ہدایت اقتباس[۳] نوری جوید باید کہ راہ گم کردہ را بطرز سوال صورتے زبانی کشد پس حضرت مفتی راہ نما بہ تعمیق نظر غور فرماید کہ آیا جواب سوال بسہولت از کتب فقہ بیرون برآید یا بدقّت بر طبق آن مختانہ راہ نماے مقرر شود پس تر فتوی بر صورت سوال و جواب کشیدہ مہرے مہر خود بران ثبت نمودہ تفویض کند پس اگر مستفتی حمایتی آنرا بسبب مہرے واحد حجّتے شافی نہ پنداشتہ طلب زیادت نقش و نگار کند در نیصورت

[۱] [illegible]

[۲] یعنی مرگ انبوہ جشنے دارد ۱۲

[۳] اقتباس یعنی ... یا نور گرفتن ۱۲

حضرت مفتی باثبات مُهرِ اسے دیگر مهر و حیله باشد و یرا مطمئن کرده متکفّل شدن تواند
زرے دیگر بشمار آن باز متعیّن شود و گرنه باد بازرفته برائے همان غرض به خدمت
راه نمایان دیگر پیش شده همه مراتب مذکورهٔ بالا اکثر مرعی باشد بشرطیکه مفتی سابق
از معاندان لاحقین نباشد و اگر باشد زرے معتدبه حاصل آید و گرنه در ابطال فتیاے
معروضه گرچه بجمیع وجوه صحیح هم بود کمر جرأت چست تر بسته نیکو فکر گمارد که آیا مستفتی
وحشی به دامهائے پُرپیچ ایشان صید می توان شد یا نه بر تقدیر اوّل حسب اضطرار او
کم از ادائے مبلغے از زر برگردنش عائد شود پس جمیع فنون مزبورهٔ زرکشی درینجا نیکو
ملحوظ گشته بنقوش خواتیم مختلفه چنان آراسته شود که نیز بر عدم اهلیت مفتی اوّل نزد
جهّال دلیلے باشد و بر تقدیر ثانی بر تحقیر و تشنیع ظاهری او کفایت نموده بر آن مهرهٔ
خود نگاریده هر قدر زر ربودن تواند غنیمت شمارد همه صور مرقومة الصدر آنگاه منظر
میگردد که حسب خواهش مستفتی جواب سوال باصواب از کتاب معتبر صراحةً یا کنایةً
بیرون بر آید و اگر کتب معتبره بر خلاف مدعاش شهادت دهند و او بیچاره بچاه تنگ
و تاریک هوائے نفسانی سرنگون محبوس افتاده قضائے شهوت خود از اله خامهٔ
مفتی می طلبد درینجا عالمے شگرف تر و حیرت انگیز تر رخ وا نماید چه هرگاه حضرت مفتی
جوئے زرّین را از جوهر آسمانی گران تر پندارد پس درین صورت که مستفتی محبوس
مضطر بصد الحاح و نیاز پیراثر شتے از زر نثار قدم اظهار کند صورت معامله چه رنگ
جسمانی و هیولائی پذیرد تر د ظاهربینان هم مبرهن است پس حضرت مفتی بر حال زار او
رحم آورده اولاً بزیارت خانه اش عزیمت هدایتانه فرماید که کلیهٔ سائل نیازمند
را از خاک پاک قدم مبارکش رشک گلستان ارم ساخته از دست گرفتاری

مخمصهٔ گلوگیر او را رهائی بخشد بر طبق آن روزے متعین شود پس سائل غرض آلود
با اہل محلہ از قدوم فیض لزوم مفتی اعلام نماید پس حضرت خود بدولت تشریف ارزانی
فرموده بعد تناول طعام خوشگوار مخاطب بجفا رشده معاملهٔ متشابہ را بعد روایات محکمه
چنان تاویل فرماید که حاجت سائل بلا انکار و اعتراض دلخواه بر آید و اگر تشویر و پشیمانی
محله بیان بعلاج زبانی مفتی تشفی نشده درین باب چاره بیان تحریری طلبند
حضرت مفتی مکرم بعد از طنین و طنطنهٔ[۵۱] تکلّم بجنبش پر و بال تحرّم الوداع گفته
بدولت خانهٔ خود باز آمده اولاً بتعلّل[۵۲] نیکو بنگرد که آیا از دیگر کتب غیر معتبرهٔ اسلامیه
حل مشکل می توان شد یا نه بر تقدیر اوّل از روایات ضعیفهٔ غیر مفتیٰ بها کاغذ سیاه ساخته
بنقوش طلبه و یا بجنسان خود پیراسته نسخهٔ صحت مرض بعلیل با غرض تفویض کند و
بر تقدیر ثانی به کتاب الٰهی و احادیث نبوی رجوع آورده چند آیت و حدیث
بتاویلات مردودانه درج نموده فتیا وار طرازیده حرز امن و امان بسائل
آسیب رسیده مرده جان عنایت فرماید تاہم اگر شورش فشان محله از آن کواغذ
افسونی بہیچ وجه متاثر نه شوند پس صورت انفصال قضیهٔ هذا با جتماع دو حریف
با فتیاے خود و مناظرهٔ باہمی ہر دو یران صفت کشیده شود که در بیان مجلس وعظ
سریقیان تفصیلاً گذشت ازین گونه مسائل کثیر الوقوع مسئلهٔ مطلقهٔ ثلثه است که اکثر
جہلاے انام در حالت خشم و غضب زن خود را با دنی اسبب سه طلاق داده ہرگاه
بعد فرو شدن خشم از نتائج مترتبهٔ آن که پرورش اولاد صغیره و خواری نفس اماره
و اداے مہر و غیره است متنبه شوند بغایت منفعل شده می خواهند که معاملهٔ تطلیق را
از گوش عام پوشیده دارند تاہم اگر طشت[۵۳] از بام فرو افتد طلاق دهنده یا بانکار آید

۵۱ [illegible] طنین و طنطنه بمعنی [illegible]
۵۲ تعلّل بمعنی علت آوردن و بهانه جستن ۱۲
۵۳ طشت از بام افتادن بمعنی فاش شدن راز است ۱۲

یا باقرار بہرحال اکثرے از اہل محلّہ از ورشتۂ مجالست دوستانہ و معاشرت برادرانہ
یکقلم قطع نمودہ قافیہ بروچنان تنگ کنند کہ یا از زن مطلّقہ تجنّب کلّی ورزد یا
بفتیاے عالمے تفضّی[له] جوید من کار افتادہ و سرا زبار غم فرو بردہ در حوادث
مطلّقۂ ثلثہ کہ در محلہ ام سربرزدہ بارہا چنان شنیدہ ام کہ شوہران مطلّق سہ طلاق تام
بعد ازینکہ بہ تمسّک فتیا ناکام برآمدند در خانۂ خود مفتیٔ آوردند پس حضرت مفتی بزن
مطلّقہ مخاطب شدہ فرمود کہ ایمان اجمالی و تفصیلی را بیان کند اتفاقاً یا تعلیماً دربیان
لغزشے روے داد مفتیٔ خداترس اولاً بتکفیر او فتوی دادہ پستر کلمۂ ایمان تلقین نمودہ
از سرنو مسلمان ساخت بعد ازان عقد مناکحت بشوہر طلاق دہ بست چہ نخستین نکاحش
در حالت کفر بود کہ فیما بین مسلم و کافرہ ناجائز پس طلاق ہم ناجائز بارے این گونہ
کاغذ فتوی نیز بچشم خود دیدہ ام سبحان اللہ چہ تقوی و دینداری است کہ از تکفیر مسلمے
ہرچہ از قباحت و خطر و خسران وزر لازم آید از خون غم آن چہ دامن ترکنم کہ شکم
عالمے مندین گرسنہ جان بلب رسیدہ بدان وسیلہ پر شود بلکہ غم دلفگار خونبار اینکہ
ہمہ لخت جگران مطلّقۂ موصوفہ کہ پیش از تجدید ایمان زادہ بود مردہ نطفگان
حرامی شدند حالانکہ درا ہلاک وہدم این گونہ بنیان معصوم ربّانی سودے بیچارہ رفع
گرسنگی دیدۂ خامۂ عبرت نگار من نمی بیند مگر اینکہ بسبیل دلالت التزامی اختیار آمد
امّا حالا بعض مفتیان خداترس را می بینم کہ درین باب احتیاطے بکار بردہ بر طفلان
معصوم بیچارہ رحم فرمودہ اند کہ مرضِ چنان مطلّق باغرض و ہوش را بیہوشی و
عقل رفتگی تشخیص کردہ بدیگر روایات بوسیدہ فتوی می طرازند و زر می کشند
خداوند رقیب ایشان را نیز بہ پاداش چنان نیکوی از ہوش زرکشی بیہوش داراد

له تفضّی بمبئی ۱۲ ربانی ۱۲ ۵۲ کار افتادہ بمبئی المشکل افتادہ ۱۲

ورحم فرماید خدایا درمان صبر از شفاخانۂ فضل بے شمر باین خستہ جگر عنایت فرما کہ قلم حق گزار من از گذارش این گونہ واقعات پُر فتن رنجش کراہیت طبع و آلائش دہن دارد للہ الحمد نیاز بشرف قبول بے نیاز رسیدہ کہ از دواخانۂ حکیم عارف شیراز نسخۂ شربت جان نواز برگرفتہ سخن افتاء را بپایان رسانیدہ آلودگی دہان قلم را شستم

بیت

واعظ با بوسے حق نشنید بشنو این سخن	در حضورش نیز میگوییم نہ غیبت می کنیم

تا بہ بیان شمۂ از حالات پیری و مریدی لب کشاید پس بر رہنمائی خداوند کارساز بے نیاز می گوییم چونکہ امر پیری بر کمال ملکات ستودۂ درونی بالذات موقوف است و بر کبر سالی بالعرض لہذا ہر کسے کہ بزہد و ریاضت و خوردہ سالی حسب اعتقاد عامی مشار الیہ باشد غالب الحال مرجع این خصال سعادت مآل می شود نظر برین معنی جاہل و عالم مترادف شدند از انجا کہ در بازار اصطلاح این روزگار فتنہ کردار ما کثیف و پوچ خرمہرۂ رذائل بیرونی بنام لطیف و ثمین جوہر فضائل درونی علم گردیدہ بنابران ہر پیر و مرشد یکہ ظاہر اً بسامان دلاوری و چرب زبانی و روباہ بازی و عوام فریبی انگشت نما تر بود برائے این مشرب عذب مستحق تر آید و بہمین دشت صفات مزبورہ زاہدے جاہل را چہ یارا کہ با زاہدے عالم سادہ ہم عنان[۵۸] بعنان گام زند پس لامحالہ عالمے زاہد بمنصب پیری احق و مخصوص تر گردید عامۂ اسلام آباد خصوصاً زنان سادہ نہاد امر مریدی را از روے اعتقاد تکملۂ جان و خاتمۂ ایمان دانند تا آنکہ اگر بدست پیرے بیعت و توبۂ ارادتانہ نکردہ بمیرد خاتمہ بالخیر نشود اگرچہ دم واپسین بتلفظ کلمۂ شیرین[۵۹] فرو نشیند و تجدید و تکرار بیعت را ہم قریب الواجب تصور کنند و بتقاریب آن تصدق

۵۸ عنان بعنان گام زدن یعنی برابر رفتن باہم ۱۲

۵۹ کلمہ شیرین کنایہ از کلمہ شہادت است ۱۲

سیم و زر بر قدم مرشد والا گوهر از سعادات اکبر شمارند که او را بروز شمار پیش خداے منتقم و قہار شافع غمخوار خود هم پندارند ازینجا دران بلاد پیری و مریدی از وعظ و افتا رائج تر است و زرپاشی بخلوص ولی بیشتر که عالمے را هنما که از اطراف هند وغیره بغرض تکمیل ایمان عام تازه وارد ان دیار شود اگر خود را به پیرایهٔ شرائط مذکورهٔ پیری نیکو آراسته آویزهٔ مسامع عوام تواند کرد سبحان الله از قوت کهربائش واز معجزهٔ دم عیسیٰیش چه تقریر کنم که هم گیاهاے پژمرده له که بر خاک مرده رسته باشد همه تن برگ سبز شده بر نثار قدم مقدس سرنگون می افتد هانا مژدهٔ قدوم گرامی همچون فصل بهار بود و دیدار عالی خزان بعد تمهید مقدمهٔ بالا میگویم مرید تو یا فقط مرد باشد یا فقط زن یا هردو یا باهم در صورت اولیٰ اگر مرید زر دار و محترم بود حضرت مرشد را بدولتخانهٔ خویش طلب کند و گرنه مرشد را از قدم رنجگی معذور داشته خود بذاته بآستان هدایت نشان حاضر آید و در صورت ثانیه و ثالثه اگر خود حضرت محترم والاشان نباشد بخانهٔ مریدان بلا تردد تشریف ارزانی فرماید و اگر باشد و مرید هم ذی حرمت و مال بود و نیز بخانه تشریف برد و اگر مرید توانگر نباشد درینجا عقد پیری و مریدی بالذات صورت نه بندد لیس بر عدم ثروت مرید اگر هجوم جماعت مریدان زیاده نشود غالباً دست مبارک بدست مرید آلاید و اگر شود رسن وار جامهٔ پاک دراز ساخته طرفے از دست بوسی حضرت مشرف شده طرفے دیگر مریدان باهم گیرند و همین قاعدهٔ رسن بازی در اکثر صور ارادت زنان ملحوظ باشد و اگر مرید توانگر بود بهر حال دست او از آمیزش رسن پاک پاک بوده بر دست مطهر مرشد جاے طهارت یا بدپستر حضرت پیر رشید بر طبق خوشحالی و بدحالی مرید کلمات حقیقت خیز توبه آمیز را کوتاه و دراز نموده بر امتثال اوامر و اجتناب نواهی

له یعنی ما بیچارهٔ از جمله کسانی که از فقرا و مساکین اند و خاک بر سر یعنی فقیر و زر ندارند کسانی که از جمله احوال ایشان باشند ۱۲

خصوصاً از ادیان باطله وعقائد فاسده تاکید مزید فرماید بلاریب این معنی که بر شاخسار
درخت ملّت وشجرهٔ شریعت ثمر اصلی وبار دائمی است موجب انبساط قلوب موحّده
وانفراج ارواح مؤمنه است چه خوش بودے اگر دراثناے تاکیدات از اعتقاد
باطلات که درباب مریدی مرکوز طباع است نهی فرمودے لیکن افسوس ورنجش
ضیق النفس اینکه حضرات پیران گاہے ازان بواطل نهی نفرمایند بلکه اگر بحضور ایشان
از فرض ووجوب واستحباب واباحت نفس مریدی استفسار رود اولاً از جواب راست
چشم پوشند تاهم اگر در سوال تکرار والحاح رود بجز رمزے واشارهٔ که آن هم از روے
تضمّن بر لزوم دلالت کند چیزے صریح ازروے مطابقت نه گویند هرگاه عقد پیری
ومریدی بشروط مزبوره حسن اعتقاد پذیر شود در هر وقتے تبرک یا هر سالے معهود زرے
یا تحفه بر سبیل دَین موعود بر ذمّهٔ مرید لازم آید وبه تحصیل دَین عادةً حضرت خود بدولت
بخانه اش تشریف برده پس بیک کرشمه دوکار بر آید هم طعام بر رفع جوع حال وهم مال
بر رفع گرسنگی استقبال لیکن در بیلا بعلت نشوز وامتناع مریدان ضعیفه برین طریقه
انیقه چندان رجعت نمی شود طرفه دیگر حیرت افزا اینکه حضرات مرشدان وشافعان
روز امتحان در دعوات وعظ وافتاد وپیری بخانهٔ هر داعی از مفتریان وجعل سازان
ودروغ شاهدان ودروغ حالفان وستم پیشگان وخانه سوزان وغاصبان و
مفسدان وبے نمازیان وغیرهم که باعلان مرتکب وملازم کبائر فسق وعدوان اند
بطیب قلوب می روند لیکن دولت خانهٔ بخیل سودخواران معلن از آلایش غبار نعال
برکت نعال ایشان محروم ماند شاید که بنظر آراے عامّهٔ مسلمانان که خوردن اطعمهٔ
این دولتمندان حرام قطعی است حرمان ایشان اتفاق افتاده نے غلط گفتم

چه درینجا سببے دیگر هم روشن می شود که اگر رباخواری صفت حاتمی وانماید بدعوت او حاضر شوند و در اعتراضات مغلقهٔ عامّه ابواب تاویلات واکشایند عجب تر اینکه حضرات حکمت نشان چاره گر بیچارگان اُمّت مریضهٔ بیچاره را در مرض اخذ حرام بداروے مواعظ قرآنی و بدرمان زواجر نبوی نیکو چاره گری فرمایند دریغا در مرض استسقا[1] خود آن همه ادویه را بکار نبرند چه ایشان هرگونه صدقه و نثار بجِدّ و اصرار میگیرند حالانکه کسے از ایشان که بدرجهٔ اقل مالک مالی فاضل نباشد بنظر تحقیق و اعتبار نافل نمی آید این همه افعال و سیر سابق الذکر از قسم دیانات است که با خداوند غفّار و قهّار و با فاعل خودمختار تعلّق دارد از دانست کیفیت بعضے از دیانات گروهے بکیفیت سائر دیانات ایشان خرد مند حق جوے معامله فهم بلا تردّدے توان بُرد و هم کیفیت معاملات ایشان که با بندگان خدا پیوندے دارد هم می توان دریافت لیکن گاهے تردّدے باشد که چشم حق طلب را راه مقصود بآسانی ننماید زیرا که الحال در فهم اکثرے از ابنائے زمان تهذیب بنیان مراعات حقوق خالق جهان از قسم رذائل گردیده و رعایت حقوق مخلوقان از زمرهٔ فضائل بحکم آنکه کافرے عادل محبوب طباع است و مؤمنے ظالم مبغوض و سارق[2] و طرّار مطعون و زانی و بدکار مصون ازینجا می توان شد که اگر زبان خامه از بیان معاملات علماء یکقلم سکوت ورزد بر ناظرے قاصر البصر حال نفس الامری مشتبه شده گمانے نیک بحسن معاملات ایشان شود پس بر رفع آن مظنّه لازم آمد که نبذے از حالات معاملات نمونه وار در زنابهٔ گذارش آرم پس بتوفیق ایزدی می گویم که در جمیع اقسام معاملات از بیع و شراء و رهن و اجاره و شفعه و شرکت و تجارت و وقف و وراثت و وصیت و حقوق معاشرت و مجاورت و امثال آن چه با دوستان

[1] استسقا نام مرضے [illegible] دران شکم [illegible] آب پر می شود ۱۲

[2] سارق یعنی دزد [illegible] یعنی [illegible] ۱۲

چه با دشمنان جماعت علماء هم از فرق دیگر بدتر اند چه بعضے از ایشان در جمیع رذائل
صفات از غبن و دغا و فریب و ریا و کذب و افتراء و غیر ذالک با فریق جهلاء
بر ملا شریک اند و برخے که محتاط و متقی اند درخلا که بدتر از معلنان اند که وحی آسمانی
پیش نظر نهاده و عباے بلالی بر دوش کشیده و سبحهٔ سلیمانی بدست چپ گرفته بدست
راست که اندر عبا است سنگ مردم آزاری و عناد بر شیشهاے قلوب عباد جبان بجرم
وحشتی می اندازند که از نظر جهلاے کوتاه بین حقیقت امر یکبارگی پوشیده ماند مثلاً
در معاملهٔ وصیت بر ورثه که بفرمان شریعت اسلامی ناجائز است و بحکم قانون انگریزی
جائز و لازم هرگاه کسے در نفاذ آن وصیت حسب شریعت مزاحمت کند این خداترسان
عالم احکام قرآن همچون جاهلان بے باک مدعی را راه نمایند که از روے قانون
استغاثه نموده مزاحم مدعیٰ علیه را ملزم کنند و مدعیٰ علیه را بر انگیزند که زر محتنانه نثار قدم کنند
تا حسب مرام او فتویٰ استخراج کرده بمهر و نقوش نگاریده تسلیم کنند که در عدالت بکار آید
من سرگشته پیراهن بدست غم چاک کرده در اواخر دوازده سال از عمر ترازوے
خودغرضی و سخت جانی را مدنظر نهاده اغراض و قساوت فرق مختلفه را باهم نسبت داده
بغرض استدراک بارها سنجیدم هر بار پلهٔ خودغرضی و قساوت علماء گران یافتم
اکنون در ینجا میگویم که افعال و اعمال مرقومهٔ بالا که هرچه از قبیل سیئات است یا خطائی است
یا قصدی در صورت اولی اگر اقرار بخطاء و اظهار آن که هنر و فضیلت واقعی شریعت
حقه است موجب عدم فضیلت خود پندارند از خطوط و سطح دائرهٔ اسلام خارج که
جناب سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات بلغزشهاے خود اقرار فرموده اند
و حضرات خلفاء راشدین و دیگر اکابر دین بخطاے خود بر ملا معترف شده اند و

حضرت امام اعظم علیہ الرحمۃ کہ مقتداے جہان است باوصف آنکہ زہد و ورع و ریاضت بحق وے ہمچون غذاے خوردنی بحق دیگران بودند بر خطاے خود متنبہ شدہ بقول صاحبین رجوع آوردہ و در مسائل چند ۱۲ کا آذہبی ہم فرمودہ و در صورت ثانیہ اقرار بلا استغفار از نقطۂ دائرہ ہم خارج بلکہ فاعل آن چہ کسل است نزد مہندسان دائرۂ الٰہی نیکو روشن ناظرے مستتر شد راہ جوے نیکو داند کہ این وارثان نبی افضل و اکرم و مقلدان امام اعظم با فعال سیئہ خود گاہے اقرار میکنند یا مدام انکار یا اصرار اگرچہ بسبب آن بر ہمہ نی عالمے شود و صد بار لحاح و نیاز بجا آیا پس از بیان اقناعی مذکور الفوق ہم روشن شد کہ فریق علما زشت ترین فرق است چہ فرق دیگر بر زشتی اعمال خود خطائی باشد یا قصدی گاہے اقرار ہم میکنند اگرچہ در بعض اوقات حاجت با لحاح ملائم افتد اے غیرت دین و حمیت شرع متین شما کجا و ما کجا کہ عادات حمیت جاہلیت ما راچنان فرا گرفتہ کہ اگر احمقے فاضح بران آفرین کند زر پاشیم و اگر عاقلے ناصح نفرین کند تیغ بر داریم

بیت

صلاح کار کجا و من خراب کجا	ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا

اے خداوند کارساز ہمتے بخامۂ جان باز من از راہ فضل ارزانی فرما کہ صریر این نداے ضعف بدنی و نفرت حرف زنی می شنوم تا در ینجا احوال مختصرۂ علماء بہ بیان پیری و مریدی ختم کردہ بگزارش حالات فریق دست و پازند پس در اختتام سخن از دیوان حافظ قرآن بیتے ہمت جنبان اقتباس قلم شد

بیت

ما مریدان روبسوے کعبہ چون آریم چون	روبسوے خانۂ خمار دارد پیر ما

ف مراد از صاحبین امام یوسف و امام محمد ۱۲ و ایشان ہر دو شاگرد رشید امام اعظم بودند ۱۲

منہ

یعنی نہ دائرہ علم ۱۲

فریق دوم سادات و خوندکاران

این گروہ در غالب اعمال و اقوال ہمچون نوع سافل جنس علماء اند چہ بر مفارق خود گوہر سربلندی بدعوی وراثت نسبی بہ بزرگترین خاندان نبوی با دستار ارجمندی باد عاسے وراثت علمی مثل تمیز فصلی چنان چسپانیدہ اند کہ باعث ننگ و ناموس خانۂ سبجلۂ مطہرۂ نبوت کہ قبلہ گاہ خاکیان و سجدہ گاہ قدسیان است شدہ کہ این مدعیان از لباس حسن کردار و رفتار مطلقاً برہنہ گشتہ از اداسے حق وراثت کہ صدق پیروی مورث امجد است بس ناخلف و قاصر بالیدہ اند چہ مصرع

بندگی باید پیمبر زادگی منظور نیست

فیصلۂ متفق علیہا متداولۂ السنہ است امّا بعضے از خوندکاران کہ خود را از دعوی سیادت باز داشتہ بلباس عامۂ خلائق بودہ فی الجملہ ممتاز می گذرند از مدعیان و وارثان سیادت بہتر اند در اوائل عمرم نظر عامۂ مسلمین بر رخ این طائفۂ عالیۂ سیدان یک گونہ خنک یافتم کہ ایشان بعد از آموختن مسائل ضروری باشتغال مختلفۂ محمودۂ دینی مثل تدریس و تلقین و ارشاد و امامت و خطابت و قرآن خوانی وغیرہ مصروف بودہ با عزاز و اکرام زیستندے و لاف شرف نسل مع افزولی علم و عمل زوندے و در مجالس وعظ و نصیحت بر علماء غیر سید برتری جستندے و در غیبت بطعن و طنز بر ایشان زبان آلودندے چندانکہ در علم و پرہیزگاری ایشان روز بروز ضعفے و فتورے راہ یافت و رذائل اطوار ایشان را بتدریج فرا گرفت و اعداد علماء و بازار ایشان روسے بافزولی و گرمی نہاد بیچارگان چون متاعے ناروان از نظر اعتبار خریداران یکبارگی فرو افتادند چہ جہل و دیگر رذائل صفات موجب

نفرت طباع بالذات است و فقط شرف گوہر اضافی مانند جرم سہا است و ہنر ذاتی چون قرص خورشید ہویدا است کہ ہرگاہ آفتاب عالمتاب جلوہ آرائی کند سہا را چہ یارا کہ بہ صفت دیجوری رُخ تاب بتابش کشاید بلبل شیراز خوش آوازچہ نواے دل طراز بیسرایدبیت

ہنر بنما اگر داری نہ گوہر		گل از خار است و ابراہیم از آذر	

بنابران اکثرے ازایشان از اشغال موصوفہ محروم شدہ با جماعت اوباشش و مفسدان و دروغ معاملہ بازان کہ درین زمان از دست تطاول این کیسہ بران بندگان خدا در آہ و زاری اند عقد مرافقت بستہ در تخریب بلاد الٰہی سعی و دلیری میکنند و بذریعۂ انواع فریب و حیلہ و دغا و جعل سازی و دروغ گواہی و بہتان و ریا و خانہ سوزی و امثال آن بر حقوق خالق و مخلوق تغلبے ورزیدہ رودہاے بیہودہ را مُہر میکنند و در ارتکاب ہر قسمے از اقسام جرائم کبیرہ کہ دران جہلاے عوام را ہم تاملے و تردّدے باشد ایشان دلیرانہ و بیباکانہ اقدام کنند کہ باعث داشتن قدرتے بر آرائش تقریر و تحریر از سخت گیری حکام با توقیر کہ جاہلان بضمیر پاسے دارند ہراسے و باکے ندارند و انجا لتا کہ آبا و اجداد ایشان بتعلیم و اجراے حقائق و اسرار فرقانی مشغوف و نامور بودند و ایشان بتلقین و اشاعت دقائق و رموز قانونی مصروف و موقر اند برخے بعد اختیار آن ہمہ رذائل مظفر و کامیاب نشدہ یا قبل اختیار آن راہ غربت بیہودہ براے کسب معاش بنو آبادہا میروند و در انجا با ہمی نوع خود بحسن معاشرت میزیند و از ایشان کسانیکہ زیرک و عیار تر باشند خود را بہ پیرایۂ علما رمشاطہ وار آراستہ صدقات ہم می گیرند و صنفے باظہار خصائل ستودہ کہ جاذب طباع عامہ شود تا زمان بر اشغال سابق البیان میگذرند و چندے بر آمد

عقار موروثی یا کسبی در وطن میسر بید لیکن اکنون آن اعتبار و احترام سابق الایام و انجذاب و میلان قلوب انام کو که جوهر خلوص بُلد که طبعاً مقناطیس آهن دلان است افسوس در عهد ما کجا ازینجا در آهن ربائی نصیحت علما که جا بجا بالائے قصور آهنی یا بنو هے نصب شده و می شود بجز دوری جذب نزدیکی اصلاً اصلاً مشاهده نمی شود زبان قلم سوانح رقم از تپش دل پرالم خشک شده می خواهد که درینجا ختم سخن کرده شرح بیسکن و مقرح چشیده بگذارش احوال فریق دیگر پردازد پس در اختتام و پایان فَصَبْرٌ جَمِیْلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ برزبان راندم

فریق سوم امراء و زمینداران

این فریق اکثر ستمگار جبار اند چه نفس دولت موجب فتنه و آزار تا آنکه اگر زیر خاک کرا از آن مخصوص بخدا ماند دران هم مار زهردار پس اگر آن گونه دولت بر روے خاک که اکثرے از گروه ظلوم و جهول ملکے غیر منقول خود پندارند بتصرف چندے از ایشان درآید چه حال پس اگر آن متصرف ظلوم و جهول ما درزادی از حلیه علوم و فضائل کسبی یکقلم عاری بود چه فساد و وبال نزد ناظرے بصیر عبرت پذیر اظهر دولت دنیا چون زن قحبه است که قدر مردان اصلاً نشناسد و با هر که خواهد پیوندد هرگاه حالت دولت چنین است دولتمندان و زمینداران عهد ما که ظلم و جهل خلقی شان از مدت دراز نسلاً بعد نسلٍ گویا موروثی است چرا بدان صفات موصوف نباشند زمینداران قدیم که در اوائل حکومت انگریزی بکبر و ادعاے شرافت اضافی بسا بیچاره معصوم بندگان ربانی را خوار و بے آبرو نموده زیر زمین سپردندے و نعمت خداداد را باستیفاے خواهش نفسانی بیحساب پاشیدندے و بر خر خود نشسته اند

استیفا: تمام را فرو گرفتن ۱۲

بر خر خود نشستن: بمکافات عمل خود گرفتار آمدن ۱۲

که دولت ایشان اکثر بدست کمترین بندگان منتقل شده و از شاخهاے خاندانی
ایشان که هنوز از دشنهٔ باغبان قضا بریده نشده اکثرے از سموم غضب الٰهی
سوخته بدست باد حوادث روزگار بلطمهٔ ذلت و ادبار در بدر میجنبد و برخے از بیاست
و تشدد حکام زمان ازجا رفته [1] جامهٔ تهذیب و احتیاط نو پوشیده قدرے از مال
موروثی دارند یک گونه بآسودگی میگذرانند اکنون بمضمون عبرت و هدایت مشحون
وَکَمْ قَصَمْنَا [2] مِنْ قَرْیَةٍ کَانَتْ ظَالِمَةً وَّاَنْشَاْنَا بَعْدَهَا قَوْماً اٰخَرِیْنَ ۝
هنگامهٔ نوخیزان گرم است و ایشان باعتبار درجات مختلفه سه صنف اند اعلیٰ [1] اکثر
بلقب میان و گاهے به چودهری صاحب ملقب اوسط [2] گاهے بمیان و گاهے
به چودهری صاحب مخاطب ادنیٰ [3] وقتے بچودهری صاحب و وقتے بچودهری فقط
هر صنف اگر بدین القاب مخصوصه مخاطب شوند صد ادب دانند و گرنه باعث بے ادبی
شمرده رُخ برافروزند این القاب گویا مصدر فضائل و کمالات ذاتیهٔ ایشان است
که ازان چندے از اسماء و بسیاری از افعال مشتق می شوند اسماء معدوده اینکه
میان صاحبان از دست خاص اسماء خود بخط جلی فارسی نگارند و چودهری صاحبان
اکثرے بخط بنگالی و بعضے بخط فارسی نویسند و چودهریان علی العموم بخط بنگالی
این است عدد اسماء مشتقهٔ ایشان اما افعال متصرفهٔ متعدیهٔ ایشان از شمار بیرون
بهر حال براے هدایت مخاطب غمگسار اندکے نمونه وا میگذارم که صنف اوّل [1] همچون
بادشاهے راهزن است که بغارتیدن اموال رعایا لشکرے جرار با ساز و سامان
بیشمار برانگیخته نفس خود را ازان جفاکاری دور دارد تا اگر از دست رعایا اتفاقاً
منهزم شود خود را بحیل باطله بری توان کرد و صنف اوسط [2] مانند امیرے راهزن است

ف۱ ازجا رفتن بجا و مهلی کردن موضع خود شدن ۱۲
ف۲ یعنی بسیار از قریه‌ها قریه‌ها و دیهات ستمگار بودند و آخر پیدا کردیم بعد آن قومے دیگر را ۱۲

که گاهے خود با عیّاران و شدیدان تازد و گاهے فقط شدیدان گمارد و صنف ادنیٰ
مثل مبارزے راهزن است که اکثر خود یورش آورده کمتر با عیّاران دیگر ازینجا است
که صنف اوّل را در پنجۂ محکمات و شکنجۂ تعزیرات کم می یابیم و صنف دوم را بیش
و صنف سوم را بیشتر. پس تر میگوئیم که صنف اوّل با قبائح امراض مذکوره بدیگر رذائل
صفات مثل تکبّر و تهتّک و غرور و طمع و بغض و حسد و نفاق و تندخوئی و خودآرائی
و ستائش پسندی و خوشامد طلبی و ساده طبعی و نازک مزاجی وغیره مشهور و معروف
چندانکه به نخوت شرافت موروثی می تازند و زیردستان و دیگر خلائق جهان را
به سبیل اهانت خواندن و ترک سلام و تواضع کسے نه دادن و جواب سلام بزبان
ردّ کردن از تتمۂ فضل و شرافت شمارند گویا خلق خدا به چشمهاے ایشان قیمتے ندارد
و از بار عام برنجند لیکن بر بودن اموال ایشان حیلها را انگیزند و بخواب غفلت چنان
خوش خفته اند که صداے انتقام خداوند قهّار به سنگین گوش دلهاے ایشان گران تر آید
بهرحال از تشدّد و سیاست حکّام مجازی بترسند و بملازمان سرکاری هر قدر غرض
آلود باشند بمدارات و تعظیم و تملّق گرایند و احترام علما که بهتر پندارند حسب خواهش خود
هم یک گونه روا دارند و کارے خطرناک که مخالف قوانین شاهی باشد علی العموم
بدست خود نه کنند بلکه همه امور زمینداری و خانه داریٔ ایشان باهتمام و اشارۂ ملازمان
انتظام یابد کاش اگر کارپردازان مخلص و دانا و حق گذار و بے ریا و بے غرض و
تجربه کار و وفادار ندیم ایشان گشتندے امیدے باصلاح این ساده نشان
بودے لیکن وا حسرتا مقتضاے اعمال ما کجا روا دارد که این گوهران بے بها
باعث زیب و زینت محافلِ خود غرضی ما شوند که نه خود اعمال ما فرصتے دهد که به جستجوے

ایشان ہمتے گماریم و نه را ہے بضمائر سیاه مار وشن نماید که اگر اتفاقاً از فضل غیبی
دستیاب شوند قدر شناسیم بلکه از وجوه زیباے آن ملائک سیرتان و نیز از گذرگاه
ایشان دیو پیکر اعمال ما برہم خورند ہرگاه حالت کردار ما چنین است عدالت مقتضی شد
که وجود آن کیمیا صفتان از دیدهٔ خود نماے ما یکقلم ناپدید باشد و آرے گویان و
خودغرضان و زن سیرتان بما با ہم آویزند پس ذلت را عزت و عزت را ذلت شماریم
تا آنکه زہر بدخواه آفرین سرا کیسهاے زرین پر دازیم و به تریاق خیر خواه نفرین نما
خنجر کین برکشیم آه ع زشتیٔ اعمال ما صورت نادر گرفت ٭ آزینجا ملازمان
این ساده طبعان زیرک تر خوشامدگر منافق سیر مردم در محبّ زر رشوت خورخیانت شعار
بندگان باغرض و مریدان بامرض اند که مزاج صاحبان نیکو آزموده حسب خواہش
ایشان بمقتضاے مقام چنان سخن رانند که بظاہر یقین شود که خیرخواہان حقیقی
دولت اند لیکن در ضمن آن فوائد ذوات خود چنان مبطون میدارند که از آن صاحبان
را وقوفے نباشد و اگر باشد چندان قباحت نشمارند مثلاً گاہے حسب موقع باضافهٔ
خراجے بر رعایا کذا و کذا یا بسلب اراضیٔ ایشان بر وجوه باطله که موجب توفیر دولتست
ترغیب دہند و رعایا را از منصوبهٔ زمینداران بزجر و لطف که چه مناسب باشد آگاه نمایند
پس معامله از دو حالت خالی نباشد یا سر بخط نهند و این ناروا است یا پیروان کشند
بہرحال مطلب ملازمان برآید چه در صورت اولی معنی بسیار بیّن است که بیک کرشمه دو کار
برآمد ہم حسن تدبیر و کاردانیٔ ایشان بحضور ساده مالکان بپایهٔ ثبوت در باور رسید
که آینده مصدر اشتقاق بسیارے از افعال متعدّی باقات گردید و ہم زر رشوت
از خسته رعیّت به بہانهٔ حق سعی بحیز وصول انجامید و در صورت ثانیه سرکشیٔ رعایا را

ع سخیهٔ فرمان نمادن یعنی پیروی حکم [illegible] ۱۲

بعبارات دولت خواهی چنان تشریح کنند که باستماع آن خواجگان بیمار طبع بر بستر ناز گاهے دست و پا کوبند و گاهے لب گزند و وقتے فرو هلند و ساعتے بدشنام فحش و خجل واکشایند و ساعتے به آهنگ طبل آخر دم بغرغره ناچار کشند در ینجا غوائل علل بسیار روے بآزادگی نهاد و مفاسد فتن بے شمار رخ بر کشاد اوّل عزیمت نقض عهد سابق الایّام که رعایا نسلاً بعد نسل بر سبیل استمرار و دوام بر خراج مقرّر منتفع شوند این گونه جرم بلا کلام بنظر عدالت بے ریائی اسلام از کبائر مهلکه و بر همزن سائر محاسن نظام است دوم دروغ گوئی و دروغ حلفی که آن قول و قرار هرگز بوقوع نیامده سوم انواع ستم و جفا بر جان و مال رعیت بینوا که فی الحقیقت هم راجع بظلم النفس خود است بلبل شیراز بلند آوازه چه نیکو میسراید

ابیات

رعیت چو بیخ است و سلطان درخت	درخت ای پسر باشد از بیخ سخت
مکن تا توانی دل خلق ریش	اگر میکنی میکنی بیخ خویش

چهارم زر خدا داد باستیفاے شهوت حرام زاد پنجم بدنامی و بے آبروئی و بے باوری صاحبان نزد زمین و زمان و علیٰ هذا آفات کثیره بران مترتب شوند بهر صورت فوائد بیشمار براے ملازمان آدم خوار متفرع گردد چه این جهان سوزان بے باک در گذران مصائب خطرناک موافق مناسب بجز منافع خود هیچ نیابند این طوفان افزدنی خراج حرام دیار جا بگام را چنان مواجی فرا گرفته که عموماً هر زیر دست بیم آن طغیان از زبردستان خود هر آن بدل نگران میدارند هزاران خلق خدا بتلاطم آن شدت غربت یا موت ذلت اختیار کرده و هزاران خانمان ویران افتاده و هزاران دولتمند بر ساحل دریاے مسکنت برهنه نشسته و هزاران کشتی یاری و برادری در گرداب آن غرق شده

وهزاران رخنه در دیوار دینداری پذیرفته که اگر بتفصیل آن همه بکوشم طومارے کشد که عهدهٔ
قلم مصائب رقم تاب آن ندارد پس همان بهتر که بر ذوق ادراک متجسسان حوادث
روزگار حواله نموده باصل مطلب بازگرایم هرگاه نهنگ طبعان نازک مزاج خواجگان را
برفراش استراحت درحالت نزاع بغایت بیقرار یابند چارهٔ آن بدرمان خون رعایاے
بیچاره که دران خون ریزی سادگان هم است مقرر ساخته ناچار بتدابیر طبی رجوع
آرند- در بلاد اسلام آباد طب یونانی و بنگالی و انگریزی هر سه بشدت وضعف مروج است
نظر برین اولاً بیونانی توجه کنند وثانیاً به بنگالی وثالثاً به انگریزی پس برعایت اول و
دوم که از مقدمات سوم است هتک وضرب ونهب وسلب وخانه سوزی ومانند آن
باقتضاے حال ومقال هرچه مصلحت هنگام آید آغاز نمایند لیکن اطبار زمان ما
فقط محب زر اند که بغیر ویزیٹ یعنی نذرانه وپیشکش برحال زار مریض رحم نیاورند-
پس لازم آمد که کیسهٔ زر با تحائف ونیاز پراثر بخدمت عیاران حکماء رہتاکان وبدمعاشان
وخانه سوزان نثار کنند پس این تدابیر حکیمانه از دو حالت خالی نبود موثر شود یا نشود
درحالت اولی اگر خود رعایا بالعلم ومعذرت مرغوب مع اقبال اضافهٔ خراج مطلوب
التجا آرند وبوجه خوش قسمتی پذیرا گردد از طی این دو مراتب طبی خواجگان نغز شده
از سکرات حیات بازآیند وگرنه همچون حالت ثانیه رجوع بطب انگریزی نمایند وبمقتضاے
آن عزم عهدشکنی وجعل سازی ودروغ شهادت آرائی ودروغ گوئی ودروغ حلفی
وفریب بازی مصمم کرده باندرانهٔ خادمانه اولاً به حاذقان حکماء جعلسازان ومفتریان
ودروغ شاهدان که درین ولا عدد این راهزنان چون مور وملخ بے پایان است
رجوع آورند وازایشان داروے امراض نیکو متشخص کرده بعطاران اطبار مختاران و

وکیلان گرایند لیکن افسوس ایشان بجز نسخجات فروشی درمان لذید صحت بخش ندارند وآن نسخجات را بنظر نقادان[۵۱] حکما که دواساز و دوا فروش اند گذارند و رپنجا دار و ے شیرین بر صحت نسخجات موقوف است که اگر غلط باشد دار و ے تلخ رنج افزا بجز نوشانند پس معامله طو ے کشد که به نقادان نقادان تا آنکه بالاترین ایشان درجه بدرجه باشد عاے درمانے شیرین و مسہلے گزین جهت استخراج دار و ے تلخ آگین گرایده افسوس عمر عزیز با این بوالهوسیها و بوالفضولیها صرف کنند عاقبة الامر دوا یا بروفق مدعی یابند یا برعکس درصورت دوین هرچه ذلت و خواری و بربادی وغیره عائد حال مریض مختصر[۵۲] شود چنان امر ے روشن است که از بیانے مستغنی و درصورت نخستین اگر این دار و ے شیرین با آن همه کاوشها و بخششها و آفتها و خسارتها که در دور پیر و پیها به تسلسل انجامیده باهم موازنه کرده شود در جنب آن وزنے محال بر آید تا آنکه خیال یا وهم جبر نقصان آن که ورثهٔ ایشان را بعد از صدسال نصیب گردد گویا تعلیق محال بر محال
فَمَالِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُوْنَ يَفْقَهُوْنَ حَدِيْثًا[۵۳] این همه نتائج طبعی ظاهرا راجع بآفات مالی است و در تگ و پوے دشت پهن آن گاهے باشد که بآفات مالی و جانی هردو مؤدی شده آخر تا بشکنجه تعزیرات سخت کشیده شوند یا به پنجهٔ خصم ناتوان بے باک از جان تا آنکه بهزار پشیمانی و رسوائی دم واپسین بر کشند و مصداق خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ[۵۴] شوند بسا باشد که امراض این طماعان مغرور به نزدیکترین اقارب بے قصور متعدی شده طرفین یا طرفے بر بستر دردمندی و خواری به الم جان کندنی میگذرند آینست نمونه احوال جمله زان از غرمان[۵۵] شناخدا را اما احوال مدافعه بادیان بے شاخ و اوزار چنانچه در محل آن انشاء الله تعالے شرح داده می آید

۵۱ نقادان جمع نقاد یعنی از زر نقدی فروش و غیره ۱۲
۵۲ مختصر بالضم کسیکه باشد کشیده ۱۲
سوق نزع جیب سپید شده ایشان نه فهمند مگر سخن ۱۲
۵۳ ترجمه زیان کرد دنیا و آخرت ۱۲
۵۴
۵۵ غرم بالضم یعنی تاوان کردن کسے بجکند ۱۲

نزد تماشائیان پوشیده نیست که غالباً بیک دو سرکوبی یا سر بازند یا دُم بردارند و اگر
سر باختند آزاد شدند و اگر دُم برداشتند تا آخر دُم در تعاقب افتادند درین حال پر اختلال
گاهے همچون گربهٔ مغلوب برهن یا بیع ملک خود اگر باشد و گرنه باختیار دار الضرب رُخ
بجملهٔ نا قصه بر آرند و گاهے باختیار سفر آخرت پشت بگردانند در اینجا طبیب مردم صفت نیست
که باصلاح و معالجهٔ این وبا جمیعة لله بکوشد از ینجا است که هزاران مبتلا کش زر
جا بجا خانه بدوش و منتشر میشوند و هزاران در وطن خود خانه ویران کاش اگر این سیلاب
اضافهٔ خراج حرام دیار پنجاب را فرونگرفته این ملک یقیناً از ممالک دیگر فراخ تر
و شاداب تر شدے که عموم باشندگان به هنرمندی و جفاکشی در زراندوزی معروف اند
و زرها که بمشقت و ذلت تمام اندوزند اکثر در لوازم و در وغ مرافعات افسوس مثل خرمهره
می باشند از آئینه داری تمثیل مرقعهٔ صور امراض دیگر بنظر خرده بین سعادت فهم
تیز بصر حواله نموده بنسبت اوسط و ادنیٰ اجمالاً میگوئیم رسن امید باصلاح این دو
درجه بظاهر منقطع است چه ایشان باستغنا سے ساده طبعی و بخشش آمیزگاری در همه
رذائل صفات شرادت صنف اول بوده باهر مفسد و جفاکار در خفیه و آشکار مجالس
دوستانه باهم آرایند و از کسے شرم و حیا ندارند بلکه زشتی کردار خود هنرے و الا شان
دانسته بر آن باعلان می نازند و در اکثر امور خطرناک بذات خود اقدام میکنند و میکوشند
که خود را بدرجهٔ اولیٰ رسانند لیکن در پیش قدمی و چشم زاغی صنف سوم اسبق اند
که ایشان بخوردن لحوم اشرف المخلوقات همچون سباع مطلق العنان اند این پراگندگی
و جمعیت کشائی اهل محله بفرق و طوائف حاسدانه که در پنجاب هرجا دیده و شنیده میشود
از نتائج امراض متعدیهٔ آن مصادر شر و فتن است که در صغر سال بهر گاه وجود چنان

کسان در حیز عدم بود جمیع ایشان را بسلک واحد نیکو منسلک و مربوط دیده ام سمند قلم حوادث رقم زیاده برین حیف اوقات دانسته عنان اطاعت از دست راکب گسیخته در اختتام داستان ندامت و عبرت نشان ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا بر زبان آورده تا در میدان حالات فریق دیگر تیز رفتاری نماید

نیست [illegible]

فریق چهارم خدمتیان و نوکری پیشگان

این فریق در اکثر صفات همچون نوع سائل جنس زمینداران اند چه در دنیا بای ایشان وسعت حکومت شاهی یا فراخی جنس دولت دنیاوی فصل دار منقسم شده تحقیق فساد جنس بالا گذشت اما بیان فساد فصل اینکه نفس حکومت باعث ابتلا است تا آنکه جوهر لطیف عقل اگر حاکم نفس واحده باشد از تسلط تمائش این محکوم فریبنده چه چه بازیها میخورد پس اگر آن جوهر لطیف بحکومت نفوس متعدده تعلقی و مدتی دارد چه حال شده خود نمائیها میزاید پس اگر همان جوهر لطیف از انقلاب روزگار در امراض بیشمار مبتلا باشد چه ملال و بلاها بار می آورد و بعد از ان اگر همان جوهر آزاری بزور قانون شهریاری بر مسند حکومت متمکن شود چه اختلال و فتنها برپا کند نزد ناظرے روشن ضمیر انصاف پذیر انور حکومت دنیاوی همچون دولت لولی است که پاس خاطر عادلان ندارد و با هر که خواهد بر خورد هرگاه مقتضاے حکومت چنین است پس نوکری پیشگان عهد ما که از مدت دراز به بدترین اسقام جانکاه جان باب شده دم واپسین میکشند چرا لطلب شربت صحت آور درجه فروتر نخواهند گزید باید دانست که نفس خدمت یا حرفت جستجوی سلطان عقل در اسناد شرافت و رذالت کسے یا برتری و فروتری احدے اثرے ندارد مادام که مقرون با طوار نیک یا بد نشود تا آنکه بر ترین بادشاه زمان که خادم احکام

لولی منسوب بلولی است که بمعنی زیبائی و بمعنی فربهی باشد ۱۲

خالق جہان است اگر بصفات ستودہ متصف نباشد نزد عقل رذیل ترین خلائق است وفروترین جاروب کشے کہ خادم بیت الخلا است اگر بکردار ورفتار نیکو موصوف باشد بحکم عقل شریف چنانچہ آیہ کریمۂ فرقانی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰہِ اَتْقٰکُمْ موید این معنی ازینجا است کہ در زمان پیشین بسا اولیاے دین وحکما مثل آنہین باوجودیکہ بربستر فقر وفاقہ زیستندے از صحبت وتقرب پادشاہان ومالداران باوفور تمناے ایشان اجتناب ونفرت کلی ورزیدندے تا آنکہ صحبت ایشان را بزہر قاتل تشبیہ کردہ اند افضلیت بادشاہ برسائر خلائق وبرتری ملازمان او بر باقی طوائف نظر براشرفیت ذوات مضاف الیہم ایشان است نہ ازروے ذوات مضافان یا نفس خدمت چہ بادشاہ خادم خدا است وملازمان خادم پادشاہ ورعایا خادم ملازمان اما نظر بر ذوات مضافان یا محض خدمت پادشاہ وجمیع ملازمان ورعایا نزد استاد عقل متساوی المعانی اند چہ ہر یکے از ایشان مولود یک پدر است ولفظ خادم بر ہر شخص یکسان صادق آید لیکن افسوس نزد عرف ناحق گوے نفس خدمت وحرفت نیز در ثبوت شرافت ورذالت چنان اثرے عظیم دارد کہ پنداری معلم عقل پیش این جاہل بداصل زانوے سبق خوانی تہ کردہ بنابرین معنی نوکری پیشگان دو قسم شدہ شریف ورذیل قسم دوم چون بحریان وملاحان وپیکان وپیادگان وپاسبانان وچاوشان وخدمتگاران وغیرہم فی الحقیقت چنین کسان پایہ حکومت اصلا ندارند لیکن حسب موقع انند اہل پایہ از دہر فی کم نکنند اگرچہ در جمیع رذائل امراض مثل تکبر وتجبر وتہتک وتصلف وریا وغیرہ بافروتران وتواضع وتملق وستائش بیجا وجوع الکلب وغیرہ بابرتران ذی فرش بودہ گویا دم غرغرہ میکشند تاہم دست امید

بتلقین کلمات حسنه بایشان بریده نیست چه در سنگ طباع ایشان آتش جوش مذهبی
مرکوز است که به خالص آتش زن کواکب دینی قوت برافروختگی میدارد لیکن کواکب دین
کجا واگر باشند نور خلوص لله که چقماق سنگدلان است افسوس در دور ما کو - پس
امید این بلبلان ساده خو گویا تعلیق بر گلے بے رنگ و بوست ازینجاست که از
درختان مجالس پند دهی علماء و محافل خیرخواهی امراء که جابجا بکثرت و انبوهے نشانده
و می نشانند بجز ثمرات تلخ میوهٔ شیرین نه روید قسم اوّل باز بسه درجه ترتیب می یابند
اعلی که در نفس الامر از خمخانهٔ دردے حکومت شیشه ها میگسارند فقط این قدر هوش دارند
که آینده با امید ترقی از باده نوشی معزول نشوند و در باقی امور اکثر بیهوش و مخمور
چون منصفان و نائبان و اوسط که فی الحقیقت از لذت پیمانهٔ حکومت محروم اند
و اما حسب زعم عام ساقیان خمخانهٔ حکومت اند چندان سرشار و مخمور اند که گوئی از خود رفته
مثل کتوالان قصبجات و گماشتگان پرگنجات و رجسٹراران وثیقجات و ناظران سررشتجات
و ناظمان خانقجات و مشیران محکمجات و میران انجمنها و پیران دبستانها و مختاران گزیده
و وکیلان نامیده و ادنی که نیز حسب فهم عام از خمخانهٔ حکومت بے نصیب اند ولیکن
بدان قربتے حقیقی دارند از سرگرانی بادهٔ حکومت خالی نیستند مانند محرران و نویسندگان
و سائر فروتران از قلم پیشگان پاے امید در سنگلاخ اصلاح این گروه اگرچه
بدشواری میرود یکبارگی شکسته نیست که باعث پاک شدن ایشان از سرگرانی دائمی
و تسلیم جهل خود باحکام دینی مسامع سنگین ایشان از صداے تیر سنگتراشان دین
گاهے متاثر می شود لیکن افسوس وجود چنان سنگتراشان در زمان ما عنقا مثال
واگر باشند خلوص لله که شرط تاثر و اجرت سنگتراشی است افسوس کیمیا خصال

پس توقع اصلاح ایشان گویا تعلیق سوال بر جواب محال است امّا جوارح و آلات
در ریگستان اصلاح درجهٔ اوّل و دوم هم فرو می روند که این مکبّران اکثر با جهل
احکام دینی یا با علمی بلاعملی پردهٔ دعوی علم و عمل افلاطونی پیش چشم خودنمائی داشته
مدّعیان علم دین را بس مصغّر و محقّر میندارند که منافیٔ اصلاح است چه **مصرع**

انا ئی که پر شد دگر چون پرد

مدلّل و مسلّم است. صد آفرین بر قائل اشعار زیرین که بس راست میفرماید **اشعار**

هر که بداند و بداند که نداند	تاج سر فخر بگردون برساند
هر که بداند و بداند که بداند	نیز خر لنگ بمنزل برساند
هر که نداند و بداند که بداند	در جهل مرکب ابد الدهر بماند

پس ازین بیهوش مریضان و زبان فروشان بکدام خیر و درمان برای آزاریان هم ملت
خیال امید پخته شدن می تواند نزد هوشمندان حقائق شناس ایهر این انجمن آرائی ایشان
بزبان برداری که بخیرخواهی و فلاح جوئی همقوم خود میکنند مطلقاً از چشم می افتد که
در حالت بیهوشی سرزد می شود و اگر در حالت هوشیاری ظاهر گردد دران فوائد ذوات
خود بالذات مرعی دارند چه هوشمندے تجربه کار نیکو داند که مے خواران بازاری در دور
سکری به بلند آوازی و لاف زنی و چرب زبانی و یارنوازی چون طبل تهی خوگر تر
و مشهور تر میباشند و چون بهوش باز آیند بالذات منافع نفس خود جویند بنابران
از اشتهارات قومی خیر طلبیٔ ایشان از روے مطابقت و تضمّن فقط خیرخواهی
ذوات ایشان مقصود خواهد شد که بدان هیئت مجموعی مدبّران شاهی را فریبیده
از جا برداشته شوند یا برجا مانند اگرچه از روے التزام بر فلاح جوئی قوم خود بدل با

چنانچه از ناکامی آن که امر بدیهی است پژوهندهٔ منصف مزاج بلا قوت نظری
بعلت نمایش پے توان برد چونکه آن گونه اشتهارات ناکام بدیار جهانگام همچون
ممالک دیگر خروار نشده که امر بدیهی بر پژوهندهٔ مبتدی مشتبه گشته در اوراق نظری پیدا شود
که بسبب آن قلم حقائق رقم ناچار به مجبت انگیزی مجبور گردد لهذا درینجا پیش معوذ بین
به آداب و اصطلاحات اسلامیه فقط برین قضیهٔ مسلمه اکتفا کرده که معانی التزامی
درین باب بکلم متروک الاستعمال وغیر معتبر است میخواهد که انشاء الله تعالی
در گذارش احوال ممالک دیگر که هر کجا باعث خرواری وانبوهی اشتهارات در دم
یوسف امر بدیهی مشتبه شده در چاه مغالطهٔ نظری بیفتاده رسن احتجاج و استخلاص
نیکو دراز کند تا پیش یعقوب منشان منصف مزاج دعوی یوسفی بر کرسی شاهی نشانده
دروغ گوئی برادران خود غرض وا نماید

بیت

صاحب دیوان ما گویا نمی داند حساب	اندرین طغرا نشان حسبة لله نیست

بهر کیف درینجا بعض افعال متعدیه از بعض جعلی مصادر خیر که از روے لزوم به همکیشان
مظلوم متصرف میشود بنظر حاجتے که بافادهٔ فرزند لطیف جان و مقرون دل پژوهنده
لازم باب است ازان جنس اهم گردیده که صرفی کلک روان سالکین فقط بر قاعدهٔ
کلیه کفایت نه کرده بر زبدهٔ بیان آرد اگرچه از سنجیدن جمیع مشتقات آن بمیزان
تصریف و نیز بمنشعب گردان قاصر است چه از تذکر مجرد صیغه اش دماغ خلیل کیشان
همچون بز اخفش میگردد پس صورت تصریف آن بواحد و تثنیه و جمع چه گونه مثالے
صحیح پذیرد و چه مضاعف آفت و مزید خلل با جوفش صرف گرداند خدا داند بنا بر علیه
بنقل همان اهم زبان راست گفتار بزبدهٔ آثار بر کشاد که جماعت سر منگان که

بہ لقب داروغہ معروف شدہ سفینہ نگرانی بدست گرفتہ بر حدود مختلفہ ماموراند خود را واضع خود مختار یا امام با اقتدار پنداشتہ بر ہنج نوع خود افعال مزید فیہ از باب تعدی از روے اعتلال و تضعیف شب و روز چندان میگردانند کہ مجموعہ صرف کرام الکاتبین از تعداد آن دست در آستین کہ این ساقیان بدست بوسے مے نوشی در قضاے شہوت کلبی از جامہ انسانی مطلقاً برہنہ می باشند و پیوستہ فکر صیاد انہ در صید بندگان مستقم اکبر بکار بردہ کمندہاے تیز اثر از انواع فریب و مکر در راہگذر ایشان می چینند تا انسی زادگان را وحشی سان گرفتہ بکاردہاے بیرحمی گلو بریدہ لحوم ایشان در دیگ جفا کاری پختہ نقل وار بکار بادہ خوری آرند بالغرض برآمد این شہوت سبعی شاگردان کرگس طبع و جاسوسان مگس طمع بوعدہ مزدگانی جابجا متعین دارند و ایشان در سراغ وجود مردہ تنان ہر جامی پرند پیداست کہ اجسام مردہ کہ موجب تعفن باشد اکثر از حواس مدرکہ پوشیدہ میماند پس تا گزیر در اثناے این تگ و دو بسا زندگان بیچارہ بعفونت مردگی آلودہ شدہ بسلاسل جرائم دست و پا بستہ بر جنازہ انواع عقوبت برداشتہ کوے بکوے دربدر خوار و زار تا بمقبرہ سیاست کشیدہ میشوند و درین تسلسل دور کشاکشی اگر بحوم تحرمہ ایشان بسد اشتہاے جوع البقری وافی باشد از سکرات مرگ بحالت زیست باز آیند و گرنہ آہ بلا غسل و صلوٰۃ در زندان گورانہ یا زیر تازیانہ نکیرانہ و جرمانہ منکرانہ بصد ذلت و خواری سپردہ میشوند خامہ صدق پایہ من در اطراف عالم ستمگاری ہر چند بتمام جد و سعی جستہ کہ بغرض تشبیہ این مردم آزاران وجود مشبہ بہ پیدا نماید دست عرق ریزی بداہان کامیابی نرسید آخر براے تنبیہ مخاطب بلند اقبال این جملہ بکلفت تمام

از روے اجمال برزبان مقال آمد کہ صداقت این آدم خواران ہمچون عداوت پادشاہ و رندگان است یا دیوان و عداوت ایشان شبیہ ندارد بر چشمہاے موقنین بنور فراست مؤسنین خطوط راستی بیان کہ برنگ سرکجبینی این کسان بمضمون ہدایت بنیان تعرف المجرمون بسیماھم چون ساطع برہان منقوس است پوشیدہ نخواہد ماند بتقریب نگارش سخنہاے دلفگار برزبان خامہ آزمودہ کار عبرت گذار حرفے دیگر بے اختیار گذشت کہ محبت مختاران و وکلا و اطبا دوران ہمچون محبت روپیئ است کہ ہرگز لائق اعتماد نیست بلکہ روپیی گاہے بنظر معرفت و خدمت سابقہ حقوق خادم دیرینہ پاس دارد و آن مروت سوزان بر حقوق مخدومان خود ہم نظرے نہ گمارند این مشتے نمونہ خرو ارے از انبار احوال ملازمان سرکاری

اما احوال نوکری پیشگان غیر سرکاری کہ ہم از بوے دردی حکومت محروم اند بر احوال عامہ ساکنین دیار از ہنرمندی و فراخی و تنگی و نادانی کہ موجب فرط طغیان و قلت عدوان اند قیاس باید کرد دریچا دہان قلم مصیبت رقم از سمیت گذارش احوال عقارب زادگان مسموم شدہ تریاقے از شفاخانہ حکیم مطلق خواستہ فذرھم یخوضوا و یلعبوا حتی یلٰقوا یومھم الذی یوعدون ۝ برزبان آوردہ کلام نا فرجام ختم نمود تا بنقل حالات فریق دیگر دہان تریاقی کشاید

فریق پنجم دبیران و نویسندگان

اکثرے ازین فریق چون آلات دستگیر و اسباب حسن تدبیر زمینداران اند چہ ہر کس از ایشان بالظاہر بیکار اند یا باکار و یا کاران یا بسر رشتہ زمینداری منصوب اند یا بدفاتر سرکاری و ہر سہ طائفہ بندگان زر اند و زمینداران خداوند زر پس بلا ریب

ایشان بجاے ادوات کارگر و وسائل تیز اثر براے زمینداران گردیدند بیکاران یا
در تحریر دستگاہے برتر دارند یا فروتر برتران مانند اوزار و اسلحهٔ جفاخوی و فروتران مانند
لشکریان جنگجوے و ماموران سررشتهاے ایشان مثل سپاه پیش روے و منصوبان
دفاتر سرکاری مثل جاسوسان تیز بوے آین است ارکان دولت ایشان بیشتر میگویم
جفاجویان[1] در آمیزش هر چیزے احتیاط کلی بکار برند و با هر کس مجلس راز و نیاز گرم سازند
بلکه همچون صوفیان مکار صوفهاے گوسپندان زار پوشیده در نوشیدن خون انسان
والا تبار نوکهاے اقلام مانند مخالیب پلنگان آدم خوار تیز کرده در کمین مترصد
نشسته اند تا بخرده شکارے زود بر قدم جهند درمیان ایشان و مالداران چندے
از مفسدان بصورت بریدان می باشند که بتوسط ایشان صور نوعیهٔ معامله گوش کرده
چنان تصویر فرو کشند که گویا چشم دیده است پس اگر آن صور نوعیه چشم دیده باشند
چنان نگارند که مجال حرف گیری یکقلم نماند ازینجا ناگزیر قوت متصرفه دارو گیر اکثر بازی بیخود
وحق بر ناحق تسلط یابد این سیاه کاران ساده کاغذهاے قدیم و جدید با خود بے عدید
مهیا دارند که از یک خایه دو بچه بیرون می آرند هم قیمت کاغذ چند در چند و هم اجرت
بخطی خود از مفعول له هستمند پس دستاویز جعلی حسب خواهش دلی بشهادت شقیان ازلی
نیکو آراسته همچون اوزار خون ریزیه راهزن فتنه انگیز می سپارند اگرچه قفل شرط رجسٹری
بدستاویزات اراضی بکلید وجوب و لزوم بسا درهاے فتن ظلوم فرو بسته تاهم این
دیو سیرتان تشکل[3] پذیر از روز انگشتهاے تدبیر درے دیگر فراز بکشایند جنگ جویان
هر درے اند که با هر که دمے در آمیزند و اکثر در سراغ شهادت دروغ باعزت فروغ
در بدر میگردند که خلق خداے حلیم و قهار از خوف این ستمگاران مکار بر خود میلرزند

که آداب مرافعه آرائی و فنون دروغ گوئی بمعصوم بندگان الهی علانیه بیاموزند و
کارشان را بوساوس دلاویز تقلید خود ترغیب میدهند و حجب شرم و حیا از چهرهٔ سیاه
چنان برداشته اند که زشتی اعمال باعث مزید فضل و کمال دانسته بآواز بلند او تار
بر چهار سوے بازاری سرایند بجز مفضول ایزدی یا متهم سرکاری یا سفیه یا دزد زادی
که سفاهتش در محلّه و دیار مانند خورشید نصف النهار روشن باشد کرا مجال بود که
بشاگردی این معلمان ملکوت نگردد که با جعل سازان و خانه سوزان و نقب زنان یاری ازند
و با محتسبان آشتی درمیان ایشان رئیسے باشد که همه امور ستمگاری برهنمائی او
سرانجام پذیرد و چنین کس در هر قصبه و محلّه بسیار انگشت نما و گرامی باشد و در شهرها
مکرّم و سامی که مخرج آلات فتنهٔ ساکنان و مدخل اقلام وکلا و مختاران و رشوت گیران است
این تفرق و انتشار اهل محلّه در فرق و جموع متعدده که در هند لا هر جا محسوس می شود
اکثر از ثمرات طغیان این زقوم منشان است که در ایام طفلیم هر گاه گرم بازاری چنین
کسان اصلا نبود جمیع اهل محلّه را برشتهٔ واحد نیکو منظوم و مالوف دیده ام مزرع آسایش
بنی آدم از تاراج این ملخان بے رحم آناً فاناً چنان بے برگ و تباه میشود که سر خیال
تازگی و رجوع بحالت اصلی بر سنگ میدان سرابی میغلطد مگر باران تدارک الهی رحم فرماید
و روز روشن انسان ضعیف البنیان از گردهاے این غارتگران سیاهی شام وقتاً فوقتاً
چنان فرا میگیرد که دست توقع سپیدی و بازگشتی بهیئت قدیمی در پردهٔ دیجوری
می چسپد کاش آفتاب تلافی خداوندی بر فلک فضل سرمدی بتابد که عدد و بازار این
آدم خواران روز بروز روے بافزونی و گرمی چنان نهاده که بوے طعامی یا
شیرینی صدها چون مور و مگس برقدم چند پیشروان در اختلاط و آمیزش عامه

یک گونه احتیاط بعمل آرند و باهر کس بر سر کوچه و بازار در بار راز و نیاز آشکار منعقد نسازند که رضاے صاحبان خود بظاهر واجب پندارند و بهر آمیزشے که موجب گرانی صاحبان ویے باوری یا معزولی ایشان انکارندارازان به پرهیزند و باستثناے این صفت مذکوره ایشان نیز در جمیع رذائل امراض باجنگ جویان تساوی الاقدام اند۔ تیغ بویان محض بندگان شکم و زراند بذریعهٔ هر کسے که سعدهٔ فراز و کیسهٔ دراز ایشان پُر شوند باو گرایند ظاهر است که در قضاے این طرز شهوات بهیمی بگران آلات سیمین کمزوران بے سامان و عنین[له] نشان چه گونه بستر آرائی کنند این جماعت اخیر بسبب جوع البقر در امراض کثیر مانند دو جماعت سابق بالقصد مبتلا نیستند از ینجا در تجسس سد بهمان اشتها جاسوسی کار ایشان گردیده که هر امر یکه برغم مالداران از حضور صدور یابد بکوشند که زود بگوش ایشان رسانند تا پیش از مواخذه چارهٔ آن جویند هر چه از فربهی جسم و کلانی شکم و گرانی گلوے و آراستگی موے و بستگی پیشانی و کشیدگی بینی و خوشرنگی چهره و پاکیزگی جامه همچون زیبائی عروس و رنگینی روباه در اکثرے از طبقهٔ اول و چهارم مشاهده می رود نظر بر حقارت مخصوصهٔ ایشان است و آنچه از ژولیدگی و سر افسردگی چهره و ریختگی رنگ و لاغری تن و شکستگی زنخدان و نمودگی استخوان و آلودگی پوست مانند قلندران فاقه مست در طبقهٔ دوم و سوم معائنه می شود لحاظ بر نتایج کردار ایشان است خامهٔ صدق پایه پس از تحریر حالات پر حزن تنگ آمده بے اختیار وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ہ بر زبان رانده اینجا ختم سخن جگر شگاف نمود تا در حالات فریق دیگر اندکے دم زند

[له] العنین بالکسر [illegible]

فریق ششم بازرگانان و تاجران

اکثرے ازین فریق در مال خود حلال و حرام باهم در آمیخته و خیال رنج پیرانه از زیان کردار طفلانه پخته چه تجارت حلال در زمان راستی و مردمی بر گاه شمشیر اسلامی چون مهر نیمروزی بر مرکز فلک چنبری درخشان بوده آیت جگر باختگی وَاَنْزَلْنَا الْحَدِيْدَ فِيْهِ بَأْسٌ شَدِيْدٌ ۰ بر چشم عالمیان بدم حمیت ایمان وامینمود و تازیانهٔ امر بالمعروف و نهی عن المنکر مانند بانگ رعد هر جا بر روے زمین غران جبسهٔ حقیقت سرافگندگی يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهٖ وَالْمَلٰٓئِكَةُ مِنْ خِيْفَتِهٖ بگوش جهانیان باواز بلند میخواند بنظر تحقیق علماے ربانی مثل صفت کیمیائی نادر الوجود بود پس درین روزگار فتنه بار و دروغ کردار و دغا شعار که خورشید اسلام بکسوف مداهنت تام و جهالت عام منکشف شده و رعد تادیبات شرعی زیر صداے صرصر طغیانی منخفض افتاده و کواکب رهنمائی در پردهٔ گمراهی محجوب مانده و زحل نحوست و کجروی و ناحق گوئی و غصب کاری و حرام خوری و خود غرضی و نفس پروری و ستم پیشگی و بے حمیتی آفاق عالم را فرا گرفته و طوفان عالمگیر سود خواری خانهٔ رصاصی را از اساس یاری و برادری بهم برانداخته که اکثر نفوس ظلوم و جهول ازین خوان شهوت فضول مثل مطلق العنان غیر ذوی العقول بلا مانعے و دافعے سیر میخورند نشان حلال مردانه خصال پیدا کرده بر راه منال رفتن کار هر جو هر فروشی گندم نماے و بازار خود ستائی نیست ع طعمهٔ هر مرغکے انجیر نیست

وگرنه آموختن و یاد داشتن معدودے چند از مسائل ضروری تجارت و فراهم آوردن سرمایهٔ تجربت براے طالب صادق چه مشکل که اهم مسائل شریعت و علم حساب که

جهت حفاظت نفس از مهالک حرست و صیانت مال از مصادم خسارت کافی کلی و جزوی باشد بزبان ملکی هم مترجم شده همچون اخبار خر مهره کردار کوچه بکوچه به نرخ سفال بر دست دلالان جرس خصال میگردند و معلّمان بشرده دانه مثل فوج موران جوق جوق لبیک گویان بر می جهند و سرمایهٔ تجربت که به آمیزگاری و اختبار جولی و دور اندیشی بدست آید بعلم حساب منضم شده دستگیر کلی لعبانت تالی می توان شد در لب کشائی نفسانی که تاجر شخص اُمّی است که بر حفظ مسائل ضروری قدرتے ندارد طپانچه جواب دندان شکن دیوافگن اینکه هرگاه آن شخص در تحفّظ قصص دراز امیر حمزه رضی الله تعالی عنه و خرافات الف لیله و امثال آن بر حفاظ قرآن گوئے سبقت برده و بر حفظ مدخل و مخرج خانگی خود نیکو توانائی داشته هر آئینه بر تعلّم و حفظ مسائل ضروری تجارت بطریق اولی توانا است لیکن درینجا آن قوت را بعلت بے غیرتی و بے باکی و ضعف قوت اسلامی قصداً لفعل منصرف نمی کنند و زر خرج بمیزان جمع باهم برابر کشیدن و براے هر مخرجے مدخلے خاص معیّن داشتن چه نیکو نتیجه دارد باعث پرده کوری مداهنت و نحوست نمی بینند تا آنکه اگر کسے از روے خیر خواهی راه بنماید آنرا سبب تکلّف و تردّدے عظیم دانسته ترک گویند که بعلت این معنی در اداے صدقات عشر و منه بحساب درست چه فتور و غفلت راه یابد لحاظے ندارند ترک زکوٰة و صدقات واجبه مخصوص باین فریق نیست بلکه اکثرے از اهل اسلام درین مداهنت باهم مشارک اند افسوس مالداران روزگار زرهاے بیشمار در استیفاے شهوات خود را افلاس بار بطیب خاطر صرف کنند و در تعمیل فرمان خداوند مال و جان با وجودیکه حسب عهدهٔ طرزم یؤتی الصّدقات ٥ لازم افزائش دولت است روے نمیدا زند

سزاے این کردار ناهموار که درین جهان لزوم خسران و اداے انواع رسوم وتاوان
از مال تجارتی وموروثی وکسبی قبیل نما مقرر شده از افضال ایزدی است تا بران
متنبه شده تلافی مافات نمایند وگرنه از روے عدل چه سزا باید تعیین آن بر بیدهٔ
منصف قیاس منعم شناس چه دشوار که حضرت آدم ابو البشر علیه السلام بپاس فرمان
واجب الاذعان مداهنت فرموده در معامله گندم خوری پیش عدالت منعم حقیقی چه
گفت اگر فرزندان او ندانند چه تا خلف اند بعد معرفت اسباب حرمت و خسارت
باید دانست که تجارت که بالاتفاق سبب مزید دولت بلکه حصول سلطنت هم بود
اگرچه بالذات متضمن سود وزیان باشد چنان امرے عظیم الشان است که بیان اسباب
حرمت وخسارت آن اکتفا نموده اگر وبان قلم فوائد رقم بنگارش شروط آن پردازد
دور از کار نباشد لهذا میگوید که شرط اوّل تجارت راس المال است که سبب تحقق وجود آن
باشد شرط دوم دانستن مسائل ضروری آن از کتب حساب و شریعت و بدست آوردن
سرمایهٔ تجربیت که سبب نجات از صدمهٔ حسرت وخسارت است شرط سوم محنت و شراکت
و اعانت و دیانت که سبب مزید دولت باشد چه چنین شخصے واحد که بغیر محنت گزین
و بلا شریک و معین کارے مهم انجام داده در دفاتر نو وکهن روزگار نایاب است
و دیانت در هر کار نزد عبدالله حق گذار اسلام لازم ماهیت است که طبعاً باعث جذب
دلهاے دشمنان هم میگردد و اعانت حاکم وقت درین باب از سائر اعانتها مفیدتر است
بگمان قلم حقائق رقم اینکه شروط سگانهٔ مذکوره بلا کلام مسلّم ومقبول هر طائفهٔ انام است
که از فیض علوم بهرهٔ داشته باشند خلافیکه در جزو دوم از شرط دوم واقع است
گویا از قبیل نزاع لفظی است که از نسبت عام خاص من وجه بیرون نیست

چه هر گروه حسب زعم خود مدعی اجتناب از حرمت اند خواه بپاس ادب شرعی خواه بحکم عقلی یا نفسانی اهل ایمان بآداب شرعی گروند و اقوام دیگر باحکام عقلی یا نفسانی بروند بعد تحقق دو شرط اخیر تکمیل آن بر تاجرے مسلم شرط چهارم لازم است که بمفهوم هدایت منظوم فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ[1] ٥ مایهٔ بنا بر فضل خدائے کارساز سپرده درمیان بیم خسارت و امید منفعت بزید تا در خسارت صابر ماند و در منفعت شاکر ازینجا علمائے اسلام فرموده که تجارت مطلقاً سبب مزید دولت ایست معنی تقدیر نزد روندگان بر صراط مستقیم که فاعل خود مختاری در ایجاد کارے جمیع اسباب مشروطهٔ دنیاوی از قوت تقدیری بفعل تدبیری برآورده توقع وجود آن بر تقدیر ایزدی موقوف دارد تا راه راست از خس و خاشاک جبر و قدر پاک اند چنانچه آیهٔ کریمهٔ فرقانی وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ[2] نیکو مؤید این معنی است نا تراشیدگان روزگار معنی تقدیر را بر جبریت جبر حمل نموده خط بر آب کشیدند بعد برآمد رسے اولاً بر مستحقین تفضلے فرموده مال را بمصالح خیر[3] صرف کردن یا برائے آن نگاهداشتن شرط پنجم تجارت که مکمل و متمم چهارم است اکنون حاصل کلام همین است که شرائط مذکوره در تجار اسلام موجود است یا مفقود بنظر تعمیق در چیز نابود چه بنائے سرمایهٔ ایشان اکثر بر ربائے حرام است و خود ایشان در مسائل ضرورت و مصالح تجربت ناکام و دیانت و امانت در ایشان عنقا نام و بغیر آن نفس محنت و شرکت چه نتیجهٔ نیک انجام و توکل ایشان محض ناتمام و زر منفعت اکثر مصروف بشهوات و ملاهی نافرجام بهر حال بجز حرمت مال که پدر مهربان جمیع حرامیان اند در ایشان بسیار مفاسد و امراض وبال که درین زمان بیشمار همچون عدد رمال است

[1] ترجمہ پس جب ارادہ کر چکی تو کام کا پس توکل کر اوپر اللہ کے ۱۲
[2] ترجمہ اور نہ کہہ کسی چیز کو کہ میں کرنے والا ہوں اس کو کل مگر یہ کہ چاہے اللہ ۱۲
[3] [illegible]

بالذات ناپدید خوش خلقی و آمیزگاری وجود صفتی ایشان کہ بغرض ترویج اجناس ونام آوری است ولیل بر محاسن ذاتی نمی توان شد آرے بفقرا و مساکین گاہے بنظر شفقت و غمخواری ہم بہ بینند و بعلما از روے احترام و تبرک جوئی ہم بنگرند و بسخنہاے ایشان نیز گوش دارند ازینجا گمان میشود کہ اصلاح تاجران بالذات محال نیست و حالیکہ بالعرض مانع اصلاح شدہ افسوس از نایابی مصلحان صادق است چنانچہ درین ماتم چشم قلم بارہا پرنم شد خامۂ افادت پایہ من زیادہ برین تضییع اوقات دانستہ خواست کہ از نفس درازی باز آید پس در اختتام کلام حدیث فرخندہ نظام

قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

بر زبان راند تا در تحریر حالات فریق دیگر توفیق خیر بیان از ذخیرۂ خانۂ رازق منان طلبد

فریق ہفتم حراثان وکشتکاران

فی الحقیقت این فریق نیک ترین خلائق اند چہ بقاے نفوس انسانی کہ مدار حصول کمال اصلی است بوجود باجود این گروہ گرامی موقوف است کہ اگر این گروہ برکت پژوہ نبودے ہر کس بر کشت و درود و ساخت غذاے خود ناچار مضطر گردیدے پس درین صورت قطع نظر از اکتساب کمال شہریاری و رعیتی و خواجگی و بندگی و خادمی و مخدومی و توانگری و درویشی و فربہی و لاغری و اکثر علائق تمدنی از میان برہم پاشیدندے کدام کس است کہ از خوان نعمت ایشان فیضیاب نشدہ و از فضلۂ مکاسب ایشان بہرہ یاب نگردیدہ فی الواقع ورثۂ بہن زمین خداے ایشان اند کہ بمیامن مساعی ایشان ملک خداے واحد ذوالجلال آبادان۔ حکیم طوس میفرماید

اشعار

نسودے دگر سه گروه را شناس	کجا نیست برکس ز ایشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بدروند	بکار خوش سرزنش نشنوند
ز فرمان سر آزاده خود ژنده پوش	ز آواز پیغاره[۱] آسوده گوش
بر آسوده از داور و گفتگوے	تن آباد و آباد گیتی بدوے

با وصف آنکه اکثرے از ایشان همچون حیوانات عجم جاهل مادرزاد اند در طبایع ایشان رقّت و دلسوزی و غمخواری و صلح جوئی و مهمان نوازی و کرم خوئی و ساده لوحی و محنت آزمائی و جفاکشی و عجز و فروتنی و فرمان برداری و قناعت و شکیبائی و دیگر محاسن مردمی زیاده تر اند که بسا تعلیمیان تهذیب و علم و هنر و مالکان زر و گوهر از آن بے بهره اند.

ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ[۲]

لیکن افسوس صد افسوس چنین گرامی منعمان در چشم خودنماے جهان بس خوار و بیمقدار و ناتوان اند که پادشاهان با ادّعاے خداوندی بعوض حمایت خود از ایشان بزور خراج میگیرند و توانگران باستکراه آمیزگاری بعوض سنگ گرسنگی[۳] سرمایهٔ بازرگانی یا مادهٔ زندگانی خود از ایشان میبرند و اهل علم بپاداش هدایت و رهنمائی خورش می ستانند و صناعان با جرت دستکاری غذا میطلبند و زمینداران بدعوی تحصیل بعوض کبر و ستم زر می ربایند معهذا هر گروه بتحقیر و استخفاف بایشان بنگرند و ایشان باختیار صبر جمیل بحسن معاونت جزیل گرایند بهر کیف جونهاے چهارگانهٔ بالا گنجایش لشکر ندارند و عوض اخیر وسعت تعبیر اصلاحه پذیرد ادّعاے این معنی که آن عالی صفتان را از قدیم رنجگی و زحمت راهی تا در دولت شاهی باز داشته اموال ایشان را از ضرر منضبط و پیره دستی سرکاری محفوظ دارند درین زمان محض مردمی و وفاداری محض باطل که نظر

---

[۱] پیغاره بالفتح بمعنی سرزنش و طعنه ۱۲

[۲] این فضل خدا است که بخشد آن را بهر کسی که خواهد و خداے تعالیٰ صاحب فضل بزرگ است ۱۲

[۳] سنگ گرسنگی ... بسته ۱۲

عبرت نگر و گوش باهوش بارها دیده و شنیده که ستمگاران با وجود یافتن خراج معمولی
و با وصف وعدهٔ سابقه بر حقیت استمراری چه جور و سعی در سلب و ضبط اموال ایشان
بکار می برند بالفرض اگر ایشان را از کلفت راهی تا در خزانه خانهٔ سرکاری یکبار نگاه داشته
راحتی رسانیده اند و آن هم بلا عوض معتد به نبوده در یک قصور ایشان صدها گران بار
زبردستی که موجب خواری و بیکسی و اندوه دائمی باشد بر سر ایشان بار کرده از کاه تا
بالوقه بدر آورده دربدر کوسے بکوسے تا قصور شاهی خوار و زار میکشند اظهار این معنی که
آن جور و سعی باعث مماطلت در خراج گذاری و سرکشی ایشان است محض بے اصل
که منصفے مستبصر بسوانح روزگار نیکو خبردار است که اگر آن مروت نشان از ادائے
مالگذاری بظاهر حال قاصر آمده بوسے لطف و دلجوئی از زمینداران شنوند اولاً صدها
عجز و نیاز رحم آور و تحفهٔ آستان که برآورند تا هم اگر سود مند نیفتد برهمن عزیزان جگربندان
مسامحت کنند تا خاطر زبردستان برهم و ناخوش نگردد این بریده شمشیر فتن گوناگون
از هتک و خانه سوزی زمینداران و دروغ مرافعه آرائی و دروغ شهادت پیرائی
و جعلسازی و مانند آن با ایشان که حالا کشتکاران بیچاره همچون دلاوران برداشته اند
فی الحقیقت شمشیر قتال ابتدائی نیست بلکه شمشیر مایوسی از زندگی یا سپر محرومی از ملک
موروثی و کسبی است که باعث تغلب و تعدی زبردستان بر اموال ایشان از جان و
مال دست شسته ناچار برداشته اند بلبل شیراز چه نوائے دلساز میسراید **بیت**

وقت ضرورت چو نماند گریز	دست بگیرد سر شمشیر تیز

گیرم که شمشیر قتال ابتدائی است لیکن این کشتکاران شمشیرزن غالباً چنان خواهند شد
که بنهایت زمینداران ستیزنده یا بدرجهٔ ادنائے ایشان رسیده باشند یا پایهٔ اولینگا

فروتر که احوال هردو بالاگذشت اگرچه این دو طائفه بحق رعایاے خویش ظالم باشند
لیکن بحق زمینداران خود صالح و در طائفه حمایتی ظالم خود حامی است ته حمایتی کشتکار
فرض کردم که بحیثیت محض کشتکاری بوده شمشیر قتال ابتدائی برداشته اند لیکن از روے
انصاف نظر باید کرد که آیا این مرض بالذات است یا بالعرض ناظرے راز جوے
منصف مزاج نیکو داند که مرض ذاتی نیست بلکه عارضی که از امراض متعدیه زبردستان
سرایت نموده بهر کیف کشتکاران ساده لوح وراست گوے از آلائش ظلم وستم بینی آدم
بالذات پاک اند بعهذا اگر بنجاطر حق جوے باعث سورش هرجائی وهنگامه رستخیزی
ترددے بعلم نوعیت مرض راه یابد باید که کشتکار مریض را بشفاخانه طبیبے حاذق بے ریا
وبے غرض که عبارت از عالم ربانی است ببرد درین وقت حقیقت مرض نیکو مشخص شده
مبرهن خواهد شد که علاج پذیر است واین ممکن نیست مگر در مرض عارضی چه در طب
جسمانی وروحانی[۵۱] مقرر و ثبت شده که امراض ذاتی علاج پذیر نیست برخلاف امراض
عارضی که اصلاح آن متوقع است کاش اگر مدعیان بمعرفت حکمت مصطفوی حسب
مقتضاے حکمت بخلوص لله همتے بعلاج ایشان گماشتندے شاهد امید زیور یقین
پوشیده نقاب تردد برافگنده باواز بلند گفتے که هم لبا شورشها و آزارهاے جهنم خیز
که از عفونت آب وهواے وبا انگیز بایشان سرایت کرده بلا تبدیل آن زود فرو نشستندے
وهم دیار ایشان در سرسبزی وزرخیزی بر اکثر ممالک هند گوے سبقت بردے چه این
سعادتمندان بجفاکشی وسفر آزمائی وزر اندوزی مشغوف بوده جماعت علما را از آب و
هواے وطن خود عزیزتر وگرامی تر پندارند وخدمت ایشان را به ترک وغنیمت شمارند
واستماع سخن نصیحت بن ایشان باعث سعادت دارین دانسته آب[۵۲] بدهان آمده می شنوند

کہ درین ایام بے قدردانی وبے پرسش علم عربی ہرچہ از افزونی عدد علما وحفاظ وفروغ رواج ایشان محسوس می شود فقط از فیض تقویت وقدرشناسی ایشان است پستر صفائی آب وہوا بلا تدبیر طبی بتدریج ہم متوقع بود چہ از آب وہوا کہ درینجا بطور استعارہ زمینداران مراد شدہ در غالب احوال وازمان تابع اکثر مزاج ساکنان است لیکن افسوس از حالات مذکورۂ علما نیکو روشن گردیدہ کہ ادعاے ایشان بمعرفت حکمت نبوی مجرد قولی است کہ بہ برہان عملی اصلاً مدلل نمی شود بر مودبین بآداب حکمت مصطفوی مخفی نیست کہ مجرد رشتۂ قول مادام کہ بجوہر عمل منظوم نشود در بازار اسلام بہاے ندارد پس مصالح وار مصلح بازاریان چہ گونہ خواہد شد ازینجاست کہ چراغ مجالس مسلمانان کہ جابجا منشعب ومنعقد شدہ محض بے فروغ افتادہ است کہ فتیلۂ دمزنی چراغے باموم شہد کرداری رشتہ وار مطلقاً باہم ورنہ پیوستہ از شیرینی نقل قطرۂ از بارانی داستان مروت کیشان نوک خامہ رطب اللسان گردیدہ خواست کہ در آن باب بسا سخنہاے شیرین در معرض بیان رنگین آرد اتفاقاً تمثیل دمزنی چراغ بر زبان آمد کہ لکنتے درو بہم رسید پس رَبِّ اشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ وَیَسِّرْ لِیْ اَمْرِیْ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِیْ یَفْقَهُوْا قَوْلِیْ[1] بر زبان راندہ ختم کلام افادت انجام نمود تا بنقل احوال فریق دیگر زبان خوش بیان واکشاید

ترجمہ: بار پروردگارا کشادہ کن سینہ من و آسان کن برای من کار من و بکشا گرہ از زبان من تا بفہمند گفتار من ۱۲

فریق ہشتم دناعان ودست ورزان

این فریق بعد کشتکاران نیکترین فرق اند چہ در اہم علائق تمدنی ہمچون جنس عالی نوع کشتکاران بودہ از ایشان آزادتر اند کہ بدون مشارکت ومعاونت صناعان

کارکشتکاری و دیگر امور اجتماعی از صدمهٔ خلل پذیری محفوظ نمی ماند و هنر ایشان
بالذات از قید رعیتی و بندگی و خادمی بلکه از سائر قیود ذلت و خواری بر می رهاند
که دست تسلط ظلمه هم بایشان کم می رسد چون تجاران و حدادان و حائکان
و معماران و حمالان و خیاطان و صباغان و زرگران و کلالان وغیرهم کدام کسان
که از دست کش ایشان برخورند و بدستگیری ایشان نیاز نیارند باعث مشارکت
جنسی ایشان با کشتکاران و دیگر فریقان مفاسد و امراض هولناک در طبایع ایشان
کمتر است هم بنظر حقوق خالق و هم بلحاظ حقوق مخلوق امراضیکه بعلت فساد آب و
هوای وطن مالوف بایشان سرایت کرده اکثر خیانت کرداری و دروغ گوئی
و دروغ حلفی است درین امراض ثلثه که نزد پیر چهل ساله گویا مادر مهربان جمیع
حرامزادگان برهمن تمدن است از دیگران مبتلاتر اند و زرگران مبتلاترین که در معاملات
داد و ستد این آزارها در ایشان بشدت و صعوبت بسیار معائنه میشود اما به نسبت
دیگر امور تمدنی با نیکان نیک اند و با بدان بد معهذا با علماء و فقرا آداب برگزیده
و مواسات پسندیده مرعی دارند ازینجا روشن میگردد که چرا اصلاح این کسان
بر طاق بلند چنان گذاشته نشد که دست امید بالذات بدان نرسد و اگر رسد بالعرض
و آن گم شدن جوهریان سبب ریا که افسوس جوهر نمایان خارا شگاف بر بلندی
کوه قاف با عنقا هم آشیانه شده قلم آزادانه رقم از پالایش صیقل حرف آزادگی
پالوده دهن گشته خواست که در سفتن این گوهر نایاب طرواً اللباب رشتهٔ کلام
افادت مرام دراز کشد درین اثنا تخیل امر ملتزم ذکر عمل زادهٔ بی اصل بر زبان
آمد که موجب ظهور گندگی و بستگی آن گرفت پس هرچه مستحضر بود ناچار از روی اختصار

[illegible]

زود ثبت قلم بے ریا گفتار افتاد که صدائے لاف آزادگی که از هر در و دیوار هندی بیرون آمده گوش هوش منجر اشد از روئے حقیقت و برهان در آلات صناعان است پس اطلاق آن برادوات دیگران لامحاله از قبیل مجاز بعلاقه[۹۲] مایکون یا ماکان است و چندے از نغمات بلبل شیراز درین مقام بس دمساز بیاید **ابیات**

بیاموز پرورده را دست رنج	اگر دست داری چو قارون بگنج
مکن تکیه بر دستگاهے که هست	که باشد که نعمت نماند بدست
بپایان رسد کیسه سیم و زر	نگردد تهی کیسه پیشه ور
چه دانی که گردیدن روزگار	بغربت بگرداندش در دیار
چو بر پیشه باشدش دست رس	کجا دست حاجت برد پیش کس

پس فرداروئے بد بوئے زواد کشائش نما فَمَنْ عَمِلَ[۹۳] صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا در دهان کشیده سخن صنعت بن باختتام رسانید تا در احوال فریق دیگر تر زبانی نماید

فریق نهم فقراء و درویشان

اکثرے ازین فریق جائزمرا لی اند چه فقر یا داخل منطوق لازم الوثوق اَلْفَقْرُ[۹۴] سَوَادُ الْوَجْهِ فِی الدَّارَیْنِ است یا شامل مفهوم فیض منظوم اَلْفَقْرُ[۹۵] فَخْرِیْ است بهر وجهیکه باشد موصوفان آن بغیر عذر شرعی در امور تمدنی بر امداد و اعانت بنی نوعی بلا سعاو همه چشم بیدارند این نوعے از جور است سیاهی فقر یا روشنائی آن که بر سیمای ایشان است بمبالغات و گزاف و تکلفات و لاف و انمایند این است جنسے از ریا طائفه اولی با وصف داشتن قوت جسمانی و سلامت اعضائی و صحت بدنی و مال

[Margin notes:]
۹۲ علاقه مایکون یا ماکان یعنی باعتبار آینده یا باعتبار گذشته ۱۲
۹۳ ترجمه هر که بکند کار نیکو پس برای نفس خود است و هر که بدی کند پس بر نفس خود است ۱۲
۹۴ ترجمه محتاجی سیاهی چهره است در دو جهان ۱۲
۹۵ ترجمه یعنی محتاجی فخر من است

کفاف از ران[۵۱] خود کباب خوشگوار نخورده برای فضلهٔ دیگران همچون سگان آب بدهان[۵۲]
گردانیده دربدر بنمائش ذلت فقر دست و پا می لیسند و از اختیار حرفت مردانه یا خدمت
زنانه دست توانا تباه کرده جهت دست خوش[۵۳] عیران مانند مخنثان روئے روشن
سیاه نموده کوچه بکوچه با علام صفت نامردی می دوند معهذا در سوال خود الحاح فضول
و اصرار نا مقبول بکار برده قافیه بر مسئولان تنگ کنند تا چیزی به خاطر خواه بدهند و اگر
هیچ آن ندهند باز رشتهٔ نیازها و اصرارها متسلسل شود تا آنکه معامله اکثر باذیت دهی
و سنت نهی انجامد در نیجا و بالے دیگر حسب فیصلهٔ خالق البشر[۵۴] لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ
بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ عائد حال بخشندهٔ مال گردد که سببش زشتی فقر بود عامهٔ سائلین
چابکجام حسب خیال خام عقد مشغولی زنان بخانهٔ همجنسان موجب طوق کنیزی شمارند
و دخول ایشان درون حریمها بلا استیذان هم روا دارند که علت زادن ورود کردن
چند از آفات و گزند گردیدند اوّل بے پردگی و آوارگی و گدائی زنان و افروقی
افراد ایشان دوم انکشاف اسرار خانگی و انحراف مزاج پرده نشینان سرائی که اکثر
زنان سائله زیر غلاف گدائی طبلهٔ جاسوسی و صندوقچهٔ هفت رنگی بغرض زنان فریبی
پنهان میدارند که راهزن گوهر ناموس و امان است و برهمزن امور خانمان سوم نایابی
زنان خادمه برائے مصالح خانهٔ عزیزان و متطیبان که مستلزم تضییع اوقات گرامی
و تکلیف و تصدیع ایشان است علی هذا بسیارے از مصائب و شرور سخ بروزے
ظهور آورده تا آنکه در استحسان این سیاه روئی اکثر زنان بیوه بحیلهٔ شرعی شوق
زیارت بیت الٰهی نزد عامی و المودهٔ داماں ریائی از زرهائے صدقات پر کرده بلا رعایت
حدود مقرره و شروط محرره که وبال جان و تلف مال است راهی حجاز سعادت نواز میشوند

تا بعد مراجعت عامهٔ مردمان خصوصاً ساده پرده نشینان خدمت ایشان باعث
یمنت دو جهان شمرده صدقهٔ افزون بجوش خون بر قدم همایون نثار کنند نظر بران
اکثرے ازین زنان دلق حاجیانه پوشیده رکلها با سیلهاے سر سه سالی زیر گلو
فرو هشته دربدر میگردند و برخے نقشجات مشاهد سنیه و تصویرات مقامات اخرویه باخود
میدارند تا بمشاهدهٔ آن همه غرائب رقت افزاے و هیبت نماے ناظرے ساده طبیعت
چیزے زائد بنظر رغبت بدهد بعض مردان درین مسئلهٔ استحسانیه دست بدامان زنان
داده بپیران خود می پیوندند صورت اصلاح این هر دو زیان ممکن الوجود محض آسان
لیکن بردست توجه باشندگان و بخشندگان موقوف که ایشان باهم همدست و هم پشت
شده زهر و تریاق باهم در آمیخته مفرح معجون بے نیازی تیار سازند بیشتر آن را
بدست غمخواری و خیرخواهی هم مذهبی بکشکول گدائی بانرمی و درشتی در اندازند لیکن
افسوس از احوال ایشان که سابقاً گذارش یافت شاهد یقین بحضور فریادرس
عدل آئین بآواز بلند حزین میگوید که درین ولا جوهر یکتائی استرضاے ایزدی و
لعل بے بهاے اتفاق و مواسات همقومی در بیت المال امت مصطفوی معدوم است
پس اصلاح فقر موجود بر وجه معدود هچون تعلیق الشی برامرے مفقود و مرهوم
طائفهٔ ثانیه یا فی الحقیقت از بحر معرفت ایزدی و از کوثر فخر مصطفوی که از کف آن
صدها فوارهٔ علوم و فنون بچشمهاے دنیاے دون جوشان شده چه طوفانے
موج زن و چه طغیانی کشتی شکن پدید آمده است آب حیات ابدی میخورند یا میخورند
بر تقدیر ثانی بشفقت استادی داخل خانه و زمرهٔ طائفهٔ اولی اند و بر تقدیر اول
خود ایشان راهنماے خضر قدم و زنده کن مسیح دم و بخشندهٔ ملک جم اند که گمراهان را

راه نمایند و مرده جانان را زنده کنند و گدایان را شاهی نوازند و شاهان را گدا
سازند و اگر زر بجویند خاک باشند و گوهر جویند سنگ گیرند و گل بچینند با آتش آیند و چتر[۹۱] زنند
بر باد پرند و بازی کنند بر آب روند چرخ[۹۲] زنند بر چرخ دوند و شکر خورند زهر نوشند
در رنج برند گنج دانند و ستم بینند کرم کنند فی الواقع وارث سریر خلافت الٰهی که کمال
اصلی آدمی است ایشان اند که پیش جلال تختگاه ایشان فرشتگان و سائر جهانیان
سر بسجود اند حاصل کلام وارث مسند ولایت خیر الانام علیه السلام که آیهٔ[۹۳] وَ اِنَّكَ لَعَلٰى
خُلُقٍ عَظِيْمٍ آینهٔ صورت نماے خوے شمیم و لطف عمیم است ایشان اند که پیش
عطاری خلق و مقناطیسی لطف ایشان لیلیٰ طبعان مجنون شوند و آهن دلان
مجذوب در نفس الامر اکسیر اعظم و کبریت[۹۴] احمر که بتلاش آن در بدر خاک بر سر می افشانند
این اکابر اند که کالبد خاکی از فیض قدم ایشان نوری میگردد شهوت پرستان روزگار
بغرض قضاے شهوات ادبار در تلاش کیمیاے زر نثار نقد اعمار از دست داده
باعث ناکامی بوجود وهمی آن قائل شده خود در سرگین و هم سرتاسر فرورفته اند
چه افسوس این وهمیان اند که پے نبرند و فکرے نکمارند که اگر همچنین اکسیر زرین
بر روے زمین ظهور واربهر جائی شدے این سلسلهٔ نظم جهان تا گریز از میان برخاستے
پس وجود این کیمیاے زر نماے و عفونت افزاے بر هر دیدهٔ کثیف اهل دنیا
چه گونه ظاهر توان شد که شهوت پرستان خفاش طبیعت چه تاب دارند که تاب
آفتاب اکسیری صفت بینند

بیت

وصف رخسارهٔ خورشید ز خفاش مپرس	که درین آینه صاحب نظران حیرانند

پس این چنین گرامی صفتان و اکسیر نشان را چه کار افتاد[۹۵] که بصحبت سگان دنیاوی

---

[۹۱] چتر زدن بر دو دست یا بر زمین نهاده [illegible] بالا برداشته برگردیدن آمدن ۱۲
[۹۲] چرخ زدن یعنی رقصیدن ۱۲
[۹۳] [illegible]
[۹۴] [illegible]
[۹۵] [illegible]

گرائیده فقط بغرض زرکشی و نفس پروری و تسلیط دشمن بیگانگی شہوت کلبی بہ ریاکاری
وانمایند اَلَیْسَ اللّٰہُ اَعْلَمَ بِالشّٰکِرِیْنَ ٥ کسانیکہ بدین صفت کلبیہ موصوف بود
لاف اکسیری می زنند توصیف ایشان بجائز مرائی بلاریب و گمان از روے منطق
ایمان حدے ناقص است کہ باعث شکستہ نفسی خامہ ادب پایہ وجہت حوالگی
بر ذوق متبعان سنت نبویہ بر زبان آمد و گرنہ در حد تمام ایشان چابا ید قلم صدق رقم
و فہم مودبین باداب سرور عالم قاصر ہستند چونکہ مخاطب لخت جگر کہ افادہ تامتداش
مد نظر قاصر البصر است بنا برین صیقل کلک از دراز سلک آہنی ایشان زنگہا زدوده
آئینہ بر شکل کوتاہی چنان بیار است کہ صورت تعریف حقیقی بلا کلفت فکری دران
منعکس شود پس بتوفیق خداوند راہ نمائی نگارد کہ فقراء زمان کہ بدعوی کیمیائے ولایتی
نزد مردمان می نازند باعتبار اختلاف کردار و رفتار ایشان چند فرقہ میباشند فرقہ اول کہ
کثیر الافراد اند بعد تسلیم مقدمہ سعادت بنیاد کہ بغیر دادن دست ارادت بدامان پیر طریقت
و صاحب شریعت علیہ السلام سعادت عظمی دست نمی دہد اکثر نماز نمیگذارند و روزه نمیگیرند
و سرود و مغنیات می شنوند و غیر محرمات را بنظر خود می بینند و گاہے مسکرات ہم میخورند
و رندانہ و مغرورانہ می زیند و با اہل دولت بلا حاجت بزم تقرب و مصاحبت کہ زہر
قاتل است گرم میسازند الحاصل در معاملات دنیاوی ہوش کلی میدارند و در امور اخروی
و در امتثال اوامر و اجتناب از نواہی بیہوش و فنافی اللہ می باشند بعد ارتکاب این گونہ
کبائر و حرام بر خود پیچیده چہ خون ریزکنند و دام بر گردن وحشیان عوام باصرار و
جد تمام در اندازند کہ از ہر سوے بہ پاکوبی و دستک زنی جوشہائے برجستگی
و خروشہائے وارستگی از قفص قیود شرعی روے میکنند درین ہنگام جملہ خبریہ تام

کہ پیران می پرند و مریدان می پرانند است ہمچون انشائیہ از آلائش کذب نا فرجام پاک میشوند از سر خوشیہا[۵۱] و نفس درازی ہاے ایشان کہ در اثبات مدعی بکار برند حاصل آید کہ طاعت و عبادت دلی بس است کہ بہ جسمانی حاجت نیست سبحان چہ خیال باطل و محال چہ

بیت

محال است سعدی کہ راہ صفا		توان یافت جز در پے مصطفےٰ	

قضیہ مسلم بلا قیل و قال و جماعتے است کہ گاہے برعایت ظاہرہ احکام عالمانہ و مشائخانہ می زیبند و گاہے بمقتضاے حال و مقام متکبرانہ و رندانہ میگذرند بہر کیف و زمان جہت خوردن فضلہ سگان دیگ شکم و خوان دہان پیوستہ نعل[۵۲] در آتش سوزان نہادہ و در غلیان[۵۳] و کشادہ دندان اند و گروہے کہ عالم مسائل شرعی باشند بظاہر حال در عباے بلال[۵۴] زیستہ بجاے اَلصَّلٰوۃُ خَیْرٌ مِّنَ النَّوْمِ کلمہ هَلْ مِنْ مَّزِیْدٍ کہ اعلان بردوامی اشتہاے شکم مرید باشد باداے حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ پیوستہ در پیوستہ طامات[۵۵] کشف و کمال بر زبان حال و مقال و خیلہ است کہ در جمیع اوقات سائرہ سر در کلاہ[۵۶] شریعت باہرہ نہادہ اکثر مجنونانہ و نامستورانہ و گاہے مجذوبانہ میگذرند این فرقہ بنظر قلم تحقیق رقم مشتبہ الحال بے قیل و قال کہ دم بستن از ایشان موافق کلام نیک مآل است اما نزد جہلاے انام از کامل ترین اولیاے کرام اند کہ در عقب ایشان گرم دوند و بدست ایشان نرم روند و فحش و ضرب ایشان وسیلے برفاے نیک یا بد دانند تا آنکہ ہر برہنہ مجنون ولی کامل و دری مکنون علم شود این فرقہ مشتبہ الحال از دائرہ اعتدال گرچہ گام بیرون نہادہ اند اما از دائرہ تاویل نیک بیکو بیگنجند کہ سلب العقل از قید شرعی وارہاند علاوہ بران ہم از بانگ سگان طنین مگسان

[۵۱] ... ۱۲ [۵۲] نعل در آتش نہادن ... ۱۲ [۵۳] غلیان ... ۱۲ [۵۴] حضرت بلال مؤذن حضرت سرور عالم ... ۱۲ [illegible]

وبجوم غوغائیان برنجند وهم از صحبت ایشان بگریزند اتفاقاً اگر باکسے همکلام شوند
همچون مردان بے غرضانه و بے نیازانه دم زنند درینصورت اگر ایشان متمارض باشند
این مرض از روے خاصیت در مصادر نفوس ایشان چنان لازم گرفته که متعدی آن
بدیگران که موجب هلاک عام جهان گردد کم میشود پس اصلاح ایشان باشد یا نباشد
بنظر خاصه نگران سود وزیان چندان متصور نیست که در بیان آن رنجے کشد ازینجا کلام
اصلاح انجام که نظر آن بر فلاح عام است در بوائی طوائف ثلثه حاصل مرام قرار یافت
پس میگوید آیا محیط دائرهٔ فخر بنوی حسب قواعد مهندسان نامی طوائف ثلثه را درون
میگیرد یا بیرون می اندازد پرکار خامهٔ اعتدال پایه بقدر سرمایه درون آن بفسون شیدسلم
رنگے نبست ودهان شکست ناچار مومیائی اصلاح در خود کشیده در باب اصلاح ایشان
زبان کشاد که سپیدی چشم امید از سرمه حصول این نوید سیاه نمی توان شد که هم ایشان
از علماے ناموس اکبر خود را بهتر پندارند وهم جماعت هوسناکان در وسعت ارزاق
واشاعت اوراق ایشان پشتی دهند درینجا گلچین قلم از شنیدن بوسے مایوسی پژمرده شده
ناچار نغمهٔ جامعیت نواز از بلبل شیراز از روے اقتباس بر زبان آورد **بیت**

	که هرگز بمنزل نخواهد رسید	خلاف پیمبر کسے ره گزید	

تا سر از بار فقر بیرون آورده ضمیر ماتم بمصرع دوم رجوع نماید الله الموفق
للصّواب والمؤید لاتمام الباب

مصرع دوم در بیان حالات عامه

آن یا از قسم رذائل است یا از بهرهٔ فضائل اما رذائل پر اخطار وعوارض ناهنجار
که نه فقط خاک اسلام آباد از آتش آن برباد است بلکه دیگر ممالک هم در آب فساد

بچشم اعتبار عرفی بسیار است که از روے حقیقت راجع بیک آزار و آن ظلم است
بر نفس خود یا بر اغیار پس ظلم بمنزلهٔ جنس عالی گردیده و دیگر امراض عرفیه راجعه
بآن بمنزلهٔ اجناس متوسطه یا انواع سافله درینصورت اگر بتقسیم کسور سائر جزئیات آن
پردازم خروج مقاصد کتاب از حیز التزام یا بے بحساب شود پس ناچار هرچه در سلسلهٔ
کثرت تقسیم پذیر بعد تصحیح گردد از روے اختصار تحریر یافت و باقی کسرهاے مجهوله
بر قوت متناسبهٔ ناظری محاسب تحویل شد

اوّل نفسانیت و آرے گوئی

آن پیروی نفس بدکیش است برغم عقل و دانش خیر اندیش و این اثبات حقیقت
همان پیروی است پس هر دو معنی مُبطل حقوق عقلیه و عملیه بوده در انواع ظلم بے خرابی جمعیت
داخل است لیکن بمفهوم نفسانیت از معنی آرے گوئی عام‌تر است که تنها در عموم خود
بوده قطع نظر از آرے گوئی بهر کار و بار چه دیوهاے آتشبازی نماید خامه از
کشیدن صور آن عاجز است که از تصوّرها کل مخصوصهٔ آن از زبانش بجز لا حول
چیزے نمی آید هرگاه ازین شهاب ثاقب همتے خواسته باز بعزم تصویر آن بخزانهٔ خیال
رجوع کند آنرا از نقود جزئیات محفوظه یکبارگی تهی یابد که آن محو تماشا شده بے اختیار
ذخائر جزئیهٔ خود بشرار پاک سوخته است اکنون هرچه محفوظ مانده فقط ذخائر کلیه است
اگر ازان هم چیزے بمعرض تحریر نیاید مخاطب لخت جگر که قاصر الفهم و افادهٔ تامّهٔ آن
مد نظر است از ادراک حقیقت امر بے‌خبر ماند ازینجا ناچار اندکے کلیه وار حوالهٔ قلم حق گذار شد
تا بتوسط آن صور جمیع جزئیات بآئینهٔ دلش ارتسام پذیرد پس بگوید ظلمات این
زن نفسانیت نه فقط عالم انسانی را فرو گرفته تباه نموده است بلکه دامن عالم ملکی را

ہم سیاہ کردہ کہ او اوّلاً بفریب و عشوہ خود دل معلّم ملکوت را ربودہ با او عقد بنا گشت
بستہ او را از قرب رحمت الٰہی یکبارگی دور انداختہ است پستر حضرت آدم ابوالبشر
علیہ السلام را از خلد برین بدر کردہ بزندان انواع مصائب افگندہ و درپنجہ چہ بسے آرامہا
بحق فرزندان او نسلاً بعد نسلٍ برپا کردہ است کتب سماوی و تاریخی و حوادث لیالی
بران نیکو شاہد اند — **بیت**

ز رقیب دیو سیرت بخدا ہمی پناہم	مگر آن شہاب ثاقب مددے کند سہارا

بغرض دفع مکائد این زن فحبہ رحمت الٰہی بجوش آمدہ کبار حکما و اکابر انبیاء
علیہم السلام را از میان ایشان وقتاً فوقتاً آفریدہ با براہین عقلی و اعجازی بایشان
فرستاد این ہمہ انبار کتب دینی و ریاضتہاے سالہا سال درویشی و انتظامہاے
بادشاہی فقط برفع ظلمات این روسپی بظہور آمدہ و می آیند و گرنہ عالم انسانی
ہمچنین انوار ہدایتی اصلا محتاج نشدہ بالذات از عالم ملکی منوّر تر شدے پس
این مرض ہر آئینہ مادر سائر امراض گردیدہ و ابلیس علیہ اللعنۃ پدر آن بجز مؤید
ایزدی کدام کس است کہ از آب و ہواے بدفعلی این زن دامن پاکش تر نشدہ
یا مشتعل بآتش کشتہ نگردیدہ لیکن کم و بیش ہر کہ درین راہ دنیاوی کہ درمیان
ظلمات او واقع است بنور عقل و دانش کاربند شود افتان و خیزان آخر بمنزل مقصود
برسد و گرنہ جوہر ایمان باختہ در ہر دو جہان ہمچون خانہ بدوشان غریب بینوا میزیند
از ینجا است کہ آن ہمہ املاک موروثی اہل اسلام از دست رفتہ این ہمہ نحوست
و ادبار بر گردن ایشان بار شدہ ایشان را دربدر حمّال وار میگردانند این است
تشخیص مرض بر وجہ کلّی با عدم مشارکت آن بہ آریہ گوئی و قتیکہ بہ آریہ گوئی مرکب گردد

پس آن گویا بجاے سوال استفہام واقع شود و این بمنزلہ جواب آن ظاہر است
کہ این دو بیماری مختلف المعنی از روے عادت بشخص واحد چنان جمع نمی توان شد
کہ او در مقام واحد ہم سائل باشد و ہم مجیب لیکن حضرات نفوس اسلامی کہ حالیا از
اخبار خوارق[1] عادات ایشان دفاتر جہان ہر روز بنو عنوان مدوّن می شود اگر در مقام
واحد بہم جمع ساختہ ناقض کلّیہ عادی شوند چہ عجب کہ ایشان در جواب سوال خود
نہ بوجود مخاطبی حاجتے دارند و نہ بجواب او بلکہ جواب سوال خود اکثر خود بگویند کہ آن
از جملہ خوارق عادات بودہ از مبحث قلم خارج افتاد اگر گاہے ایشان را ضرورتے
بشیرے افتد درینجا البتہ برعایت عمدہ خود بحث آن لازم و النتہ میگوید اوّلاً چنان
مشیرے را پیدا کنند کہ بر آن سگ سرخ برادر شغال باشد تا نیکو صادق آید ہنوز
جملہ استفہامیہ بر زبان ہدایت مرام بغرض اسناد تام جاری ست کہ از دہان مخاطب
بانگ طبل تہی بہ آرسے وزہے بلندی میگیرد و اگر اتفاقاً در اجابت سوال تعویقے
و تاملے روے دہد حضرت متکلم راہ جوے جواب را از روے کرم بعنوانے
ایما فرماید کہ بیچارہ مخاطب راہ نما بران متنبہ شدہ بہ لفظ آرسے تسلیم فرمودہ
زبان اوّلاً بمعذرت خویش و ثانیاً بتحسین او بیش کشاید کہ حضرت باستماع آن
مغز نشاط[2] از پوست بدر چیدہ دم و اپسین میکشد یعنی تا دم مرگ از حقیقت اجاہل ماند
معہذا اگر مرحوم مخاطب بافسون دیو نفس خود اتفاقاً یا او ہمنفس نشود درینجا ہیکلے
دیگر از مادہ تجاسد مہیب تر گرفتہ با ہمجنس خود بگرم جوشی در آمیزد خداداند کہ این
دو اہرمن زادہ در نفوس قدسیہ طرفین حلول کردہ چہ افسون میدمد کہ حضرات
آسیب رسیدگان باوجود دعوی سلیمانی و آصفی[3] تا زندگی بہوش باز نیایند

[1] خوارق عادات یعنی کرامت و معجزہ ۱۲

[2] مغز نشاط از پوست بدر چیدن کنایہ از غایت سرور است ۱۲

[3] آصف بن برخیا کہ وزیر حضرت سلیمان علیہ السلام بود صاحب کرامات ۱۲

این دو دیو نفسانیت ما در آن اہرمن تحاسد است کہ حالیا بر گردن مدعیان اسلام
سوار شدہ ایشان را مانند سمند بے لگام یا مجانین بے آرام کوے بکوے دربدر
بشورش تمام می دواند کہ براے تسکین ایشان بسیارے از موربینان دیو سیرتان
بے خبر از ستر فریاد کنان مید وند کہ اے مسلمانان بیائید و بہا آمیزید کہ این خروش
فقط بخیر خواہیٔ ہمقومی و رضاے الٰہی بجوش آمدہ سبحان اللہ　　**بیت**

صلاح کار کجا و من خراب کجا		ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا	

دگرنہ سبب تحاسد دیگر چہ چیز است ہیچ متحقق نمی شود چہ ایشان بچشم تحقیق بجز نفسانیت
ہیچ اعجوبۂ فوقیت ندارند کہ لائق چشم[۵۱] کردن دیو حسد باشد البتہ اعجوبۂ نفسانیت
ایشان یکے از دیگرے عجیب تر و فائق تر است کہ اگر حسد بران چشم کند معذور باشند
علاوہ بران کسانیکہ آن قدر نصیبۂ ادب ندارند کہ بزور آن پردہ کورئ تحاسد
از میان بر داشتہ ارواح عزیزان زنین خود را از شکنجۂ پلید ترین دشمن ہمخانہ رہانیدہ
براے ساعتے ہم راحتے بخشند دیگران را چہ آسائش می توانند داد بخدمت حقائق
شناس منصف مزاج روشن آین بانگ دہل ایشان بصداے شخصے ماند کہ خود او
باعث کورئ خویش از راہ[۵۲] راست افتادہ لاف رہنمائی زند آیا این گونہ صداے
بے معنی بجز جنبش ہوائی و سمع خراشی گاہے اثر نیک اختری پذیرفتہ است کہ اکنون
پذیرد مضئ ما مضی آیندہ آیا خیر خواہئ صادق را امیدے میتوان شد کہ اہل اسلام
در اندک فرصت بہرۂ از نور عقل و حکمت در ذات خود می توانند و خست کہ بہدایت آن
خود را از ظلمات نفسانیت رہانند قلم در جواب دم یاس میکشد چہ بر ظواہر اسباب دنیاوی
حمل نمودہ از مطالعۂ حالات پراگندۂ ایشان پیٔ می برد کہ اگر حسب ترتیب طبعی تحصیل آن

۵۱ چشم پوشیدن یعنی چشم بستن نادیدن باشد ۱۲

۵۲ از راہ افتادن یعنی راہ گم کردن باشد ۱۲

کوشند عمر نوح باید و صبر ایوب علیهما السلام لیکن اینمعنی بطبیع سیمابی ایشان چه گونه سازگار افتد بهرحال سایۂ فضل ایزد متعال از فرق مبارک اسلام بے زوال است که اگر طالبے صادق بجوهر ذاتی خود ازان ظلمات رهائی نمی توان یافت بدستگیری وے جوهرے عارضی که آنرا مشیر و هادی گویند از غیب بمرحمت شود

بیت

عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد		اے خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست	

خداوند ذوالانعام جمیع خادمان صادق اسلام و حکماے آنرا بجوار رحمت بمقصد صدق خود نه طلبیده است هنوز بسیارے از ایشان درین زندان زنده اند که بانگشت رهنمائی عقود فلکی حل می توانند کرد فقط باعث قدرنشناسی و حجاب کوری زندانیان از چشم خودنمائی ایشان همچون آفتاب در پردهٔ سحاب روے پوشیده درینصورت اگر مسلمانان بتلاش چنین نیک اختران بخلوص جنان نیاز بدرگاه کارساز آرند یکیان تیر دعا بهدف اجابت رسیده آن نیک اختران بمحفل مشاورت ایشان درخشیده زود ایشان را از ظلمات نفسانیت خواهند رهانید مادام که دیو آرے گولی بشهاب حق شنوئی مرجوم نشود هرگز رهائی ممکن نه تا وقتیکه ازان رهائی نیابند پیر چهل ساله در ضعف جسمانی خود از چنین کسان مدد نمی توان طلبید و هرگاه چنان پیر باستغاثه نمی آید از فریاد کودکان بازیگر بجز بدنامی و بربادی چه متصوّر لیکن افسوس دیو نفسانیت بر ایشان چنان مسلّط نشده که بر جسم فرزند عزیزش ایشان را فرصتے دهد ناچار قلم دست بحسرت شسته اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ ۝ گفت و دهان خود بست

دوم کذب

این نوعے از ظلم است چه کذب عبارت است از صرف فضل گفتار بر خلاف وقوع کار

دوم کذب

غرض از فضل تمیز گفتاری اظهار امور حقانی است و کذب مبطل آن حق باشد که ظلم عبارت
از آن است اثر این مرض بنسبت صوم دیانات در اشکال معاملات بیشتر محسوس می شود
که علی العموم هر فریق بلکه هر فرد چهرهٔ معاملات را از روے عادات بخیال راست گفتاری
و کلف دروغ گوئی خواه کم باشد خواه بیش باهم آراید که تمیز از یکدگر خیره بصر بیگردد
چه در عهد مردمی سوگند بجلال الٰهی فقط بنظر حق رسی موضوع بود که در مقامات مشکله هر گاه
دیگر وسائل اثبات حق بکلی ناپدید شدے ناچار آنرا با کمال احتیاط و شان از روے
استدعاء بر زبان آوردندے و اویلاه درین روزگار چنان کلمهٔ جلالت آثار تکیهٔ سخن
و گفتار مقرر شده هر گاه معاملهٔ زمان با آن عظمت و سخت گیری و همه دانی خالق جهان
چنین است با خطابات مخلوقان بیچاران و ضعیف البنیان چه گونه باشد نزد هوشمندان اظهر
بنظر تحقیق این مرض بے توفیق خانه زاد است که اکثر از عفونت آب و هوائے خانه
حادث میشود و دران بناز و نعمت بیالد و گاہے ادب طبعی نه بیند در انجا بے ادبانه
نیکو تربیت یافته بزور کلوخ اندازی بیرون میشود و با همه استانان بیامیزد و دریجا
هم گستاخانه علی التدریج بسن بلوغ رسیده بقوت تیز زنی بمجالس دیگر بالغان شریک گردد
و دریجا رندانه همچنان بکمال جوانی رسیده بشورش پیل افگنی با عامهٔ خلائق پیوندد که
مقاتل دقائق حکمت پیش جولان آن سپر انداخته همچون مور کمزور پایمال شود این است
تشخیص مرض بروجه تدقیق چه گوش باهوش وا می شود که ارکان خانه یعنی آب و هوا آن
که صاحب و خاتون اند گاہے بضرورت داعی و گاہے بلا ضرورت و بے پروائی عادةً
با یکدیگر دروغ می سرایند و اگر احدے بر دروغ گوئی صاحب خود متنبه شود بر مواخذهٔ
عقلی و نقلی روا ندارد بلکه در اکثر احوال بر ناز و دلال و حسن و جمال حمل محال نموده مورد

ط

سپر انداختن
یعنی مغلوب
شدن ۱۱

ستوده خصال دانند پس گویا امروز وجود این ها کیش از صلب پدر و بطن مادر بیرون آمده
صورتے نمایان در پیش گرفت پس این مولود نامسعود هر روز به پیرایهٔ شعبده بازی خود را
چنان بیاراید که زنان ساده طبع یکبارگی محو تماشا شده او را مختار عام سازند که فرزند
هوشیار با اعتماد سزاوار هرگاه این مختار با رفیق و مددگار خود که جهل و نادانی است باهم
در آمیخته بمختاری زنان سرفراز شود و بحضور موکلات خود مدام حاضر بوده در انتظام امور
خانگی پیش هر خطاب خداوند خانه بدون گرفتن زر محنتانه جواب باصواب حسب مصلحت باب
عرضه دهد ایشان از نشاط بخود نگنجد و یقین کنند که این مختار غمخوار بس خوش اطوار و وفادار
لیکن افسوس درین روزگار چنان مختار کو که زر محنتانه معتد به نگرفته فقط بپاس قرابت
رحمی یا برضاے الهی بر برهنگی و ناتوانی مادر موکله هم رحم آورد که این مرحومان درین امر
معذورانند چه زرکشی بلقب شائستگی بماهیت مختاری و طبیبی خاصیتے بصفت کهربائی
چنان لازم گرفته که مفارقت از یکدیگر محال که بیچاره مختاران و اطبا را در ابطال آن
چه اختیار و مجال تا آنکه برهنگان هم پوست برکندیده شوند و مردگان کفن کشیده چنانچه
این گونه خبر قیامت اثر بذریعهٔ مخبر تجربة الدهر بگوش حق نیوش اکثری رسد نا تجربه کار
ساده زنان بدقائق و مفاسد چنین کسان چه گونه راه برند که از درک حقائق و مصالح
نفس خود قاصر و غافل اند افسوس اصلاً نمی فهمند که اگرچه مختار ایشان بظاهر کیسهٔ زر و سیم
نقد نگرفته اما معدن و مخزن آن که عبارت از حسن نظام خانگی است که موقوف بر راست
گفتاری بود آه همگی چنان ربوده که موکلات را از ان خبرے نباشد که درباره تهذیب
او هم گاهے دم زنند تا آنکه نوبت باولاد و اطفال خانه رسیده که هرگاه طرز معاشرت
والدین چنان بینند از دور بوسه زده به گرم جوشی برادری با و مرحبا گویان باهم در آمیزند

و در هر کارے مکروه پاسے او گیرند تا آنکه حسب زعم خود هر امرے پرسیدنی و گرفتنی
شمارند راه مفر بدین برادر مهتر بجویند و اگر باعث کم سنی اتفاقاً از یاد بردند مادران همچون
قوت خیالیه او را مستحضر نمایند آخر در طبائع ایشان بتدریج آن بد اثر پیدا کند که شاید در
تنگ همچنان با ایشان مصاحبانه و اتالیقانه ببالد و طرق معاشرت می آموزد و هنوز این
خلیفه ذوفنون گام از خانه بیرون ننهاده که بتصدیق مضمون صدق مشحون اَلصِّدْقُ
یُنْجِی وَالْکِذْبُ یُهْلِکُ سائر متعلقین خانه را تا حیات در مهالک بد انتظام انداخته
آینده چه هلاکت ها بار آورد خدا داند گمان قلم تحقیق رقم اینکه حدوث دیگر امراض مهلکه
که مدینه اسلام آباد را مثل دشت کربلا ساخته از شومی خلافت این خلف یزیدی است
از بیانات مرقومة الصدر بفهم نیکو متبادر میشود که زوجین هر دو گویا علت فاعلی جمیع امراض
خانگی اند که فقط از نجاست مصاحبت ایشان متولد میگردد لیکن از روئے انصاف
طبعی الزام راجع فقط بر زوج است که فی الحقیقت او طبیب مالک و مدبر منزل است
چنانچه فیصله آسمانی ۹۳ اَلرِّجَالُ قَوَّامُوْنَ عَلَی النِّسَاءِ شاهد نیک برین دعوی است
هر مفسده که در خانه رخ نماید فقط باعث مداهنت او در حسن ضوابط آن و گرنه چه مجال
که هم بر چهار دیوار بیرونی خانه چیزے از گرد و بال نشیند اکنون اصل مضمون اینکه
هرگاه اطفال خانه یا برادر معلم خود گام بیرون گذاشته با حریفان مختلف الطبائع مختلط
شوند هر یکے را برسن اطاعت همچنان معلمی معین بسته پابند در ینجا گلے دیگر شگفته که معلمان
نظر بر افزونی دانش شاگردان باهم مباحثت و مشاورت نموده مسائل غیبت و افترا
و بهتان بیاموزند لیکن از فهم معانی آن چنان بهره نیندوزند که هر یکے را بجائے
مخصوص استعمال صحیح کنند بعد از مدتے دراز هرگاه از ان ناقص معلمان مکتبی فراغت

مرض صحبت رشتی نیکان مفاسد دروغ

۹۳ ترجمه مردان مسلط و غالب اند بر زنان ۱۲

بسیارکس کاملان در آیند درینجا همه مراتب تعلیمی تا خلف الوعد و نقض العهد و امثال آن
نیکو طے نموده در فراخ میدان معاملات و معاشرت با عامهٔ کائنات بمستی گام زنند
که خود خار شکن رهنمائی بوے آن سرشار و بیهوش می افتند از تقریر بالا هویدا گشت
که کذب بمنزلهٔ جنس است و بواقی علی الترتیب انواع آن ازینجاست که کذب علی العموم
بشدت و شعشعه در هر کس محسوس میشود و آن با غیبت و افترا و بهتان در نقصان
واربعهٔ مذکوره با خلف الوعد و نقض العهد در کاملان فقط الله تعالی بحقیقة الحال

سوم حسد

آن چشم داشت زوال نعمت کسے است خواه آرزوے حصول آن بخود کند خواه نکند
این بدترین امراض مهلک است که حاسد تا زندگی بالم جان کندنی گرفتار ماند بیت

بمیر تا برهی اے حسود کین رنج است	که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست

چه او فی الحقیقت امیدوار زوال عطیهٔ خداوند لایزال است و بر آمد آن محال که در خزائن
نعمت منان برروے هیچکدام از اهل جهان عقلاً و نقلاً بسته نمی توان شد علاوه بران
بسا انجاس خاک پوشیده دفتن خوابیده را برانگیزد مثل دغا و فریب و کذب و خیانت
و ریا و نفاق و غضب و شماتت ازین کدام مصیبت درد انگیزتر و جانکاه تر باشد که
باوجود اینکه خود اسلام طبیب حاذق جمیع علل و اسقام است مدعیان آن یعنی
مسلمانان بدین آزار مبتلاترین جهان اند بدلیل آنکه بروے اکثر بنجاست شماتت
و غیبت و منافست آلوده تر نمایان میگردد بنظر تحقیق سخن سببش هیچ روشن نمی شود
مگر حسد عجیب تر اینکه این منحوس درمیان مدعیان علم و تهذیب زیاده تر محسوس می رود
که بسبب آن اهل اسلام از نصیبهٔ حسن اتفاق که کلید گنجے مالامال و لازوال با تفاق است

یکبارگی محروم و دور افتاده هرکس بویرانهٔ خودی بدین نیت گام زند که گنجے یابد
یا منّ و سلوی تا تنها شکم پر د سبحان الله زہے عقل و حوصله ع

	برین عقل و دانش بباید گریست	

کہ ایشان را از سلک برادری و شهنشاهی سرنگون بیرون آورده با طواق بندگی
آه چه خوار و زار میکشد و چه افسوس که تا حین بران متنبه هم نمی شوند و تدارک مافات
بالاے طاق باشد اکنون که بر خر خود نشسته اند چه مایهٔ دولت بخزانهٔ ایشان
باقی است که دزد حسد بدان راه یافته بغارت بردنیست مگر طوق بندگی و آن گاہے
زرّین باشد و گاہے سیمین و گاہے آهنین همگی فی الحقیقت یکے است که هیچ کمال ذاتی
به پوشندگان نیفزاید که نظر تماشائیان ربایدتا موجب چندین آفات تحاسدی فیما بین
طوق پوشان گردد مگر اینکه تا حال بواجب گوشمال و سزاے اعمال نرسیده خداوند
غفّار رحم کناد و پردهٔ کوری تحاسد از میان بردارد این مرض با خاصیت وبائی
و صفت اضافی نفوس اسلامی را علی العموم بشدّت و ضعف چنان فرو گرفته که بجز
علاّم الغیوب قلم ظاهر اسلوب را یارا نیست که از ان شخصے را هم استثنا نماید این وبائے
بدبختی گاہے از عفونت طبعی یا خانگی برخیزد و گاہے از نجاست مصاحبتی که فیما بین
اشخاص هم نسب و همسایه و افراد هم پیشه و همپایه اسباب و علامات آن بیشتر نمایان است
هم نسبان و مقیم همسائگان یکدیگر را بعین الکمال حسد می نگرند و فراخی و سرخروئی و
برتری کسے از میان ایشان نمی پسندند همچنان هم پیشگان و همپایگان با یکدیگر تحاسد
چشم زنند و در ازالهٔ لقمهٔ همجنسان همچون سگان بتازند هنوز مرض عالم سوز مانند شعلهٔ
جوّاله فقط دوائر ذوات مریضان را لازم گرفته است و افعال خود بدیگران تعدّی نموده

۴ بزنجیر طوق نشستن بسبکانہ عقل خود سیمین ۱۲

۵ بعین الکمال چشم زخم یعنی نظر بد و زیان رسانندہ ۱۲

۳ چشم زدن یعنی چشم زخم رسانیدن ۱۲

از شدت تبخیر آن چه گویم که گویا فریقین را یکبارگی بسرسام هوش ربا مبتلا میکند که نه
مشوم حاسدان فرومایه گاهے بخود آیند تا بتدابیر طبی مدافعه اش نمایند و نه مرحوم
محسودان بلند پایه بهرهٔ از صبر و سکون دارند که بخنک سردی آن خود گرمی مخل دماغی
فرونشینند یا سرمایهٔ از عقل و حزم و تجربه اندوزند که زود باصلاح ذات البین بکار برده
ازین برف تدبیری تپش سرسامی فرونشانند بلکه برخلاف آن آتش اسباب و علامات
مرض هر قدر مشتعل بیند همه خودی و گردن کشی و تند خوئی و دیگر لوازم برافروختگی
بیشتر بران اندازند که امتیاز محسودی از میان برخاسته طرفین بزمرهٔ حاسدان شمرده شوند
پس هر فریق بوالهبی بسوخت حریف خود روغن بدبستی چنان بران ریزند که آتش تحاسد
بالتهاب آمده شرارها هر سوے باریدن گرفت که آخر عالمے از تپش زبانه آتش
پاک بسوزند اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
راست فرموده اَلْحَسَدُ یَاْکُلُ الْحَسَنَاتِ کَمَا تَاْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ ۝

چهارم نفاق

آن بمعنی عدم موافقت زبان با جنان است سبب آن اکثر حسد باشد یا حرص یا
خیانت دود آتش دوزبانی از هر کوچه و دوکان تمدنی برخاسته چهار سوے بازار دنیاوی را
چنان تاریک نموده است که راه منزل مقصود بس دشوار گذار برآمده مگر اینکه اگر ممکن باشد
طرفین معامله دست یکدیگر را باهم محکم گرفته بردستے دیگر چراغ بصیرت برافروخته زیر پای خود
آن کار کنند چندانکه نظرے دقیق درین تحقیق بکار آید هر دوکانے و راهگذرے
از یکدیگر تاریک تر و خوفناک تر متحقق میشود که هر کس متاع دوروئی نموده کردی میفروشد
و خریداران برغبت تمام میخرند چه افسوس که چشم امید ما سے چنان نمی بیند که دران

فروشنده جنس بکروئی با خریدارش بهم مجتمع شده در داد و ستد کشاده باشد معهذا
مدعیان حلم و تهذیب لقب شائستگی بران افزوده با نازو بے غیرتی ذہل[۵۴] درمیزنند
زیاده تر بے غیرتی اینکه مدعیان اسلام از صدمهٔ مرض بدانجام مرده ترین ایام اندکه
کردار ایشان اکثر مخالف گفتار است حالانکه این زار که لازم ماهیت کفر است با اسلام
تباین کلی داشته بگرد آن نمی توانند رسید پس دریغا ازکجا این کار انجامید که حالیا اثرے
و تغیرے بماهیت اسلام انداخته بازارش را تاریکترین بازارها نموده است چه اسلام
از روے لغت یا از سلم بمعنی آشتی مشتق است یا از سلامت بمعنی بے گزند مسلم است
که معنی لغوی جوهر کلمه اگر مستقل باشد در سائر تصاریف آن پیوسته ملحوظ ماند پس
در اسلام نیز معنی جوهر کلمه آن که آشتی بے گزند است مدام مرعی باشد و رعایت این امر
ممکن نیست مگر اینکه زبان باجنان در جمیع حالات و ازمان باهم موافقت نماید و گرنه اطلاق
لفظ بلا معنی باشد دیگر اینکه معنی اسلام اتحاد لسان باجنان است که حضرات علماء دین
آنرا باقرار لسان بتوحید رحمان با تصدیق جنان تفسیر فرموده اند پس این اقرار و
تصدیق توحیدی که معنی مطابقی اسلام است از روے دلالت التزامی میخواهند
که زبان و جنان در جمیع کردار و رفتار باهم متحد و سازگار باشند اگرچه شمشیر برهنه بر سر
آهیخته شود و گرنه دعوی بلا دلیل است و آن هرگز فروغے نپذیرد ازینجا است که اکثرے
ازین گروه با انبوهے تمام هرجاے فروغ و بے آبرو و بدنام افتاده زیر پاے حوادث
کمینه پس مالیده ناکام میگردند و گرنه از یاد زمانه نرفته باشد که وقتیکه باجمعیت مشتے
خاکی دعوی[۵۵] بر کرسی نشانده بودند حوادث عظیمه خود زیر پاے ایشان چه گونه مالیده
و فرسوده شده اند فَاعْتَبِرُوْا يَا اُولِي الْاَبْصَارِ[۵۶]۔

۵۵ دعوی برکرسی نشاندن دعوی را بلا دلیل ثابت کردن ۱۲

۵۶ ترجمه پس پند بگیرید اے صاحبان بصارت ۱۲

پنجم حرص

آن بمعنی طلب زیادتی است بر کفاف ضروری و پایهٔ استحقاق تا در استیفای شهوات نفسانی صرف کند و چنان طلب مشروط است که مربوط بود به مکاسب جمیله و گرنه آن را حرص نگویند بلکه در جزئیات حرمت داخل است تقدیر و تعیین مقدار استحقاق شایان بنظر حالات اکثری از همپایگان بسهولت و اطمینان می‌توان شد طریق مکاسب جمیله که موجب ترقی دولت باشد منحصر بر حرفه است و آن فی زماننا بس دشوار گذار بیت

در هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود		زنهار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت

چه آن حرفه یا صنعت است یا تجارت یا خدمت یا زراعت ازین راه چهار هر یکی پرخار است اما صنعتیکه حالا درمیان اهل اسلام رواج یافته آن باعث افزونی نعمت چگونه متصور شود که فقط شکم پروری ازان بدشواری حاصل آید نه خود ایشان آن جوهر سکندری دارند که بفروغ آن راه سنگلاخ آب حیات دولت فراخ طی کنند ونه آن خضر بخت راهنما اما تجارت دران احتیاط و تجربت و شارکت و معاونت همچون لازم و ملزوم است و اهل اسلام ازان سعادات محروم اما خدمتیکه مزید نعمت است برای اهل ایمان فقط با حترام منعم حقیقی بود اکنون که همان احترام بحق منعمان مجازی انصراف تام یافته عدد خدمت فقط در سلسلهٔ آحاد معدود شده و مراتب عشرات و مأیات و آلاف در پردهٔ ماتی الید روی پوشیده است پس نیز بدین وسیلت خواهش ترقی دولت محض بوالهوسی و ذلت و خواری است باقی ماند زراعت آن اگر بویرانه که ازان مخصوص بخدا است انتظام یابد البته بکسب جمیل موسوم گشته باعث فراخی دولت میتوان شد چه در آبادیها بعلت شیوع کذب و غضب و تغلب و غلبهٔ نفسانیت جهال

مشتبه و بدحال گردیده که اگر درخوض و تحقیق این معنی کما ینبغی سعی رود جاے بدشواری
بیسّر آید که دران حق دیگران متعلّق نیست حاصل مقصود درین زمان طرق مکاسب جمیله
که بسبب هزید دولت بود بفتواے شرع مفقود است امّا نفس مغرور کجا گوش هوش
به نداے شرعی دارند که بزعم خود مکرور پندارد بلکه نفس شیطان هر چیزے را بطریق آسان
باید بکسب جمیل نا بخصوص نفسیکه دائم المرض بود دست از زندگی شسته خوب و زشت را
بخلاف اجازت طبّی بر تجویز طبیعت توکیل کند مسلّم است که سائر نفوس مریضه را حسب
ضوابط طبّی در استعمال غذا احتیاط کلّی باید تا موجب وبال جان نگردد ازینجا براے
مریض روحانی غذاے خوشگوار که حسب راے طبّ اسلامی مجوز شده اولاً نان
حلال است چه نخستین شورشے که در عالم انسانی دود گرده باعث اشتهاے بیجا
در نان بود که بمجرّد تولّد هر کس همان اشتها از طبیعت سر زند پس درین دار غربت
که فقط از راه تفضّل براے تدارک همان نان تغریب فرموده است حتی الامکان
احتیاط در نان باید تا بدین نان حلال ازان جرم گندم حرام رهائی یافته بوطن خود
شادان و فرحان باز رود و با هوا داران در آمیزد تاهم اگر قدر تفضّل نشناخته بران
جرم بذریعهٔ نان حرام ثابت مانده روز بروز خود را مجرم تر سازند درینصورت اگر بدار
دیگر که ازین دار بدتر باشد دائم الحبس کرده شود آیا از انصاف بعید است هرگز نه
چه افسوس تاهم مریض در طلب حلال مشقّتے لا یطاق عائد حال تصوّر داگرچه فی الواقع
بلا تعب و ملال بدست آید بر خلاف طلب حرام هر چند دران رنجے تمام کشد محض آسان
ولقمهٔ انعام شمارد سببش اینکه کسب حلال و دیگر فضائل کمال بحق نفوس صحیحه همچون
عروج شواهق جبال است و تحصیل حرام و دیگر رذائل تا فرجام مانند نزول از بلندی تلال

۵۲ شواهق جمع شاهقه یعنی بلندی جبال بالکسر جمع جبل یعنی کوه تلال بالکسر جمع تل یعنی پشته ۱۲

چہ جاے نفوس مریضہ کہ از حرکت اختیاری عاجز باشند این دعوی تشبیہی بس بدیہی الثبوت است کہ بنظرے اصلا محتاج نیست کہ ناظرے حق جوے نیکو داند کہ نفس نمک حرام در قضاے حظوظ نفسانی صد بار بانبساط و آسانی باشد اما بخشیدن عشر عشیر آن برضاے مالک حقیقی منقبض گردد بعد تمہید مقدمہ بالا میگوئیم از حالات نفوس اسلامی ناظرے مستبصر بلا تکلف فکری می توان دریافت کہ اکثر و اکثر المرض اند مایوس از زندگی اشتہاے جوع البقری دارند کیفیت و مقدار خورش کہ طبیب اسلامی بایشان تجویز فرمودہ است بسد اشتہا کافی نشمردہ طلب زیادتی باصرار کنند پس درینصورت رنگ معاملہ از دو حالت خالی نیست یا طبیب براے زیادت بشری اجازت عام دہد یا بدرشتی مزاحمت تام نماید ہر دو غیر مترقب چہ در صورت اولی وقتیکہ راہ چندان خطرناک نبود بزبان محض خیر خواہی اَلْحَرِیْصُ مَحْرُوْمٌ فرمودہ اکنون راہ بسیار پرخطر شدہ چہ گونہ از حق گوئی باز توان آمد چہ این طب ہمچون دیگر طبہاے دنیاوی نیست کہ پاس اغراض دنی مثل زر کشی و نام آوری و خوشامد گری و شکر گذاری و رشتہ پدری و فرزندی و ہمنسبی و ہمقومی وقتاً فوقتاً در حدود خود تغیرے دادہ مریضان بیادب را رخصت سبیلی دہد بلکہ این ہمان طب است کہ جمیع افراد امراض از ازل تا ابد بنگاہ متبحر فرمودہ تطبیق آن نسخہ ہا بادرمان نوشتہ بذات خود مستغنی است کہ در زیبائی و شوکت و شان خویش بستایش و خوشامد کسے محتاج نیست بیت

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است	بآب و رنگ و خال و خط چہ حاجت روے زیبا را

بدلیل آنکہ از تاریخ ظہور آن کہ زیادہ از یکہزار و سہ صد سال باشد تا این زمان دستے بہ دنیا و دستے بعقبی کشادہ پیوستہ بیک منوال برجاے خود باثبات و استقلال قائم است

هرچند جموع مختلفین حاسدین بعین الکمال نظر کرده در تحریف و تغییر آن دست و پا زده اند
و می زنند باکے نخورد و جنبشے ننماید بلکه بهمان شان و شوکت گدائی هر وقتیکه پسند د
سرکشان را بلا رعایت سرشکند و بے ادبان را ادب آموزد از ینجا هم طبیبان علوی
از و دارو ے شفا ببرند و استادان سفلی بشاگردیش منت پذیر شده دست از دامن کبار
فلاسفه برکشیده بدامنش دادند کدام طب بر روے زمین است که تا این مدتے دراز
بچنین صفت مخصوصه کارساز بر آمده پس اگر همچنین روز روشن معنی برغم منکرین حجتے
قطعی نباشد بے ریب به پردهٔ تعصب جهل مرکب کوراند لواقمه در وصف اسلام

ابیات

قلم امروز بس شکّرفشان است — که وصف شاه شاهان بر زبان است
ز زور پنجه اش شیران گریزان — ز نام او شیاطین نفس بازان
ز تاب قهر خود اخگر فروزد — نگاه کفر چون برقے بسوزد
ز رعب وے جفاکیشان جبّار — خزیده همچو ماران در بن غار
درخت شرّ ز باد گرم هولش — بریزد برگ جنبان از جلالش
عصاے موسویش لب کشاید — هزاران سرکشان را جان رباید
ز سعیش دامن آدم شده پاک — و داؤد نبی آزاد از باک
خلیل از عون او از نار رسته — و نوح از آب طوفان تن نشسته
ید بیضا ز عکس وے منوّر — نگین جسم ز صنع وے مصوّر
ز جنبش ابن متّی را رهائی — ز جنبش حضرت عیسی سمائی
سکندر میدهد بیض خراجش — سلیمان میکند پاس مزاجش

ش
بجم حضرت سلیمان [illegible]
[illegible]
وابن متی حضرت
یونس [illegible]

سلاطین جهان حلقه بگوش اند — ملائک هم ز سودایش بجوش اند
زمین را گوش پر از هیبت اوست — فلک را بام پر از شهرت اوست
ازو بهره زلال خضر[۱] گیرد — مسیحا از لبش منت پذیرد
جمال یوسفی را زو ضیائی — بصحت رنج ایوبی دوائی
ز خویش نفحه در نافه بپیچید — ز بویش طیبه در غنچه خندید
ز عدل وی زمین را زندگی شد — ز فضل وی زمان در بندگی شد
عجب مهری که هر دم در شب و روز — میان مرکزش تابد بپایک سوز
جناب حضرتش ماوی مقام است — ستون عرش رب اسلام نام است

[۱] زلال خضر آب حیات را گویند ۱۲

و در صورت ثانیه طب باعث کمال استغناء و مصلحت معلومهٔ خود حالیا مزاحمت درشت را نمی پسندد لیکن این گونه چشم پوشی بمهلت ابدی شمرده مغرور نباید شد چه این مهلت چند روزی است که بصورت امتحان بظهور آمده بر ضمیر منتصبی عبرت و حقیقت طلب که طبعی مانوس بدرک حقائق و اسرار تاریخی دارد راست نویسی خامه پوشیده نخواهد ماند که از حضرت آدم علیه السلام تا این دم سنت طب الهی چنین جاری است که بار از روی امتحان بمحض فضل مهلت دهد و باز بمداهنت عالم بمحض عدل سخت بگیرد طب اسلامی بذات خود آن قوت دارد که در طرفة العین قیامت برپا کند ثبوت این مقدمه بقیاس اقترانی تاریخ مسلم است پس سکوت چنین شجاعی سالخورده آزموده کار بر بازی کودکان برهنه شمشیر خوار دلیل بر ضعف و جبن او نمی توان شد بگذار کودکان را که جوان شوند تا در مصاف پیر تاب حملهٔ نخستین دارند آنچه بزبان خامه تحریر بلفظ ضعف گاهی تعبیر رود مجاز است که بنظر ضعف اطبا را آن اطلاق شده الغرض چون مریضان

کردار طب ہمچنین یا فتند ایشان را طلب غذا سے وانی تقلید طبی کہ حسب خواہش
نفسانی مطلق العنانی بخشد ناگزیر افتاد در ہمین دشت آن دیگر زیرکان و عیاران
گو سے سبقت بردہ جمیع مواقع برگزیدہ و منافع پسندیدہ را بمحاصرۂ تصرف خود چنان
فرو گرفتہ اند کہ در دور آن فرجۂ دیدہ نمی شود کہ بدان پس ماندگان بیچارہ قدم گذارند
ناچار بفضلات ایشان دہان بے لگام مریضان منعطف و آلودہ شدہ بردغا و فریب
و غصب و خیانت و غمازی و جاسوسی و جعلسازی و دروغ گواہی و ریاکاری
و چاپلوسی و امثال آن ہمچنین بے غیرتی اقدام نمودند کہ موجب ننگ و ناموس طب
مقدس شدہ شماتت و قہقہۂ حاسدین بیفزودند اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ ٥
از میان ایشان کسیکہ حسب زعم خود قدرے از پرہیزگاری نماید دیگران را مریض خواند
حالیا لفظ حریص کہ متداولہ السنۂ جہان است نظر برین معنی تقوی شعاری است
و گرنہ افراد حریص بنظر معنی اصلی درین دور کم اند بہر کیف این مرض دیوانگی بہ آسیب
بدنظری بر فراخی بینی نوعی بر میخیزد لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ

ششم خیانت

آن تلف حق امانتی است خواہ آن حق جوہر باشد خواہ عرض تکالیف شرعی و اسرار ولی
کہ از خزانۂ خالق جہان یا از دل مخلوقی ناتوان بما رسیدہ ہمہ اعراض اند کہ بغرض
خیانت آن بما ودیعت سپردہ این مرض مہلک اکثر از کثافت خانگی کہ از مربیان حرص و
ہوا سے نفسانی سرایت کردہ است بر خاستہ ہمچون کذب درجہ بدرجہ بیسے ادبانہ
میبالد آخر مرض جانگداز و رحمتِ غذاسے بیسے نیازی بیشتر است کہ از کردار و رفتار
اہل زمین بر بصائر عبرت بین نیکو مشاہدہ می رود کہ در جو د مطالب چنان حقوق

۳۲ چہ بیماری است کہ مریض حریص گرفتار آن باشد گاہ در مرض گاہ ... مرض ...

یعنی آنرا گویند کہ بذات خود قائم نباشد بلکہ بتوسط ذات دیگر قائم پذیرد چون سیاہی و سپیدی وغیرہ ۱۲

۵۳ مربیان یعنی والدین و جلیسان ۱۲

که حضرات انبیاء علیهم السلام و حکمای عظام بشواهد اعجازی و عقلی اثبات فرموده اند گویا امرے موهومی است که کسے گوش هوش بپاس احکام و اموال خداوند عیب پوش ندارد

بیت

گویا باو همی دارند روز داوری	کین همه قلب و دغل در کار داور میکنند

[له] مَا اَعْظَمَ شَانُهٗ وَمَا اَغْنٰى ذَاتُهٗ چه علماء و فقراء که حالا برگزیده ترین بندگان خدا اند اگر تهایز و رسلطان عقل از پاسبانی حقوق بارگاه صمدیت قاصر آمده پیش کلوخ اندازی طفل ناهموار خیانت سپر انداز ند بلکه محتسب علم و ریاضت برآن نیکو قادر اند چشم اشکبار خامه از مطالعه احوال ایشان چه مایه از انوار امید نیکی اندوخته است تا از دیگران اندوزد اعراض خدا از دست راهزن خیانت چه قدر غارت می شود تفصیل آن از عهدهٔ التزام خامه بیرون است که خود قلم طاقت نوشتن دارد و نه ناظر قدرت شنیدن اعراض بندگان الهی از حقوق اعتباری مثل حقوق قرابتی و یاری و زیردستی و همسائگی و همقدمی و هم مذهبی که بجز انها اعتبار شرعی داخل گردیده است هر قدر از نقب زنی دزد خیانت تلف شده دران چندان بلائے خانه ویرانی سر نزدے اگر تا ابد بتصرف خاص او بودے بلائے جان و مال همین افتاد که خدا بردار [سه] او دیگر راهزنان را مانند حسد و نفاق و بد معاملگی بکار خود شریک نموده اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ۝ باقی ماند ودائع جوهری که منحصر بر اموال قیمتی است در حقوق الله اکثرے ازان در شکم خیانت فرو رفته تحلیل و هضم فرو رفته است و بعضے هنوز منهضم نگردیده برخے لقمه وار بدهان رسیده یا بطبق یا بمطبخ واند کے هنوز در مزرع خود بوده گاهے کار خدائے ذو المنن می کنند

له ترجمه شان او چه بزرگ است و ذات او چه بی‌نیاز است ۱۲

سه خدا بردار او [illegible] ۱۲

وگاہے کار خداے بطن مثلاً اراضی خیراتی کہ براے مقابر و مساجد و مدارس و معابد
وغیرہا پشینیان بیچارہ وقف نمودہ در کوچہ خموشان اُفتادہ چشم منتظر پے خواب
براہ وصول ثواب کشادہ اند چہ اکثر گورستان بہ تبر خیانت جابجا کاویدہ شدہ کہ
اگر صالح زراعت است کشتگاہ گشتہ وگرنہ چراگاہ و آن اوقاف مسجدہا و معبدہا و
مزارہا و مکتبہا کہ ہرچہ محاصل معتدبہا داشتے اکثرے در دیار بیع و شرا و ہبہ و
وصیت و وراثت و دیگر تصرفات ہمچون گم گشتگان مفقود الخبر اُفتادہ از نام و نشان
خود محروم ماندہ است و بعضے ہنوز مفقود الخبر نگردیدہ و ہرچہ محاصل معتدبہا داشتے
از انجملہ ہر قدر بحفظ وارثان یا متولیان فرخندہ سیر است در بلا و تصرفات مختلفہ ہمچون
خانہ بدوشان بنالش غربت و فقر دربدر میگردد و ہر قدر بنگرانی سرکاری است مانند
درویشان چشمے بسجدہ کشادہ و چشمے بشکم از ینجا است کہ بسا معابد و مشاہد قدیمہ
جابجا خراب اُفتادہ آشیانۂ زاغ و بوم شدہ اند و بعضے بر ستونہاے بوسیدہ
منتظر قدوم بادے تند است وگرنہ دران ہنگام کہ آن ہمہ مشاہد متبرکہ ساختہ و پرداختہ
شدہ اند بیت المال اسلام از خزائن ہفت اقلیم چنان مالامال بود کہ ہم معابد دیگر
اقوام از فضلۂ عطیہ اش ہنوز باکام است چہ جاے معابد ذات بابرکات و در
ودائع مالی کہ منسوب بحقوق الناس باشد دزد خیانت علی العموم ہمچون حقوق خدا
راہ نبردہ چہ ہر جاے کہ لاوارثی و دولیت ثابت گردد یا مستحق آن یتیمے باشد یا
مسکینے کہ مایۂ استغاثہ بحکام وقت ندارد البتہ قوت باسکہ بلا تردد و خوف لیقوت ہاضمہ
جون سپردو گرنہ احتیاطے بعمل آوردہ حسب مصلحت وقت کار بہ شود فی الحقیقت
درین زمان اینقدر از خلاف نفس جہاد اکبر است رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا [۱۵]

بِالْحَقِّ وَاَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ ○ ۲ بهترین بازکنندگان هستی ۱۲

هفتم جهل و نادانی

بمعنی ندانستن آنچه که دانستنش ناگزیر باشد اظهر من الشمس است که اسلام برخلاف
سائر ادیان دستے بدنیا کشاده و دستے بعقبیٰ که آنرا آب شمشیر بران و بنور جوهر
قرآن تاویل فرموده اند نه مجرد فیلسوفی است که جاهل از عقبیٰ و نه مجرد صوفی است ۵ دست بدامن کسی نهادن یعنی فرمانبردار شدن ۱۲
که جاهل از دنیا بلکه جامع فیلسوفی و درویشی هر دو است که حاوی سائر کمالات صوری
و معنوی باشد ازینجا است که حکمت یونان پیش نو آموزان مکتب اسلام بر زانوے ادب
نشست و رهبانیت ترسایان بدامن نو هریدان آن دست⁵ نهاده این دعوی بیے تعصب
مذهبی به براهین تاریخی و اجماعی بس مسلم الثبوت است که اکثرے از حضرات صحابهٔ کرام
رضی الله تعالیٰ عنهم قبل دخول اسلام جاهل⁶ و درنده اند و بعید قبول آن
در عرصهٔ قلیل ایشان را آن دستگاہے و ملکہ از فضل غیب بهم رسید که پیش جلوا
تقریرات و حکومت ایشان حکما و راهبان و ملوک زمان با همه هیبت و شان چنین و
چنان هم طبق انداختند اخبار اردو گائیڈ کلکته مطبوعهٔ ششم ماه فروری سنه
سنه ۱۸۸۹ع هیجده صد و هشتاد نه عیسوی هرچه از بعض محققین عیسائی نقل نموده اشتهار داده است
نیز معین و مثبت گفتار راقم است و آن عیسائی بزور و شور میگوید که اسلام در عهد
عروج خود تقریباً همه چیده مهذبان دنیا و گزیده عیسائیان ایشیا و افریقه را بسجود
در کشیده است و پژمرده جاهلان و بوسیده وحشیان را در مذهب عیسائی گذاشته
انتهیٰ نظر بر مقدمهٔ مذکوره عالم نزد اسلام آن کس بود که جامع هر دو کمال
باشد با عمل

بلیت

	شرح مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس		نه هر که ورقی خواند معانی دانست

هر که یکی داند و دیگرے نداند یا هر دو داند لیکن بے عمل باشد چنان کس عالم چه شود که در نفس اسلام او مناظرهٔ بس دقیق خرط القتاد ۹ است و مزلة الاقدام که تحقیق آن درین مقام بر وجهے دلپذیر بیرون از التزام کلک روشن تقریر است این جهل و نادانی که حالیا از زبان هر کس و ناکس عموماً بر جمیع افراد آن همچون ضرب المثل اطلاق می شود نظر بر معنی مذکور از کار دور نیست بلکه عین روغن در عین نان ۱۰ افتاده چه از ایشان کسانیکه از علوم این جهان بهره دارند از علوم آن جهان وقوفے ندارند و بالعکس و عدد جامعین بسیار کم معهذا اکثرے از ایشان جوهر عمل ندارند اگر فقط در نفس علم قطع نظر از قید دنیاوی و اخروی گفتگوے رود عدد جاهلان اسلام بنسبت جهلاے دیگر اقوام بلا ریب کمتر خواهد شد چه اکثرے از ایشان با این همه پراگندگی و بے اهتمامی از علم ضروری قطع نظر از قید جهان بهره دارند که بنصیب دیگر اقوام نیست نظر برین معنی بعض محققین عیسائی نوشته اند که هنوز عموم مسلمانان در آداب تهذیب و شائستگی بنسبت عموم عیسائیان بسیار بهتر اند چنانچه آن نوشته را که متضمن ترجیح اسلام است اخبار اردو گائیڈ کلکته مطبوعهٔ چهارم یا هفتم فروری سنه هیجده صد و هشتاد و نه عیسوی باردو ترجمه کرده سنه ۱۸۸۹ع اشتهار داده است و اگر در علم با عمل گفتگوے شود عدد جهلاے آن بلحاظ دیگر فریقان چنان بیشتر خواهد شد که نسبت تباین در میان آید چه دیگر اقوام اکثر درین ایام علوم دنیاوی یکجا سے می آموزند که علم ایشان اکثر با عمل مربوط است برخلاف عالمان اسلام که علم ایشان خواه باین سرا باشد خواه بآن سرا با عمل ربطے ندارد و از آنجا که درین هنگام هنگامهٔ از اکثر ابناے ایام در بارهٔ تحصیل علوم گرم شده نفس دراز یها

۱۰ عین روغن در عین نان افتادن کنایه از کمال مصاحبت و مناسبت معقول برابر ۱۲

می رود بنابران اگر خامه باندک بیانے از طرق اکتساب آن که حالیا نزد اهل اسلام
رواج پذیرفته سبب حقیقی بعموم جهل ایشان گردیده است بغرض افاده مخاطبان غمگسار
دهان حق گذار بکشاید نقطه پرکار بیرون دائره کار نیفتد که دران خطے باریک از علم
بے عمل ایشان هم مرسوم و مرموز است پس میگوید سبب اصلی بعموم جهالت اهل اسلام
فقط طرز تعلیم ابتدائی و مکتبی است که علی العموم در هر جا خصوصاً بدیار بنگاله بدتر است
که دران نه نصاب درسی حسب ترتیب طبعی مقرر است که بفهم و طبع طفلان قریب تر و
مانوس تر افتد و نه اتالیقان صورت معنی مقرر هر لفظ حسب فهم اطفال بر لوح ذهن
ایشان چنان نگارند که بدان طفلان را بهره از حسن تعقل[له] حاصل شود و بسبب این دو زهر
سوگواری[له] طفلان بیچاره در ظلمات میدان غلط فهمی تا مدتے دراز حیران و سرگردان
و پریشان سیر کرده آخر در بنجا ریش و بروت بر آورند و اکثران از درس کتب تعلیم اعلی منحرف
شده فقط بدرس کتاب نکاح مصروف شوند معهذا در طبائع معلمان و همه رسان نیچ
خیالات مادری و همسائگی اکثر مرکوز است که آن همه بتاثیر صحبتے دراز در طبائع طفلان
متاثر و مساز میگردد که نیز سدّے عظیم بعروج اعلی مدارج تعلیم میشود علاوه برین معنی
که ایشان بسبب تنگدستی از نصب استادان نامی قاصر اند اکثر با هواے دیو نفسانیت
سر می زنند چه در استیفاے خواهش آن هرگاه زرها باشند پیر جهل[له] ساله هم بحیرت افتند
که ازین کیسه مسکینی چندان زرها همچون ریزهاے سفالی چگونه فرو می ریزد آیا بصنعت
کیمیائی است یا بقوت کرامتی گیرم هر دو سے مقبول است لیکن خیر خواهان مسلمانان
که از صداے طبل خیر خواهی ایشان گوش مراد محتاجان و متعلمان خوش نواخته می شود
افسوس اکنون کجا رخ پوشیده اند بنظر نمی آیند کاش بار دیگر جلوه نمایند تا با هم

[له] حسن تعقل از ان گویند که بدرک مفهوم هر لفظ هم بطلب [illegible] چنان [illegible] پیچیده [illegible] ۱۲

[له] سوگواری یعنی ماتمی ۱۲

[له] جهل ساله [illegible] سفید ریش [illegible] ۱۲

اتفاق کرده برای صفائی این سرچشمهٔ سعادت خیرخواهی را ظاهر نمایند یعنی مکتبها
تحت نگرانی سرکاری و معلمان همزبانی همچون هندوان هموطنی جابجا بقدر ضرورت
حسب ضابطه بکثرت آرایند تا طفلان مسلم دران پروبال درست ساخته و طرز پریدن
نیکو آموخته بیشتر براوج علوم اعلیٰ بزور خود شهبازی نمایند تا وقتیکه صفائی سرچشمه نشود
آب زلال که موجب سیری تشنگان باشد چگونه ازان فرو میتوان ریخت و ما دام که
در ابتدای حالت پروبال طفلان درست نشود بیچارگان در انتها بتقویت دیگران
تا کجا پرند مسلمانان بنگاله و مضافات آن طرفه دیگر بران افزودند که نه ایشان
زبان بنگاله صحیح دانند و نه زبان اُردو و فارسی و عربی لیکن دعویٰ ایشان بهمه دانی
مدلل فقط بزبان مادری نیست بلکه بطبع افلاطونی هم پس نیز بنظر این وهم فاسد آن
همه لغات را بر وجه صحیح قصداً نمی خوانند که ازان ملکهٔ حسن تعقل حاصل کرده بعد
ازینکه بمدارس تحصیل اعلیٰ درآیند بر تالیف و ترکیب الفاظ مناسبه نیکو قادر شده عبارات
شُسته بر جلوهٔ تحریر یا تقریر آراسته آرند یا بذریعه اش بر فهم معانی دیگر لغات اجنبی
نیکو توانا شده تحصیل آن بآسانی کنند پس همانا هر زبان بحق ایشان اجنبی شده
بعد فراغ از مدارج مکتبی هرگاه بمدارس درآیند دراینجا هم بیچارگان باعث نحوست
مسلمانان مدرسان همرنگ و همزبان اکثر نیابند که بسعی و راهنمائی ایشان در اغلاط
مکتبی فی الجمله اصلاحی شود تا سهولتی برای آینده روی دهد پس ناچار طفلان
مسلم بر همان اغلاط مکتبی ثابت قدم بوده برخی عربی می آموزند و برخی انگریزی
پس آن غلط فهمی ها بدین انجامد که در تحصیل هیچ تمام بر داشته اکثران پشت بگردانند
بعضی بحسن اتفاق وقت ثابت قدم بوده زحمت بر زحمت کشیده آخر اُفتان وخیزان

بعد مدّتے دراز بمنزل نیاز برسند لیکن ہنوز آن نقصہا سے مکتبی اکثر باصلاح نمی گراید وافزودن زبان اصلی امرے دیگر است ہرچہ در ضمن تحصیل عربی یا انگریزی میخوانند طوطی سان بقدر کامیابیٔ امتحان میخوانند ازینجا است کہ در مجالس عام ہرگاہ اتفاق تقریر دراز وتفہیم آن افتد محصلین ہردو زبان از زبان مادری یکقلم دم بہبندند تنہا باش انگریزی دانان بر عکس قضیہ مسلمہ للاکثر حکم الکل بلغت انگریزی تقریر کنند چہ دران محفل عدد انگریزی فہمان کمتر باشد وبیچارہ انگریزی نادانان مثل لعبتان بیکار یا نقوش دیوار نگران وحیران مانند سبب حقیقی چنین بدوضعی وبے آبروئی یا خوش کردن یکدو انگریز وہنود است کہ تبرّکاً حاضر شوند یا ندانستن لغت مادری است امّا صورت اولیٰ غیر معقول است چہ انگریزان وہنودان در مجالس عام خود ہرگز روا ندارند کہ فقط بپاس خاطر یک دو مسلمان کسے بزبان اُردو یا بفارسی تقریر کند کہ اکثر مجلسیان نفہمند وخجلت کشند پس آیا نو مہذبان وروشن طبعان اسلام چنان بے غیرت شدہ اند کہ بپاس یک دو کس از غیر قوم اکثر ہمقوم خود را در عرق خجالت وحماقت غوطہ دہانند معاذ اللہ ہرگز نہ پس لا محالہ فقط صورت ثانیہ معقول برآمد کہ سبش جز این نیست کہ ایشان حسب دعوی خود لغت مادری کہ باداے مطلب دلی کافی بود ہمچون انگریزی صحیح نمی دانند مبادا اگر دران لغت حرف زنند لغزشے یا سقطے واقع شود کہ موجب ردّے ساختن پیش چندین بزرگان گردد زہے عاقبت اندیشی کہ حضرت دانائے گنجہ علیہ الرحمہ میفرماید **بیت**

بہ دزدی سفالینہ راسفتہ گیر	سرودے بہ گرما بہ گفتہ گیر
بپیندیش ایوان دشنہاے فراخ	کہ آوازہ گردد گلو شاخ شاخ

بلکہ خیلے ہوشیاری کہ از تقریر انگریزی یک کس از میان چندین جاہلان عالمے
مہذب بر آمد سخن فریادرس درین باب دراز است انشاء اللہ تعالیٰ بجائے
مناسب خامہ داد بیداد آن خواہد پرداخت لہذا باصل مطلب بازرخ نمودہ میگوید
طریقۂ تعلیم عربی کہ زیر نگرانی سرکاری نیست نیز بدتر است چہ دران ماسوائے
این عیب کہ ترک واجب کردہ اکثر عمل بر مباح میکنند روزہا ے عزیزے بدل
دیر می شود کہ نہ معلمان بہ ترتیب طبعی می آموزند و نہ متعلمان بضبط اوقات گرامی
می خوانند چہ بجز صرف و نحو تعلیم دیگر علوم بر خواہش فریقین با پراگندگی از مان مفوض است
و ہرچہ زیر نگرانی سرکار یست آن ہم بد است کہ دران اگرچہ بضبط اوقات تعلیم می شود
لیکن برخلاف ترتیب طبعی است و انشاء اللہ تعالیٰ بحث آن با توجیہ اصلاح دلپذیر
در باب چہارم می آید سبب خلاف ترتیب اینکہ زبان حاکم وقت نہ عربی است و
نہ فارسی باعث ندانستن صحت و سقم آن ہرگاہ در مسئلہ تعلیم او را مشکلے پیش آید
حل آن بمقتضاے قواعد تمدنی از رؤساے مسلمانان بجوید این حضرات باکرامات
یکدیگر را بنظر کراست دیدہ ہم راے نمی شوند پس کار بحسن اختلافات ایشان
بدین انجامد کہ نصاب زکوٰۃ تعلیم از حاجت اصلیہ کم و بیش افتادہ از مصارف
استحقاق بدر می افتد کاش حاکم وقت از ایشان چیزے نپرسیدہ حسب راے خود
نصاب مقرر فرمودے چہ خوش بودے کہ اختر اقبال او بہ چنبر سربلندی چنان
تابان است کہ ہر کار نادانستہ زیر پرتو آن کند اکثر صواب آید بدلیل آنکہ ہر دبستان
عربی و فارسی کہ فقط زیر سرداری و نگرانی رئیس انگریزی است اگرچہ او از ان لغات
وقوفے ندارد تاہم امور متعہدہ آن کہ بخاص ذمہ اوست بآن سلیقہ و دانشمندی

ر / روزہا نیز شدن / صبحی خانے / شدہ است ۱۲

نظم و نسق یابد که هم معلّمان فرحان و هم متعلّمان شادان دیده و شنیده می شوند بر خلاف دبستانی که یکی از مرشدان در انتظام آن شرکت جزئی دارند یا اختیار کلّی از صدها صدای بد انتظامی و حق تلفی گوش هوش اکثر خراشیده می شود و اگرچه این گونه صدا گاهی از دل ظالم بر می آید لیکن گاهی از ویرانهٔ دل مظلوم هم بر می خیزد بهر کیف خالی از علّت نیست طریقهٔ تعلیم انگریزی زیر خاص اهتمام سرکار است که در آن مرشدان را دخلی نیست قلم از روی خوشامد بی معنی نعوذ بالله منه نمی گوید که آن بر سلسلهٔ برگزیده روان است بلکه از عین حق بینی حرف گیری خامه فقط بر تعلیم زبان مادری است که در ضمن انگریزی می آموزند چنانچه سابق گذشت۔

صورت تعلیم این زبان بسیار بد نما است که ایشان بعد تکمیل انگریزی هرگاه بفراخ میدان زندگی با عامهٔ خلائق در آمیزند بی مدد زبان و سلیقهٔ انگریزی کاری هم با اکثر برادران ملکی که انگریزی نفهمند بزبان مادری و سلیقهٔ قومی که موجب انبساط مطلوب و جذب القلوب گردد انجام نمی توانند داد که بسبب آن هم ملکیان را ملالتی و وحشتی تفرقه انداز از جانب انگریزی خوانان قوم نو از سخت پدید می آید طرفه اینکه حضرات خیر خواهان بر چنین بد وضعی خود سکوت نه ورزیده پیش ایشان دلیرانه می نازند پس کار بچنین کردار از نظم اتفاق و الفت بر هم خورده اکثر به نشر نفاق و عداوت انجامد این گرد باد تفرقه و نفرت که حالیا از میان فریقین پران شده بچشمهای باریک بین غباری دردناک می نماید از مشاهدهٔ همان آنچه یاران متکوّن شده است ورنه قوم مسلمان عموماً از نفس انگریزی ذاتی هرگز متنفّر نیند چه در آن بجز فوائد بدیهی الثبوت ضرری متصوّر نه ان شاء الله تعالی رمزی باین معنی در ضمن اوراق

نصیحتے کہ باباب چہارم پیوند دگذاشتہ خواہد شد حضرات مرشدان چہ خوش نصیب اند
کہ پاداش چنین نتیجہ ہم در جریدۂ اعمال ایشان ثبت می اُفتد کہ حاکم وقت حسب
راہ نمائی ایشان زبان مادری بطفلان اسلامی می آموزد وایشان بنظر خیر خواہی
ہم مذہبی مصالح قومی را بذات خود مقدم داشتہ نصاب درسی چنان مقرر کنند کہ ازان
بیک کرشمہ دو کار ہم سہولت امتحانی وہم ملکہ کار روائی کہ موجب ترقی انگریزی دانی
وتالیف قلوب عامی شود ہرگز حاصل نمی توان شد چہ گونہ شود کہ دعویٰ زبانی بادلیل
دلی اصلاً ہمراہ نیست کہ امام ایشان در مناجات کتب نصابے کہ بضمن انتخاب آن
روے مید ہد فقط باجر ذاتی خود خفیۃً دعا میطلبد ومقتدیان بیچارہ بجز آمین
چیزے دیگر بجہر نمی توانند گفت خوشا حال ہندوان ہموطنی کہ زبان بنگالہ موروثی
ایشان زبان چنان پوچ بود کہ آباء ایشان ترکہ لے دخل از برائے نام مہمل
گذاشتہ بودند کہ نہ کتب قواعد ومحاورات دران نیکو مدون بود ونہ کتب فنون و
لغات از ہیچ ادر تقریرات وتحریرات اکثر غلط کردندے وہنوز آن غلطہا با چندین
مساعی جمیلہ در نوشتجات دادوستد اکثر بنظر تحقیق می آیند اما ایشان در اثناے دور
تحصیل انگریزی آن ہمہ عیوب را وقتاً فوقتاً دور ساختہ زبانے پاکیزہ بیارا ستند
کہ اکنون ہر گونہ علوم وفنون دران رواج شدن گرفت کہ بعد آن دوکان سرکاری
باہموطنان ہم شعار یکتا بند بے رد وملول فروغ قبول می پذیرد نظر برین معنی
صدہا جریدۂ اخبار بزبان مادری جابجا فروغ دادند ومکتبہا تحت نگرانی سرکاری
ومعلمان ہمزبانی جابجا بکثرت آراستند کہ اطفال ایشان را بر فہم واخذ حقائق صحیحہ
وبر طرز حسن تعقل معانی حقہ نیکو قادر کردہ باز بذریعہ مدرسان ہمرنگ وہمزبان شوقے دیگر

بس دلربا دیا نند که بر معارج تحصیل علوم اعلیٰ جهند آن خوش حالان فقط بآرایش
این زبان چشم و گوش نشده بلکه نظر حمیت قومی بر زبان سنسکرت که زبانے بسالخوردهٔ
فرسوده و پژمرده بود هم بهار توجهے خاطر خواه بند دل داشته زندگانی نو میدهند
که گویا آب رفته در جوے می آید معهذا دران دو زبان کتب نصابی که در ضمن انگریزی
میخوانند بدانشمندی مقرر کنند که بیک کار دو کار می آید این لغات عربی و فارسی
اهل اسلام جناب را مورونی بود که آبا ء ایشان شکر الله مساعیهم
با همه محنت و جانفشانی بخل و قبض خاص خود در آورده هر قسمے از کتب علوم و
فنون دران نیکو مدون و مکمل ساخته مثل پخته نان برخوان گذاشتند تا فرزندان
فقط رنجش جنبش دست از خوان تا دهان گوارا نموده بے ذلت گدائی یا دیگر محنت
ذاتی لقمه وار فرو برده آسوده دل و توانگر زیند حیف فرزندان چه ناخلف اند
که در افزایش آن چه کوشند که فقط محنت دست جنبانی هم دشوار دانسته برایسے
توانگری آب بدهان گردانیده به پس خوردهٔ دیگران گدائی میکنند چه افسوس
درین وسیع ممالک هندوستان بخصوص صوبهٔ بنگاله با این همه جمعیت مسلمانان
و شیوع لقب مولوی و سید درمیان ایشان نه یک جریدهٔ اخبار دران لغات
شائع است و نه یک کتب دانش آثار با ضابطه رائج آخر آن هم رفت و این هم
نخواهد آمد چه بعد زوال نعمت سبقت ... پس کی که نعم البدل یافته است تا ایشان
یابند هر گاه خود حضرت آدم ابو البشر علیه السلام با آن همه قربت و رتبت بپایگاه
صمدیت بعد چندین ندامت نعم البدل نیافته فرزندان ... با چنین خوابهٔ خرگوشی
چه گونه خواهند یافت مگر درین دار امتحان که نقشهٔ ... فرو د ... ده در ... ...

تدارک کندم زیان کما حقه نماید تاهم نعم البدل نیست بلکه عین البدل است
تا اینجا امراض نجاتگاه مسلمانان با ضمیمهٔ طریقهٔ تعلیم و تربیت ایشان بر وجه اختصار
بیان ختم نموده خامهٔ تحقیق پیرایه می گوید این امراض هفتگانهٔ مرقومه بمنزلهٔ اعداد
صحیحه در سلسلهٔ کثرت واقع است هرچه باعث قلت بمرتبهٔ کسور افتاده مجهول
مانند ناظرے محاسب بقوت متناسبه معلوم توان کرد لهذا رخش قلم از جولان بمیدان
جمع رذائل فارغ شده به تنگناے تفریق و جمع فضائل می رود بعون اللّٰه
تعالیٰ وحسن توفیقه وهو نعم المولیٰ ونعم الوکیل ۝

در بیان فضائل

الحمد للّٰه هنوز اسلام آباد با وجود آن همه امراض و با نها د بظاهر حال اسم با مسمی است
که هر کس از مسلمانان چاتگام چه خاص و چه عام و چه کهن طبعان و چه نو روشن دلان
بشعار اسلام چنان نمایان است که تمیز فصلی از هندوان هموطنی نیکو می توان شد
که برایشان نه فقط از روے زیادت افراد بلکه از روے حمیت اسلام نیز چیره دست
بوده هر مرد و زن لباس خشن که نیکو ساتر اندام و تن بود می پوشد تا آنکه هندوان نیز
درین امر سبقے نیک از ایشان آموخته اند بیشتر اکثران از ارکان و احکام ضروری
دین وقوفے حاصل کرده نماز و روزه در هیچ میگذارند و نا واقفان بشوق می آموزند
و علم عربی را علی العموم دوست میدارند و بتحصیل و ترویج آن همتے میگمارند
و علماء و فقراء را با عزاز و احترام بنگرند و خدمت ایشان سعادت شمارند و
بمجالس ایشان طالبانه و مشتاقانه حاضر آیند و نذرها بر قدم مبارک نثار کنند
تا آنکه نوجوانان و روشن دلان حال پیش ایں پیران شکسته بال سر ادب فرو برند

و در پے ایشان نرم روند و بر حال ایشان رحم آورند و از ربودن القاب مولوی و
سید شرم دارند چه این قدر که فقط برائے نام از املاک موروثی علما و سادات
باقی مانده است اگر بغرور نوجوانی ربایند پیران بیچاره کجا روند و عموماً سائلان
و مسافران را بنوازند و مهمانان را عزیز دارند و آزادگی پسندند و آزادانه میزیند
لیکن آن مجرد وهمی است و بکسب روزی و فراخی نان سرگرم و سرگردان باشند
و برائے آن بقدر خور استعداد بر پیشهائے مختلفه خواه مردے باشد خواه زنے
قدم سعی گذارند و جابجا سفر کنند و بر کارهائے خطرناک دلیرانه اقدام نمایند
و اندوختن مال بر رشتهٔ زن و شوئی و رسم نکاحی هنوز باعث نامردی و بے غیرتی
دانند۔ زنان مسلم اکثر در پرده شرعی بوده شرمگین و نیک اطوار می باشند
که زنان هند و همسایه سیقے اثر پذیرفته از ایشان می آموزند و بپاسبانی اموال
خانگی و حقوق شوهری و کفایت شعاری اکثر بجان و دل مصروف می باشند
و فرمان شوهران خاطر خواه بجا آرند و آداب برگزیده نگاهدارند تا آنکه اگر شخصے
زوجات متعدده دارد و آن شخص عادلے شرعی باشد ایشان باهمدیگر معاشرت
نیکو نموده اکثر عیش شوهر شیرین کنند که بلا تکلف سود اَلرِّجَالُ قَوَّامُوْنَ
عَلَى النِّسَاءِ می شوند این دروغ معاملات و مرافعات زن و شوئی که در پنولا
اکثر بگوش هوش میرسد از فتنه یاجوجان آخر الزمان است که بسا زنان مصنوع
درین عموم طوفان بلوی تردامن می شوند اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ
الحق بظاهر مرضے دردناک بجز دروغ گوئی در ایشان بالذات نایاب است
کاش اگر این بلا هم شعار ایشان نبودے با وصف جهالت مادری و این همه

ترجمه مردان مسلط و غالب اند بر زنان ۱۲

قحط وفاداری زنان اسلام آباد بس رفیق غمگسار وخیر خواه وفادار بودندے
می خواری وسود خواری و زناکاری ومسکرات نوشی را علی العموم بدترین معاصی
دانسته درعدم رواج آن نیکو بکوشند بدین غرض اکثر مجالس وعظ ونصیحت
بیارایند واز مجالست فاعلان آن نفرتے دارند واکثر از اعانت چنین کسان
روے گردانیده قافیه برایشان چنان تنگ کنند که یا از محله بگریزند یا بتوبه و
استغفار رجوع آرند قلم حقیقت گذار از شنیدن بوے استغفار پشیمان بکردار شد
دربنجا حالات محاسن اسلام آباد بپایان رسانیده بافسوس فراوان میگوید
این همه مجموعهٔ فضائل معدوده هرگاه در دائرهٔ تناسب فراهم آورده شد
پیش آن همه رذائل مرقومهٔ بالا که مانند خطوط همه اطراف وجوانب را فراگرفته است
همچون نقطهٔ مرکزی نمایان می شود که گویا وجود موهومی دارد پس توقع
خیرے معتدبه از ایشان نمودن گویا تعلیق موهوم بر موهوم است إِنَّا لِلّٰهِ
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ ۝ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا نَسِيْنَا أَوْ أَخْطَأْنَا
وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ ۝

تم الباب الثانی

باب سوم دربیان احوال ممالکیکه ماسوای اسلام آباد بر روی زمین است

باید دانست که اهل هندسه و جغرافیه در زمان پیشین جمیع ربع مسکون زمین را بر هفت اقلیم تقسیم نموده اند یا بنظر کثرت آبادی و سکونت بنی آدم بود یا باعتبار تعلقے خاص آن بهر یکے از سبعه سیاره انجم ازینجا لفظ هفت اقلیم اکثر در کتب فارسی بنظر آید متاخرین از اهل جغرافیه بلحاظ معظم قطعات منفصله زمین بر چهار حصه مختلفه حسب ذیل انقسام کرده اند ایشیا[۱] و افریقه[۲] و یورپ[۳] و امریکا[۴] و در تواریخ اهل عرب بجاے ایشیا باستثناے بلاد عربیه لفظ عجم و بجاے افریقه باستثناے مصر و حبش مغرب و بجاے یورپ روم و فرنج اکثر مستعمله می شود و در عهد عروج ایشان امریکا اصلا آباد نبود لهذا بجاے آن لفظے موضوع نشده این اعتبارات مختلف فی الحقیقت راجع بتنازع لفظی یا اصطلاحی است که حاصل همه چیزے واحد باشد بهر کیف درین امر تحقیقات فزون از منصب خامه بیرون است که او بر سر خود بارے دیگر دارد که آنرا فقط بنظر فوائد ترتیبی زود فهمی اولاً بر تقسیم ممالک گیتی یک نوع موقوف دانسته و این غرض به پیروی متاخرین زیاده تر آسان گردد چه نقشجات عالم تا حسب تقسیم و اعتبار ایشان بفهم نزدیکتر است بنا بر علیه چند نقشه جهان که فقط ممالک مشهوره نمایان باشد در آخر کتاب چسپانیده ام ازانجا که اکثر بگوش تحقیق میرسد که در امریکا اهل اسلام با جمعیتے معتد بها از روے اصالت مقیم نیستند فلا جرم خامه بحث آن از حساب خود وضع داده اقالیم ثلثه

باقیرا بیاد آورده میگوید نظر به اسلام آباد که در ایشیا واقع است باید که درین باب
اوّلاً بایشیا پردازد و پستر به یورپ و افریقه امّا نزد من علم حالات ایشیا از سه حالت
خالی نیست یا بذریعهٔ مشاهدهٔ چشم حاصل شده یا بذریعهٔ خبر مشهور یا بوسیلهٔ خبر متواتر
و آحاد - علم چشمی اولا به کلکته و جوانب متصله آن صورت پذیرفته چه دران از عهد تحصیل
تا این زمان بطرز اقامت بوده اکثر حالات بمعائنت و تجربت اندوخته ام وثانیاً
به ممالک برمه که دران سه بار سفر کرده ام و علم مشهوری بباقی اطراف هندوستان
تعلق دارد که هم از مترددین معتبر و هم از اخبار همعصر روزانه بروجه شهرت می یابم
که گویا بچشم دیده و علم متواتری و آحادی به ماسوای هندوستان پیوندد که برخی
از زبان مسافرین و بعضے از اخبار رطب و یابس آگین بدرچیده فراهم آورده ام
ازینجا هم این باب نیز بر دو مصرع قرار یافت مصرع اوّل دراحوال عیانی و
مشهوری که به هندوستان و برهمستان اتصال دارد و مصرع دوم دراحوال
متواتری و آحادی که بدیگر بلدان ایشیا و یورپ و افریقه انضمام پذیرد

مصرع اوّل دربیان هندوستان و برهمستان که داخل ایشیا اند

از تواریخ عربی و فارسی منکشف میشود که صوبهٔ سند از کشور هند در عهد خلافت
۹۲ھ الولید ابن عبد الملک زیر سالاری محمد ابن القاسم سنه نود و چهار هجری مفتوح
گردیده بود ولیکن اثر آن تادیر نماند و باز در ایّام خلافت المهدی ابو عبد الله
۱۶۰ھ خلیفهٔ اُمیه از حصهٔ جنوبی هند بسنه یکصد و شصت بزور شمشیر گشاده شده اثر این فتح

نیز تا دیر نپائیده و باز در عهد خلافت الطائع لله ابوبکر زیر سرداری امیر سبکتگین
در سنه سه صد و هفتاد و یک دیار سے چند از بهرهٔ غزنی اقلیم هند مسخر گردیده اثر سنه ۳۷۱ھ
این تسخیر وقتاً فوقتاً افزونی گرفت اوّل کسیکه درین کشور رواج اسلام داده
و مساجد و معابد بیاراسته او بود گویا ازان باز رعب اسلام بهندوان نشسته تا
طرح سلطنت اسلامیه انداخته شد چه او فرمان روا سے لاهور راجه جیپال را
که برامیر لشکر کشیده بود برغم انف او هزیمت فحش داده باج گذار کرده بود تا هم
در اطراف و جوانب بلاد بسیار رایان گردن کش دلاور نهاد بودند که سطوت اسلام
چنان که باید و شاید برایشان کاری نشده بود تا آنکه در سنه سه صد و هشتاد و هفت سنه ۳۸۷ھ
بعهد خلافت القادر بالله ابوالعباس حضرت سلطان محمود سبکتگین برتخت
پدر مرحوم خود بر غزنین جلوس فرموده بفتح کشور هند چشم و گوش شد و از سنه سه صد و [illegible]
نود و دو تا اواخر سنه چهار صد و هفده هم در عرصهٔ بیست و هشت سال دوازده بار یا زیاده
ازان برین دیار یورش آورده اکثر گردن کشان را خاکسار و باج گذار ساخت
و مراسم دینداری نیکو بیاراست همانا ازان باز شوکت ایمان کما حقه بدماغ نخوت
بت پرستان جا سے کرده لیکن بعد رحلت سلطان بدار الامان از جانشینان او
چنان صاحب دستگا ہے نماند که آن عزت و شوکت نیکو برجا داشته در توسیع
مملکت کوشند تا آنکه در عهد خلافت الناصر لدین الله احمد سلطان شهاب الدین
غوری از سنه پانصد و هفتاد هجری تا شش صد و دو یازده بار یا زیاده بران سنه ۵۷ھ
یورش آورده معظم صوبجات هندوستان تا دهلی فتح نموده تا پانزده سال
با نهایت غلبه و شوکت و جلال سلطنت راند آخر غلام خود سلطان قطب الدین را

جانشین گذاشته بوطن مراجعت فرمود پس سلطان قطب الدین یازدهم ربیع الاول
سنه ششصد وسه هجری برسریر شاهی در دهلی جلوس فرموده سکه وخطبه بنام خود سنه ۶۰۳ھ
جاری ساخت وسپاه سالار بختیاری خلجی را در اطراف وجوانب شرقی هند فرستاده
درعرصهٔ سه سال صوبهٔ بهار وبنگاله وغیره بکشاد اوّل شهنشاه اسلام که به دار السلطنت
دهلی جلوس فرموده فی الحقیقت او بود پس همانا از سنه ششصد وشش تا سنه
یازده صد وهفتاد که جنگ پلاسی درین سال روی داده یعنی تا مدتی که زاید سنه ۱۱۷۰ھ
بر پانصد وپنجاه سال از روی استقلال حکومت اهل اسلام بکشور هند بود اگرچه
بعد وفات شهنشاه عالمگیر باعث خانه جنگی شاهزادگان وتغلب مرهتگان و
دیگر متغلبان اهل اسلام ضعفی در قوت حکومت اسلامی راه یافته بود تاهم از حیّز
اعتبار تمام یکبارگی بیرون نرفته لیکن جنگ پلاسی آغاز زوال دولت کلی شد
ومریخ نحس گیتی شهوت پرستان وقدر نعمت ناشناسان برسرزمین هندوستان
طلوع نمود چه بعد همان سال عاماً فعاماً ضعف بدرجهٔ کمال رسیده تا آنکه بسنه
دوازده صد وهفتاد وسه هجری از دست حکومت انگریزی یکقلم ازمیان برانداخته شد سنه ۱۲۷۳ھ
إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۝ ع ۵ رکوع — بدرستیکه زمین از خدا است وارث آن گرداند هرکه را خواهد از بندگان او و انجام نیک پرهیزگاران است ۱۲
لیکن اگر مدتهای مکسورهٔ زائدهٔ غیر مستقله از عهد امیر سبکتگین تا دور محمد شاه
که آخر بادشاه دهلی بود بآن پانصد وپنجاه سال خودمختاری انضمام یافته
بحساب محسوب شود جمع سالهای حکومت اسلامی بدیار هندی از روی
استقلال وغیر استقلال تحت مدتهٔ هشتصد سال حاصل آید از حق گوئی نباید گذشت
بعد جنگ پلاسی اگرچه حکومت انگریزی در بلاد هندی بتدریج تا یکصد سال دیگر بکمال

استحکام رسید تاهم سلطنت اسلامی تا عرصهٔ زائد بر پنجاه سال از چشم نیفتاده بود
که آن حکومت بعض اجزاء شرقی و جنوبی محدود بوده جمیع فیصلجات احکام انگریزی
نیز بر طبق احکام شرعی اکثر صادر شدے و آداب اسلامی نیکو مرعی بودے
پستر چندانکه حکومت انگریزی روے ببلندی نهاد وقتاً فوقتاً آن از نظر افتادن گرفت
تا آنکه بعد دیگر پنجاه سال از درجهٔ اعتبار یکبارگی ساقط شد پس بدین حساب
حکومت مسلمانان بکشور هندوستان از روے استقلال و اتصال زائد بر ششصد
سال باشد و حکومت دیگر سه صد ساله مکسوره که پیش و پس مدت متصله زائد شده است
حکومت اعتباری غیر مستقل بود

این کشور هندوستان ملکے است فراخ بنیان که بر شکلے مثلث واقع شده
و محدود است بحدود چهارگانهٔ طبیعیه که حد جنوبی به بحر هند در پیوسته و حد شمالی
بسلاسل کوه همالیه در آمیخته و ثغر مغربی به بحیرهٔ عرب و دریا و افغانستان و بلوچستان
منفصل شده و ثغر شرقی بخلیج بنگاله و ممالک برهما متفرق گردیده و مشتمل است
بر صوبجات متعدده و زیر هر صوبه اضلاع بسیار است و زیر هر ضلع قصبجات و دیهات
بیشمار اکثر مقامات در فصول مختلفه آباد و معمور و در هر جانب آن کولات و شهرها
موفور و جابجا مساجد و معابد و خوانق و صوامع و مزارهاے رقت افزا و باغهاے
دلکشا و زراعت هاے سر سبز و خوشنما و جویبارهاے خاطر آسا و دریاها راحت بخشا
مشهور و آب و هواے اکثر مواضع بسیار ملائم و معتدل و بجز معدن طلا و نقره
اکثر معدنیات درین کشور بکثرت حاصل عجب نیست که معدن طلا و نقره هم درین
دیار باشد که هنوز از دیدهٔ طالبان و حریصان و شهوت پرستان پنهان مانده

لیکن اصل محاصل آن انواع زراعت و میوه جات و نباتات و حیوانات برّی
و بحری است و اقسام ملبوسات قطنی و پشمی و ریشمی که انسان را در ابقای ذات
و نوع خود بهر قدر ضرور افتد ازان چند در چند بحق ساکنین فزون تر بر آمده معدن
طلا و نقرهٔ ممالک دیگر یاقوت کهربائی بافراطے بخود میکشد که آوازهٔ زردی و
سپیدی آن بر اصل معادن بلندی گرفته آویزهٔ مسامع سائر جهانیان شد
ازینجاست که کتب فارسی آنرا استجال ممالک نامیده از جملهٔ باشندگان آن که
تخمیناً بیست و پنج کرور و پنجاه لک باشند اهل اسلام یک خمس اند و باقی اقوام
مختلف العقائد چهار خمس- زبان و لباس هر صوبه و هر قوم از یکدیگر مختلف
سائر بالداران عیسائی در زبان و اوضاع انگریزی با هم متحد اند اکثر مسلمانان
خصوصاً دولتمندان ایشان در اوضاع اسلامی و لغت اردو دانی گرچه باهم
یکگونه اتحاد دارند اما خاطر خواه نیست چه نو مهذبان از ایشان میخواهند که
خود را برنگ سپیدی آراسته با سپیدان در آمیزند اما افسوس سپیدان آمیزش
چنین جعل سازان بکلی نمی پسندند پس از زندگانی تنهائی متوحش شده ناچار
بسپیدی رنگ سیاهی افزوده با چنین تمیز شخصی با سیاهان نیز اختلاطے نجویند
سیاهان نیز با چنین ابلهان بدل نمیگرایند پس بمضمون عبرت مشحون بیت

همچو گاوی نیمه جلدش سیاه	نیمهٔ دیگر سپید همچو ماه
هر که آن نیمه بیند رد کند	هر که این نیمه بیند رد کند

حیران و پریشان میشوند و دندان کینه بر سیاهان بیچاره میخایند فقط
هر صوبه در زبان و اوضاع هنودی از یکدیگر مختلف اند و زنان بت پرستان

وصحرائی در زبان مادری وصفات بت پرستی از یکدیگر مغائر اند از اہل اسلام
اوّلاً در زمانۂ گذشتہ فقط دو فریق بودند اکثر سُنّی و اقل شیعہ اکنون چندانکہ
روز جزا نزدیک و نزدیکتر می آید روز بروز فرق نو بنو حادث و حادث تر میگردد
کہ باعث ہجوم مصائب بوقلمون و آفات گوناگون بر جمعیّت اہل اسلام می شود
إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ ہرکیف در زمان چہ ہندو وچہ مسلمان اکثر
بقوّت دلی وجرأت فطرتی وجودت طبعی وتیز فہمی و امور کسبی و مردم آمیزی
ونرم مزاجی وآداب معرکہ آرائی و دیگر فضائل انسانی یکتاے جہان اند
معہذا رذائل و امراض کہ در باب دوم مشروح شدہ وسبب حقیقی بزوال سلطنت
اسلامی گردیدہ است در نہاد اکثران چنان جاے محکم گرفتہ کہ ایشان را براے
ساعتے ہم فرصت نمی دہند کہ از دولت فضائل حظّے بردارند پس ہمانا انوار
این زیر ظلمات آن یکقلم ناپدید شدہ اگرچہ نوجوانان و نومہذّبان ہند وجہت
انسداد و اصلاح آن ہمہ نجاسات بدبو جابجا مجلسہا آراستہ اند زبراے ناتمامیست
کہ شروط اصلاح وتصفیہ کہ در وصف مجالس مسلمانان آیندہ نوشتہ خواہد شد
ہنوز ناتمام و این سعی و سرگرمی ایشان براے خدمات سرکاری و ترقّی ہمقومی
کہ حالیا زبان زد ہر خاص وعام است بدو علّت سر سبز نمیگردد یکے آنکہ حقیقت ذاتیہ
ایشان است کہ غرض از تحصیل علوم فقط تحصیل دُنیا است دوّم آنکہ خاصیّت
طبعیۂ ایشان است کہ با بناے منعمان آفت رسیدہ بنظر حسد بنگرند کہ باعث
زوال حکومت اہل اسلام عنایات بیغایات آبا مرحوم ایشان فراموش نمودہ
بیاد اندکے از ستمہاے اوشان چنان دندان باہم تیز خایند کہ اگر پارۂ پوسیدہ

از استخوان اسلامی اتفاقاً درمیان افتد بزور دل بگزند که فوراً صد پاره شود
پس تا گز براین غرض فاسد ایشان را کشان کشان برین آورد که خیرخواهی
همقومی بخدمات سرکاری مطلوب گردد تا کسے از دشمن زادگان بربستر نوکری
و سرفرازی با ایشان هم بستر نگردیده همه برخاک گدائی و خواری بزیند و گرنه
بنسبت افراد ایشان آن همه رذائل و اسقام که درمیان افراد اهل اسلام است
درمیان ایشان هم بسیار است اگرچه از مسلمانان کم باشد چنانچه مرافعات و
فیصلجات دیوانی و دیگر خصومات و واقعات زمانی برهان کافی برین معنی است
آرے هندوان وسط و مغرب هند عموماً از هندوان بنگاله بهتر اند که هم با همقوما
موالستے نمایند و هم با مسلمانان مداراتے الغرض اگر بنفس محاسن زمین
و محاصل آن نظر کشاده شود جوش بهار آن آب دهد که جنت نعیم پندارد
و اگر با اهل زمین که قدرنا شناسان نعمت اند دیده بصیرت واکرده شود
خروش خزان آن آتشے زند که درکات جحیم یقین کند لیکن بحث صورت اولی
بدو جهت از التزام خامه خارج افتاد اول آنکه ناظر کتاب من بچنین دیار فاقه
مردن متولد نشده که آن همه محاصل را از عجائب دهر شمرده بمطالعه کتاب بیکد
گرائیده در تحصیل آن بجان کوشد دوم آنکه سابق متحقق گشته که شرافت و
رذالت مکان موقوف بر نجابت و خساست مکین است نفوس انسانی که
باشرف المخلوقات ملقب شده فقط بنظر نور عقل است که در ایشان با چندین
معائب مکین گردیده ازینجاست که اگر همان عقل فاسد افتد از بهائم بهتر گویند
پس بے ارتیاب صورت ثانیه بحث باب قرار یافت و شرف و قدر مکان

از بیان اطوار و کردار مکینان هم واضح خواهد شد در صدر کتاب مذکور شد که نفس تمیز مذهبی هر صادق المذهب را از مغالطهٔ دیگر مذهبیان وا می رهاند اکثر مفسدات و مشکلات که بر صادق المذهب ناتجربه کار پیش آید اولاً از مفسد همکیشان او صادر شوند که رهائی از مکائد ایشان سخت متعذر بود اینجا فقط تصریح حالات مسلمانان و طرق معاشرات و معاملات ایشان که متضمن نفعی یا ضرری عام باشد بر وجوه عبرت پذیر مطلوب ضمیر شد تا ناظری صادق بشعاع بیانی بارق از راه راست بیفتد اگرچه بعد تمیز نمودن نظر درین امر نیکو ظاهر می شود که هم دائرهٔ فرق منگانهٔ اسلام آباد و هم احوال مخصوصه و عامهٔ ایشان که در باب دوم مسطور شده کم و بیش بر جمیع افراد مسلمانان این دیار فی الحقیقت شامل و صادق است پس همانا بدین اعتبار مباحث هر دو دیار باهم متحد و سازگار افتاده اگر علم حالات این بر قیاس حالات آن حواله شود بس بود تاهم جمیع فرق این کشور علی الخصوص بعض فرق بلقبی دیگر عرفاً مشهور گردیده احوال مخصوصه چنین دارند که اگر بنظر نفع و ضرر عام قلم درین مرام رنجه کشد امید است که ماجور و باکام گردد پس بر رعایت خصوصیت فرق بود لازم آمد که احوال ایشان اولاً بطرز اجمال بیان شود و ثانیاً براه تفصیل ازینجا منظر این تصریح بر دو روزن ترتیب یافت

روزن اوّل در احوال اجمالی

اضلاع شرقی بنگاله مثل نواکهالی و تپره که بقرب و جوار اسلام آباد واقع است در جمیع حالات و صفات و سیر مروّجهٔ آن باهم مشارک بوده گویا باهم یکسان اند

پستر چندانکه هر دیار راز اسلام آباد دور و دورتر افتاده بقدر بعد آن در کردار و
رفتار از یکدیگر اندکے و بیشے متفاوت شده اضلاعے که مابین شرقی شمالی کلکته
و غرب اسلام آباد واقع است مثل باقر گنج و جبسر خواص اکثر بشعار اسلامی
نمایان اند و عوام به پیرایهٔ هنودان هموطنی و بظواهر شرائع اسلام نیکو محتاط و پابند
نیند و هم ترویج علوم عربی و هم تعظیم و تقویت علماء دینی بس کم بهرحال در زمان
دراصل ظلم و جنس طغیان بر بیچاره همنوعان با اسلام آبادیان متساوی الاقدام
بوده در جمیع فروعات و انواع آن فی الجمله کم اند دیگر اضلاع شمالی کلکته مثل
کشن نگر و بگوڑه و راجشاهی باستثناے دوسه بلاد اکثر از احکام
اسلامی و حدود دینی بے بهره بوده بزیر آثار و کردار هنود چنان مغلوبانه میزیند
که بظاهر حال در امتیاز سخت اشکال آید که اکثر فرقے در اسماء علم هم ندارند
سببش غالباً جز این نیست که دین اسلام هرگاه در میان پیشینیان ایشان شائع
شده فقط بتبعیت اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِهِمْ[له] سرزده چنانچه دین عیسائی
که حالیا جابجا شائع میشاید فقط بسبب همان تبعیت است پس چنین تبعیت
ایشان را از سلک هندوان بتدریج بدر کشید اما نه چنان سختے ارجمند و حمیتے
سودمند بخشید که خود مستقل احکام آن کوشند و نه چنان توجهے بلند و شفقتے دلپسند
از ملوک و امراء اسلام نسبت خیرخواهی وا ربایند که حسبةً لله به تربیت و اصلاح
بیچارگان همتے گمارند معهذا در معاملات دنیاوی و معاشرات بنی نوعی موجب
چندان شکایتهاے جگرسوزی ندارند عجب تر همین است که بعض اطراف صوبهٔ
آسام و برمه که اسلام در آن جاها اکثر بهدایت و فضل غیبی سرزده

له ترجمه آدمیان بر دین پادشاهان خود میباشند ۱۲

اگرچه ازان عوارض مزبوره بالکلیه مبرا نیستند تاهم در رعایت آداب دینی و
قواعد تمدنی و مردم آمیزی و نرم مزاجی و دیگر حسن صفات انسانی اکثر بهتر
دیده می شوند و باحترام علماء دینی نیکو گرایند وَذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُعْطِیْهِ[له]
مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ اضلاع مستثنی منها مثل
ڈھاکه و سیلهٹ اگرچه قدامتے در اسلام داشته بآداب اسلامی واقف
بوده بهیئت اسلامی اکثری زیند و علوم عربی هم قدرے می آموزند و علماء را
هم بحرمتے بنگرند افسوس ازان معائب و امراض مذکوره منزه نیند اضلاع
مغربی و شمالی همچون بردوان و هوگلی که بقرب کلکته واقع است اگرچه
بر حدود اسلامی کم و بیش مطلع بوده بعضے هم گرایند تاهم باخص علامات محکمه هنود
اکثر متشابه که نکاح ثانی زنان که سنت برگزیده نبوی و شرافت مخصوصه اسلامی است
خواص هم باعث کراهت و ذلت شمارند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ
و درباره معاملات بنی نوعی عموماً مورد شکایت و حسرت کلی اند اضلاع مغربی
و جنوبی کلکته مثل مدنی پور و کٹک که اسلام درین مقام اگرچه اکثر بتخم
قدیمی بیخ گرفته تاهم بشرائع دینی نیکو وقوفے و علمے ندارند که از حسن رواج
تعلیم عربی عاری اند بهرحال از اوضاع هنودی فی الجمله امتیازے دارند و در امور دی
نی هر قدر از عادات ستوده بے بهره اند همان قدر از صفات مذمومه بالا
بے بهره نیند در جمیع اضلاع صوبه بنگاله که عدد اهل اسلام تخمیناً از هندوان
کم نیست لغات مادری مسلمانان عموماً بزبان بنگاله نزدیکتر است جائیکه بر عادات
و اطوار ظاهره هنود غالب برآمده زبان بنگاله آن بقدر همان غلبه بلغت اردو

له ترجمه: و آن فضل خداست که بخشد هرکه را خواهد و خداوند صاحب فضل عظیم است ۱۲

وفارسی وهندی وعربی مخلوط شده وجائیکه مغلوب فروافتاده بقدر شدت
وضعف آن لغت بنگاله مخصوص یا مخلوط دران رواج پذیرفته صوبهٔ اوڑیسه
که درینجا مسلمانان قلیل العدد اند بلغت اردو و اوڑیه مخلوط شده وصوبهٔ
آسام که اهل اسلام درینجا کم میباشند بلغت آسامی وبنگالی باهم پیوسته
درین سه صوبه اکثران سنی المذهب مقلد امام اعظم علیه الرحمة اند دراضلاع غالبه
اکثر رواج نکاح ثانی غلبه پذیرفته ودراضلاع مغلوبه اکثر از سعادت نکاح ثانی
محروم افتاده مذهب تشیع دربعض مقامات معدودهٔ آن بابے فروغی رواجے
یافته درین زمان فتنه بنیان مذهب غیر مقلدی اولاً بغزنی هند حادث شده
بتدریج دراطراف این صوبجات بانواع بلیات وآفات روز بروز جولان میکند
حدوث این بلاے خانه ویران باآن همه مصائب وامراض بے درمان وباے دیگر
سخت خونخوار برعالم ایمان رخ نموده اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ه
درعهد حکومت اسلامی دارالسلطنت هندوستان دهلی مصدر علوم وفنون و
حکومت ومعدلت ومنبع زهد وورع وصنعت وریاضت ومخزن شوکت وحشمت
وثروت ودولت بود که جوئبارهاے شادابی وسرسبزی درسائر اطراف هندی
روان نموده براقالیم دیگر دعوی سرخروئی وبرتری کردے هرگاه آن سرچشمهٔ
فضائل بگران سنگهاے رذائل محکم بسته بازار فسق وفجور وملاهی ومسکرات ودوکان
رقص وسرود وعشرت وظلم وبدعت وشهوات جابجا باعلان بیاراست که آثار
آن بتدریج سائر جوانب را بدورجهان فراگرفت که بادشاهی ونوابی بمعنی رندی
گردید پس سنت مستمرهٔ قهرمان جهان اولاً باقتضاے حلم ورافت بے پایان

[illegible]

به لطف وزجر مهلت پر مهلت بے تاوان وبا تاوان بخشید که خود را باصلاح حال
از نتیجه وبال رهاند افسوس ناسپاس نعمت قدر این تفضل هم نشناخت پس ناچار
نتیجه کردار حسب وعید محکم منتقم قهار فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوْبِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ
قَوِیٌّ شَدِیْدُ الْعِقَابِ ٥ ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّرًا نِّعْمَةً
اَنْعَمَهَا عَلٰی قَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ ٥ بر رخ کار آمده چه گونه
انجامید بر دیده خبیر عبرت پذیر پوشیده نیست حضرت مولانا نظامی علیه الرحمة
چه راست میفرمایند

بیت

هر که درین راه کند خوابگاه	یا سرش از دست رود یا کلاه

حالا دار الامارت هند کلکته مقر گشته مسکن اصناف خلائق و امم و معدن
کمالات ومحاسن وعلوم وحکم ومنزل دول وجواهر ونقود ونعم وهنر ومکاسب
وصنائع وتجارات ودرم چنان اوصاف خوشنما ولطائف دلربا ساخته وپرداخته
شد که مزید بران درین زمان کمتر دیده وشنیده می شود معهذا هنوز چنان پیرایه
نو بنو هر روز آراسته می شود که شخصے اوضاع آن بچشم خود نیکو دیده برای
یک دو سال غائب بوده باز در آید از تغیر وترقی آن متحیر ماند آب وهوایش
بسیار ملائم وخوشگوار واز لوازم آسایش زندگی هر چیز پر انبار وباسانی میسر
وتیار افراد مردمان از ملل وطوائف مختلفه چنان بے شمار که اکثر متعارف
همسائگی هم برکنار معهذا هر کس بفراخور حال آسوده وکامگار وبر نظام شائسته
مدار هر کار وبار مراکب متصنعه ومدارس مختلفه ومعابد وصوامع متفرقه وعمارات
شیده وسر شتجات ممهده وشفاخانجات متنوعه بسیار واز جوش رنگهای

له ترجمه پس بگرفت ایشان را الله تعالی بسبب گناهان ایشان بدرستیکه الله تعالی زور آور و سخت عذاب کننده است این چنان است بسبب آنکه نیست الله تعالی تغیر کننده نعمتی را که بخشیده است

یعنی ... ایشان ... ایشان است

گوناگون که از تفرج و نمایش و تماشا گاها برمیخیزد هر کوچه و شاهراه و بازار عالم گلزار
واز خوبی صفائی و آراستگی و آبپاشی و تازگی گویا هر وقت موسم بهار و عموم
اهلیان در خنده روئی و حسن خلقی و آمیزگاری و مجلس آرائی و ظاهرداری تیز رفتار
و در بارهٔ معاشرات و معاملات هم بنسبت دیگر دیار کم آزار اینست بیان محاسن
آن بروجه اختصار اکنون باید دید که مقابح آن در جنب میزان محاسن آن چه وزن
و چه مقدار یک طرف عبادت گاها بخوف میتالند و طرفی دیگر نغمها بجنبش میخروشند
و جایی منابر نصیحت و درود پیاراسته و جائی دیگر محافل رقص و سرود
پیراسته و جانبی در وجد و شور و حال و قال و جانبی دیگر بفحش و فسق و فجور
و بال و کوچه از ذوق عبادت و بندگی در جوش و خروش و کوچهٔ دیگر از خمار
می نوشی سرشار و بیهوش و یک سوی طلبه کتاب علمی بدست گرفته میخوانند
و سوی دیگر اوباش بیاض رندی کشاده می سرایند و خانهٔ از نور صالحان
منور و خانهٔ دیگر از سیاهی طالحان مکدر و بامی از نظارهٔ تماشائیان در
آب و تاب و بامی دیگر از جلوهٔ پری رویان در آتش خراب و مکانی کوس
عدل و داد بلند میزند و مکانی دیگر رباب فتنه و فساد پست می نوازد و طرفی
شحنهٔ تیز و چالاک ایستاده و طرفی دیگر طرار عیار بیباک بریده تا آنکه از خوف
دزدی در مقامات بندگی و مهمانی و جشنی و ماتمی قافیه بر کفش پوشان تنگ شده
کفشهای خود پیش سر یا زیر بغل یا دامن نگاه دارند الغرض بازار هر فضیلت
یک یک رذیلت چنان حایل است که بچشم اخلاق اسلامی وجود آن گویا نایاب
و باطل از ینجا است که قدیم باشندگان شهر از نور فضائل بی نصیب بوده نظافت

رذائل هنرمند و نو واردان از خرمن فضائل بهره خاطر خواه بدامن طلب اندوخته کامران بوطن باز روند همچنان اثر ذالت آن بدیگر قریٰ و امصار بنسبت تفضیلت زیاده تر شائع و آشکار گردیده که در اکثر مقامات هندی هنگامه منکرات خوری و بدکاری و بیحیائی چنان بالا گرفته که این همه شور و شغب و ناز و طرب باشاعت علم و ادب بگوش اخلاق که جزو اعظم حکمت است بصدای لهو و لعب ماسته

بیت

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست	نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

هر گونه عفونت رذیلت ازین مرکز دائره امارت در سائر اطراف بشدت و ضعف سرایت نموده است برخلاف طیبت فضیلت که آن بقدر عفونت ندیده چنانچه زنا هر جا به هنر رواج یافته و نکاح ثانی زنان که در پنجاب بسیار شائع است در سائر جوانب اثر نکرده سخت ترین بلیات اینکه زنان این دیار الا ما شاء عموماً بر مردان تسلطے عجیب دارند گویا اثر سلیمانی بدست ایشان است یا سحر بابلی که اکثر مردان را برسن اطاعت خود محکم بسته بهر سو که خواهند همچون لعبتان بگردانند چنین تسلط در نواحی قرب و جوار کلکته اثری تمام پذیرفته قرین قیاس است که در جمیع اقطار هند بتدریج فروغ یابد مردی که ازین رسن بندگی سر آزادگی کشد از لطف جوانی و لذت خانه داری محروم گردیده بس پریشان و بدنام و ناکام میزید اصل در باب زن و شوئی و اکتساب بهره مالی بر وجه قانون کلی اینکه درمیان حسن نکاح و قبح سفاح و فلاح حلال و وبال حرام حدّے فاصل خاطر مرام ملحوظ نمانده که نکاح اکثر بصورت رسم قدیم جاری است غیرتمندان اگرچه عقد نکاح

می بینند و هم منکوحات را در پردهٔ شرعی حتی الوسع نگاه میدارند لیکن خود حضرات
از آب مصاحبت تردامنان[۱] بآتش غیرت نه پرهیزند بلکه با ایشان در خلا و ملا
مجالس مو الفت باهم آرایند پس این حرکات باعث انحراف مزاج مخدرات شده
بتدریج مادهٔ تسلیط برخلاف قضاے سماء اَلرِّجَالُ قَوَّامُوْنَ[۲] عَلَى النِّسَاءِ
اندک اندک فراهم آمده تقویتے یابد و دیوثان[۳] بے غیرت از اجارهٔ منکوحات خود
هم دریغ نکنند پس کار ازین گونه معاشرت و کردار از روے رسم ناهنجار بدین
انجامیده که غیرتمندان از زر مکسوب کلاً یا بعضاً بدست زنان سپرند تا ایشان
در مصالح خانه حسب صوابدید خود صرف کنند اکنون این رسم اختیاری بماهیت
نکاح لازم گرفته است و ریکا زنان کاذبه و جاهله چه لیاقت دارند که زر شوهران
بیچاره که بچندین محنتها اندوزند بمصرف مناسب صرف کنند آفرین بر دیوثان که
ایشان بر زنان خود غالب آمده جمیع زرهاے مکسوبهٔ زنان بزور دیوثی بدست
خود نگاهدارند تا مردان بجاے زنان و زنان بجاے مردان در انتظام امور خانه
قیام نمایند بدترین رسوم اینکه تقدیر مهر زنان عموماً برعایت قاعدهٔ اعتدال
و استطاعت شوهران نباشد که دران هرقدر زیاده تر بود مایهٔ بزرگی و فخر
شمارند و شوهران هم ازان دین واجب الادا پرواے وهراسے ندارند
فقط پرواهمین باشد که قبل تعیین مقدار مهر زنان و ارتباط عقد نکاح مهر یعنی
پیشکش ایشان که اداے نقود و اجناس چنین و چنان از طرف زنان باید
متعین گردد مادام که این امر بپایهٔ اطمینان خاطر نرسد شوهران دلبستگی
ننمایند اگرچه زنان در حسن ذاتی و صفاتی و شرافت خاندانی انگشت نما باشند

[۱] تردامنان: فاسق و بدکاران ۱۲
[۲] قوامون: مسلط و [illegible] بر زنان ۱۲
[۳] دیوث: [illegible] بے غیرت که [illegible] زن خود را [illegible] و بدکاران ۱۲

چہ افسوس اکنون این نہال طمع بے غیرتی در پنجا بیخے محکم گرفتہ شاخہائے آن بتدریج در سائر اجزاء ہندی کم وبیش کوتاہ ودراز بالیدہ طرفہ برگ و بار آوردن گرفت کہ نوجوانان وشرفائے مسلمانان کہ ملک موروثی بعیش وعشرت وحظوظ نفسانی باختہ حالیا اختیار حرفہ مردانہ موجب ذلت یا تردد عظیم شمردہ براے فراخی دولت ونعمت ہمین امر زن وشوئی را ذریعہ سہولت وسرمایہ تجارت پنداشتہ اند کہ شکم ونفس ہر دو بے محنت وخسارت سیر میرسند وبعلت غلبہ حرص از حقیقت تجارت کہ متضمن سود وزیان باشد یکقلم چشم پوشیدہ ہر کس کمند ہائے بوالہوسی بدست گرفتہ براے صید چنین ہماے دولت ورکمین متر صد نشستہ است واز طرف زنان دلالان وصیادان چرب زبان بصفت روباہی لباس خیر خواہی پوشیدہ جہت صید چنین جانوران دامہاے لطائف الحیل می چینند غریب الوطنان وطماعان ناتجربہ کار اکثر وحشی وار شکار شدہ ہرگاہ در خم دام تلبیس سر محکم پیچیدہ شود واز سختی وپشیمانی مثل مرغ قفس چیک چیک کنان بنالند دیگر بدترین رسوم اینکہ اکثر زنان مسلمہ بتقلید ہنود ہنگالہ لباس چنان باریک بپوشند کہ ستر بے تیک برا اندام نہانی ہم نمی شود ازین رو زنان پردہ نشین اندرون پردہ فی الحقیقت بے پردہ می باشند این رسم برہنگی دراطراف ولواحی کلکتہ درمیان مردان وزنان ہم شائع است ہمچنان در اکتساب اموال فیصلے ممیز درمیان حرام وحلال مرعی نماندہ کہ ہرگاہ حضرات پیران نیک کار وشرفاے نامدار مانند مولویان ومنشیان مکانات خود بفواحش وفواجر بطیب خاطر اجارہ می دہند بحق رنڈیان بے عار وزنان خانگی کسان

مثل خدمتگاران وخانساماںان چہ گفتار کہ ہمہ گوشت وپوست ایشان بغذاے
حرام پرورش می یابند چہ تاوقتیکہ ازفضلۂ خوان نصاری چیزے نبرند خانۂ ایشان
سیرنمی شوند عجب شان خداوند جلیل است کہ اگرچہ این گروہ ارذال بہائم خصال
مطلق العنان شدہ میان حرام وحلال فرقے نجویند تاہم درسیاہ پردۂ طبائع
ایشان اخترے تابان ازجوش ایمان چنان محجوب است کہ بجنبش تیز بادہدایت
بس خاطر خواہ می رخشد باآن ہمہ بے تمیزہا کہ دراکتساب مال بکار برند خرچ نیز
ازجمیع علی العموم بیشتر کنند گویا ہرکس وظیفہ خوار نواب زادہ است ازصوبۂ بہار
تاسرحد مغربی ہند دراکثر صوبجات وامصار زبان مادری مسلمانان عموماً لغت
اُردو ہست وماسواے صوبۂ پنجاب وحیدرآباد ودردیگر صوبجات اہل اسلام
بنسبت ہندوان قلیل الافراد جمیع اضلاع وصوبجات اکثر بفروغ مذہب
سنت وجماعت بتقلید امام اعظم علیہ الرحمۃ آباد ومذہب تشیع درعظیم آباد و
لکھنؤ اساس محکم گرفتہ باسنیت ہمنہاد ودرمقامات دیگر ضعیف وسست بنیاد
سابقاً درین کشور فقط وجود این دوجماعت مشہور وممتاز بود اکنون دیگر
دوجماعت تو بلقب نیچری ولامذہبی بس خطرناک وتفرقہ انداز حادث
شدہ ہرجماعت بامراض مرقومۂ بالاسخت مبتلا بودہ اصل مذہب ایشان کم و
بیش اینست کہ یکدیگر راتشنیع وتوہین یادکنند وبعداوت جانی ومالی بنگرند
درمیان ہم جماعتان نیز آن آزارہا بیش وکم شائع است ہرجماعت ماسواے
نیچریان بظاہر درلباس اسلامی مینرینند کہ بآن امتیازے تمام ازدیگر اقوام
حاصل آید ونیچریان درہیئت مروجۂ سابقہ تغیرے میخواہند شعارفاسے دیار

ازحدود اسلامی وقوفے داشته برخے فارسی وعربی میخوانند وبرخے فارسی
وانگریزی لیکن اصل امور تمدنی ایشان بزبان اُردو انتظام می یابد که آن
عام فهم است هرکس ازشرفاء ورذلا عموماً درگرمجوشی وکشاده پیشانی ومردم
آمیزی وفروتنی موردستایش است وباعلماء وفقرا هم آداب برگزیده نگاه دارد
وبه مهمانان ومسافران وطلبۂ علم هم بنوازد امّا ارذال طبعاً بسیار بدخصال
بوده اکثر بصفات بهیمی مائل اند که با دولتمندان بسیار نرمی نمایند وباهیکسان
بسیار درشتی وبازار مسکرات خوری علی العموم درهرجا گرم است ونکاح ثانی
زنان جابجا بخصوص درصوبۂ بهار ناراجح درمیان اهل تشیع بجای نکاح ثانی
متعه[له] چنان رواجے عام پذیرفته است که یک مرد میتواند که دراستمتاع خود
بیشمار زنان را حسب خواهش بذریعۂ عقد متعه نگاه دارد این امر داد اشتنی
وبسے عبرت گرفتنی است که مسلمانان هند ازچنین لیاقتے که باهم مصالح برادران
دینی ایشان مددگاری توان شد هرقدر روز بروز بے نصیب شدند عدالت حق
مقتضی گردید که نظم چنان مصالح بقدر همان بے نصیبی وقتاً فوقتاً بدست دیگر
بندگان او که ازروئے امانت ونصفت ازایشان بهتر صفت باشند منتقل شود
اکنون باید دید که بعداززوال سلطنت اسلامی از ممالک هندی وجود مسلمانان
پیش عدالت حقانی برائے کدام صورت نیکوئی ومصدر خیرخواهی مصداق شئ
صحیح حقیقی مانده که برادران دینی ایشان جهت برآمد مهمّے مذدوے ازیکدیگر
خواسته بسهولت وآرام فائزالمرام شوند بنظر تحقیق کمال مهمّے بصفت مذکوره
ازروئے استقلال دراختیار ایشان نمانده آرے ازروئے بے اتّصال

[له] نکاح متعه آنست که مرد بزن مبلغ معلوم و ازآن زن بعوض مالے معین تا مدتے معینه ۱۲

مہیمنے ذی شان وجلال بنظر دیده میشد و آن زیارت حرمین شریفین است
بیچاره حجاج اسلام بموسم حج در بندر بمبئی مجتمع گشته براه دریا از شرف
زیارت بقاع متبرکه مشرف میشدند چندے از تجار اسلام جهت این سفر
سعادت انجام بامراکب وسفن در انجا آماده بودندے تا کرایه جهاز بعدیه
گرفته بعوض زر کرایه معاون برادران دینی بیچنان خبر گشتندے از زائران
بوجه اطمینان گوش کردم که بیچارگان از دست جور تجار و دلالان ایشان چنان
سختی دوزخ کشیدندے که دہان ایشان از حکایت تپش آن هنوز خشک
میگردد که این گربه صورتان و گرگ سیرتان بر بودن زر و سیم بیچارگان زیارت
خانهٔ خدا را بازی قمارخانه نعوذ بالله منه قرار داده بسا دامهاے
فریب و دغا براه حج فرا چیدندے این صیدان حرم محترم از آتش شوق
زیارت سوزان لبیک گویان گلوے خود بخم دامهاے قماری تسلیم نموده
شکار شدندے هرگاه رهائی نیافتندے زرهاے فدیه چند در چند پاشیده
اگرچه نجات یافتندے تاہم در اثناے راه از اقسام ترددات و اذیت
مامون نماندندے آخر بتدریج راهزن قمار این راه دینی را چنان بزد که
قافیه بر حجاج یکبارگی تنگ شد پس عدالت کردگار تدارک این حال اخطار
سنه ۱۳۰۴ھ فرموده در سنه یکهزار و سه صد و چهار هجری انتظام کار بدست تاجرے انگریز
با اعتبار تفویض نمود چه افسوس اکنون کسے از اہل اسلام لائق نظم چنین کار
هم نمانده که بیچاره حجاج اسلام را بالعوض زر کرایه از بمبئی تا جده بے کلفت
و شکایت برساند وقتے این گروه والا شکوه در نظم همه امور جهان لائق ترین زمان

بوونند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ۝ ممالک برمه که بشرق خلیج بنگاله
وساحل شمالی بحرهند واقع است بتصرف اهل اسلام نیامده لیکن حقیقت اسلام
براهل برمه که محض مشرک وجاهل اندنیکو ظاهر بود که دربعض مقامات آن نوراسلام
ازفضل غیب درخشیده پیش فتوحات انگریزی ملکے غیرآباد بود که اکثرمقامات
ازکوهستان وجنگلستان پرابر اکنون که بعد فتح جابجا آباد وزرخیز شده آمدورفت
مسلمانان روزبروزهرقدرزیاده گشته اسلام نیزوقتاً فوقتاً رونقے تازه گرفت
ومساجد ومعابد جابجا حسب ضرورت باهتمام مسلمانان ساخته وپرداخته شد
زبان ملکی این خطه علی العموم برمهی است که بلغت چینی مشابهتے دارد ازقدیم
مسلمانان برمه فریقے که بزیرآبادی ملقب اند بلباس اسلامی چنان متمیز
که بدان ازمشرکان برمه امتیازے ظاهر میباشد این گروه بلغت اُردو هم حرف
توانندزد وازعقائد وارکان اسلام وقوفے داشته بعضے هم گرایند مگراینکه زنان
ایشان درلباس مشرکات بوده احتیاط پرده شرعی وخورش ناجوازی مثل
مُرده خواران برمه اصلا ندارند وفریقے دیگر دراوضاع وصور وملابس
ظاهری بامشرکان برمه یکسان اند که امتیاز میان ایمان وکفر بے پرسش دشوار
نظرمگرهنگام اداے نماز وتلاوت قرآن که ایشان نیزهمچون مسلمانان
صادق الایمان باغایت ادب وشان بجامی آرند هردوفریق بعلماء ومشائخ
دین احترام گزین مرعی دارند ودرمعاشرات بنی نوعی ومعاملات تمدنی از
حضرات هندیان بهتراند تجار اهل اسلام که ازبمبئی وسورت وپاهن
دراینجا پیشه تجارت میکنند اکثران بس آسوده ومالدار وغریب وقوم نواز اند

وتعظیم و احترام اہل علم کہ بہتر دانند بہتر کنند و از حدود اسلامی وقوفے داشتہ بظاہر احکام مثل نماز و روزہ و صدقہ یک گونہ پابند اند از باشندگان بنگالہ خصوصاً اسلام آباد و نواکھالی کسانیکہ بعسرت گرفتار باشند در ہر موسم بتلاش روزی فراخ فوج فوج در بلاد برمہ می روند و آنجا ہر پیشہ کہ میسر آید بلا تردد اختیار نمایند و کسانیکہ بوطن خود زمینے خوشگذار یا رفیقے غمگسار ندارند در انجا زمین زرخیز بعوض خراج اندک یافتہ بکار کشت نیز مصروف میشوند و بآسائش میگذرند و بعضے با زنان برمھی عقد نکاح بستہ توطن دائمی اختیار سازند ونیز از دیگر اطراف ہندوستان بسیارے از برہنگان و گرسنگان در انجا رفتہ ہر چند قلیلہ میابند میکنند ہر کس ازین ثنا نہ بدوشان علی العموم بہ ہمنوعان با حسن معاشرت گراید و آداب و ارکان شرعی مثل نماز و روزہ و زکوٰۃ نیکو بجا آورد و خدمت و اعانت علماء و فقراء ہموطنی کہ بگرفت صدقات در انجا می روند بس خاطر خواہ کند جاے استعجاب است کہ بسیارے ازیں نمازیان وسرکشان و مفسدان انگشت نماے بنگالہ کہ بگرد طغیان خود را علق بر خلق بستند سے در آنجا سے بت پرستی رفتہ با ناصیۂ پارسائی و فروتنی و نیکوکاری وحسن آمیزگاری چنان روشن دیدہ می شوند کہ قلوب خداترس بفروغ آن بسیار محظوظ شدہ انجلاء پذیرد و ہرگاہ چنین کسان باز بوطن خداپرستی در آیند آناً فاناً بحیز طبعی خود ہمچون آتش منقلب گردند خدا داند کہ در آب وہواے ہندی از دارو خانۂ حکمت سرمدی چہ سمیت بہم سرشتہ کہ اثرآن مثل زہر افعی زود کاری میشود عصمہا اللہ تعالیٰ بالخیر و حسن المعاشرۃ

ملہ زیاد کی داور ا خدا تعالیٰ از بہا فولی دنیک زندگانی ۱۲

حسب حال پُر احزان ابیات چند کہ از دیوان خواجہ غیب اللسان محفوظ
چنان بود در خاتمہ روزن عبرت بنیان بے اختیار بیرون اُفتاد ابیات

یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چہ شد	دوستی کو آخر آمد دوستداران را چہ شد
آب حیوان تیرہ گون شد خضر فرخ پی کجا است	خون چکید از شاخ گل باد بہاران را چہ شد
لعلے از کان مروّت بر نیامد سالہا است	تابش خورشید وسعی بادِ باران را چہ شد
زہرہ سازِ خود نمیگیرد مگر عودش بسوخت	کس ندارد ذوق مستی میگساران را چہ شد
کس نمی گوید کہ یارے داشت حق دوستی	حق شناسان را چہ حال اُفتاد یاران را چہ شد
گوئے توفیق و کرامت در میان افگندہ اند	کس بمیدان در نمی آرد سواران را چہ شد
حافظ اسرار الٰہی کس نمیداند خموش	از کہ می پرسی کہ دور روزگاران را چہ شد

روزن دوم در بیان احوال تفصیلی

باید کہ اولاً عدد فرق مبحوث عنہا قرار دادہ احوال مخصوصہ ہر یکے زیر عنوان
او جداگانہ بروجہ افادہ تفصیل شود از ینجا فرق چند حسب ذیل چیدہ شدند
۱ شیعگان و ۲ غیر مقلدان و ۳ نیچریان و ۴ علماء و مولویان و ۵ امراء و نوابان
و ۶ اطباء و معالجان و ۷ وکلاء و مختاران و ۸ اخبار نویسان و ۹ مجلسیان
ہر فریق ازین فرق مبحوث عنہا در فرق مذکورہ اسلام آباد داخل است خواہ
بلا واسطہ باشد خواہ بالواسطہ

امّا فرقہ شیعہ

یکے از فرق ہفتاد و سہ گانہ از امّت اسلامیہ است کہ حدیث نبوی و منطوق
وحی سماوی از روے معجز بیانی وامی فرماید عَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ قَامَ فِيْنَا

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال الا ان من کان قبلکم من اہل الکتاب افترقوا علی ثنتین وسبعین ملۃ وان ہذہ الامۃ ستفترق علی ثلث وسبعین فرقۃ ثنتان وسبعون فی النار وواحدۃ فی الجنۃ وہی الجماعۃ اخرجہ داؤد و احمد و مضمون حدیث بعبارات و روایات دیگر بطرق متعددہ نیز آمدہ عجب اینست کہ ہر فرقہ بعد تسلیم صدق مضمون حدیث حسب تاویلات و خیالات خود دعوی جماعت ناجیہ نمودہ با ناز و اطمینان می نشیند تحقیق مقام کہ ہر چہ از تواریخ و دفاتر مختلفہ انام روشن می شود بر وجہ اختصار کلام اینکہ در عہد دولت نبوت (بر صاحب آن و بر آل و اصحاب ایشان صد ہزاران تحیت باد) جمیع صحابہ کرام رضی اللہ تعالی عنہم جماعتے متحدہ و متفقہ تمام بودہ در سائر معاملات و دیانات بر سنت و طریقہ خیر الانام علیہ السلام قدم بقدم چنان برادرانہ رفتند کہ منافقین و حاسدین اسلام را موقع دم زنی اصلا نبودے بعد انقراض دولت نبوت بوفات جناب سرور رسالت علیہ السلام چنان مواقع یوما فیوما رخ وا نمود اول موقعے کہ بدست منافقین بس غنیمت آمد اختلاف صحابہ از مہاجرین و انصار در مسئلہ خلافت سید الابرار است لیکن آتش این اختلاف بآب خلافت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ زود فرو نشست و ہمان اتفاق سابق تا دیرے ملحوظ ماند تا آنکہ نوبت بشہادت خلیفہ سوم رسید پس گویا ازان باز صدق مضمون حدیث نبوی رخ از پردۂ الفاظ بیرون کشید کہ اولاً ہمان جمعیت و اتفاق صحابہ باقی نماندہ کار باختلافات و خصومات قتلہ انجامید

چندانکه هنگامهٔ منازعت نو بنو گرم شد منافقین را موقعے بعد موقعے بدست آمدن گرفت تا آنکه بدور خلافت خلیفهٔ چهارم مسئلهٔ وقعهٔ جمل[۱] و وقعهٔ صفین که دران بسیارے از صحابه خصوصاً دو نفر از عشرهٔ مبشره[۲] حضرت زبیر و طلحه هم کشته شدند نزد عقل ایمانِ اکمل عقدهٔ بس سربسته و دشوار حل گشته علت مادی بحدوث فرق متعدده متعدی شد پستر ناکامیٔ حضرت خلیفهٔ چهارم از مسند خلافت و کامیابیٔ حضرت معاویه امرے برخلاف عقل و نقل بس صعب و صعب تر برآمده مصدر حقیقی باشتقاق فرق چندین بازگردید بعده طوفان مصائب دیگر عقل غارتگر که برخاندان مقدس و مطهر تا آخر منصور خلیفهٔ دوم عباسی علی التواتر فرارسیده است با تلاطم موجهائے حوادث دیگر متداخل شده باعث تکمیل وجود سائر حشرات الارض گردیده گردن گرامی حدیث نبوی را از بار انتظار سبکدوش نمود این است مصدر اصلی برائے اشتقاق سائر فرق داخلهٔ حدیث نبوی هر یکے ازین هفتاد و سه ملت در اصول عقائدی و فروع عملی از یکدیگر اختلافے تمام داشته فقط در نفس ایمان از برائے نام باهم مشارک و متفق الکلام است که این مشارکت و اتفاق هیچ سدے سدید بنتائج خطرناک بے عدید نشده که از اختلافات برخاسته بتحاسد و نفاق انجامیده است بهر کیف و ساعت مذهب سنت و جماعت بلندی گرفت که عدد پیروان آن از سائر فرق چند در چند بیش و بیشتر گردید و هم علم و فضل در میان ایشان زیاده تر رواج یافت و هم حکومت عالم گویا از برائے دوام بدست ایشان تفویض شد تاهم از دیگر طرائق متفرقه شور و شغب و بانگ و عجب با پستی و بلندی بسیار برخاسته

[۱] جنگ جمل فیمابین خلیفهٔ چهارم و عائشه صدیقه ... واقع شده و جنگ صفین فیمابین خلیفهٔ چهارم و حضرت معاویه واقع شده ۱۲

[۲] عشرهٔ مبشره ده صحابه ...

راه سنت خطرناک ساخت که جعل و تحریف و وضع و تصحیف در اقوال نبوی و
صحابی و تابعی بصنعت استادی مندرج شدن گرفت پس ایشان ناگزیر گاهے
بآب شمشیر غبار فتنه فرو نشانیدندے وگاهے بسیلاب تقریر و تحریر تا آنکه در سنه
یکصد و چهل و سه هجری بعهد خلافت المنصور ابو جعفر عبد الله علماء سنت بغرض ۱۴۳ھ
صیانت ملت در تدوین کتب حدیث و فقه و تفسیر و لغات و فرهنگ و تواریخ وغیره
وغیره پرداختند همچنان قرناً بعد قرنٍ در تالیف و تصنیف هر قسمے از علوم و فنون
مفیده و تردید بد مذهبیان عقیده نیکو قیام فرموده قبل انقراض دولت عباسی
مهمات ضروری چنان خاطر خواه ترتیب دادند که مذهب سنت و جماعت پاے
در تحت الثری فرو نهاده و سر باوج ثریا بالا کشیده از باقی هفتاد و دو ملت مستحکم
و استوار تر گردید و در اثناے تکاپوے که درمیان ابتدا و استحکام و انتهاے
آن گردون وار گردیده از جنبش هوایش بسا مذهب از بیخ و بنیاد برانداخته شدند
و هرچه باقی مانده بر بیخ سست ایستاده گاهے هیولاے پژمردگی گرفته وگاهے
نیرنگ زندگی هرگاه ملل پژمرده این همه شوکت و قوت و استحکام مذهب سنت را
دانگریستند بارے مناظره و مجادله و مکابره همه باخته در استیصال سنت از روے
حسد طرزے دیگر گزیدند فرقهٔ بلباس سنت نیکو متنکر شده بعض کتب مذهبی چنین
مسائل تصنیف نموده اند که اکثر موافق افتد و در ضمن آن چندے از مسائل مخالفه
چنان هوشیاری تعبیه کرده که بظاهر حال از بد باطنی مصنف وقوف محال باشد
و برخے در کتب ناموس سنی جابجا تحریف و تصحیف با صنعت استادی چنان بکار برده
که مخلصان ناواقف را بجز تسلیم چاره نماند و فرقهٔ به تبدیل علم مخصوص با دعاے

اصلاح عام گاہے حادث شدہ صور قیامت خیز بر ملت سنت چنان تیز پدید کہ اگر مذہب
ایشان از کوہ استوار تر نبودے وجود آن تا این زمان مانند پنبہ منقوش ہوائی
شدہ عنقا وار معدوم می گردیدے نیچریان و غیر مقلدان حال ازین فرقہ اند و
انشاء اللہ تعالیٰ بیان محقق بجائے مناسب عنقریب می آید صد ہزار آفرین بر سعی
علماء سنت باد کہ ایشان مذہب خود بنظر عاقبت اندیشی چنان مستحکم نمودہ اند
دمی نمایند کہ ہرچند حاسدین بحیل رنگین در استیصال آن بکوشند کامیاب نمی شوند
از مذاہب پس ماندہ پژمردہ ہیچ مذہبے باختیار علم مخصوص باز چندان قوت
نگرفت الا شیعیت کہ بعضے از کبار خلفاء و امراء سنت و جماعت نیز مثل
مامون الرشید و تیمور لنگ حامی و مربی ہمان مذہب گشتند علاوہ بران
نیز دیگر خلفاء و سلاطین سنی بلا تعصب و عداوت مذہبی نظر بر امور تمدنی مناصب
عالی باہل تشیع سپردندے چہ اصل اختلاف ہر دو فرقہ راجع بہ تفضیل خلفاء راشدین
رضی اللہ تعالیٰ عنہم است اہل سنت خلفاء اربعہ را یکے بعد دیگرے
کہ بترتیب تقدم و تاخر خلیفہ مقرر شدہ اند افضل و خلیفہ برحق دانستہ ہمہ را بآداب
برگزیدہ یاد کنند و اہل شیعیت خلیفہ چہارم را افضل و احق پندارند در نفس تفضیل
یکے ازین ارکان دین بر دیگرے ہیچ زہرے تا فرجام بہ ہلاک جمعیت اسلام
نزد سلاطین اہل سنت متصور نشدہ اہل تشیع ہم در سلک برادری نیکو منتظم شدند
لیکن در ضمن این اختلاف از جانب شیعہ زہرے قاتل بچنان ہوشیاری تعبیہ شدہ
کہ بوئیش بہ شست دماغ امراء سنت اصلا نہ رسیدہ بہر حالت و کیفیت تا اواخر صدی
ہشتم اشاعت مذہب شیعیت و تعلیم مسائل اصول و فروع آن اکثر بربنا تربیت حکماء اشراقیہ

بود که از زبانے بزبانے و از سینهٔ بسینهٔ فیضان گشته رنگهائے گوناگون گرفته و از
اوائل صدی نهم بحمایت امیر تیمور که سائر عالم اسلام را زیر نگین خود داشت
مذهب شیعه از قید اشراقیان فی الجمله سر بدر آورده بسلک تعلیم مشائیان آمد تا آنکه
در اوائل صدی دهم هرگاه شاه محمد اسمٰعیل صفوی که مذهب تشیّع داشت به پشتی
مریدان شیعهٔ او مستقل فرمان روائے کشور فارس شد هما نا بعد مرور صد سال
مذهب شیعه از بند اشراقی یکبارگی رهائی یافته زیر حمایت سلطنت در سرزمین
فارس بیخ محکم گرفته بے خطره باشاخهائے تدوین و برگهائے تدریس باعلان
بالیده اگرچه سایهٔ طریقهٔ مشائین و متکلمین[سله] بر سر تابعین انداخت تاهم مسئلهٔ تقیه[سه]
ایشان همچون سابق که مقدمهٔ سائر مسائل بود هنوز بغیر نسخ بحال خود باقی ماند
اِنْتَهٰی مُلَخَّصاً تفصیل هر فرقه مع اسامیٔ ایشان از مطوّلات مثل معالم تنزیل
و شرح مواقف و ملل و نحل چشم باید داشت اکنون باید دید که قیاسی از اهل سنّت
بچنان صغری و کبری که از اختلافات هر دو فریق حاصل شده است مؤلّف گردیده
هرگاه نیکو مسلّم شد چه نتیجهٔ بدیهیّه داد و آن نتیجه که در کتب تاریخ یافته می شود فقط
اینست که اهل سنّت از تاج خلافت و سلطنت محروم گشته با اهل شیعیّت همگام شده
هر دو بکچول و انبان گدائی در بدر چنان بگردند که نیز از بدگویان و دشمنان پیغمبر
ایشان بعوض دعائے دولت صدقه طلبند چه جائے بدگویان یکے از خلفاء
اربعه نتیجهٔ تاریخی آتشے است که تپش آن هرگاه بخانهٔ عقل افتد پاک بسوزد
و بیاد نقل آید دماغ بگدازد و در ضمن رقم رود اوراق بنالد و بدهان قلم رسد
زبان بباند چه آن آتش چنان شعلهٔ سوزان برافروخته که از شدّت التهاب آن

سله [illegible] حکما [illegible] متکلمین [illegible] مسائل حکمیه [illegible] الخ [illegible]

سه تقیه از روی لغت بمعنی پرهیزگاری است و در اصطلاح پرهیزگاری بذریعه ایمان قولی که زبان با دل موافقت نکند پس تقیه و نفاق فی الحقیقت مترادف و هم معنی است ۱۲

مسلمانان جهان سوخته خاکستر وار جا بجا چنان پراگنده افتاده اند که بجز نفخ صور حشر
چیزے دیگر که جامع پراگندگی ایشان باشد بنظر در نگر نمی آید بیان آتش سوزان
که هرچه از نوحهٔ تواریخ نالان مفهوم می شود خلاصه اش اینکه در سنه ششصد و چهل سنه ۶۴۰ھ
هجری المستعصم بالله ابو احمد خلیفهٔ بغداد مقرر شده وزارت خلافت بدست
اعتماد موئد الدین علقمی رافضی سپرده و این نمک حرام باطنی بود بدل خواسته
که دولت عباسیه را استیصال نموده خلیفه از اولاد حضرت علی کرم الله وجهه
بر مسند خلافت نشانند و بر آمد این خواهش بظاهر حال بس محال بود مگر اینکه از
سلاطین کفار که از قوت خلافت قوی تر بود استمداد جوید دران زمان خروج
و غلبهٔ کفار تاتار و صحرا نشینان چنین در بلاد چین و ترکستان مانند طوفان شور انگیز
بود و تاتاریان از دست خلیفهٔ سابق که پدر خلیفهٔ حال بود هزیمت فحش یافته بغرض
انتقام هر وقت موقعے جستندے و وزیر خلیفه هم جهت تبدیل خلافت موقعے جویان
بود قضا را هر دو موقع باهم متفق افتاد و را مراسلت خفیه در میان بکشاد
و باهم سازش نمودند که اولاً عدد لشکر خلافت کاسته شده هرگاه لشکریان بس مانده
بمهمات ملکی جا بجا منتشر شوند تاتاریان ناگهان بر بغداد هجوم آورند تا سنه
سنه ۶۵۶ھ ششصد و پنجاه و شش هرگاه وزیر خلیفه از انتظام کار زبون خاطر خواه پرداخت
اهل تاتار بجمعیت دو لک نفر زیر سالاری هلاکو خان ابن تولی خان ابن چنگیز خان
بر بغداد هجوم آورده لشکر خلافت را که معدودی قلیل الافراد بودند هزیمت سخت داده
بر در شهر نا شورا و د داخل بغداد شدند تا چهل روز قتل و نهب عام مصروف ماندند
جمیع طبقات از اکابر حکما و علما و امرا و اعیان دولت و اشراف خلافت

و خود خلیفه حضرت و دیگر خلائق از زنان و مردان و صبیان از دست کفّار شربت قتل چشیدند عدد مقتولان بر ده لک تجاوز نموده اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ شعراء روزگار اشعار جگرسوز در مرثیهٔ زوال خلافت نوشته اند از انجمله مطلعے از مرثیهٔ شیخ سعدی قُدِّسَ سِرُّهٗ ثبت قلم مصیبت رقم می اُفتد

بیت

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین	بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین

این اوّل نرد دغا و غدر لیست که اهل شیعیه بمات نمودن شاه دین مصطفوی بر شطرنج دهر ناپائدار بدست استعانت کفّار باخته اند گاہے پیش ازین اسلام بدست کفّار چنان پہلو خورده و نه کسے از اهل اسلام برچنین غدرے بدانجام کمر جرأت بسته هرچه فتنه و فساد برپا کرده بے توسط کفّار کرده اند که موجب هدم خانه از بنیاد نشده رفته رفته آن گونه غدر پُر خسران نزد هر فرد از مسلمانان درجه بدرجه سر سنّت مؤکده و واجبه کشیده اکنون بمرتبهٔ فرضیت رسیده است رونده صراط المستقیم را باید که هر وقت از فریب غول همقومی هراسان بوده درین بیابان غربت کاربند شود

(پہلو خوردن یعنی صدمه خوردن)

بیت

گر خود رقیب شمع است احوال ازو بپوشان	کان شوخ سر بریده بند زبان ندارد

اکنون باید و انگریست که آن همه خون ریزیهاے مظلومان اسلام و استیصال خلافت خیر الانام علیه السلام یا از نفس تفضیل خلیفهٔ چهارم نتیجه بیتوان داد یا از چیزے دیگر که در ضمن آن تعبیه شده اوّل مردود و ثانی مقبول باز باید و انگریست که قیاس دولت اهل سنّت بعد تسلیم چه نتیجه داد مطلب وزیر حاصل نشد و خلافت برد مردود خلافت چه نتیجه شد مسلمانان مردند که در ایام خلافت همه در سلک برادری

ثلکه منظوم بوده مالک جهان بودند واکنون مملوک جهان شدند و مملوکیت عبارت است
از مردن در زندگی که بدتر از مردن بی زندگی است بعد مردن خلافت عباسیه
دیگر دو دولت اسلامیه مغولیهٔ تیموریه و ترکیهٔ عثمانیه بشوکت و قوت
تمامتر بالیده اند که اوّل سرور ایشیا بود و ثانی سرور یورپ و افریقه هر دو دولت
در احیاے مرده تن خلافت بدم مسیحائی نکوشیده خود دعوی خلافت بی سند
نموده بر خود پیچیدند آرے ادّعاے دولت عثمانیه یک گونه مستند مینماید که بعد
استیصال خلافت عبّاسی لبقیة السیف از ان خاندان گرامی در حمایت سلاطین
مصری آمده از براے نام خلیفه وار می زیستند که اکثر شاهان متشرع اسلام از راه
تبرّک و احترام مناشیر حکومت خود از مهر و دستخط ایشان خواستندے و زر و سیم و دیگر
تحائف و نعیم بخدمت ایشان نیازمندانه فرستادندے سلطان سلیم اوّل عثمانی
سنه ۹۲۲ھ درسنه نهصد و بیست و دو هجری هرگاه دیار مصریه را از قبضهٔ سلاطین مملوکیه کشاد
از ان خلفاء مقیم مصر محمد نامی خلیفه را در انجا یافته علم مقدّس و شمشیر و بالاپوش
مبارک حضرت علیه السلام که همچون آیت خلافت نسلاً بعد نسلٍ بدست عبّاسیان بود
باستر ضا و استمالت از و بگرفت چنانچه از تاریخ انگریزی کریسیی نامی که وقائع
دولت عثمانیه را رقم کرده است این امر بخوبی ظاهر میشود امّا ظاهر است که خاتمی که
بتسخیر عالم علم گشته تنها برکت خود نبود بلکه برکت آن ببرکت انگشت سلیمانی باهم پیوسته
چنان نمود چنانچه حضرت حافظ قرآن رموز دان فرقان علیه الرضوان میفرماید بیت

گر انگشت سلیمانی نباشد	چه خاصیت دهد نقش نگینے

بار آتش همان اختلاف که دار الخلافت را پاک سوخته است در عنفوان شباب

هر دو دولت تیز افروخته شد سلطان سلیم قبل یکسال فتح مصر در نشاندن آتش
فساد و اختلال از دائرهٔ اعتدال بیرون رفته اولاً چنان بکوشید که چهل هزار
شیعه را دریک روز آب شمشیر نوشانیده و سی هزار را از هر حبس دوام خورانیده
مملکت خود محفوظ داشت و ثانیاً باستیصال این مذهب بر شاه محمد اسمٰعیل صفوی
که حامی مذهب شیعه در کشور پارس بود لشکرے جرار کشید اگرچه او را با مریدان
و لشکریان او بسیار ذلیل و خوار نمود لیکن مطلب سلطان که بیخ کنی مذهب شیعه بود
اصلاً حاصل نشد که هرگاه سلطان سلیم باعث ناملائمی آب و هوائے فرس و نارضی
سپاهان خود به روم بازگشت شاه محمد اسمٰعیل از روے پوشی بیرون آمده
بر تخت سلطنت نشست و پراگندگیها بجمعیت باز آورد و از ان باز تا این زمان
دولتِ عثمانیه در امثال این مسئله احتیاطے تمام بکار برده عزت اولوالامری را
با چندین مخالفین قوی دست یورپ که بچهار سوے او انگشتری وار حلقه زده است
هنوز نگاه داشته اما دولتِ تیموریه برخلاف عثمانیه در اشتعال و تربیت آتش خود
بکوشید که تخت سلطنت بر هوا پرید و نتیجهٔ اختلاف از پردهٔ تفضیل بیرون کشید
که هر دو فریق برخر خود چه خوب نشستند بر ناظرے هوشمند پوشیده نیست[له]
اکنون باید وا نگریست که حالیا سنیت و شیعیت در بازار جهان چه قیمت گران
دارد در بادی النظر نیم نانی بیها ید چه افسوس آن هم در ایام عاشورا ر بسیار گران
باشد نمی دانم که اگر نظر تحقیق تیز کرده شود چه قیمت ورزد معهذا سبب این
نازوادا و شور و صدا از دهان ایشان بلند شده گوش با هوش مینخراشد چیست
مدرک نمی شود چه هرچه از اختلاف رسیدنی بود رسید اکنون چه ماند که لایق بانگ گردن

له [illegible] ۱۲

غول حسد باشد ازینجا ختم سخن برین مصرع عبرت بنیاد افتاد ع

زشتیٔ اعمال ما صورت نادر گرفت

فرقهٔ غیر مقلدان

باید که نام ایشان در یک فرقهٔ متعینهٔ مشهوره از فرق هفتاد و سگانه مندرج گردد تا وجود نابود ایشان ناقض حصر کلام وحی نظام نباشد و سامعین در بارهٔ اهل قبله بودن ایشان متردد نشوند تحقیق خامه اینکه این کسان در فرقهٔ اسرائیه که قیاس را یکقلم باطل گویند داخل اند چه حاصل مقصد این عجمیان چنانچه میگویند اصلاح همان اغلاط اسلامیه است که زائد از یازده سال در عرب و عجم بجاے صحت رواج پذیرفته تا بر مائدهٔ کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ[له] صف هندی نژادگان بعد صف صحابه رَضِيَ اللهُ تَعَالَىٰ عَنْهُمْ بلا فاصله واقع گردد اصلاح اغلاط همه فرق اسلامیه ازین مرشدان بیتواچه شود که بسا خضر راهنما هم درین وادی گم شده اند

بیت

درین ورطه کشتی فرو شد هزار	که پیدا نشد تختهٔ بر کنار

ازینجا بعض فرقه که موجب نزدیکی صف ایشان باشد مورد اصلاح قرار یافته ناگزیر بگردن سنت و جماعت در آویختند که عدد ایشان بر روے زمین از مجموع فرق باقیه هم چند در چند بیشتر است و حامی ملت ایشان که پادشاهان اولو العزم بوده بشمشیر حمایت داد دین خواستند بجوار رحمت حق پیوسته اند و انواع پراگندگی بحال ایشان راه یافته از هجوم مصائب شتی جان بلب اند پس گوے و چوگان لعب بے پایان و میدان هوس بس فراخ و بیکران فرصت را غنیمت شمرده

[له] ترجمه: شما بهترین امت هستید که برای نفع مردمان پیدا آورده شده اید ۱۲

در اصلاح ایشان کمر جرأت لبستند و این معنی صورت نمی توان لبست مگر اینکه
تقلید پیران ملت ایشان که عبارت از ائمهٔ اربعه اند باطل کنند و ابطال تقلید
از روے لزوم میخواهد که بالفعل هر کس مجتهد شود و آن محال وحالانکه بدون
ابطال آن غرض اصلی حاصل نمی شود پس ناچار همان غرض او بارهندی نژادگان
را کشان کشان بدین آورد که اوّلاً به بطلان قیاس قائل شوند تا موجب
بطلان تقلید ائمهٔ اربعه نزد جهلاے هند گردد و بیشتر مسائل خلافیه بر ان
تفریع نموده نتیجهٔ خاطرخواه برآرند این است تحقیق دخول غیرمقلدان
بزمرهٔ فرقهٔ اسهریه امّا باستماع نام نو ایشان که در فهرست فرق معدودهٔ
اسلامیه مندرج نیست می توان شد که سبب وحشت و تفکر بدل سنیان
ناواقف الامر گردد پس برفع وحشت میگوید که این گونه فرقه در ایام گذشته
برنگے دیگر نقش گرفته قوی دست سلطان سنّت را که خادم حرمین شریفین است
بس پریشان و تنگ نموده چنانچه در سنه یازده صد و یازده هجری محمد ابن عبدالوهاب سنه ۱۱۱۱ھ
نامی در بلاد عرب بمقام نجد متولد شده بعد فراغ از تحصیل علوم در سنه یازده صد و
چهل و سه باصلاح مذاهب کمر همّت چست بست حسب موقع برگزیده وقتاً نوقتاً سنه ۱۱۴۳ھ
درمیان عوام الناس و اهل بادیه شهرت داد که طریقهٔ مردمان حال پُر از شرک و
ضلال است مردے ذکی و چرب زبان و شیرین بیان بود غوغاے خلایق
و اعراب بوادی دست بدامن او دادند روز بروز قوت تعصّب او بلندی گرفت
و بر اکثر دیار عرب مستولی شد تا آنکه صیت غلبه و رعب او بدل دولت عثمانیه
هم جاے استوار گرفت این اصلاح و تغلّب پسر عبدالوهاب تجدّد گاہ بنام پدر

موسوم بوہابیت شدہ انواع فتن و بلایا بر ملت سواد اعظم برپا نمود و منافذ
کاروان و زائران حرمین شریفین و ممالک عثمانیہ از تاخت و تاراج باغیان
بس خطرناک افتاد و قضارا دران زمان حضرت سلطان سنت از استیلاء و غدر
دشمنان سلطنت در چہار موج مصائب و شدت درہم افتادہ جہان بلب بود
بدادِ این ستم یاجوجی با تدبیر سکندری نتوانست پرداخت رئیس طاغیہ محمد ابن عبدالوہاب
تا سنہ دوازدہ صد و شش ہجری ماسوائے طائف و مکہ و مدینہ اکثر بلاد عرب را سنہ ۱۲۰۶ھ
بزور طغیان تسخیر نمودہ خود بہ تسخیر ملک الموت افتاد و عبداللہ ابن سعید نامی
جانشین او شدہ تا سنہ دوازدہ صد و بیست لشکر سلطان را متواتر ہزیمت سنہ ۱۲۲۰ھ
دادہ بر طائف و مکہ و مدینہ استیلاء یافت تا آنکہ در سنہ دوازدہ صد و بیست و ہفت سنہ ۱۲۲۷ھ
حضرت سلطان محمود محمد علی پاشا والی مصر را بقتال باغیان شائے عالی ارزانی
فرمود بر طبق آن لشکرے جرار بسرداری پسر پاشائے نامدار بانتقام وہابیان
خونخوار فرستادہ شد اوّل محاربہ در مکہ معظمہ رو داد لشکر سنت منصور و مظفر
شدند و باغیان منہزم و منتشر لشکر منصور پے در پے جنگیدہ وہابیان را ہر جا
مغلوب ساختند جمیع بلاد عرب از جور ایشان رہانیدند و جمعیت ایشان را پراگندہ
کردند و امیر ایشان عبداللہ ابن سعید اسیر افتادہ بہ قسطنطنیہ فرستادہ شد
و در آنجا سر رئیس بغات بہ شمشیر سیاست بریدہ آتش فتنہ فرونشست وللہ الحمد
راقم الحروف سوانح عمری سرور وہابیان در کتب عربی و انگریزی مثل
الدرر السنیہ فی الرد علی الوہابیہ و تاریخ کریسی دربیان دولت عثمانی
نیکو مطالعہ کردہ ازان مبرہن می شود کہ اصل مراد او تاج سلطنت بود یا غنائم بغیۃ

ظاهر است که چنان مہمے عظیم الشان بچنین قلندرے بے خانمان گویا خرق والتیام[له] آسمان است لہذا این خیال خام او را برین آورد که اوّلاً ایجاد مذہبے جدید که برخلاف مذاہب اربعهٔ سنّت باشد کمر ہمّت به بندد خواه بایکے از باقی ہفتاد و دو گانہ فرق اسلامیه سازگار افتد خواه نیفتد و آن ایجاد مستلزم است که اوّلاً بہ بطلان قیاس قائل شود که باصل عقیدهٔ مقلّدان حال موافق برآید از ینجا است که ایشان نیز بفرقهٔ وہّابی ملقّب شده اند و تکمیل چنان مہمے که قوّتے زبردست سلطنت سنّیه سخت مانع و مزاحم باشد چه گونه صورت بندد مگر اینکه بنام اصلاح عام شہرت داده باصل مطلب یعنی تباج سلطنت سنّیه بانجام نبوّت جمہوریّه دست زند اکنون بتعمیق نظر ملاحظه باید کرد که حدوث بلاے اسریّت و وہّابیّت در بلاد ہندی بازبه پیرایهٔ غیر مقلّدی براے کدام مطلب نہانی و نتیجهٔ نیک شگونی روے داده است از طرز کردار و رفتار ایشان نیکو ببرہن میگردد که ہرچه از احکام اسلام از نماز و روزه و حج و احرام گاه بگاه بصد پراگندگی بجا آورده میشود آن نیز موقوف و معطّل افتد چه ایشان ہنود و نصاری را که از ماہیت اسلام ہم وقوفے ندارند دیده و دانسته در ترجیح غیر مقلّدی و فروعات مذہبی حاکم و فیصل مقرر کنند بلیت

صلاح کار کجا و من خراب کجا		ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا	

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ خردمندے تجربه کار نیکو بداند که تخمین و تقدیر قیمت متاعے بتجویز چنان دلالان که از حقیقت آن بیخبر باشند مستلزم است که اہل معامله کساد بازاران بدل میخواہند دیگر اینکه تقلید ائمهٔ اربعه درختے است که زائد بر یازده صد سال پیوسته از باد بہاری بالیدن شاخسارش

[له] خرق یعنی دریدن والتیام یعنی بہم پیوستن خرق والتیام آسمان نزد حکما محال است ۱۲

باوج فلک سر کشیده و بیخش بزیر گاؤ زمین فرو رفته و برگ سایه دارش در سائر شرق و غرب رسیده و ثمر خوش ذائقه اش بمذاق اهل سنت چنان چشیده که زوال لذت آن از روے قیاس صحیح تا روز حشر محال است پس از فتنه انگیزی غیر مقلدان قلندر صفت هیچ نتیجه نمی توان داد مگر اینکه ظاهر شعار خدا پرستی که هر چه بر روے زمین نمایان است فی الجمله رنگ شکسته چه حالیا اهل سنت از تاج سلطنت هند محروم گردیده چوبے ناتراشیده و بدریشه گردند و سنیت خود بیغم نالے میفشردند پس بالفرض اگر چنین کسان ترک تقلید امام اعظم علیه الرضوان گفته بتقلید غیر مقلدان هند گرائیده از دست گدایان چه خیزد که تهی بطون مرشدان را سیر نخورانند مگر اینکه اگر اندکی اندک خیلے گردیده بکار روند چهار روده فراخ در آید آن هم فی زماننا بس غنیمت بجائے سلطنت متصور می شود و گرنه از روے حقیقت مذهب کس همان است که نفس اماره پسندد ع للناس فیما یعشقون مذاهب

فرقه نیچریان

باید دانست که نیچر لفظ انگریزی است بمعنی طبیعت هرگاه یائے نسبت در آخرش لاحق شود مفید معنی صفتی گردد یعنی کسیکه فقط ماده و طبیعت را خالق کائنات گوید حدوث چنین بلائے خانه ویران امرے نو نیست که باستماع آن قلوب موحده وحشت خورند این بلا اولاً در سرزمین یونان سر نموده که حکماء آن دیار قبل بعثت حضرت عیسی علیه السلام دو فریق بودند یکے جماعت متالهین و خداپرستان مثل حکیم فیثاغورس و افلاطون و ارسطو و غیرهم که مقر بودند که برائے سائر موجودات علوی و سفلی خالقے ازلی و ابدی است که بصفات غایت کمال موصوف و از حدوث و نقص

وزوال منزّه بوده از همه بے نیاز و هیچکدام از کائنات بصفت و تنزیه او تعالی شأنه
نمی توان رسید دعوی خود چنان بکرسی نشانده که عقل بجز چشم دیده چیزے دیگر
نمی توان گفت عقائد این گروه عالیمقام اکثر بعقائد صوفیهٔ اسلام متشابه بوده
نتیجه میدهد که بعثت پیغمبران علیهم السلام براے هدایت جهان حق است و ثواب
نیکی و عقاب بدی بدار اخروی لازم ازینجا است که علماء سنّت و جماعت بسا کلمات
نصیحت آمیز این گروه را بنظر اثبات حقیقت و تقویت اسلام در تصانیف خود
انتقال فرموده اند و دیگر جماعتے بطبیعیین یعنی نفس و مادّه پرستان موسوم شده
اند بجز مادّه و مادّیات که مدرکه حواس اند چیزے چنان موجود بالذات نیست
که خالق کائنات باشد بلکه سائر اشیاء به تاثیر طبیعت خود نقشے خاص گرفته و
یکے از خود فنا پذیرد و دیگرے از خود حادث میگردد همچنان تا غیر نهایت این
قیاس وهمی اولاً از حکیم دمقراطیس تالیف یافته بسا نتائج فتنه انگیز که بهترین عالم
توحید اند و بر بنا ظرجاهلیان وانمود نتیجه میدهد که قیود شرعی و ثواب و عقاب
اخروی یکقلم باطل و مرفوع است مسلّم است که صفت بهیمی در طبائع انسانی
بر صفت ملکی غالب که بسبب همان غلبه اکثران طریقهٔ مطلق العنانی را بسیار پسندند
ازینجا پیروان این مذهب یوماً فیوماً بکثرت افزودند بیشتر بر عقائد و قواعد خود
اعتراضات معقوله از هر سوے دیدند درمیان خود باهم اختلافات کرده گاهے
بقدریت مائل شدند و گاهے بجبریت و گاهے به تناسخیت قول متاخرین این گروه آنکه
مردم پیشتر بوزینه بودند بمرور دهور رفته رفته صورت آدم گرفتند چنین کسان
نزد جمیع اهل ادیان در دائرهٔ ایمان بیگمان داخل نمانده از بحث قلم دور می افتد

اکنون بنظر تحقیق و انصاف باید دید که این گروه نیچریان که در هندوستان
بدان علم شده هر روز افزون می شوند آیا فی الحقیقت نیچری اند یا یکے از
فرق هفتاد و سگانهٔ اسلامیه تحقیق قلم احتیاط رقم اینکه ایشان از فرق هفتاد و سگانه
در فرقهٔ تارکیه که ماسوائے ایمان چیزے دیگر فرض ندانند داخل اند چه این کسان
خود را نیچری نگویند بلکه همچون فرقهٔ تارکیه بتوحید الٰهی و تصدیق نبوی معترف
بوده از حدود اسلامیه هر حکمے را که حسب زعم خود موجب تکلیف شمارند طرح
میدهند این معنی از روے مطابقت و دلالتے روشن دارد که ایشان بجز ایمان
چیزے دیگر فرض ندانند درین صورت اطلاق لفظ نیچری بر ایشان حسب قوانین
مقررهٔ ایمان بے محل می افتد بهر کیف حدوث چنین فرقه بحق اسلام مصیبتے تازه
نیست که قلوب مومنین اکنون پهلو خورند بلکه این گونه بلیه در اسلام با وضاع مختلفه
بسیار رخ نموده بعد چندے بپاداش اعمال رسیده مصیبت فقط همین است
که بالفعل اهل اسلام از دست دیو حاسد و نفاق و دیگر اهرمن زادگان سخت
گلوگیر شده دم غرغره میکشند درین حالت نازک ظهور این بلا زیاده برین نیست
که در الم سکرات شدتے نماید باز بنظر تعمیق باید دید که مرشد و بانی حال چنین
فرقه از ذاتهٔ عمل خود اندوختن کدامی خرمن نیت داشته و علم مخصوص خود که
از عقیدهٔ بالا مستنبط می شود چرا مختفی نهاده از اقوال و افعال او که هرچه بگوش
تحقیق رسیده است منکشف میگردد که اصلاح و تجدید عام در حدود اسلام چنان
میخواهد که سبب هزیمت تباه و دولت مسلمانان بوده بسر دفتر روزگار نام او زنده پایدار ماند
و آن اصلاح حسب زعم او نتیجهٔ خاطرخواه نمی توان داد مگر اینکه اهل اسلام

ازقیود احکام شرعی یکبارگی مطلق العنان شوند این امر بالذات چنان مشکل ترین
مهمات است که اگر سلاطین روئے زمین هم بالاتفاق در اجراء آن کمر همت و
زیردستی بندند آخر همگنان تن بعجز دهند چه جاے مشتے از گدایان هند چنین
مهمے عالی از روے عاقبت اندیشی ناگزیر میخواهد علم مخصوص از مسامع عام
مخفی بوده به پیرایهٔ نو جلوه گر گردد تا اظهار راز موجب وحشت و برهمی عامه نگشته
مطلب دلی با نبساط و آسانی حاصل شود اکنون باز باید دانگریست که مرشد
فرقه را بر چنان مهم سخت ترین کدام هوس تکلیف داده حاشا نه بر انگیخته است
از روے ظن غالب دو هوس متحقق میگردد یکے فراخی هنود بنگاله و دیگرے
سر بلندی نصاراے یورپ چه بیشتر هنود بقید مذهب مانده همچون گداے بے نوا
از تمتع ثروت و لذات دنیاوی محروم بودند اکنون که به ترمیم مذهب خود آزادانه
هر کار میکنند مالدار و خوشحال میزیند و نصاراے فرنگ مادام که در بند تقلید پوپ
روم یعنی خلیفهٔ شریعت الشان مربوط بودند اختر دولت الشان بحضیض بود
و وقتیکه آن بند برهم گسیختند نیر اقبال روز بروز سر باوج کشیده درخشان درخشان
گردیده اکنون بدین پایه رسیده که رسیده تد در تاریخ انگلستان مرقوم است که
شخصے بنام مارٹن لوتھر در سرزمین جرمنی بمنصب پادری رسیده در سنه پانزده صد
سنه ۱۵۱۷ع وهفده عیسوی از مقالات او مقالهٔ نود و پنجم را بدین مضمون بر در کنیسا وٹنبرگ
آویخته اعلان داد که مذهب حقانی منحصر بر همین عقیده است که بحضرت عیسی
علیه السلام ایمان آورده شود و فقط و نیز امر لسلیقه و جرأت تمام خاطر نشان نمود
که هر کس بلحاظ مذهبی حقے دارد که خود انجیل مقدس بخواند و بران عمل کند

وازتقلید خلیفۂ دوم خود ایکسوے سازد مورخین یورپ بالاتفاق میگویند این
گفتار واعلان پادری لوتر درسائراطراف یورپ اثرے انداخته حالت آن
وقتاً فوقتاً ازپستی برچنان بلندی برداشت که آخر برباقی ربع مسکون گوے
سبقت بردلیس ہمانا ازابتدار اصلاح مذہب تاریخ عروج یورپ شمرده میشود
انتهٰی حضرات مسلمانان ہند که دولت موروثی خود وحظوظ نفسانی باخته اند
حالا بفقر ہنودی و قحط یورپی مبتلا گردیده دم تمخمصه میکشند وازاسباب فراخی
آباءِ خود بیخبر زیسته وازعلم حقائق تاریخی ومکافات اعمالی غافل بوده بمهانا
لقمۂ تر ہنود ونصاریٰ اشک حسرت میریزند وآب بدہان میگردانند وبدانستن
اسباب ترقی ہردوقوم برفراش استراحت بے وضو خوابیده از پہلو به پہلو
بیقرار غلطیده استخاره میطلبند ہرگاه مجسمۂ اعمال ایشان صورتے مشوشه گرفته
درخواب تماشاگر شود از معبران نامی با اضطراب وقلق کلی تعبیرش پرسند اکثران
خبط وغلط کنند که چنان تعبیرے نشان نمی دہند که بآرام وآسانی لقمۂ توانگری
بدہان فرو رود معبرے لوتر صفت کجا که باز بدم عیسیٰ بفریاد قحط ہندی رسیده
ازحالت مخمصه برہاند پس حضرت مرشد فرقه موقعے بس مناسب دیده بصفت و
لیاقت لوتری رخ زیبا وانمود وزبان مسیحائی بتعبیرے دلپسند برکشود که ازصورت
مشوشه خوابی متحقق میگردد که ترقی اہل اسلام نیز مانند عروج ہنود ونصاریٰ
برتغییر واصلاح مذہب موقوف است اگر دولت میخواہند باید که ازاحکام شرعی
بقدر ضرورت نفسانی طرح دہند این تعبیر برقیاس حالات ہردو قوم بس دلپذیر
افتاده مذہب تارکیان درزمین ہند یله جابجا منتشر شدن گرفت

بعض وحشتو خوابیده کی ایران رکی اہل دنیاوی ترقی موقوف بر حصول دولت باشد ۱۲

برمتتبعان احوال عالم پوشیده نیست که این تعبیر یکقلم باطل که قیاس مع الفارق است
چه مذهب مقرر هنود کجا است که مقیس علیه اصلاح اسلام گردد گیرم که مذهبے مقرر است
امّا از روے انصاف نظر باید و اکشود که مسلمانان و هندوان وسط و مغرب هندوستان
بعهد سلطنت اسلامیّه از مناصب جلیله سرفراز گشته صاحب حشمت و شوکت بودند و
بیچاره هندوان بنگاله ازان نعمت محروم مانده همچون گدایان دهوتی پوشان و
اشک ریزان زیستندے پس عدالت حقّانی صمدیت درین وار غربت حسب سنّت
مستمرهٔ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ تدارک حال فرموده بدور
سلطنت انگریزی پایهٔ هنود بنگالی بیفزود و ازار و قمیص و محاسن دراز و لقمهٔ تر
بخشود و بگذار بیچارگان را که براے چندے ازان تمتّع گیرند تا نوبت بدیگر مستمندان
برسد مصرع ای نعیم لا یکدره الدهر دربیان شیعیت نیکو
ثابت گشته است که ترقّی اهل اسلام بدین سبب بود که ایشان در عقد تقلید خلیفهٔ اسلام
محکم بسته شده همه تن در امور دینی و دنیاوی همراے بودند و سبب ذلّت و ادبار
ایشان فقط برهم گسیختن همان بند گردیده امّا ترقّی نصاراے یورپ بر خلاف
اهل اسلام بدین جهت رخ نموده که ایشان از بند تقلید خلیفهٔ عیسائی برهم پاشیده
هر کس خود مختار بر آمده و سبب تنزّل ایشان نگاهداشت همان بند بود درینصورت
ترقّی اهل اسلام بر قیاس ترقّی نصاری چگونه انطباق پذیرد بگوش هوش باید شنید
مصرع به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا بلکه سبب حقیقی درباب
تنزّل و ترقّی همان است که درینجا بالا گذشت چه هنود و نصاری باوجود اصلاح مذهب
درمیان خود اختلافات مذهبی بسیار دارند که هریکے همقوم مخالف خود در امور مذهبی

بنظر تحقیر و نفاق می بیند لیکن چه سبب است که آن نفاق در امور دنیاوی اصلا
بتحاسد نیا نجامیده هر کس یکدیگر را از همقوم بخلوص محبت دلی پیتی دهد که موجب فراخی
و کامرانی عام می شود بر خلاف اهل اسلام چندانکه ایشان در اختلافات مذهبی در افتند[له]
برافتند چه سبب است که نفاق مذهبی ایشان که از اختلافات برخیزد در امور دنیاوی مودّی
بتحاسد جانی و مالی گردیده هر کس از معاونت هم مذهب خود پهلو تهی کند که باعث تنگی
و ناکامی عام می گردد و گرنه بر نظر حق بینی پوشیده نیست که در بتولا حضرات مسلمانان
بامید ترقّی و فراخی نان در بارهٔ تغیر مذهب از هنود و نصاری هیچ کم کرده وجه دقیقه
فرونگذاشتند اما دست سنّت الٰهیّه و نوبت زمانیه به تیز شمشیر تحاسد و نفاق قومیّه براه
ترقّی دولت فانیه سخت مزاحم می شود درینجا بسرّے دقیق نظر تیز باید و اکشود
که آن همه تحابب و معاونت عیسائیان چنانکه در بارهٔ ثروت و شوکت دنیاوی
بس مددگار افتاده در نفس ترقّی دین عیسائی چرا معاون و کارگر نمی گردد و این تحاسد
و مزاحمت مسلمانان چنانکه براه ترقّی دولت و حشمت دنیاوی سخت مانع ایستاده
براه نفس ترقّی دین اسلام چرا حائل نمی افتد انگریزی بنام کپتن بٹلر بحیرت
و عبرت پُراثر درین باب تحریرے دراز با لسانکات راز و نیاز نوشته در مشهور
اخبار نامهٔ ٹائیمس شهرت داده که آنرا اخبار اُردو گائیڈ کلکته بتاریخ
بیست و دوم ماه دسمبر سنه هیجده صد و هشتاد و هفت عیسوی به اردو ترجمه کرده ۱۸۸۷ء
شائع نموده است خلاصه اش اینکه با وجود این همه رعب و شوکت و حکومت
و شان و تقویت و تحریص و زرپاشی نصاری و نصب پادریان جا بجا بغرض ترویج
دین عیسائی سعی ایشان یکقلم ناشکور بر آمده که عیسائیت به نسبت اسلام بدرجه

[له] درافتادن یعنی باہم جنگیدن و فتور زدن و پیکار کردن و در افتادن بجنگ کردن
[له] برافتادن یعنی نیست و نابود شدن

عُشر عشیرهم کامیاب نشده حالانکه ضعف و تهیدستی و خواری شامل حال مسلمانان بوده کسے از ایشان در اشاعتِ احکام دینی ترغیب و زرپاشی از کجا کند که طاقت تہی هم ندارد معهذا از روے حساب صحیح تحقق میگردد که از میان عیسائیان و دیگر مختلف مذہبیان هند هر سال تخمیناً شش لک نفر مسلمان میشوند که در جنب آن عدد لو عیسائیان گویا بمرتبهٔ صفر می نماید انتهیٰ راست فرمود خداے عزّ و جلّ [1] هُوَ الَّذِیْۤ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی وَدِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ كُلِّهٖ وَكَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیْدًا ؕ پس از تقریر بالا نیکو هویدا گشت که نه پابندی مذہب مانع ترقّی دولت است و نه آزادگی ازان باذل افزونی بلکه مانع و باذل چیزے دیگر است و آن سنّت الٰهیّه حسب عدالت مرضیّه حضرت حافظ قرآن علیه الرضوان میفرماید

بیت

	سکندر را نمی بخشند آبے		بزور و زر میسّر نیست این کار	

امّا چونکه روندهٔ صراط المستقیم از مرضیِ حق که درین باب چون است وقوفے ندارد لهذا او را باید که طلب ترقّی دولت بر هدایت عقل و شرع نماید پس اگر کامیاب شود مشکور برآید و گرنه معذور آیا صحابهٔ کرام و تابعین عظام بر فقر و فاقه قناعت نه فرموده و باشدّت جمعیّت و قلّت اوزار در میدان کارزار رونده دار نبوده و شمار نگذارده و بر دشمنان ظفر نیافته و بر خاک درویشی و فروتنی نشسته و بر عرش نشینان تعلّی و بزرگی حکومت نرانده [2] فَاعْتَبِرُوْا یٰۤاُولِی الْاَبْصَارِ

[1] ترجمه او خدا ایست که فرستاد رسول خود را به هدایت و دین حق تا غالب کند آن را بر همه دینها و بس است خدا گواه ۱۲

[2] ترجمه پس عبرت گیرید اے صاحبان بصارت ۱۲

فرقهٔ علماء و مولویان

مولویان هندوستان باستثناے اسلام آباد و حوالی آن دو فریق اند یکے

عربی دانان و دوم انگریزی خوانان وجود فیاض هردو جماعت به تشنگی عامهٔ مسلمین که ایشان را بس سراسیمه و مضطر و حزین ساخته است سرابی است حسرت افزا اما طائفهٔ اولی که عدد ایشان بدیار بنگاله بعلت عدم تقویت و ناقدردانی اهل اسلام بسیار کم است چه سیراب کنند که خود بیچارگان برفع حرارت تشنگی خویش بسایهٔ تقلید مولویان انگریزی دان غلطان نشسته دم سرد میزنند و راحت میطلبند و عربی دانان وسط و مغرب هند اگرچه از روی عدد بیشتر بوده باستقلال هم میزیند تاهم چه زلال بخشند که خود ناموران از گرمی اَنَا وَلَا غَیْرِی بی خریدار حیران و عطشانند که دعوی علم و فضل ایشان اکثر منحصر است یا بر ترویج مذاهب خلافیه و مسائل وعظیه یا بر تدقیق مباحث منطقیه و دلائل فلسفیه بچنان نازو ادای که بیخ کن اساس خانهٔ اسلامی و برهمزن عالم برادری دینی باشد از حضرات مروجین بعضی همه اوقات گرامی با بیجا دلو مسائل دینی صرف کنند تا هنگامهٔ اختلافات و خصومات باهمی و شورش و خروش عامی برپا گردیده آوازهٔ کلمات پیران بمسامع جهانیان رسیده عدد مریدان زیاده شود که موجب سیری شکم و فرج باشد بیت

دو چشم و شکم پر نه گردد بهیچ
تهی بهتر این روده پیچ پیچ

و برخی بصنعت وعظ و پیری و مریدی سرگرم بوده بعلامت هدایت عامه سربلندی بر سر پیچیده با جماعتی از مریدان و عیاران و دیگر ساز و سامان قدم برکت از خانهٔ دولت بیرون گذارند و گرد جهان بپویند هر جا بیکه جانوران فربه لایق خدمت و اطاعت یابند برای چندی در آنجا خیمهٔ اقامت برافراشته به تسخیر ایشان سعی جمیل بجا آرند مصاحبان پرهیزگار شواهد کرامت آثار چنان جلوه دهند

که پیران گاہے بر فلک پرندہ گاہے ملک شوند الغرض از ایشان چنان عجائب
وخوارق عادات حسب موقع بظہور آیند که ہم چالاک ترین واعظان اسلام آباد که
غرائب حالات ایشان در باب دوم قلمی شد گرد آنہا نمی توانند رسید سبحان اللہ زہے
عالی ہمتی است که این مرشدان جمیع خوارق عادات را که فقط الغرض زرکشی وانمایند
بدعوی وراثت ترکۂ سرور کائنات عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّلٰوةِ متوجہ می سازند
مسلّم است که مراد از ترکہ ترکۂ دنیاوی مثل زر وسیم نیست بلکہ ترکۂ اخروی است
وآن دعوت عامۂ خلائق است براہ راست الٰہی که کیفیت آن بزبان پاک قرآن
بیان میفرماید اُدْعُ إِلٰى سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ مراد
از حکمت درینجا بالاتفاق علمے است که ہموارہ با عمل مقرون باشد واز موعظت حسنہ
کلامے است که بمحض نصیحت وشفقت مخاطب از متکلم صادر شود ومنظور ہمت او
فقط اجرت خدا باشد این دو وسیلہ کیفیت دعوت است از نفس آیۂ کریمہ مفہوم
ومشروط میگردد قطع نظر از شرائط دیگر که علماء راسخین رَحِمَهُمُ اللّٰهُ تَعَالٰى
بدان افزودند از مطالعۂ سوانح عمری حضرت رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِيْنَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ
صَلَوَاتِ الْمُصَلِّيْنَ که گاہے زائد بر ہفتہ در مطبخ گرامی آتش نسوختے وسنگ
بر شکم مبارک بستہ بر دو سہ خرما وجرعۂ آبے قناعت فرمودہ وبر جا که فقر ودرویشی
خفتہ بے اخذ زر وسیم منصب دعوت حقہ بچہ حکمت عملی وشفقت عالمگیری بجا آوردہ اند
بر ناظرے ہوشمند پوشیدہ نخواہد ماند که حالا دعوی جماعت علماء وورثۂ انبیاء که
باوجود داشتن مال کفایتی بغرض جمع اموال فانی یا بپاس اغراض نفسانی در ادائے
حق وراثت خیر البشر ہرچہ از حکمت وعنایت بے ثمر بر امت مرحومہ بے سر وانمایند

چه قدر صحیح باشد که ازان ظهور ہدایت و برکت در میان عالم مترقب و مترتب گردد
باید دانست که حکیم ارسطاطالیس که اُستاد و مشیر اسکندر رومی بود اوّل کسے است
که علوم موجده و مروجۂ حکماء یونان در سلسلۂ ترتیب نظم داده در میان مردمان
راہ تعلیم و تعلّم واکشود ازینجا حکماء اسلام او را معلّم اوّل گویند پس تر آن ہمه فنون
از حکمت و منطق و طب و ہندسه و ہیئت و غیره بحکم خلیفه مامون که در سنه دو صد و
218ھ ہیجده ہجری وفات یافته است اکثر بزبان تازی بے ترتیب ترجمه شده در میان
اہل اسلام انتشار یافت و فتنۂ عظیمه در شریعت حقّه برپا نمود که بعض دلائل عقلیه
فلسفی بر مسائل عقائد اسلامی مثل حقیّت معراج و عذاب قبر و حشر و نشر که در کُنه دقائق
اسرار آن بجز عقل نبوت پے نمی توان بُرد دست غلبه بر داشت پس علماء اسلام
بداد این ستم یونانی به تیغ زبانی تیز پرداخته در عہد خلافت المطیع لِلّٰه ابوالقاسم
اوّلاً حکیم ابونصر فارابی که ہمه اوقات گرامی بعلم و ریاضت و عبادت الٰہی صرف ساخته
344ھ در سنه سه صد و چهل و چهار در سفر حج بدست راہزنان شہید شده است اکثرے از
علوم حکماء از لغت یونانی بلغت تازی سلسله وار ترجمه و ترتیب کرده براے
اہل اسلام صعوبت تعلیم و تعلّم آسان نمود ازینجا حکماء اسلام او را معلّم ثانی میخوانند
پس تر علماء شریعت برفع ظلمات و وساوس فلاسفه که عالم اسلام را فرو گرفته بود
طرح علم کلام در عقائد اسلام انداخته بجوابات پرتو افگن دندان شکن حقیّت و عزّت
و غلبۂ اسلام را وا نمودند بعدها از مجموعۂ رطب و یابس فلاسفه که ہر قدر در امور دنیا
مثل قواعد طبّی و سیاست مدنی و آثار علوی و سفلی که سازگار و مددگار دین باشد
بدر آورده به بازار اسلام رواج دادند این نتیجۂ خاطر خواه دین و دنیا که از جہانب

علم کلام کے ترتیب دینے کی علت ... سے دلائل عقلی ثابت ... سنه ...

علمای اسلام بشهادت تاریخ ثابت گردیده مترتب شده است از دانستن غموض و
فنون فلاسفه بود پیشتر نصارای فرنگ از خرمن ایشان خوشها برچیده حبوبش در
دشتهای خرابه بآبیاری کوششی افشاندند که از محاصل آن سایر ویرانهٔ یورپ
اکنون چندان مالامال و پربار برآمده که دیگر اقالیم مالدار پیش او گدای خاکسار بنمایند
این نتیجهٔ خاطرخواه دنیا که از طرف نصارای فرنگ برای العین متفرع گردیده
و میگردد فقط بآموختن علوم حکما است بعد توضیح مقدمهٔ بالا میگویم ساز دعوی
مدققین هندبوسی حکما که ارسطو و فارابی بنوای آن در عالم ارواح دست و پا
باهم کوبند برای مجلسیان دین و دنیا چه ترانهٔ فرحت افزا میسر آید بر گوش هوش
پوشیده نیست که کامل ترین سازهای مهارت ایشان بپردهٔ حکمت و منطق بجز
زیر و بم وبال از مکابره و مغالطه و تعصب جدال که مایهٔ شهرت و هنر و فضل و کمال
دانند دیگر چه نغمهٔ تیر انگیزد که بفریاد درد سری و خشک لبی و علت غائی علوم فلاسفه
برسد اکنون دربنجا باید وانگریست که با وجود جامعیت ایشان بانوار علوم دین سبب
ترانهٔ ناساز و درد آگین چیست بظن غالب چنین بنماید که توغل ایشان بعلوم فلاسفه
حسب آداب ترتیب طبعی بتقدیم محسوسات مثل حساب و هندسه بر معقولات منطق و
حکمت چنان مرعی نشده که نفوس بممارست محسوسات ریاضی بلذت یقین نیکو
خوگر گردیده ملکهٔ حلاوت راستی و حق نمائی و حق شنوی و ثابت قدمی حاصل کنند
و از تلخی خودنمائی و خودآرائی و ناحق گوئی و کج بحثی که اکثر از سر جوش غموض و
وهمیات نظری برخیزد توبه کنان بپرهیزند از بنجا است که طلبهٔ انگریزی خوان که
فنون فلسفی برعایت مراتب طبعی می آموزند با وصف بی بهره بودن ایشان

از پرتو علوم دینی علی العموم بنسبت طلبهٔ عربی در ورطهٔ حیرت و تعصّب و جدال کمتر دیده می شوند این جرأت و تعدّیٔ انگریزی خوانان که در سلب و غصب ملک موروثی و لقب مولوی از عربی دانان روز بروز ترقی میپذیرد نظر بر احوال مزبورهٔ ایشان جاے شکایت نیست بلکه عین عبرت است ع

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکے است

که بعض دانایان لغت انگریزی بزور حقیّت دعوی میگویند که خود مرشدان مثل پیران بر فهم تفسیر قرآن نیکو قادر اند فرقے مُبیّن در میان هر دو فریق فقط همین باشد که پیران بتوسط ترجمهٔ عربی و فارسی میفهمند و مرشدان به هدایت ترجمهٔ انگریزی که حاصل همه یکے است پس درین صورت اگر مجرّد علم که خالی از عمل باشد اہلیت استحقاق باختیار لقب مولوی پیدا کند چه سبب است که در فرائض تقسیم میراث انبیاء و حکماء عربی دانان بر انگریزی خوانان غلبه جسته بیچارگان را در فصل حجب حرمان بیندازند و خود حضرات بتمالش لقب مولوی که بزعم عامّهٔ مسلمین سند وراثت است تنها ذی علم و محترم زیند و بیچارگان با این همه علوم افلاطونی بآلایش بے علمی علم شده مادّهٔ نفرت عامّه از آمیزش ایشان در عالم پیدا کنند که آخر وحشت تنهائی بے اختیار خلوت گزینی و وبال زندگانی گردد این مباحثه و کیلانه بپیش قاضیٔ زمانه غلبهٔ حکیمانه جسته دعویٰ انگریزی خوانان را بر کرسیٔ مولویت چنان نشاند که حالا اشتهار دعوی عربی دانان بر در حجب نقصان از فرائض میراث خواران چسپان شده است عجب نیست که در اندک زمان بر در حجب حرمان چسپیده شود لیکن درین هنگام جاے افسوس فقط همین باشد که آن همه مواقع برگزیده بلا ریب از دست خواهد رفت که بوقت

بارش لعن و طعن بر عموم مولویان انگریزی خوانان ازان پہلو زدیده فقط عوام دانان را بزمرۂ مولوی شمرده بایشان چشمکے بہم زنند و انگشت اشاره بروا ند نظر برین رازنہانی چالاکترین انگریزی خوانان از اختیار لقب مولوی دست برداشتہ اند فقط بسلب نزکہ خطابی سیدان توجہ ہوشیارانہ فرموده اند اما طائفۂ ثانیہ چہ سیرابی نمایند کہ خود بیچارگان از شدت تشنگی خشک زبان شده براہنمائی خضر قسمت بہره مند نہ گردیده بنمائش جوہر سکندری جہت تلاش آب حیوان در ظلمات بیابان حیران و سرگردانند

تہیدستان قسمت را چہ سود از رہبر کامل	کہ تشنہ خضر می آرد ز آب حیوان سکندر را

و در اثنا ے راه بیا یانے ہرگاه در ماندگی و اعضا شکستگی مانع قطع راه دشوار گذار شود سیاحان آزموده کار بہ تسکین و تقویت دلہاے بیقرار خنک باد گفتگو ے از مہب زبان سوگوار بدمند یکے میگوید فلان و فلان صاحبان دوست حقیقی و خیر خواه مسلمانانند کہ برملا زبان ما تحت بترقی مسلمانان بذریعہ مراسلات و اشتہارات تاکید مزید میفرمایند زود باشد کہ بقریاد گرسنگی ما برسند و دیگرے گوید نے نے بلکہ درپرده محبت ہنود واند کہ از مکاتبات تاکیدی بجز عذاب انتظاری کہ از شدت مرگ گرسنگی سخت تر باشد دیگر چہ ثمره مترتب شده کہ اکنون بفریاد ما گوش توجہ نہند و شخصے گوید نے نے بلکہ ہر دو قوم را یکسان شمارند تا معنی عدالت کہ تسویت است بیچا نیفتد ہنوز بنور جوہر ذاتی راه بمنزل مقصود برده اند افسوس ما چنان نمی توانیم کہ راه ہم نمی یابیم پس باید کہ با فسون ستائشی بکوشیم لیکن حسب موقع عرض نیاز کنیم شاید کہ ہماے مرام بدین دانۂ خام بدام ما افتد این تقریر بر قیاس تفسیر عدالت

بس دلپذیر بر آمده هر کس برو بنظرهٔ شاد باشد همراسے شده بگذارش طواہر افسونی مصروف شوند و جواہر نفوس ارجمند بر آتش امید ہمچون سپند بسوزانند این است اصل ہیچ شجرے از دانهٔ انگریزی دانی بر باغبان چمنستان روزگار پوشیده نیست که این شجر قانون کلی از آب علم ایشان در باغ امید سوهومی نشانده شده چه ثمرات شیرین که حالا بسته انتهاسے بسلین چاره گری نماید می توان آورد چه گلدستهٔ معنبره که احمق را ستایش خوش آید و ممدوحان داناترین جهان بوده فقط مشام کار میخرند مشام باغبان هوشیار بعطریات پاکیزهٔ هدایت تاتار بیسازد ازینجا نثر کلام برنظم دعا سرانجام یافت

بیت

حافظ گرت ز پند حکیمان ملالت است	کوته کنیم قصه که عمرت دراز باد

فرقهٔ امراء و نوّابان

لفظ نوّاب بالفتح و تشدید واو از روے لغت مبالغهٔ نائب است بمعنی جانشین کسے ازینجا اصطلاح عام آنرا بر حاکمے اعلیٰ اطلاق کرده که از جانب پادشاہے مستقل بفرمان روائی ولایتے مقرر گردد تا حقیقت لغویه و معنی مبالغه بر وجهے اکمل تکمیل پذیرد گاہے معنی حقیقی بمعنی مجازی متروک گشته بر سفر و لین ہم اطلاق میشود پستر این صیغهٔ مبالغه بر قیاس تصاریف لفظی بعالم تصریفات معنوی خرامیده راه سائر مبالغات بر موصوفین فرود آمود که اکنون با اوضاع گوناگون بالیشان فرود بهر معنی مبالغه ستود پس زمانه حسب عادت کهنه فرصت را غنیمت شمرده چشم غبطه بکشاد و بر خوان نعمت مفهوم مخصوص صلاے عام داده هر گرسنه بیچاره را بلقب نوّابی شریک و سرفراز ساخت و نوّابان را در سه صنف بیاراست اوّل حقیقیان که

هنوز بفرمان روائی ولایت منصوب اند و دوم مجازیان که اکنون ازان معزول اند
و سوم سیے معنیان که نه منصوب اند و نه معزول امّا حضرات حقیقیان فی الحقیقت
مثل زمینداران اعلیٰ اند که تابع و باج گذار سرکار برطانیه بوده از عموم متمتعات
نفسانی محروم اند و امور ملکی و خانگی ایشان حسب راهنمائی و صواب بینی ملازمان
خود غرض سرانجام پذیرد لیکن در باغ طبائع ایشان برخلاف زمینداران گلهائے
رعیت پروری و همت گستری از خارهائے مردم آزاری بیشتری رویند
اگرچه گلها اکثر بررے زاغان نحوست اثر می خندند و این زشتی باد تندی و
نفسانی هردو منسوب است که از شگفتن آنها بر بلبلان جان نثار مانع شده
چه خود ایشان از اوائل عمر از مکتب علم و هنر چنان مایهٔ از تربیت شائسته و تجربت
پخته اندوزند که هرگاه بر مسند حکومت نشینند بر تماسحرام کینزک نفسانیت هر وقت حاکم
قاهر شوند و نه چنان نصیبهٔ از هدایت ایزدی دارند که خیرخواهان مخلص و حق گو را
ندیم و مشیر خود ساخته بکمک ایشان از دست تسلّط کینزک خود نماسے رهائی جویند
ناچار شهوت پرستان و زن سیرتان و آرے گویان و خوشامدیان و نااهلان
بدامن صحبت ایشان بس محکم چسپیده دامهاسے بلا درکشش جهت راه ایشان
چنان پیچاپیچ گسترده اند که از میان بلبل و زاغ بیچارگان هیچ فرق جویند که خود
از حرکات اختیاری و طیران سربلندی هم قاصر آمده اند از نیجا است که مراقبت
افعال و اقوال ایشان صحیفهٔ کرام الکاتبین تنگ آمده دیگر بندگان حق را
شریک کار خود ساخت و گرنه اسلام در ذات و صفات خود چنان محاسن دلالم
دارند که اگرگاه کرام الکاتبین بجلوه اندسے ازان مشرف شده دیگر گندم خوران را

درنگرانیٔ اعمال موصوفین او چه شریک کنند که خود ایشان از دست قلم انداخته
زیر سایهٔ هما آسایش خویش بخواهند کاش اگر بلاے ندیمیٔ زاغان بصدقهٔ صحبت
بلبلان مندفع شدے هرآینه از ذوات ایشان صدور فواید و برکات تمام
بحق عالم اسلام متوقع بودے امّا مجازیان بعلاقهٔ مجازی همچون گدایان
و مفت خوران روزگار اند که املاک موروثیٔ خود در هواے نفسانی باخته
اکنون بلا معاوضه زبان حال بر خوان نوال کشاده خود را برنگے آرایند
که از تماشاے آن نیکو مبرهن می شود که صدف طبائع ایشان از مادّهٔ صالحه
بزادن گوهر بزرگی و یکتائی نه فقط بالفعل عقیم و معزول گردیده بلکه بالقوه هم
گویا ابر نیسان[له] گاہے با دریا هواداری نه کرده که ظروف نفوس ایشان از سایر
عالی خیالان که زینه بر آمد مدارج کمالات می توان شد نیز خالی افتاده تا آنکه مادّهٔ
قوّت درّاکه که بر چنین درد ے ماتم افزا وقوفے یابد هم بمرده با آنهمه جشنهاے
مرگ عام که بر بام قواے ایشان آراسته شده اند عجب که هنوز این قوت که خود را
در حریم خانهٔ نوّاب جهان پناه و حکیم دالا دستگاه پندارند در اکثران زنده است
بعضے به ثبوت دعوی شاهین همت بر اوج اولو العزمی پرواز داده همه اوقات
گرامی بجنگانیدن مرغان و پرّانیدن پتنگان و رقصانیدن زنان و سرائیدن
مطربان و گریانیدن دو ...ان و خندانیدن دشمنان و دیگر ملاهی رندان صرف کنند
این مرحومان نیز بزنجیر صحبت نااهلان محکم بسته شده از ایشان کسانیکه زر عطیّه
معتدبه یابند هنوز با امتیاز میزیند وگرنه بعد نتائج مترتّبه اعمال با عامّهٔ جهّال
در آمیخته اکثرے دعویٔ جهان پناهی بگور انداخته بسیاهی فقر دربدر میگردند

له ابر نیسان دریخا کنایه از فیض الهی است و دریا کنایه از آبا و اجداد موروثان است که سابق در تخت جاه ... و والی او بودند ۱۲

وچندے برشعار روباهی دثار نوّابی بیاراسته براهزدن مسافران وفریبیدن مردمان ورلودن مال وجان وسوختن خانمان و غارتیدن بیکسان پرداخته اند جاے شکر است که برتے بمدد غیبی از چاه وهمیّات نفسانی ومصاحبت نااهلی فی الجمله رهائی یافته وگرمی وسردی زمان چشیده ونشیب وفراز دوران آزموده بظاهر حال باناصیهٔ خوش خصال یک گونه نیکنام وفارغ البال میگذرند امّا بے معنیان از روے معنی درجنس دیگر طبقات انسانی که احوال هریکے بجاے مناسب پیش گذشت داخل اند که جواب نوعیّت نوّابی حضرات که درسوال ماهو باتکلّفات واقع شود برچنان حدّے فاصل مشتمل نیست که ایشان را از سائر طوائف انام تمیزے تام بخشد از ایشان کسانیکه ثروت خانگی دارند بزور مشّاطهٔ مال کوشند که بکلمهٔ پنبه عربی زیبا خلعت معنی بکری پوشانیده دلارام خوابگاه سازند تابراے خود وجاهتے جوابی درمیان عامی پیدا کنند ازینجا معبّرین دهر بقدر لیاقت وتبحّر خود تعبیرات مختلفه شرح دهند کاش اگر چنان نثار درحوائج مسلمانان دیار صرف گشتے هر آئینه خرائد معانی بسیار بآرامش پائدار برایشان جلوه گرشدے بیت

ده روز مهر گردون افسانه ایست و افسون	نیکی بجاے یاران فرصت شمار یارا

فرقهٔ اطبّاء و معالجان

طبیب بمعنی دانندهٔ علم طب است که از احوال بدن اشرف المخلوقات بلحاظ صحت مرض آن بر وجهے بحث وکاوش کند که برو راه حفظ واسترداد صحت طبعی وازالهٔ مرض عارضی منکشف گردد بزرگترین نعمتها که خداوند منّان درین جهان بانسان عطا فرموده نعمت صحت است که سائر نعمتها بصحت تنهامی ارزد [illegible]

۵۳ پنبه بتشدید یا بمعنی زن [illegible] ۱۲

۵۴ خرائد جمع خریده بمعنی زن [illegible] از اعمال حسنه [illegible] آخرت بکار آید ۱۲

کہ باعث مداہنت انسان بہ بدن او بہم رسد مرض است کہ سائر بلاہا در جنب مرض
تنہائی ایستد چہ اگر انسان را صحت حاصل بود بر کسب دیگر نعمتہا و دفع بلاہا
نیکو قادر بودہ بآسائش می توان زیست و بر تقدیر زوال آن کسب نعم و دفع بلایا
یا بالاے طاق باشد کہ اگر نعمتہاے بلا مشقت و بلاے کسب از خود دستیاب
شوند تاہم نمی آساید پس علمے کہ بحفظ چنان نعمتے عظمیٰ و دفع چنین بلیۂ کبریٰ
راہ نماید البتہ اشرف العلوم خواہد شد و عالم آن اشرف العلماء بشرطیکہ بے عمل
نباشد ازینجا حکماء اسلام در قضیۂ تفصیل علوم علم طب را بر علم دین مقدم داشتہ
میفرماید اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْاَبْدَانِ عِلْمُ الْاَدْیَانِ ٥ و در مطلع العلوم
و مجمع الفنون نوشتہ کہ حکیم بقراط کہ شاگرد رشید حکیم جالینوس بود اول کسے است
کہ علم طب را بر عالمیان آشکار کردہ قبل از وے حکماء این را از جملۂ اسرار
دانستہ از تعلم اغیار مخفی داشتندے مولانا جلال الدین اسیوطی در کتاب
اتمام الدرایہ میفرماید کہ در مبدء این علم اختلافات بسیار است و مختار ہمین است
کہ اولاً از حضرات انبیاء کرام علیہم السلام بتوسط وحی سماوی و تجارب لدنی
شائع شدہ بعد تجارب ذاتی حکماء عظام رسیدہ از محن و مساعی جمیلۂ ایشان
قرناً بعد قرنٍ درجہ بدرجہ افزود در اخبار آمدہ کہ حکماء والا مقام مثل جالینوس
و بوعلی سینا در خوض و تحقیق این علم تا مدتے متمادی جابجا مانند خانہ بدوشان
سفر کردہ باستفسار احوال مریضان پرداختہ تا توانائی غمخواری و تیمارداری
نمودندے و حالات طبائع مختلفہ نیکو آزمودہ بغرض اشاعت و افادت خلائق
حوالۂ خامہ فرمودندے تا بطفیل چنین خدمت کہ بدان اشرف المخلوقات را

ف ترجمہ علم دو چیز است یکے علم بدن یعنی طب و دوم علم دین ۱۲

از شکنجهٔ بلاے علت نجات بخشند در بحر رضاے الٰہی و نعمت ابدی غوطه زده گوہر یکتا بدامن حصول آرند و نیز دیگر حکماء و اطبا را از طوائف مختلفه زمانا بعد زمانا حسبةً للّٰه بچنین خدمت بابرکت مادام الحیات مصروف بوده بسا کتب سودمند نوشتند و بلا اخذ عوضے یا اظهار منّتے ذخیرهٔ آخرت اندوخته بادل دولتمند بعالم بقا شتافتند آرے سلاطین زمان بار احسان برگردن خود داشته بتقویت و تعظیم چنین گرامی مستمان همم عالیه مبذول داشتندے تاچنین انفع العلوم باطمینان و فراغ قلوب از ایشان رواجے عام گرفته بلا کلفت و منّت بمصالح ذاتی بندگان صمدیت درآید الحاصل کسے از موجدین طب این علم را بجاے تجارب یا حرفت فروغ نداده که براے پلید سگان عالم ہمچون دندانے تیز اثر بخوردن مال و استخوان بنی آدم کارگر شود و آن بزرگان با این ہمه رضا جوئی الٰہی و مدارات اخلاقی که بحق اشرف المخلوقات مرعی داشتندے مدام باعتراف قصور ہراسان زیستندے اکنون باید دید که مهذب اطبا زمان که از فضلات پیشینیان چیزے رطب و یابس فراہم آورده بمضراب برتری و شائستگی خود گوشهاے مریضان را بس بنوازند چه اخلاق ستوده وانمایند فی الحال بهٖ یار ہند طب ہندی و یونانی و انگریزی ہرسه بضعف و قوّت مروّج است راقم الاوراق ہنگام طفلی در وطن خود دیده و شنیده است که ہندو طبیبان ہرگاه مریضے بمعالجهٔ ایشان آمدے نظر بر حال فراخی و تنگی او گماشته برعایت آن علاج کردندے یعنی بشرط فراخی مریض بقدر استطاعت او چیزے بالعوض گرفتندے وگرنه حسبةً للّٰه دارو مفت دادندے بہرحال معامله تداوی ایشان با امراء و فقراء

یکسان بود و هرگاه برائے تحصیل علوم بہ کلکتہ رسیدم اطبّاء اسلام را کہ بلقب
حکمائے یونانی مشہوراند ہمچنان با اخلاق برگزیدہ نیکو آراستہ دیدم کہ ایشان
نیز بخدمت بیماران باکشادہ پیشانی قیام نمودہ اکثر حسبةً للہ کار کردندے و
برعایت استطاعت علیلان نسخجات بے غرضانہ نوشتہ بایشان سپردندے
تا تیاری درمان و خرید آن از عطّاران و دوافروشان بآسانی صورت پذیرد
حالانکہ از جانب بادشاہ زمان مداراتے بحق این دو طائفۂ طبیبان ملحوظ نبود
تاہم ایشان بزور ہمّت ذاتی و غنائ دلی در معاملہ را برروئے مالداران و محتاجان
یکسان کشادہ داشتندے و نہ ایشان زر محنتانہ شناختندے و نہ زر نذرانہ
آرے چیزے وظیفہ وار بہر معاش ایشان از بعض نامداران دیار مقرّر بود
تا بوقت حاجت با اطمینان و جمعیّت بہ تشخیص و تدبیر امراض ایشان و دیگران
پردازند معہذا اگر دیگر مستطیعان برغبت دلی چیزے از راہ ہدیہ و مدارات
عرفی بایشان فرستادندے ممنونانہ پذیرفتندے چندانکہ بازار تہذیب نو
در بلاد ہندی گرم شدن گرفت صورت معاملہ برہم خوردہ بتدریج چنان رنگ
شکست کہ مقصود اصلی موجدان کہ سعادت دارین از خدمت و تیمارداری
انسان بود یکبارگی مفقود گردیدہ اوّلاً درمیان ہندیان از سرزمین کلکتہ
بہ پیرایۂ حرفہ رخ وا نمود بیشتر درجہ بدرجہ بحلیۂ ساحری و شعبدہ بازی در حوالی و
نواحی آن منتشر شدہ اکنون در سائر اطراف بعجب سوداگری انجامید کہ ہر وقت
منفعت بر منفعت افزاید و گاہے خسارت نماید از ینجا ہرکس و ناکس بکوشند
کہ بذریعۂ چنین تجارت غریبہ چیزے از حکام دنیا فراہم آوردہ باساعت حبیبی و

وزنجیر طلائی برارابهٔ اسپی سوار شده بدین هیولاے تهذیبی عزیز و مکرم نیند صد افسوس این شفاف سرچشمهٔ طبّی که حضرات حکماء بهزار خاره شکنی و جان شگافی نظر بفیض عام روان کرده بودند حالا چندان خار و خاشاک آلوده شده که قطرهٔ ازان درحلق مریضان بصد دقّت و محنت فرو میرود که زرکشی بنام محنتانه و نذرانه چنان رسم بدگرفته است که اگر طبیبان بخانهٔ مریضان جهت مشاهدهٔ احوال ایشان مدعو شوند اوّلاً زرے معین گرفته نسخهٔ لائقه بنویسند پس محافظین مریض نسخه را بدوکان دوا فروشان برده ناچار باداے زر قیمت که هر قدر بطلبند دارو ے صحت بیارند پس اگر همان دارو مفید نیفتد باز بگرفت نذرانه طبیب صاحب تشریف آورده نسخهٔ دیگر بنویسد پس اگر نافع شود فبها وگرنه بعوض هر قدم رنجگی اگرچه صد بارهم اتّفاق افتد اداے زرے بر ذمّهٔ مریض لازم آید و اگر خود مریضان بغرض معالجه بخانهٔ طبیبان روند آن بوے التفات نشنوند که حضرات مسیحا دم بخانهٔ ایشان آمده بگرفت زر و انمایند بارها در خاص تجربهٔ راقم آمده که از جانب بیمار زار هر قدر الحاح و اضطرار و عجز و انکسار رو ئے دهد از طرف ملائک سیرتان سختی جانبها افزاید تا آنکه اگر مریضے را در الم سکرات یابند بکوشند که بدم مسیحائی سخن رانده مبلغے از زر بحیلهٔ دارو و نذر بدست آرند گویا در ینجا دو فرشته بحکم آسمان یکے بقبض مال و دیگرے بقبض جان حاضر اند۔

دیگر طریقهٔ تهذیبی اینکه اطبّاء کلکته و نواحی آن با دوا فروشان اکثر در پرده مصالحه دارند که نسخجات ایشان بهر دوکان رود جزو معیّن از منافع تجارت بهرهٔ ایشان شود که بسبب آن افزونی ثمن دواده چند گردیده وگرنه ادویهٔ یونانی

که اکثر نباتات و میوه جات است و ادویهٔ انگریزی که اکثر سفوف و عرقیات است هر دو بسیار کم بها لیکن حالا اکثران از اطبّاء یونانی از مشارکت عطّاران منفعت معتد بها نیافته از نسخه نویسی پهلو زدن[له] دیده کمند معامله را بنوعی دیگر تیز کردند که خادمان دواساز با خود نگاه داشته بر مریضان مراحل دشوار گذار به تیّاری درمان وا نمایند که خیال صعوبت راه پیمایی با شدّت حرارت غریزی باهم در آمیخته هرگاه بیچارگان را در عرق ترددات عظیمه غوطه دهانند ناچار دست بالا کرده بگویند که حضرت از ملازمان آستان دارو تیّار کنانیده دست بگیرند و منّت نهند و بعوض چنین احسان مبلغی کذا و کذا فدای ملازمان است امّا اطبّای یورپی از پادشاه روزگار زر تنخواه بسیار یافته از آلایش چنین پوچ سوداگری پاک بوده فقط از زر نذرانه جیب تنگ را دراز سازند و اطبّاء هندی که ادویهٔ ایشان از روی عادت ببازاری فروشند زیاده تر مصیبت اینکه اگر گاهی از اطبّا چراغ چنان بصیرتی گم شود که بنور آن مرض را نکو شناخته به تدبیری لایق پردازند هرگز بقصور خود معترف نشده حسب دستور بدم مسیحائی زربا گرفته معالجه نمایند و اگر بدین غلط کاری جانی بیبها تلف شود پروای ندارند درین میدان بیکران ملکی طبیبان که اندکی از طب انگریزی آموخته خود را بلقب ڈاکٹر صاحب شهرت داده اندر رفتار تیزتر دارند تشخیص ایشان اکثر منحصر بر دیدن رنگ زبان و کوفتن اطراف شکم مریضان الغرض ملحوظ ایشان درین حال فقط جرّ مال است بهر وجهیکه صورت بندد و بگویند که در ضمن صحت مریض حاصل آید تا صفت حاذقی و خوشنامی بدان منضم شده رونق دیگر بیازار زر کشی بخشد

[له] پهلو زدن بمعنی کار کردن در کار کسی بطوریکه دیگران مطلع نشوند ۱۲

صد شکر خداوند لشر است که هنوز چنین سوداگری در اطراف وسطی و مغربی هند رواج نگرفته بگوش مسرت بشنوند که اطبّاء آن بلاد اکثر کریم نهاد اند محتاجان را حسبةً لله معالجه کنند خدا کنا د که این عفونت بنگاله در انجا سرایت نکند حالات ناگفتنی و جان فرسا درین باب بسیار است که اگر خامهٔ تحقیق پایه بتفصیل هر یکی از ان پردازد سخن بدرازی کشد ناچار مشتے از نمونهٔ انبار بنظر خریداران هوشیار گذاشته شمه از خصائص و تاثیرات ادویهٔ مختلفه بغرض افادت تامّه می نگارد که دانایان طب انگریزی بفن جرّاحی مهارتے داشته رفته رفته آنرا بقصّابی رسانیده اند که بهر ورم و وجع خارجی بر جرّاحی اقدام نمایند و بر صدمهٔ مریض رحمے که از روے طب مبذول میتوان شد نمی آرند و ادویهٔ ایشان در امراض بیرونی سریع التاثیر است و در امراض درونی اگر شکایت کرم شکمی باشد بسیار سریع است وگرنه بطی معهذا احتیاطے تمام باید که بادنی مداهنت بهلاکت جان یا مضرت فراوان انجامد کوئنین که مجرب ترین ادویهٔ ایشان در استیصال تپ است بادنی تساهل فساد عظیم پیدا کند که حالت باصلاح باز آوردن سخت مشکل افتد بهر حال اطبّاء یورپی که بخدمت فوجی متعلق باشند حاذق ترین زمان اند اطبّاء هندی از علم جرّاحی یکقلم بے بهره اند و یونانیان اگرچه قدرے دانند لیکن کار بدست خود نکرده به حجّامان و فصّادان سپارند ادویهٔ هر دو فریق بتدریج در علل درونی بیشتر سودمند افتد معهذا داروهاے یونانی اکثر مفرّح بوده هم کار دوا میکند و هم کار غذا بارها از تجارب ذاتی خود دریافتم که آن همه ادویه که درین ولا از بعض ڈاکتران و پزشکان نامی تیار شده جابجا در بازار بتجارت بانواع تشهیرات بیهدا

بقیمت خفیفه میفروشند سود وسے خاطر خواه بخشد بشرطیکه مریض یا محافظ او
از تجارب طبّی فی الجمله واقف بوده نیکو محتاط باشد این ملکی طبیبان که حالا اکثر
دانبوہے دربہیولائے کذائی جابجا میگردند اکثر بطفیل چنین تجارب لقب ڈاکٹر صاحب
در ذنابهٔ نام خود پیوسته اند وگرنه از علم ڈاکٹری چنانکه باید وشاید خبرے ندارند
تنگ بدن انسان پیش چنین کسان مثل سهن میدان بازی تیر وکمان است ع
بصد تیر آید یکے بر ہدف ✽ اَللّٰهُمَّ احْفَظْ عِبَادَكَ مِنْ سِهَامِ هٰؤُلَاءِ الْمُلَاعِبِيْنَ

فرقهٔ وکلاء و مختاران

باید دانست که قوانین شاهی که جامع حدود فریادرسی و دادستانی باشد
بمنزلهٔ طبّ روحانی است که فیصله بزعم ظالمان صادر فرموده ایشان را
و دیگر عبرت گیران را نیکو معالجه کند که آینده گاہے مرتکب چنین آزار ظلم نشوند
پس وکلاء و مختاران بمثابهٔ طبیب روحانی اهل مخاصمه شدند چه مراد از وکلاء
و مختاران درینجا همان کسان اند که از قوانین بهرهٔ وافی اندوخته بهنر و فضل
خویش سند شاهی حاصل کرده اند تا اگر متظلمے برائے اثبات حق یا ابراء ذمهٔ خود
بتوسل ایشان انصاف حاکم وقت جوید ایشان را بپابندی شرائط قانونی
لازم است که نبض معامله را نیکو گرفته بآثار و علامات آن انطباق تمام داده
تشخیص ستم بروجهے شافی نمایند که آیا مرض باطنی بالذات بنفس کدام کس
از طرفین جاے گرفته است که موجب تظلم و تکلیف عدالت شده پس اگر
بیابند که مرض درپردهٔ نفس امارهٔ متظلم پوشیده بوده او را بر ظلم مستغاث منه
بلاسبب کافی برانگیخته است باید که بداروے زواجر قانونی او را چنان معالجه

سه ۱ پروردگارا نگاه دار بندگان خود را از تیرهای این بازیگران ۱۲
سه ۲ طب روحانی علم اخلاق را گویند ۱۲
سه ۳ یعنی ستم کش [illegible] دادخواه ۱۲

کہ آیندہ گاہے باختیار چنین مرض اقدام نکند و اگر وجود مرض در نفس ظالم مستغاث منہ راست بینماید باید کہ بجان کوشند کہ پیش طبیب حاذق و قاہر کہ عبارت از عدالت شاہی است مرض ظالم رانیکو مشخص نمودہ از داروے فیصلۂ او چنان علاج کنند کہ ظالم از مرض شفاے کلی یافتہ آیندہ چنان بیمار نیفتد این است اصل عہدۂ وکلا و مختاران این پایۂ طبی بنظر معاونت مظلومان مستلزم معالجۂ ظالمان شدہ بہر دو جہان چنان مشکور و ماجور برآمدہ است کہ بسا حکما و اولیاء عزلت نشین را کہ در زمان مردمی از صحبت حکام و سلاطین گریزان بودند از حجرہ بدر کشیدہ تا دربار تکلیف دادہ است تا ایشان بحق مظلومی کہ داد حکام بفریاد او کوتاہی میکند شفاعت فرمودہ بظالم چارۂ نیکو وانمایند کہ باز بر چنین ظلم جرأت نکند لیکن حالا بازار گیتی متاع حمایت بنی نوعی و استرضاے الٰہی بسیار کاسد یافتہ براے چنین اطبا روحانی اخذ زر محنتانہ ہم روا داشت معہذا اگر ایشان بپابندی اصل عہدۂ خود کاربند شدندے این ہمہ کثرت خصومات و تکرار کہ باعث خرابی و ابتری دیار و در دسری دربار شدہ ہرگز رخ وانکردہ بقلم حق گذار مشتاقانہ و ممنونانہ سفارش کردندے کہ اسامی ایشان در تذکرۂ اطبا روحانی در صفحۂ اولین نگارد بر ہوشمندے تجربہ کار بس ظاہر و آشکار است کہ حضرات وکلا و مختاران روزگار فقط بنظر زرکشی روے ہر دو از مظلوم خاکسار و ظالم جبار یکسان نگاہ داشتہ طب شاہی روحانی را ہمچون آلات کارزار بدست گرفتہ درین میدان مرافعہ آرائی عجب مہذب سالار و پیشرو بختیار شدند کہ حریفان را بجنگ و خونخوار برانگیختہ ہرگاہ ہر دو جانور از نشۂ بادۂ دلاوری

مست و سرشار شده باهم بیخود بجنگند حضرات فرصت را غنیمت شمرده فقط باندوختن
غنائم[۵۱] بیکاره چنان چشم و گوش[۵۲] شوند که تا عرصهٔ دوران آسیاے جنگ
جیب و دامن پُرساخته باسلامت و غنیمت دامن کشان بخانه روند بہرحال
جانور ظفریاب فقط از دست نعرهٔ فتحیابی کفن[۵۳] پاره کرده بکاشانه باز آید لیکن
جانور منہزم بنالهٔ ماتمی کفن پوشیده اکثر در بدر میگردد زہے اقبال سپاه سالاران
است که دیگر بدمعاملان و شامت کیشان ہند ہر چند نیکو بینند و بدانند که ازچنین
خانه جنگیها بجز ویرانگی ایشان و آبادی سپه بدان چیزے معتد به متصور نمی توان شد
تاہم ازان عبرتے نگیرند بلکه آنرا بجوش رغبت تمام گوارا نموده فوج فوج بزار
خواری و بیکسی و زرپاشی بحمایت ایشان در آیند تا خون برادران ہموطنی ناحق
بریزند درینجا باہم در افتاده[۵۴] ہردو کم و بیش برافتند و سالاران از اموال
ایشان بس مہذب و خوشحال و برخوردار بزیند این سعادت سالاران
و نحوست دلاوران باہم منضم شده در آب و ہواے ہندوستان خاصیتے تازه
بخشیده اند که در ہر کوچه و محله و بازار عدد عقارب[۵۵] مردم آزار بلقب مختار
بے شمار افزوده راهگذر خلائق بس تنگ و پراخطار نموده است که این مختاران
بے سندی بطمع آنکه از غنائم خصومات بہرهٔ ربایند با سالاران عقد موافقت
بسته بجنگ ہیزم تدبیر خود کوشند که آتش ہر فتنه و آزار درمیان اہل دیار
شعله زن گشته شرربار شود تا در مضائق آن گاہے به بہانهٔ آبپاشی بخانه سوختگان
مال چینند و گاہے بحیلهٔ ہم پشتی سالاران از حالات مسطوره مبرہن می شود
که اکثر وکلاء و مختاران اصل مادهٔ فساد و سکلف دربار و بدخواه بلاد اند

[۵۱] غنائم مال غنیمت و تاراج ۱۲
[۵۲] چشم و گوش شدن یعنی کمال توجه نمودن ۱۲
[۵۳] کفن پاره کردن یعنی نجات یافتن از آفت و مہلکه ۱۲
[۵۴] در افتادن یعنی جنگ و خصومت نمودن و ستیزه آغازیدن یعنی نیست و نابود شدن ۱۲
[۵۵] عقارب جمع عقرب یعنی کژدم ۱۲

پس عجب اینکه آسامی چنین کسان در اشتہار خیرخواہی وطن اکثر در سطر اوّل مرقوم میشود آیا بر جملۂ عرفیہ کہ غلط عام صحیح باشد محمول شدہ یا بر جملۂ تمثیلیہ کہ بر عکس نام نہند زنگی بکافور بنا برین خامہ درین مسئلہ زیادہ برین دراز نفسی عبث در دسری دانستہ بر وظیفۂ حافظ قرآن علیہ الرضوان ختم گفتار عبرت آثار نمود ابیات

ما ز یاران چشم یاری داشتیم	خود غلط بود آنچہ ما پنداشتیم
شیوۂ چشمت فریب جنگ داشت	ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم
گفتگوی آئین درویشی نبود	ورنہ با تو ماجرای داشتیم

فرقۂ اخبار نویسان

اکثر این کسان در مرکب اعمال ردیف مہذبان از شعرای گذشتہ زمان اند اوّلاً مضامین شاعری بآرائش لفظی و معنوی متضمن راست گفتاری شدہ برای قاریان و سامعان راہبری بس مددگار و کارساز بود کہ خیالات ایشان را بسلسلۂ رنگینی خود دلبرانہ بستہ کشان کشان با انتعاش[1] و انبساط بمنزل مقصود می رسانید از ینجا بدرجۂ اعتبار معتبران رسیدہ پایہ اش چنان بلند گردید کہ بسا امراء نامدار و رؤساء روزگار از دور و نزدیک دیار بآستانۂ شعرای حق گذار رجوع آوردہ بصد نیاز و اظہار خدمت و مدارات ایشان ممنونانہ کردندی باعث چنین قدرشناسیہا شاعران بس فارغ البال و خوشحال زیستہ از سنگلاخ مطالب باکرہ بہ تدابیر خیالات فاخرہ جواہر ناسفتہ بدر کشیدہ در بازار عالم رواج دادندی ہرگاہ کاہل طبعان و مفت خوران این پایۂ ارجمند شاعران کہ بی محنت و دست و پا کوبی بآرام نشستہ با امتیازی تمام میگذرند

[1] انتعاش در محاورۂ فارسیان بمعنی جنبش و نشاط [illegible]

نیکو بدیدند بآراستن خمخانهٔ شاعری همه تن مصروف شده غور کردند که بکدام بادهٔ
مستی افزا جام بپیمایند که موجب هوش ربائی خورندگان و سرخروئی و توانگری
ایشان گردد چه اکثر حریفان پیشین همه بادهاے رنگین که درخم راست گفتاری
بود چشیده و خورده خم را تهی گذاشته اند بحکم آنکه جوهر راستی و حق گوئی مانند
مرکز دائره چنان قلیل الاجزا باشد که از تقسیم چندباره زود فنا پذیرد
نظر برین معنی خدمت مولانا جامی علیه الرحمة میفرماید **بیت**

حریفان بادها خوردند و رفتند	تهی خمخانها کردند و رفتند

وگرنه باعتبار معنی شاعری دیگر وجهی وجیه در جلو خمخانه ظاهر نمی شود لیکن
خرمهرهٔ دروغ سرائی همچون خطوط دائره کثیر الافراد است و هرگاه باراستی آمیزش
افراد اجزا چند در چند بیشتر افزاید مسلم است که محض دروغ چندان فروغ
نتماید که هر وقت مانوس طبائع افتاده دستگیر مدعا بود و اگر باراستی در آمیخته
بقالبی ثالث جلوه گر شود بس دلکش و دلچسپ افتد ناچار از خم دروغ سرائی
بسا بادهاے گلوگیر بدر آورده بادرد و پس خورده پیشینیان آمیخته بادهٔ تازه
سرشتند و خمخانهاے نو بنو آراستند و این را بمبالغات و اغراقات شاعری
وامثال آن نامیده هرچه خواستند کردند گاهی معشوقی فرضی قرار داده
بلاف معرفت الهی غزلیات دلکش سرودند و گاهی بد نصیب اخوان شیاطین
مثل مبذرین و ظالمین و جاهلین را ممدوح خود گزیده بغرض زرکشی به رنگ
بوسی ستودند و خوش نصیب ملائک سیرتان را یکطرف چنان خوشامدیان
نمی گرفتند به بدمزگی و بدبوئی آلودند رفته رفته پوچ خرمهرهٔ دروغ سرائی

در بازار عالم صورت معنی ہاے دلکش گرفتہ ہر خاص و عام را بناز و اداے خود
چنان فریبیدند کہ ایشان از خود رفتہ برغم راستی و تازیانۂ حق تعالیٰ در ترویج آن
کمر ہمت چست بستند تا آنکہ جواہر معانی حقّہ روے در حجاب صدف کشیدند و جوہریان
حق نما دوکان برہم زدہ یکبارگی از میان پاشیدند آخر معنی صنعت شاعری فقط
لاف و گزاف زبانی قرار یافتہ ہمہ وقار و اعتبار گرامیٔ خود باختہ بلا مزاحمت مصداق
آیۂ فرقانی گردید وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُوْنَ ٥ اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ
فِيْ كُلِّ وَادٍ يَّهِيْمُوْنَ وَاَنَّهُمْ يَقُوْلُوْنَ مَا لَا يَفْعَلُوْنَ ٥ پس ہرگاہ
مادر زمانہ از افراد مستثنیٰ منہ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ الخ
روے فرزندے صالح در کنار خود ندید پنجۂ منتقمانہ کشادہ ہمہ ناخلفان را
از شعر و شعراء و ممدوحان ایشان بزیر خاک نہاد و اخبار نویسی را ہمچون خلفے
صالح بزاد اکنون باید دید کہ این بچّۂ نیک کار در اختلاف روزگار چہ کردار و انمود
در ایّام طفلی با پیرایۂ انشاء پردازی بر وقائع صحیحۂ تاریخی یا اخلاقی مشتمل بودہ
پایۂ بالغانہ داشت کہ طبائع ناظرین حق جوے را برشتۂ دانشمندی یارانہ پیچیدہ
با سہولت و راحت تا مقام مطلوب می کشید باعث چنین دستگیری و راہنمائی
عزیز جانی براے خریداران نامی گردیدہ وقتاً فوقتاً قدر خود چنان بیفزود
کہ عوام نیز بخریداریٔ او گرائیدند و خواص در تحریر و ترویج او کوشیدند
رفتہ رفتہ چندانکہ درجہ بدرجہ بالید بعجب بازیچۂ طفلانہ خرامید کہ ہر کس و ناکس
فراخیٔ روزی بدین اخبار نویسی جستہ آنرا بہر رطب و یابس آراستہ بصورت رسالے
شائع می نمایند کہ در سیرت با ہمشیرۂ مُردہ اش یعنی صنعت شاعری ہمگام شدہ

دل خریداران بهر عشوه میفریبد و نظر نظّارگیان بهر جلوه میرباید گاهی کاه را
کوه نماید و گاهی کوه را کاه فرق فیما بین فقط همین قدر مانده که ترّہات و ملاهی
شعرا نزد هر طبقه از اهل حکومت و رعایا بجای صداقت و راستی و غیب دانی
مسلّم شده بود و خرافات و ملاعب اخبار نویسان فقط بدل رعایای تهذیب نما
همچون خیرخواهی و حق نمائی و هنرمندی جای گرفته گویا نزد ایشان میزانی حقّانی
برای سنجیدن اعمال نیکی و بدی متصوّر شده که اکثران دانهٔ نیکی خود و یاران و
بدی دشمنان در میزان اخبار نویسان سنجیده نمونه وار بملاحظهٔ ناظران محاسب کردار
می آرند تا بحقیقت خرمن پی برده توجّه شایان فرمایند صد هزار شکر حفیظ البشر است
که هنوز این گونه میزان نزد قدر شناسان و اهل فرمان بجز نارزیده کیجنین
سوداگران سودی بر ضرر دیگران بخشد خدا کناد که آینده هم برچنان کساد ماناد
طوامیر اخبار بارها بمطالعهٔ خاکسار مشتاقانه آمده در ان بجز سطور اشتهاری که بعوض
زر اجرت درج اخبار کنند در دیگر سطور از اسرار و لطائف تاریخی یا اخلاقی وغیره
بهرهٔ کافی نیافته چه اگر بهتدار چیزیست خبر محذوف شده و اگر انتشار امریست صدق
مجهول گردیده معهذا یک نوشته مخالف نوشتهٔ دیگر چنان بهم افتد که ناظر بیچاره
بصدق کدام پی برد سخت متردّد گردد غایت حق نمائی و حیا کیشی و خدا ترسی
اخبار نویسان هرچه به تجربهٔ راقم آمده اینست که هرگاه در اشاعت بدی کسی
از مواخذه بترسند آنرا از روی حق نمائی درج اخبار نموده گردن نامه نگاران
ببار مواخذه مخصوص کنند لیکن این گونه مواخذه یا از قسم دنیاوی است یا
اُخروی یا هردو و تعیین آن بقرائن حال و قیاس بر فهم ناظران حقائق شناس حواله داده

بسبب فرط حیا خود از بیان آن لب ببندند ظاهر است که مراد از چنان مواخذه فقط
مواخذهٔ دنیاوی است چه هر اهل دین داند که چنگال مواخذهٔ اُخروی چنان کُند
نیست که شریک بدی یا فاعل حقیقی بچنین اشتهارات برائی از آن رهائی یابد۔
چه کُلُّ امْرِءٍ[۵۱] بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ قضیه مسلّمهٔ اهل دین است پس همانا ایشان
در جواب دهی اُخروی بنظر خداترسی خود را یا نامه‌نگاران شریک ساختند **قطعه**

نیک ار کنی بجای تو نیکی کنند باز	ور بد کنی بجای تو از بد بتر کنند
امروز هستی از بد و از نیک بیخبر	روزی بود که از بد و نیک خبر کنند

فرقهٔ مجلسیان

این عزیزان در اصل خوارق عادات با فقرا ارزمان هم صفات اند همچنان که پیران فقرا
بزور کشف و شهود[۵۲] از مراتب کثرتی عبور کرده تا درگاه پادشاه حقیقی رسیده بعجائب
ملکوت[۵۳] و غرائب لاهوت مریدان را راه نمایند میران مجلسیان نیز از صفوت زبانی
و کرامت علمی از مدارج بندگی گذشته تا درگاه پادشاهان مجازی پریده دقائق
ملک‌گیری و غوامض سلطنت رانی را بر شاگردان جلوه دهند پس وجه مشابهت
هر دو طائفه فقط نفس کرامت گردیده که از نگارستان وجوه مختلفه رخ نموده
تصاویر ایشان را در حلیهٔ یکجهتی و اهل اللهی کشیده است احوال کرامتی فقرا
پیش گذشت و حالات مجلسیان با افادت بیان اینکه میگویند علّت غائی ازچنین
مجلس آرائی فقط خیرخواهی سائر همقومان یا هموطنان و ترقی ایشان است
حقیقت این مقدسهٔ خیرخواهی بر تحقیق معنی آن که چه چیز است و چه گونه میشود
موقوف اُفتاده لازم آمد که حق‌نمائی اولاً به بیان آن متوجه شود پس میگوید

این کلمهٔ خیر خواهی که هر چه در اختیار و قدرت خیر خواهان باشد بر قیاس دلالات ثلثهٔ الفاظ لامحاله در سه معنی منحصر خواهد شد اوّل اعلیٰ بمعنی اینکه در جمیع احیان خیر دیگران بر خیر ذاتی خود مقدّم دارد بشرطیکه مخالف عقل و نقل نباشد چون خیر خواهی پدر برای پسر این بمنزلهٔ معنی مطابقی آن است این پایهٔ عرش وقار بهرهٔ مخصوصهٔ احرار است که هر کس گرد آن نمی توان رسید **بیت**

برسماع راست هر کس چیر نیست		طعمهٔ هر مرغکی انجیر نیست	

دوم اوسط بمعنی اینکه هر چه برای خود طلبد برای دیگران هم طلبد و هر چه بر خود نپسندد بر دیگران هم نپسندد تا آنکه در هر چیز نسبت دوئی بشرط اجازت عقلی و شرعی از میان مرتفع گردد مانند خیر طلبی برادر برای برادر این بمنزلهٔ معنی تضمنی آن است این مرتبهٔ کوه مکان حصّهٔ یکجهتی صدّیقان است که ناقصان دو جهت بدامن آن نمی توانند رسید **بیت**

سوسیا آداب دانان دیگر اند		سوخته جان و روانان دیگر اند	

سوم ادنیٰ و آن اینست که بخیر ذاتی خود نظر داشته قدم گذار در سبل خیر خواهی مخدوم بخادم این بمثابهٔ معنی التزامی آنست چنین درجهٔ پست پاگاه هر کس و ناکس را باشد ع برین خوان یغما چه دشمن چه دوست ٭ تا آنکه در میان گرگهای نزار و دیگر حیوانات آدم خوار هم مرعی است بلکه در عالم غیر ذوی العقول بطریق معقول بهتر صورت بندد از دفاتر مختلفهٔ گیتی مبرهن می شود که قهرمان سنّت الٰهی مدام چنین جاری گردیده است که خیر خواهی که اثر شادابی و سرسبزی در میان عالم خشک سالی عموماً بخشد باید که همچون ابر بارانی گردد که بی خصوصیت جای

ف؎ معنی مطابقی آنرا گویند که لفظ بر تمام معنی خود دلالت کند و مراد باشد و معنی تضمنی آنست که لفظ بر جزو معنی دلالت کند و معنی التزامی آنست که لفظ بر معنی لازم که خارج از معنی موضوع له باشد دلالت کند ۱۲

برتر و خشک یکسان بارد و این معنی صورت نه بندد مگر در مرتبهٔ اولیٰ و ثانیه فقط چه
در مرتبهٔ ثالثه هرگاه نظر خیرخواه بر خیر ذاتی مقدم بود بیچاره را کمتر فرصت باشد
که از حوائج ذات خود پرداخته بحاجت دیگران پردازد و اگر اتفاقاً چنان فرصتے
دست دهد دران نیز بنظر نفع یا عدم ضرر خود قدم گذارد این گونه خیرخواهی
فائدهٔ تخصیص بخشد نه تعمیم علاوه بران بلایق ترین قوم نرسیده اکثر بکم اہلان
برسد که آخر ازان ہلاکتے تمام بوجود ہمہ عام مترتب گشته شکل خیرخواهی برعکس
مطلوب نتیجهٔ بدخواهی بدیهیهٔ دهد ازینجا ناگزیر افتاد که قیاس خیرخواهی ہمقومی
از صغریٰ و کبریٰ مسلّمه که منحصر در مرتبهٔ اوّل و دوم است مولّف گردد تا دعویٰ
نتیجهٔ راستی دهد لیکن هر دو مرتبه مشروط و مقید است که بعلم و عمل مقرون باشد
چه خیرخواهی عالم بے عمل یا جاهل بے علم ہمچون بانگ خر است که طبائع ازان
متنفر گردد بلکه اکثر وبال بار آرد یا ضلال ازینجا بزرگان گفته اند خود گم است
کرا رهبری کند و دشمن دانا به از دوست نادان و در محکم تنزیل آمده
مَثَلُ الَّذِيْنَ حُمِّلُوا التَّوْرٰىةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوْهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ
اَسْفَارًا ۝ اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ ۝ و كَبُرَ
مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ۝ این شکل بدیهیة الانتاج
عموماً نزد هر قوم فهیم بلا ریب پایهٔ تسلیم یابد و خصوصاً نزد اهل اسلام که خانهٔ
دین ایشان برهمان اساس استحکام نهاده شد چنانچه در مواضع متعدده
از کتاب و سنّت از روے صراحت و کنایت بدان معنی تاکید مزید فرموده
مثل قوله تعالیٰ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوْا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ یعنی نیستند

مؤمنان مگر برادرانند پس اصلاح و نیکوئی نمائید درمیان برادران شما و مثل
قوله علیه السلام اَلدِّیْنُ النَّصِیْحَةُ قِیْلَ لِمَنْ قَالَ لِلّٰهِ تعالیٰ وَ لِرَسُوْلِهٖ
وَ لِعَامَّةِ الْمُؤْمِنِیْنَ ہ یعنی دین عبارت است از خیر خواهی پرسیده شد
که برای کدام فرمود برای خدای تعالیٰ و برای رسول او و برای تمام
مؤمنان زهی نصیب قومی که درمیان ایشان چنان خیر خواهان برآمده اند
چه این امر ضروری است که روزی از حضیض ذلت همه باوج عزت رسند
که اگر ممالک بر و بحر نشوند ناگزیر مالک سیم و زر شوند جزیرهٔ یونان که در سابق
زمان منبع علوم و فنون و مالک ربع مسکون بود فقط به برکت وجود چنان
خیر خواهان است و ویرانهٔ عربستان که در اندک زمان مظهر جمیع کمالات و مرجع
سائر جهات بوده سر باوج فلک اعظم رسانید فقط بطفیل وجود چنان اختران با ستوده
و هرگاه آن دودیار سلیمان کردار از درجهٔ اوّل و دوم رفته رفته بدرجهٔ سوم
فرود آمدند مور آن تحت الثریٰ نیز بر ایشان بپرید ند و قوم نصاری که حالا
بملک گیری و هنرمندی علم شده کوس اَنَا وَ لَا غَیْرِیْ بر بام بلندی مینوازند
نیز از فیض تربیت چنان نیک گوهران است و قوم انگریز که اولاً با دثار تجارت
در بلاد هند نشو و نما یافته وقتاً فوقتاً همه را مسخر نموده حالا سکهٔ شهنشاهی
و یکتائی میزنند نیز بمدد چنان خیر خواهی است مسمّیٰ بوٹن که طبیب انگریزی
در بندر سورت بود و از حسن اتفاق دختر سلطان شاهجهان را بمعالجهٔ خود
تندرست نمود در سوال قدردان شهنشاه اسلام که کدام اجر میخواهد نام آن
از زبان خود باز گوید چه گفت و برای همقوم خود چه خیر خواهی نمود بر ناظرین

۹ [illegible]

کو الفت انگریزان پوشیده نیست یعنی آن کریم النفس فوائد ہمقومی بر منافع
ذاتی مقدم داشته عرضه داد که قوم انگریز علی العموم مجاز شوند که در اطراف دیار
آزادانه تجارت کنند و کارخانجات بیارایند. این کلمهٔ پدرانه سائر انگریزان را
عجب سبق استادانه آموخت که ہر که و مه لبشا گر دلیش گردن نهاده رفته رفته
بدان پایه رسیدند که رسیدند. و لبسا حواشی منلوّله و شروح مفصله با دلالات واضحه
یوماً فیوماً بران افزودند و می افزایند که صور دلربایش بنظر بدیهی در آئینهٔ
اہل معانی بنکوار تسام پذیرد. اینست حقیقت معنی خیرخواہی اکنون حتی الوسع
باید کوشید که دعوی [۹۰] مجلسیان و خیرخواہان ہند بر کرسی راستی نشانده شود
امّا ثبوت آن موقوف است برینکه از مراتب ثلثهٔ خیرخواہی فقط مرتبهٔ اوّل و
دوم را مراد داشته باشند. حصول این مقصود اگرچه بطریق غیر سعید نتوان شد
فامّا آسان ترین آنها که موجب اطمینان آمود گردد فقط دو است یا بملاحظهٔ
گفتار ایشان که خود درین باب چه گویند یا بمشاهدهٔ کردار ایشان که خود چه کنند
پس بنظر شق اوّل فقط این قدر بگوش ہوش میرسد که چه ہندو و چه مسلمان ہر دو
مجلسیان دعوی خیرخواہی ببانگ دہل علی الاطلاق و انمایند. ولیکن بیچ یکے از قیود
ثلثهٔ مذکوره مقیّد نه کنند مسلّم است که از لفظ مطلق فردے کامل المعنی مراد شود
و فرد کامل درینجا علی الترتیب مرتبهٔ اوّل و دوم است پس ثابت شده که فقط
آن ہر دو مرتبه را مراد داشته اند لیکن درینجا اشکالے لاجواب رُخ بر آرد
که اگر خود حضرات از معنی مرادی پرسیده شوند یقین است که از فرد کامل پہلو دزدیده [۹۱]
فقط بفردے ناقص نشان دہند چه گونه نه دہند که از ایشان بعضے بالاتفاق

ص۹۰ [illegible] ۱۲

ص۹۱ پہلو دزدیدن یعنی باز داشتن خود را از [illegible] بطور بہانه ۱۲ [illegible] ۱۲

چنان اند که هزارها زر و سیم دارند یا چنین مواقع نیک اثر که بسعی ایشان احدے
از همقوم بعهدهٔ جلیلهٔ سرکاری یقیناً سرفرازی توان شد آیا در امثال این
نعمتها لائق ترین قوم را علی العموم چیده گاهے تا این مدت پدرانه یا برادرانه
سلوک کرده اند تا در حملات و اعتراضات مناظرے حق گوے که سلب کلّی
نماید باثبات جزئی واحد هم جواب مدافعه دهند بلکه زر و سیم را فقط در خواهش
نفسانی بهر طوریکه باشد بیدریغ پاشند و بمناصب سرکاری فقط ذوات خود یا
عزیزان را اولاً مخصوص کنند اگرچه از دیگر همقومان دستگاه کم دارند افسوس آخر
سعی قلم درینجا بظاهر گفتار ایشان ناکام برآمد و بخیه[له] از روے کار افتاد که
از لفظ خیر خواهی فقط معنی التزامی مراد گرفته اند بهرکیف نومید نباید شد باز
انتظار لشق ثانی باید که شاید ثمرهٔ نیک زاید و ازان هر قدر بپایهٔ ثبوت رسیده
اینست که بجوش و خروش تمام مجلسها آراسته امور مبحوث عنها را پیش کنند بیشتر
میران هنودان بنگاله در حُسن و قبح آن هرچه باشد عموماً بزبان انگریزی تقریر کنند
و میران مسلمانان اگر انگریزی دان باشند بدان زبان حرف زنند وگرنه بزبان
اُردو و هر دو قوم سرآمدان یکدیگر را بنظر هموطنی هم شریک سازند و چندے
از علیائیان والاپایه را از روے تبرّک نیز دعوت کنند حق گوے در تقاریر
انگریزی هندوان را بدو علت معذور دارد یکے آنکه لغت انگریزی درمیان
ایشان چنان شایع شده است که گویا زبان مادری گردیده تا آنکه این نوردشتن طبعیان
بے هر دانگریزی از آسان تدابیر خانگی هم قاصر اند و دوم آنکه اصل زبان مادری
ایشان که لغت بنگاله است آن صنعت طبعی ندارد که بزور خود طبایع مختلفهٔ اهالی

[له] بخیه از روے کار افتادن یعنی فاش شدن راز است ۱۲

نیکو آمیخته و آراسته با هم معتدل و موافق سازد بلکه صنعت طبعی او فقط کج بحثی و بیهودگی و بیحوصلگی و بزدلی است ازینجا مجربان پیشین حجت بنگاله را بحکمت تشبیه کرده اند علاوه بران از غایت تنگ مایگی از اداے مطالب ضروری کما ینبغی عاجز است ناچار بیچارگان دست بدامن انگریزی زدند لیکن خیرخواهان اسلام درین باب اصلا معذور ندارد چه زبان مادری ایشان که عربی و فارسی است چنانچه در ضمیمهٔ تعلیم ثابت شده مخزن جمیع علوم و فنون بوده آن صنعت مقناطیسی و قوت مسیحائی طبعاً دارد که آهن دلان را بجود کشیده آب باران سازد و خفتگان تحت الثری را نیز بازے بجنبانند مقولهٔ حضرت نظامی رحمة الله علیه بلا مبالغه وصف حال این دو زبان واقع شده

ابیات

که دیداست بر هیچ رنگین گلے ... زمن عالی آواز تر بلبلے
بهر دانشے دفتر آراسته ... بهر نکتهٔ خامه برخاسته
پذیرفته از هر فنے روشنی ... جدا گانه از هر فنے یکفنی
شکر دانم از هر لب انگیختن ... گلابی ز هر دیدهٔ ریختن
کسے را که درگریه آرم چو آب ... بخندانمش باز چون آفتاب
بدستم در از دولت خوش عنان ... خبر زد چنین شد طبرخون چنان

علاوه بران زبان انگریزی بطبائع عامهٔ مسلمین هنوز چنان مانوس نیفتاده که از بادهٔ فصاحت آن جاهلان نیز محض تقلید مست شده دست و پا کوبند بلکه باعث کمال دردسری و ملال بے پایان براے اکثر حاضران شود که انگریزی نفهمند و فقط بکشاکش اغراض نفسانی و منافع ذاتی بلباس بائی شریک مجلس شوند

چرا ملال نشود که آخر ایشان چشم پدر دور از ذوی العقول صاحب گفتار اند و نه
تصاویر دیوار که پیش نگرندگان ذوی عقل و غیرت نیز خوار و شرمسار نشوند آری
اگر چنین ملال را بنمایش دلیل قوم نوازی فرو خورند گنجایشے باشد که بعضے از
همقوم انگریزی دان شاید بدین حیله بذی علمی علم شده کامیاب شوند بیشک این
طرز خیرخواهی که خود را بجهل انگشت نما نموده بنمایش علم دیگران کوشند تازه و باکره
که بخیال قومی از اقوام مختلفهٔ جهان گاهے نرسیده سبحان الله زهے قوم نوازی
که سلوک پدرانه می نماید لیکن هوشمندے واقفکار نیکو داند که این طرز خیرخواهی
از زیور علم و عمل عاری افتاده نتیجهٔ خطرناک داد که مشاهیر میران ایشان باوضاع
وحشتناک که برهمزن جمعیت باشد آراسته شده با ایشان مخدومانه سلوک نماید
بلکه مقتضائے علم و عمل همین است که خود متکلم بحیلهٔ فضائل ذاتی و خانگی و مدنی
نیکو محلّی شده گاهے برق لغات خود را بنظر تهذیب اخلاق بر فلک تقریر چنان
درخشانند که از لمعات آن نظر نظّارگیان خیره مانند و گاهے شاهین لسان را
بلحاظ تدبیر منزل بر اوج شاه کلام پرواز داده طیور خوشخرام مضامین را چنان
شکار کنند که از علوّ همّت آن دیگر صیّادان معانی دست بدندان گزند و وقتے شربت
سخن فصیح را برعایت سیاست مدن در جام زبان بلیغ انداخته نوبت بنوبت چنان
بگردش آرند که از حلاوت آن دیگر شربت فروشان تا لب گور کف بلیسند و وقتے
شکل خیرخواهی را بپاس صور مجازات اخروی بپرکار لسانی بر الواح قلوب
چنان تصویر کشند که از مشاهدهٔ ثواب و عقاب آن دهانها خندان شوند و دلهائے
نالان تا کلام نصیحت انجام جامع اصول معاش و معاد با التمام بوده بیانات خود

برحضار همقوم وغیر قوم عیان کنند که قوم مسلمانان باوجود این شکستگی و پراگندگی که
شامل حال ایشان است چنین جوهر دانائی و یکتائی دارند ظنّے غالب بود که بدین
سحر بیانی و سمر سحبانی نعرهٔ شادمانی ع فلک گفت احسن ملک گفته به
از مجلس برآورده حیاتے نو به مرده دلان همقوم بخشیده بتلافی مافات با سهولت
بازگردانند و رقّتے تازه در قلوب مالداران انداخته بگدائی مسلمانان هند متوجه
کنانند باقی ماند تقاریر هندوان و اردوگویان آیا بعلم و عمل مربوط است یا نه
در ینجا چندان منکشف نشود باید که بمسائل مجلسیه نظر تیز کرده شود که چه گواهی دهند
و چه غرائب دهر و عجائب سمر نمایند آ هم مباحث مجلسیه بطور قاعدهٔ کلیه منحصر بدو مسئله
اتفاق باهمی و تعلیم قومی که ازان هزاران جزئی متفرع می شوند خردمند
مطلب فهم بذخیرهٔ علم کلّی در عالم حقائق سائر جزئیات بآسانی تفرع می توان کرد
لهذا زبان خامه فقط به بیان این دو مسئله اکتفا نموده میگوید اتفاق جمیع اقوام
هندوستان بجمیع وجوه بر وجه اطمینان خارج از امکان است چه اتفاق یا در امور دینی
و دنیاوی هر دو است یا در امور دینی فقط یا در امور دنیاوی فقط صورت اولی
و ثانیه بالاتفاق سپر همگنان در آب اندازند و صورت ثالثه اگرچه بالذات ممتنع ا
لیکن او نیز در کمال آن دو حریفان چیره دست ایستاده در خرمن امید آتش زنند
چه تعصب مذهبی مثل امرے طبعی گردیده بے اختیار در معاملات هم سر زده می شود
تا آنکه از محض بے دینان بوهم آنکه در خانهٔ صاحب دینے پیدا شده نیز نسبتے تمام
محسوس میرود پس هر قوم بنظر همان تعصب طبعی در امور تمدّنی حقّے دارند که لامحاله
مخالف حق دیگر نه هیهات شود تا وقتیکه همه طبائع ازان قید طبعی مخلصانه آزاد نشود

خلاف هرگز بوفاق نیانجامد این معنی بر اصلاحے عام موقوف است چنین انقلابے
قیامت نما که عالمے مختلف الطبع از گرد تعصب پاک شده در سلسلهٔ تمدنی
نیکو مربوط و متحد شوند حسب مشیت مقلب القلوب و سنت خالق القوی بر چنان
پدری و برادری موقوف است که در مرتبهٔ اول و دوم خیرخواهی تمثیل و از گذشته
و پردهٔ مخدومی و خادمی از میان برانداخته باقی ماند اتفاق دو اعظم اقوام
هند که مسلمان و هندو اند و آن بر سه وجه صورت بندد اتفاق هندو به هندو
و اتفاق مسلمان بمسلمان و اتفاق هندو و مسلمان باهم صورت ثالثه بر قیاس
سابق نیز بر پدری و برادری موقوف است و صورت اولی و ثانیه نیز بران
موقوف است که اگرچه هر یکے ازان دو گروه ملتے متحده جداگانه دارند که جمیع
فرق مختلفهٔ خود را در نفس عقائد یکسان شریک سازد تاهم در بسیارے از اصول
و فروع اختلافے تمام نموده روشن بازار معاملات را بغبار تعصب و نفاق چنان
تیره ساخته اند که بے توسط دست پدری و برادری صفائی محال است باقی ماند
اتفاق سنی بسنی و اتفاق شیعه بشیعه و آن بظاهر متوقع است چه هر فریق از ایشان
در جمیع مسائل اصولی و فروعی نیکو متحد و مالوف بوده در جمیع حقوق تمدنی متساوی الاقدام
اند لیکن بر خردمندے که معنی اتفاق بفهم پوشیده نیست که آن متوقع موقوف است
بر اینکه مفاسد مذکورهٔ باب دوم که در طبائع ایشان عادتے ثانیه گردیده مفرق
جمعیت و مذلل امت شده است بالکلیه زوال پذیرد و زوال چنین عادات طبعیه
نیز بر حمایت پدری و برادری موقوف است پس در جمیع صور مسطوره کلام اصلاح ام
لاکلام از دو حالت خالی نیست یا مشتمل بر تعلیم احکام پدری بود یا نبود حالت ثانیه

مقتضائے بے علمی است چہ ہر گاہ وجود فرزند بر وجود پدر مثلاً موقوف باشد
قبل وجود این توقع وجود آن نمودن ہر آئینہ مقتضائے جہل است وحالت اولیٰ
مقتضائے بے علمی است چہ این حالت ناگزیر میخواہد کہ اوّلاً امثال ہمان احکام
از ذوات متکلّمین و معلّمین عیان شود تا سامعین و متعلّمین را در اقتدائے ایشان
تردّدے نباشد و برکت آن رفتہ رفتہ ہمہ عالم را فرا گیرد مستبصرے آزمودہ کار
بداند کہ ظہور چنین کردار از ایشان گاہے متوقّع ہم نگردیدہ چہ جائے عیان گردد
بلکہ از ذوات ایشان بسا مفاسد خطرناک کہ رہزن عالم پدری و برادری باشد
چنان عیان شود کہ محتاج بہ بیان نیست اکنون سوال ہمین است کہ آیندہ
دست پدری و برادری کہ مفید اصلاح عام باشد از اہل ہند متوقّع می توان شد
یا نہ جواب حقیقی نزد مقلب القلوب و علّام الغیوب است امّا اسرار تاریخی باعلان
میگوید ہرگز متوقّع نہ

بیت

بمستوران مگو اسرار مستی	حدیث دل مپرس از نقش دیوار

پس قدر شناسان وقت را باید کہ در اشتغال چنین خرافات عبث تضییع اوقات
روا ندارند امّا مسئلۂ تعلیم بلا خلاف و عناد از اہم مسائل معاش و معاد است
عجب نعمتے خدا داد است کہ ہر قدر بیشتر صرف گردد سرمایہ افزون تر شود ازینجا
بر ذمّہ خواص لازم است کہ ہمت عالیہ حتی المقدور مصروف داشتہ بار منّت بر گردن خود
نہادہ عوام را نیز بدان نعمت شریک سازند توجّہ سلطنت از خوان چنان نعمت
فقط طبق معاش را فرا چیدہ اگرچہ دران صلائے عام دادہ است تاہم ہنوز
قصورے دارد کہ ہر کس بفراخور حال ادنی بدرجہ تحصیل اعلیٰ کہ میخواہد نمی تواند رسید

پس حالا بلاد ہند اوّلاً بتعلیم معاد علی العموم محتاج است و علی الخصوص بپاس
اسلام که او معاش را ہر وقت بنظر معاد می بیند و ثانیاً بتائید کم مایگان اکنون
باید دید که این خیرخواہان نامی با این ہمہ گرمجوشی برفع ہمان حوائج ضروری کدام
چاره وا نموده اند افسوس سواد نظر بتحقیق امر که از مدّتے دراز بہار انتظار جانگداز
سپید گردیده است ہنوز سرمۂ چنان بشارتے نپوشید بلکه ہر چه از خیرخواہان اسلام
گاہے بدان رسید فقط غبارہاے دردناک رسید ہر آئینه این معنی مقتضاے
بے علمی است اگر مسئلۂ تعلیم معاد نزد ہندوان موہوم افتاده ایشان را
معذور میدارد مسئلۂ تائید لب باعتراض دندان شکن کشاید علاوه بران
غرض از تعلیم دنیاوی آسانی کسب مال فراخی است که در طرق اربعۂ مختلفه
از خدمت و صنعت و تجارت و زراعت منحصر افتاده دانشمند قوم انگریز با وجودیکه
سلطنت جهان میدارند تاہم ہمقوم خود را بطریق خدمت مخصوص نکرده نیز بطرق
سگانۂ دیگر نیکو سرگرم داشته اند امّا ہندیان بیچاره ہر چند بعلوم دنیاوی فاضل تر
شوند بجز نوکری طریق دیگر بشناسند آیا خیرخواہان ہند ہمقوم خود را بدان طرق
ناشناخته گاہے راه نموده تقویتے شاگردان داده اند افسوس ہیچ نظر تحقیق
نمی آید ہر آئینه چنین فعل از نتائج علمی بے عملی است اکنون از ملاحظ گفتار و کردار
ایشان نیکو مبرہن شد که از خیرخواہی یا لازم معنی مراد گرفته که آن بکارے
نیاید یا تمام معنی یا جزء آن که از بے علمی یا بے عملی برخاسته موجب نفرت و کراہت
گردیده است بہر حال بحکم آنکه فعل عاقلے بالغ عبث نمی توان گفت بقرائن
ظاہری باید کوشید که در چنین خیرخواہی ناتمام که با چندین لسانیہا وا نمایند

چه مصلحتے و غایتے خواهد شد که هنوز در پرده آن رخ پوشیده قرینه مقدمه گفتاری
که از لفظ خیر خواهی فقط سعی التزامی مراد گرفته اند نیکو راهبر است که غایت چنین
مجلس آرائی بالذات فقط فوائد ذوات مخدومان است که بدین نمایش مجموعی
و کرامت کذائی درمیان عالم سمر شده قلوب عامهٔ بشر و امراء شاهی اثر اید ست
آورده پایهٔ مخدومی را زیاده تر بلند سازند پس اگر در التزام این سعی خیرے
از قبیل قوت لایموت بخادمان رسد که منافی پایهٔ مخدومان نباشد بلکه باعث
زیب و زینت و بقاء پایه گردد چه کمال ایشان است چه وجود و بقاء چنین پایه
بر بقا و وجود خادمان موقوف است که اگر خادمان نباشند پایهٔ مخدومی هم نباشد
از روے انصاف در چنین خیر رسائی مخدومان ممنون خادم اند و نه خادمان
ممنون مخدومان بر هوشمندے مجرب روزگار پوشیده نیست که این گونه دام عنکبوتی
بصید مگسان هندی البته کافی است و نه بگرفت شیران شاهی در ینجا قلم حقایق رقم
از تپش سخن تلخ دهان شده قندے شیرین از اشعار رنگین حضرت نظامی علیه الرحمة
برزبان کشیده ختم مصرع نخستین نمود تا دربیان مصرع دوم زبان شکر آمیز کشاید

به ارمن گذارم که خود روزگار	بهر نیک و بد باشد آموزگار
ترازوے گردون گردان بسیچ	نماند و نماند بسنجیده هیچ

مصرع دوم دربیان احوال متواتری و آحادی که بدیگر بلدان ایشیا و یورپ و افریقه پیوندد .

عربستان

این بلاد را که در ایشیاے غربی واقع است جزیرة العرب ہم گویند بسبب آنکه حدود ثلثه اش از شرق و غرب و جنوب بخلیج فارس و بحیرهٔ احمر و بحیرهٔ عرب محیط است ہمہ اطراف دیار بحین حیات سید الابرار علیہ السلام مفتوح و منقاد گردیده بنور اسلام منور شده بودند ازان باز پیوسته زیر حفاظت اہل اسلام مانده و از عہد سلطان سلیم اول باستثناے بندر مسقط و دیگر اطراف کوہی و صحرائی یکے از ممالک متبرکهٔ دولت عثمانیه شده و بندر مسقط تحت حکومت والی خود مختار است که بمذہب خارجی و عداوت حضرت علی کرم اللہ وجہہ برخلاف رافضی علم شده و رفض و وہابیت ہم در بعض اطراف عربیه در لباس تقیه خوابیده بہر حال مذاہب اربعهٔ سنت و جماعت بکثرت و قلت در سائر جہات غالب بیدار است جمیع مسلمانان جہان با مشاہد مقدسهٔ عرب تعلقے دینی دارند که تا ابد الدہر بپاید رحمہم اللہ العرب دفاتر راستی و حق گوئی قومے ہمچون عرب در عالم توحید کجا نشان داده اند که در ہر کار دل را با زبان مدام سازگار ساخته و معاد را با معاش و نقل را با عقل ہمیشه مددگار پیراسته در سائر فضائل و کمالات انسانی یکتاے جہان باشند اگر فقط بنظر فضائل دینی دیده شوند دینداری در عالم معانی ہنوز کجا نقش گرفته است که در سلک ترقی جان از ایشان افضل و بہتر باشد که در حزائم کشورستانی اکثر روزه دار و نماز گذار بوده باوجود دنیا فتن خورش ہمولی بر آب شکنبهٔ شتر و دانهٔ تمر قناعت فرموده تن بذلت سوال ہرگز نداده اند و اگر فقط باعتبار کمالات دنیاوی بایشان نظر و اکرده شود دنیاداری در عالم معاش تا حین کجا رخ نموده است که در طریق ترقی مال از ایشان چالاک تر

وهنرمندتر بود که در مکاسب فراخی برّ و بحر سفر کرده بر هر پیشهٔ حلال با مردانگی اقدام
فرموده خود را از ذلّت گدائی وارهانیده اند توانگرے با پارسائے و درویشے
با فیلسوفے و خواجگی با بندگی و گردنکشے با فروتنے و دشمنے با دوستے و سلیمانے
با مورے ترتیب و زینت بخشیده با هر کس در خور استعداد او پدری و برادری نموده اند
علم شدن ایشان بلقب امیر البحر و عمدة التجّار وغیر ذلک و کشودگی بعض جزائر
فرنگی بدست ایشان و آبادی دور دست جزائر بحر هندی بنفوس اسلامی که
اکثر بهیئت عرب مانسته در مذهب سنّت و جماعت پختگی دارند دلیلے روشن است
بر اینکه ایشان در اسفار بحری هم فوقیت برده این بیشمار کتب علمی که در عربی
و فارسی دیده و شنیده می شوند و این عدد جماعت اسلامی که حالا بر روی زمین
هر جا بکثرت و انبوهے محسوس می رود از فیض تربیت و تقویت عرب است
و این همه مذاهب توحید که جابجا بوضعے جدید ساخته و پرداخته شده در
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه وحده لا شریک نموده میشود نیز از ثمرات مساعی عرب است که
شجر طیّب توحید فقط از بهار آبیاری ایشان در زمین خدا بیخے محکم گرفته شاخ و
برگ تر و تازه افزوده بلند و بلندتر بالیده بحلاوت ثمرات خود بسا مسکین
را هم کشان کشان تا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه رسانیده است امیدے میشود
که رفته رفته تا محمّد رسول اللّٰه هم وا رسانند و آخر تا چنین قومے اولوالعزم
که از هیبت دلاوری و مردانگی و کشورکشائی ایشان زلزله در زمین افتاده
و از بشارت پارسائی و هنرمندی و دانشمندی ایشان غلغله بر آسمان رسیده
اکنون همچون افسانهٔ خوابی شده اند که تعبیر آن جز پریشانی بنظر آید

بلدةٌ لیس فیها انیسٌ	الا الیعافیر و العیسُ

آئینۂ احوال ایشان شدہ اِنّا للّٰہ و اِنّا الیہ راجعون آولاد ایشان همہ ترکات یکتائی را در خواب استراحت باختہ ننگ و ناموس آبائی چنان برباد دادہ اند کہ خلف ذلیل بدنامی سلف گشتہ بطعن شماتت اعداء موقعے بس خاطر خواہ بخشیدہ کہ نہ آسودگی معاد را می شناسند و نہ آزادگی معاش را افسوس همہ از دست ایشان رفتہ در آسودگی معاد ذخیرۂ ایشان فقط همین است کہ هموطن حضرت خاتم المرسلین و رحمة للعالمین علیہ السلام بودہ پیوستہ از مشاہدۂ مقامات متبرکہ سرفراز اند و در آزادگی معاش حرفۂ ایشان غارتگری و صدقہ گیری است کہ اہل بادیہ راہ حاجیان و بازرگانان میزنند و اہل مصر بامید صدقہ جابجا گدائی میکنند و از حجاج بیچارہ بہر حیلہ زرہا میربایند تا کار بجائے رسیدہ کہ چالاک ترین ایشان در اطراف دور دست سفر کردہ بخانۂ زائران در آیند و بدین غرض دلجوئی و خوشامد نمایند کہ زیر معلمی و راہنمائی ایشان سفر حجاز کنند تا از زر اجرت راہنمائی یا از صدقات زیارتی پیوستہ وسعتے در معاش بخشند این همہ نجاسات و بائی از ذلت و گدائی و بربادی و بدحالی کہ از شورستان حالات مسلمانان جہان روز بروز زیادہ و زیادہ تر مترشح میشود سبب حقیقی آنکہ حالا منبع ایشان کہ عربست بدبوئے و شور افتادہ

ع

چو کفر از کعبہ برخیزد کجا ماند مسلمانی

قبل آ گاہی راقم بحالات عرب بارے گذرا و نزد معبد ہنود افتاد کہ روز عید و اجتماع ایشان بود برہمنان را دیدم کہ دست مریدان را یکے بعد دیگرے گرفتہ

(حاشیہ: شعر عربیست کہ در آن تصویر شہریست کہ درو آہوان و شتران ۱۲)

اولاً از بگیرند بستر چیزے تلقین کنند از ین معنی بسیار متاثر گشته ہندوے که با من
معرفتے داشت مخاطب شده بزبان حرف گیری گفتم که شما ہندوان چه دین میدارید
که در زیارت چنین جاے مقدس پیران شما بشرطِ اداے زر مسائل دینی تلقین کنند
ہرگاه بیچاره از رد جواب باصواب عاجز آمده روے باخت محاسن کردار مسلمانان
را که در امثال چنین مقامات چه گونه بایکدیگر سلوک کنند باو باز گفته بسیار بر خود پیچیدم
وقتیکه حالات عرب را که قبله و کعبهٔ سائر اہل اسلام اند در امثال این معامله از زائران
نیکو گوش کردم از ناز و اداے خود بسیار منفعل شده بیچاره برہمنان را معذور داشتم
این همه اخبار دردناک عرب بار این الزام بر گردن دولت عثمانیه ہند که خود را خادم
حرمین شریفین علم نموده با اہل آن توجه مخدومانه ہم روا نداشته اند چه خواص دیار را
بوظائف سرکاری و مفت خواری کاہل و مرده طبع ساخته از کار دین و دنیا
یکبارگی بیکار کرده گویا بازندگی مرده نموده اند و عوام را از تربیت و تقویت شایگان
چنان محروم داشته اند که بیچارگان لایق حرفه که زیر اقتدار شاہی گنجائش دارد
ہم نمانده ناچار تن بذلت گدائی و حرمت راہزنی سپرده اند که آخر ایشان نیز از دین
و دنیا افتاده انشاء الله تعالی صور گنجائشی در تصویر حالات دولت عثمانی عنقریب
کشیده خواہد شد در آخر محاربهٔ روم و روس آنچه از بعض واردین مسموع شده
که دولت عثمانیه اہل حرمین شریفین را از مشارکت و معاونت جنگی معذور داشته
خواستگار دعاے ایشان بوده راه وانماید که حالا اہل عرب یکبارگی نالایق و بیکار
شده چه دعاے فاعلی مختار بدرگاه خداوند کارساز بغرض حصول نیاز قبل از آنکه
بلوازم دنیاوی و جوارح بدنی سعی الامکان کوشیده باشد سلیقهٔ رہبانی است و نه

روے بحث سنجیده شنیده خبر ۱۳

طریقۂ اسلامی از ینجا جناب سرور کائنات علیہ و علی آلہٖ و اصحابہ افضل الصلوٰۃ
و حضرات عشرۂ مبشرہ و دیگر اکابر صحابہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و بسا اولیائے
برگزیدہ مثل مولانا جلال الدین رومی و شیخ فرید الدین عطار قدس اللہ اسرارھم
درچنین مہم فقط بر دعا اکتفا نفرمودہ اند بلکہ دعا را ہموارہ با افعال اختیاری
خود پیوستہ احیی اللہ العرب بکمال رحمتہ و برکتہ

له ترجمہ خدا زندہ کناد عرب را بکمال رحمت و برکت خود ۱۲

روم

روم بعرف عام مسلمانان نام شہر قسطنطنیہ و مضافات آن است کہ سابق بتصرف
رومیان بود و اکنون بدست اہل اسلام است بلدۂ قسطنطنیہ کہ در اقلیم یورپ بکنار
بوغاز بحیرۂ اسود و مرمرہ واقع است در سنہ ہشت صد و پنجاہ و ہفت ہجری بدست ۸۵۷ھ
سلطان محمد خان ثانی مفتوح گردیدہ تختگاہ دولت عثمانیہ شد از ان باز تا این زمان
ہموارہ بدست اہل اسلام ماندہ و مساجد و معابد و مدارس و شفاخانہا و حمامہا
و دوکانہا و بازارہا و لشکرگاہہا چنان بکثرت در زینت و حشمت آراستہ کہ مزید بران
کمتر صورت بندد این شہر قسطنطنیہ باوجود آنکہ بسا ممالک بعیدہ از قبضۂ اقتدار او
حالا بیرون رفتہ است باوضاع طبعی و محاسن صنعتی و محاصل زرخیزی خود خوشتر
شہرہائے عالم بودہ ہرگاہ با دیگر ممالک متعلقۂ حالش از اطراف یورپ و ایشیائے کوچک
و شام و عراق و مصر و عرب وغیرہ نیکو ملحوظ شود چنان بنماید کہ گویا کلید سارۂ جہان
بدست اوست اما ہنت دولت عثمانیہ با مفاسد ہم مذہبیہ کہ در باب دوم شرح
گشتہ است انضمام تمام یافتہ کلید را یکبارگی ناکارہ ساختہ است اکنون بنظر
منصب خاص باید دید کہ ترکان در امور دینی و دنیاوی و معاشرات بنی نوعی و

معاملات هم مذهبی چه گونه هستند هرچه از قرائن دفاتر مختلفه و آثار متفرقه در خزانهٔ
قیاس فراهم آمده حاصلش اینکه ایشان همه نیکو سنّی و حنفی المذهب بوده در قضیهٔ
عدل و داد نیکوترین جهان مینماید و در شجاعت طبعی و اتفاق همقومی و حمیّت
اسلامی و دیانت مذهبی از سائر مسلمانان بهتر بحکم آنکه بانی و موسّس سلطنت ایشان
اوّلاً سلطان عثمان بوده و او در اواخر هفت صدی بر سریر شاهی نشسته از آن
هنگام تا این ایّام که مدّت شش صد ساله است حکومت سواد اعظم علی التسلسل
بدست یک خاندان بودن نزد تواریخ فهمان و راست منشان هر آئینه دلیلی نیک
بر عدالت و نجابت اصل و فرع هر دو است چه سنّت خالق جهان و خداوند منّان
گاهی چنین نشان نداده است که بندگان خود را نسلاً بعد نسلٍ در آتش ظلم
پادشاهی ظالم نگاهداشته تا این مدّتی دراز سوخته باشد آری در میان ایشان
بعض سلاطین بخونریزی و ستمگاری بدنام شده اند لیکن صلاحیّت و عدالت
خلف ایشان تدارک مافات کرده فی الحال از مسلمانان بسیاری بدکیش اند
که بوسائل و آلات برادری هر دم فرصتی میجویند که بنیاد دنیاوی دیگر برادران
یکبارگی منهدم سازند و از نصرانیان بسیار بد اندیش که بذرائع و اوزار دشمنی
هر وقت موقعی میطلبند که بنیان دینی مسلمانان را از بیخ بر اندازند این دو گروه
بدخواهان درون و بیرون ترکان را بشدّتی تمام فرا گرفته با هیچ تابیر و حیل
خود از عرصهٔ دراز بغرض استیصال دولت ایشان منتظر نشسته در آتش حسد
می سوزند و هرگاه از بار انتظار و سوزش نار بیتاب و بیقرار شوند هرچه در سینهٔ
پرکینه بدست خام خیالیها کاشته اند بفحوای الاناء یترشّح بما فیه بی اختیار

[illegible]

پہ تسکین غصهٔ راز مجنونانه بیرون میباشند که دولت عثمانیه در مرض زوال است
که همچون مریضے ذی فرش مینماید و اگر جمیع سلاطین عیسائی باهم متفق شده
برو یورش آرند زود بمیرد سبحان الله عجب تاریخ دانی برین خیال خوابی و دانش
موهومی نازان نباید شد که تعبیر آن اگر باتفاق مسلمانان روے زمین فراهم گردیده
بر عکس مفروض نتیجهٔ پریشانی دهد دور از قیاس نیست

بیت

بمیر تا برهی اے حسود کین رنجیست — که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست

علاوه بران موت دولت عثمانیه چیزیست که در عالم کون و فساد حشر اجساد برپا کرده
همه را با خود زیر زمین خواهد کشید الغرض انواع بلیات و فتن از دوست و دشمن
برخاسته به بربادی دنیا و دین ترکان بهر حیله سرگرم اند و ایشان با هجوم هر آفات
و مهلکات هر قدر با استقلال و غلبه و شوکت و عزت و قوت حکومت میرانند از صور
صور موجوده آن پیش چشم حق بین هر آئینه روشن می شود که ایشان در صفات
مذکوره البته بهتر اند و گرنه تا این زمان بر قیاس دیگر ایران حکومت عامه مستقله
ناگزیر از دست ایشان بیرون شدے آرے از اخبار محاربهٔ روم و روس
سنه ۱۲۹۴ھ که در سنه دوازده صد و نود و چهار هجری سرزده واضح میشود که بد دیانتی و
و بے حمیتی در میان بعض ترکان شعار شده که بعلت آن سرکار روس بر ایشان
غلبه جسته لیکن اکثر ان هنوز از لوث چنین شناعت پاک اند که سبب ابقار سلطنت گشته
هرگاه چنین محاربه در عمر بوالفضولی و ناتجربه کاری و غلط فهمی راقم روے داده بود
و درین محاربه بسا مسلمانان هندوستان مبلغے فراوان با جوش زبان بذریعه چنده
فراهم آورده بکمک ترکان فرستاده و ترکان در مکافات چنین خدمت بسے خوبی

هندیان هم نپرداختند از ترکان برهم شده از روی حرف گیری بدل گفتم که ایشان
از حکمت عملی حظّی ندارند که بذریعهٔ آن نفوس بعیدهٔ جهان را باهم تالیف داده
بخود در گشتند و وقتیکه راه بصیرت حقّانی بحقائق تاریخی و مفاسد برادران دینی از
هدایت غیبی بر من منکشف شد از گفتار خود پس پشیمان گشته بر حکمت عملی عاقبت اندیشی
ترکان صد مرحبا و آفرین گفتم که تجنّب ایشان از سائر جهان باعث سلامت سلطنت
ایشان گردیده چه حالا دیگر اقوام از اهل اسلام هرگز آن لیاقت ندارند که اهل حکومت
مستقلّه در شادی و غمی ایشان برادرانه شریک شوند که زود تشخص سلطنت بجای
سهم قاتل کاری خواهد شد غالب است که نظر برین راز نهانی ترکان سائر هم مذهبان
را از رشتهٔ برادری فروکشیده به دوستی زبانی نصاری گرائیده اند که صادق المذهب را
از تلبیسات دیگر مذهبیان اندیشهٔ نیست چه نفس امتیاز مذهبی هر وقت راهبر و مشیر کار است
بهر کیف در زمان اهل عرب مستحق چنان رحم ترکان اند که اصلاً منافی پایهٔ تجددی شان
نگردیده باعث زیبایش آن شده اینچنین تحت اقتدار شاهی نیکو گنجایش دارد
که ایشان را در صنعت و تجارت و خدمت بذریعهٔ تعلیم و تربیت تقویت شائستگان
داده از آن باطن زیب و زینت سلطنت قرار دهند که بظاهر بیچارگان نیز از مخمصهٔ
گدائی و راهزنی رهائی یابند مصرع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار
بسا بو الفضولان که از ضوابط و محاسن اسلامی جاهل مطلق اند اسلام را بر دیگر
مذاهب باطله حمل نموده دربارهٔ ترقی ترکان عالمانه رای زنند که باعث مقید
بودن ترکان بقیود مذهبی ایشان در ترقیات دنیاوی از نصارای یورپ
پس پا افتاده اند دانای شریعت حقّه نیکو داند که اینگونه رای زنی یا نتیجهٔ

غلط فهمی است یا حیلهٔ مغالطه کاری چه شریعت اسلامی چنان شریعتے تنگ ظرف
نیست که باستثنا سے معاملات چند از ربا و مسکرات وغیرہ ماکولات دیگر حرفجات را
از اقسام صنعت و خدمت و زراعت و تجارت که موجب ترقیٔ دولت باشد
مانع و مزاحم شود چه اکثر معاملات اسلام که مصدر حقیقی ترقی است با هر کس از هم مذہبی
وغیر مذہبی علی العموم جائز است و دیانات آن باستثنا سے حج بزمانی و مکانی
چندان خصوصیت ندارند که براهِ معاملات حائل گردیده مانع ترقی شوند نکتهٔ
حقیقت نما دران باب اینست که اسلام مثل بحرے زخار است که دران جواهر
هر مطلب حسب ضابطه با سنگ و صدف نهان و آشکار و شرط طلب همین است که
غواص صادق الاعتقاد بوده از بندگی هوا ے نفس آزاد باشد تا بقدر حاجت خود
بلا مضرت غیرے ازان گنج بیشمار جوهرها فراچیده بکار آرد چه بدکیشان نفس پرستان
را در تهانخانهٔ آن بار نیست ع هر هوسنا کے چه داند جام و سندان باختن
و اینکه که بدترین معاصی نزد اسلام شرک بالله است و ارتکاب چنین معصیت مرتکبے
مسلم را بظاهر زبان دران وقت مباح گردد که سلطانے جابر براے آن مجبور او
ملتزم سازد و بیچاره کم حوصله بقاءِ نفس خود عزیز دارد اخبار اردو گائیڈ کلکته مطبوعه
چهارم تا هفتم فروری سنه هیجده صد و هشتاد و نه عیسوی هرچه از رسائل بعض عیسائیان ۱۸۸۹ء
تواریخ فهم و منصف مزاج نقل نموده اشتهار داده است نیز مؤید و مصدق بیان
راقم است و آن عیسائی وا میگوید که از بزرگترین محاسن اسلام همین است که
درونه یک مسئله چنین مشکل است که مخالف عقل و فهم عموم طبائع بوده جوابے لاحل یا بد
که انسان فقط باعتقاد آن مجبور گردد بلکه هر مسئلهٔ آن بخور استعداد هر کس قابل تسلیم عقل

وفهم بوده بسیار آسان است اِنتهی افسوس این چه خجالت و بے غیرتی است
که بسا نور وشن طبعان و اسلام زادگان که خود را فاضل متبحر شمارند از درک حقیقت
حقیقت واضحه بے نصیب شده مسائل اسلام را مشکل گویند و تاویلات فاسده
گرایند پس درین صورت سبب پستی ترکان از نصاراے فرنگ در وسائل ترقی
لامحاله یا چیزیست که مخالف اسلام از ایشان سرزده یا چیزیست که نه موافق اسلام
اُفتاده و نه مخالف آن اصل معدنِ دولت بالاتفاق حرفهٔ تجارت است و
اسلام باستثناے چندے سائر انواع آنرا که متضمن قمار نباشد در برّ و بحر نیکو
جائز میدارد و صنعت و زراعت این دو حرفه دست و پاے دولت است و
اسلام بجواز جمیع اقسام آن نیز قائل است پس سبب عدم ممارست و مهارت ترکان
در اقسام ثلثهٔ حرفه بروجهے که ایشان در میزان برابری با نصاراے فرنگ کم وزن
برآمده براه ترقی دنیاوی پس پا اُفتاده اند قصور استعداد و ذوق ایشان است
و نه تقیّد مذهبی باقی ماند خدمت و آن از ایشان فقط زیر سلطنت مقومی نیکو محسوس
میشود ظاهر است که تنها خدمت که آمد محدود دارد موجب ترقی دولت غیر معدود
نمی توان شد از تقریر بالا مفهوم میشود که ترکان در علوم دینی و دنیاوی که هر دو
بس ادیب و معلّم حرفه است یا فتور تعلیمی دارند یا قصور تعمیلی که هر دو صورت هر آینه
مخالف اسلام است این است حقیقت بیان در پستی ترکان بهر کیف درین زمان
وجود ترکان بحق مسلمانان جهان بس غنیمت است که جمیع مشاهد مقدسهٔ اسلام را
از تسلّط و تصرّف اهل احتیال و ضلال پاک داشته براے برادران دینی حق آزادی
بزیارت آنها نیکو حمایت فرموده عزّت اسلام را هنوز نگاه داشته اند خداوند جهان

همواره ایشان را بامن و امان بر سریر سلطنت کامران دارا د آمین

مصر

این دیار که بطرف مغربی بحیرهٔ احمر واقع شده و جانب شرقی و شمالی آن بذریعهٔ نهر سویز از حدود ایشیا منفصل افتاده است از خوشترین آبادیها افریقه است و از قدیم الایام مهبط علوم و فنون انگشت نما و بعهد خلافت خلیفهٔ دوم امیر المومنین حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه مفتوح گردیده دار الاسلام شد و از ان وقت همواره بحکومت اهل اسلام ماند قبل فتح عرب در انجا لغت قبطی رواجے عام داشت اما خواص بلغت عرب مانوس بودند این انسیت لسانی با خاصیت مزاجی و زرخیزی و شادابی سرزمین التیامے داشته رفته رفته بسا اهل عرب را از وطن بیرون کشیده دران جا سکونت داده است آخر لغت عربی در انجا فروغے عام پذیرفته و مساجد دلاسا و معابد خوشنما و مدارس دانش افزا زمانا بعد زمان بسیار افزوده و جمهور مسلمانان دیار سنی کردار اند و مذاهب اربعه سنت دران بشدت وضعت جاری و اکثران شافعی و حنفی هستند لیکن حاکم وقت مقلد مذهب حنفی است از محصلین علم عربی که شوقے کامل بتحقیق و تدقیق آن میدارند اکنون از بلاد بعیده در انجا سفر کنند و استادان محقق بے تکلف میسر شوند و کتب مطبوعه از فنون مختلفه با حروف واضحه بارزانی حاصل آیند با این همه سرمایهٔ توانگری بلاد مصری در صنعت و تجارت ترقی شایستگان نکردن برهان بر سوء تدابیر اهل حکومت است
اهل مصر وقتے آن شایسته مردان اسلام بودند که در سنه پانصد و هشتاد و سه هجری سنه ۵۸۳ھ
بجوش شیاتی نصارا اسے متفقه یورپ که بحمایت بلاد مقدسه شام موجزن شده بود

ازخروش توحیدی سلطان صلاح الدین ایشان جگر یاختہ و آتش جہان سوز
فتنۂ تاتار کہ رمزے ازان دراحوال شیعہ گذشت از آب شمشیر ایشان فرونشستہ
افسوس چند انکہ ایشان درشہوات و لذات نفسانی فرو رفتند آن ہمہ شایستگی و
مردانگی ازایشان بیگانہ شدند تا آنکہ نجاسات وامراض ہندی در آب وہوا ایشان
سرایت کاری نمودہ حسد و نفاق و بددیانتی و ناسزائی درمیان ایشان بار آوردہ
اکنون بلاد را بس سبکسار وخاکسار نمودہ است حکومت بظاہر تابع دولت عثمانیہ
مینماید و بباطن مرید نصارائے یورپ کہ از ایشان مبلغے سنگین برسود قرض گرفتہ
بدست ایشان ہمچون لعبتان میگردد مردان کار و خیرخواہان ملک و دیار بہر بہانہ
تلف و بیکار گشتہ ملک مالیخولیا گردیدہ جان برلب منتظر فرمان ملک الموت است
اکثر محاصل زمین باداے سود برباد میرود و عملۂ سرکاری حسب ضابطہ مشاہرہ
ماہ بماہ نمی یابند و بر رعایا ستم می نمایند بیچارگان از بار انواع ستم و اداے
زیادت خراج و رسم تنگ آمدہ آخر در اوائل چہاردہ صدی دست بشمشیر بردند و
صوبۂ سودان کہ از مضافات مصر بود بسر کردگی شخصے بلقب مہدی برحکومت مصری
خروج کردہ تا سہ سال درمیدان معرکہ مدام فتحیاب شدہ طوق مصری را یکبارگی برہم
گسیختہ است خروج عامۂ مسلمین بر سلطانے مسلم دلیل است برانکہ تخت سلطنت
از زیور عدالت و لیاقت برہنہ افتادہ آنچہ شنیدہ میشود کہ در بعض مقامات آن نجاہا
علانیہ کشادہ و بازار فسق و فجور بجا بجا گرم شدہ مؤید ہمان دلیل است عصمنا
اللّٰہ تعالیٰ بالعدل والانصاف

بربره

اہل عرب آنرا بملک مغرب نیز نامیده اند این مرز و بوم بجانب جنوبی بحیرهٔ روم واقع شده تا ساحل شمالی بحر مغرب سر دراز کشیده است و مشتمل است بر چهار صوبجات نامی طرابلس و تونیس و الجیریه و مراقو و باقی مقامات بطرف عربی همه بیابان و صحراء است اکثر آبادیهاے مذکوره بعهد خلافت خلیفهٔ دوم مفتوح گردیده تا دور خلافت خلیفهٔ سوم فتح ما بقی با نشیب و فراز آن بتکمیل رسیده است اہل عرب اکثر دران توطن گزیده و لغت عرب در ہر جا رواجے عام پذیرفته و مساجد و معابد جابجا بکثرت آراسته و اسلام در ہر جا بیخے محکم گرفته ہنوز خوش میبالد از ساکنان بلاد اکثر مسلمان و سنی نهاد که مالکی و شافعی بسیار در تعداد و حنفی و حنبلی قلیل الاعداد و یہودی نیز درانجا بسیار و مالدار و عیسائی بغایت کم در شمار و باقی حقائق بلدان که بنظر عهدهٔ خامه ضروری الذکر باشد ہنوز بتحقیق راقم بر وجه اطمینان نرسیده است اما از ملاحظهٔ زمان فتنه بنیان این ایام بپایهٔ گمان میرسد که از صوبجات چهارگانه مراقو بسیار زرخیز و معمور بوده خود را در معاملات بنی نوعی و دیانات اسلامی و صفات مردانگی بهتر مینماید که باوجود آن همه حسدهاے مسلمان زادگی که عالم اسلام را ہر جا کم و بیش سیاه نموده است با جمعیت حریف دیرینه یهودی رعایا خوشحال و لے شکایت نیست خود را از تغلب حریصان جهان سوز آزاد داشته دم استقلال تحت حکومت سلطانے مسلم زدن آئینه برهان ساطع بر بهتری اوست لیکن افسوس نه در صنعت و تجارت و نه در علم و حکمت نشان ترقی و سربلندی همچون آبا و خلفاء پیشین ایشان از ایشان یافته میشود

ترویج علوم که هر قدر بقصور شایع است بدستور تربیت خانگی است و نه بنظم و تقویت شاهی صوبهٔ طرابلس تحت حکومت دولت عثمانیه بود بعاملی و پاشای ترکی نیکو انتظام می یابد و صوبهٔ تونیس با دعوی حمایت ترکی زیر حکومت فرانسیسی دم نیم استقلال می زند و صوبهٔ الجیریه بید دیانتی و راهزنی دریائی متهم و انگشت نما شده قریب از پنجاه سال بقبضهٔ فرانس افتاده است تا سوی آبادیهای مذکوره مسلمانان کوه نشین و صحرا نشین در اطراف شمالی افریقه بیشمار اند و بارکان و احکام اسلام نیکو وقوفی دارند و اسلام را روز بروز ترقی میدهند بیت

مبارکباد آن فیروزی طالع که میداری	که از ملک عرب زیر نگینت هر جهان آمد

زنگبار

این خطه که از بزرگترین و معمورترین ممالک شرقیهٔ افریقا است بجانب مغربی بحر هند بر جزیره واقع شده سابق تحت فرمان والی مسقط بود و اکنون تحت سلطانی خود مختار است جفاکشان و تجارت پیشگان اهل عرب در آنجا توطن گرفته و در زراعت بری و تجارت بحری با آبای پیشین خود اقتدای نیک نموده اند که باموال تجارتی بذریعهٔ مراکب بادبانی جابجا سفر کنند و نیز تاجران از دیگر بلدان با اجناس تجارت در آنجا میروند از آنجا این دیار به بندرگاه سوداگری شهرتی یافته بسا غربا و جلاوطنان هند در صدی گذشته نیز در آنجا طرح اقامت انداخته ساکنان بظاهر قوی تن و محنت کش و دلاور باطن و ادب پذیر و راست معامل و عدالت پسند بنمایند عامهٔ ساکنین دیار و هم حاکم روزگار مسلمان اند لیکن از مذهب معتقدات و سکان اسلامی بکدام مذهب تعلقی خاص دارند نزد تحقیق قلم بر وجه تشفی راقم هنوز روشن نیست

اما سابقہ تعلق بلاد بوالی مسقط و توطن عربا بہند در آنجا بقیاس راه دانماید کہ ایشان خارجی المذہب بوده در حدود موضوعہ آن ترتیبے ساختہ اند چہ خارجیان مثل رافضیان طبعاً بسیار متعصب میباشند و تعصب بیجاے حاکم وقت و رعایاے او اجنبیان را بدخول و نزول ملک ایشان باعث نفرت میگردد بہر حال ایشان مورد ستایش اند کہ درین روزگار نحوست و ذلت بار ممالک خود را از تغلب اغیار محفوظ داشتہ فقط دم سر د باستقلال کشیدن ہم غنیمت است تا اینجا باحوال مجملہ افریقہ اقتصار نمودہ قلم سرگشتہ رقم بہ بیان باقی ممالک ایشیائی متوجہ می شود وعلی اللہ قصد السبیل ۞ وھو نعم المولی و نعم الوکیل ۞

له ترجمه و بر خداست بیان راه راست و از [illegible] بهتر خداوند و بهتر کارساز است ۱۲

فارس

بنظر حکومت موجودہ دیار حدود شمالی و جنوبی آن بہ مملکت روسی و بحیرہ خزر و بخلیج فارس پیوستہ و ثغور مشرقی و مغربی بسلطنت افغانی و ترکی آمیختہ این کشور عجم بعہد خلافت خلیفہ دوم مفتوح گردیدہ ہموارہ بقبضہ اہل اسلام ماند و از قدیم الایام آباد و باکام بودہ در علم و ہنر شہرتے تمام میداشت بسا علماء سامی و شعراے نامی و اولیاء گرامی ازین سرزمین برآمدہ اند کہ اکنون از ہمہ خالی افتادہ از تاریخ فتح اسلام تا انقراض دولت عباسیہ بتصرف ہر حاکمے و پادشاہے افتاد بہر حالت تابع بیت الخلافت بود اگرچہ در عہد بعض سلاطین جبار کوس استقلال و خود اختیار ینواختہ بدار الخلافت گستاخانہ سلوک نمودہ است تاہم نسبت زیردستی بدان داشت ہرگاہ خاتم خلافت نبوی از دست مبارک اولاد عباسی سلیمان مکانی بغدر دیوے ہم ملتی فرو افتادہ رخ در پردہ عدم کشید عروس حکومت فرس

همچون دیگر عرائس جهان از عقد زبردستی بالکلیه رهائی یافته بجلوه گاه خودمختاری جهان
پرآشوب خرامید که قرناً بعد قرن از خاندانی بخاندانی و از آغوشی بآغوشی
به نثار هزاران جان و مال معصوم گردیده آخر از سنه دوازده صد و ده هجری بخاندان سنه ۱۲۱۰م
قاجاری جلوه گر شد و هنوز با این خاندان که نوبت بپادشاه چهارم رسیده است
بر تختگاه طهران مهر و وفا مینماید قاجار نام قریه است که اجداد این خاندان سابق
دران سکنی میداشتند اکثر اهالی دیار با حاکم روزگار شیعه اند و سنی بنسبت ایشان
تخمیناً بقدر عشر عشیر خواهند شد شنیده ام که سنت و جماعت اکثر در نواحی شمالی
دیار میباشند و ایشان همه حنفی المذهب بوده تحت قاضی و حاکم و مفتی هم مذهبی
که از جانب شاه مقرر شوند آزادانه خوش میگذرند این شیعگان در عرف غلط
هندوستان بلقب مغول مشهور گردیده بخطاب آغا و میرزا مخاطب می شوند چه
مغول فی الحقیقت آن قوم اند که از شرفاء قبائل چنگیزخانیه برخاسته زیر حکومت
امیر تیمور مجتمع گردیده در عرصهٔ سی و شش سال مالک اکثر روی زمین بودند
ازینجا سلطنت تیموریه را السلطنت مغولیه نامیده اند چنین مغولان همه سنی المذاهب
بوده بلا تعصب مذهبی چنان زیسته اند که عام عالم اسلام از ذات ایشان فیض
و نیکی زیاده تر دیده چه اکثر ان با اهل شیعه هم برادرانه سلوک نموده اند که آخر بدین
سلوک تاج شاهنشاهی باخته راهی ملک عدم شدند مصرع
برین زاد و برین بود و برین مرد ٭ این مغولان حال اکثر از نژاد اساری روم
که امیر تیمور بشفاعت شیخ صدرالدین رها کرده بود منشعب شده اند و ایشان
قرناً بعد قرن بتوالد و تناسل بیشمار افزوده زیر دعوت و بیعت سید محمد اسمعیل

کہ بطن پنجم شیخ مذکور است گرد آمده و در ابر سر بر شاهی نشانند این حضرات مغولان همه مذهب شیعه داشته چنان میگذرند که اگر عالم اسلام از ایشان بخیرے عام امیدے ندارد چندان افسوس نیست افسوس همین است که هر وقت از شر ایشان هراسان میماند از ینجا کسانیکه از وجوه تفرقۂ هردو مغولان واقف بوده هردو را در سلسلۂ متحده شمارند زوال سلطنت مغولیه از دیار هندیه موجب منت و مسرت دانند چه دیانات ایشان با اهل سنت هنوز بر اصول تقیہ است که حسب مصلحت نفس کاربند شوند و بر بزرگان سنت بیشتر نفرین کنند و کمتر آفرین هر آئنہ چنین سیرت برهمزن عالم جمعیت بوده مانعے تمام بظهور برکتے عام است معاشرت ایشان که دلیلے بر حسن و قبح معاملات و ترقی دولت می توان شد علی العموم چنان پر تکلف و عشرت و حشمت طلب است که خیرے معتدبه بمذهب و سلطنت ایشان هم نمی تواند بخشید چه جاے خیرے عام که هر کس طالب چنان عیش فراخی و توانگری است که سرمایۂ خدمت سلطنت و ذخیرۂ زراعت مملکت تحمل و کفایت نمی کنند و از صنعت چنان دستگاهے ندارند که موجب عموم توانگری شود باقی ماند تجارت اگرچه درین کار حظے و مهارتے مینمایند لیکن فی زماننا تجارت بے صنعت کیمیا نما مایۂ فراخی عام نمی توان شد آخر کار بدینجا رسیده که سود خواری نزد ایشان یکے از اقسام سوداگری محسوب شده رفته رفته بهر تاویلے خاطر خواه رواجے عام پذیرفته است پس کسانیکه بخدمت حکومت یا بکار زراعت مصروف اند آسوده و خوشحال میزیند و معامله با ایشان غالباً محتمل خطر نباشد و کسانیکه بپیرایۂ تجارت میگردند اگر کار ایشان

بالا گرفته است معاملهٔ ایشان نیز جاے تردد ندارد که با سردی و گرمی زمانه درساختہ بکوشند که بازار شان روے بکساد ننهند و گرنه معامله در مقام خطر و خسر باشد چه اکثر ان بر شعار خیانت دثار دیانت پوشیده بکوشند که اهل معامله را فریبیده بعیشے خوشگوار رسند از ملاحظهٔ احوال پادشاه ایشان که در سفر فرنگستان نوشته اند قلم دست بدندان میگزد چه پادشاه مسلم را از بار امور سلطنت کجا فراغتے باشد که بتفرج دیگر بلدان بگردد که این شیوهٔ آزادگان است مگر اینکه امور سلطنت بدست اعتماد کارپردازان سپرده آیا این معنی از شکنجه جوابدهی لا تزر وازرة وزر اخرٰی برهاند و اگر بغرض مصلحت ملکی چنان کرده باشد پس گرفتن دست زنان اجنبیه و گردیدن تماشا و سرود غنا ها چه معنی دارد عجیب تر اینکه پادشاه چند مجسمه را دیده از روے استعجاب میگوید که اگر کسے آنرا ده روز دیگر بہ بیند هنوز کفایت نکند نمی دانم که این پوچ مجسمهٔ بے زبان از تن مبارک انسان الامکان چه خوبتر و عجیب تر بر آمده که پادشاه اسلام را در چنین حیرت انداخته است۔

بهر حال پادشاهی صلح جوے و بے تکلف و ساده خصال مینماید و نیز ارکان دولت و اهل خدمت او با صفت شجاعت و حمیت موصوف بوجه خیر خواه سلطنت مینمایند چه بدور این همه صرصر عداوت هم مذهبی و خصومات شیعه و سنی که عالم اسلام را بر هم زده شورش توپها و گلولهاے کلان از مهذبان فرنگستان در ممالک اسلامیه بجواب شمشیر نامهذب آن بزور واکشیده است سلطنت مشهورهٔ فرس بدست اهل شیعه بوده کوس خود مختاری نواختن دلیل کافی بر حسن صفات مذکور است درین زمان این قدر بس غنیمت است و مورد شکر و مسرت

ترکستان

از ترکستان همان ممالک ایشیائی مراد است که فیما بین جنوب سیبریه و شمال فارس و افغان و کوه هندوستان و غرب چین و شرق بحیرهٔ خزر واقع شده و منقسم است بر دو حصه مشرقی و مغربی حصهٔ مشرقی بر چند صوبجات نامی مثل یارقند و کاشغر و ختن و خطا مشتمل است این را تاتار هم گویند مشک تاتار نزد فارسی خوانان همچون آفتاب نیمروز آشکار اسلام درین حصه بعهد خلافت عباسیه شائع گردید رفته رفته تا دور فتوحات تیموریه زور گرفته گاهے بدست اهل اسلام بود و اکثر بدست اهل چین و اکنون هم بقبضهٔ ایشان است ازینجا مسلمانان بلدان بعادات چینیان متقارب بنمایند از حدود شرقیهٔ آن تا حدود مغولیهٔ چین در میان این مقامات بیشمار مسلمان هستند که در نشیب و فراز زمین باستقلال میزیند و اکثران باحکام اسلام نیز وقوفے دارند و در صورت با اهل چین تشابه بنمایند و در سیرت با اهل عرب غالباً از کاشتهاے عرب اند راقم سطور جماعتے را از ایشان به کلکته دیده که بلغت عربی حرف زنند جمهور مسلمانان این همه مقامات سنّی المذهب اند شنیدم که ایشان تحت فرمان قضات و حکام هم مذهبی که بانتخاب جمهور مقرر می شوند بے کلفت میگذرند حصهٔ مغربی که این را وسط ایشیا هم گویند نیز بر چند بلاد نامی مشتمل است مشهورترین آن بخارا و سمرقند که بعد بغداد در ترویج علوم و فنون احیای مراسم اسلام بمدارس و معابد بوقلمون درجهٔ دوم داشتند ظاهر کلام خواجه غیب اللسان علیه الرضوان دلالت برین معنی دارد که میفرماید

بیت

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را — بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

بسا علماے نامدار وفقہاے بزرگوار وحکماے والا اعتبار ومشائخ صفوت شعار ازین ہر دو سرزمین بہر کثرتے وشہرتے برآمدہ اند کہ سواے بغداد دیگر ممالک اسلامیہ آنقدر نشان نمی دہند تا آنکہ لغت عرب درین حصہ بمنزلہ لغت مادری عام فہم بود شیخ رئیس حکیم بوعلی سینا کہ ہنوز مادر دنیا مثل او در علوم وفنون فلسفی نزادہ نیز از خاک بخاری بالیدہ است چہ افسوس کہ چنین ممالک انگشت نما بہمہ فضائل ذاتی وکسبی خود در خاک سپردہ اکنون زیر سایۂ دولت روسیہ دم سرد میکشند معہذا سمرقند کہ وقتے تختگاہ امیر تیمور بودہ بسیار آبادی وسرسبزی داشت اکنون جا بجا آشیانۂ بوم شدہ ماسواے این دو خطۂ دیار تاشقند وخجند وخیوہ وخوقان وغیرہا ہم در حصۂ مغربی شہرتے دارند این ہمہ ممالک مغربیہ بعہد خلافت الولید ابن عبد الملک تا سنہ نود وسوم ہجری مفتوح گردیدہ سنہ ۹۳ھ
تا دوازدہ سال در حکومت اہل اسلام بدستور ملوک طوائف اکثر بدست خانان و امیران خود مختار بودند و از گذشتہ چند سال ہمہ تابع وباجگذار سرکار روس گشتہ اند ہمہ اہالی این حصہ نیز سنی وحنفی المذہب اند

افغانستان وبلوچستان

حدود شمالی وجنوبی افغانستان بترکستان وبلوچستان پیوستہ وحدود مغربی و مشرقی آن بہ ممالک فارس وہندوستان آمیختہ ومشتمل است بر دار الامارت کابل ومملکت ہرات وبلخ وبدخشان وغزنین وقندہار وجلال آباد
سنہ ۹۴ھ اکثر مقامات مذکورہ بعہد خلافت الولید ابن عبد الملک درسنہ نود وچہار ہجری مفتوح گردیدہ مدام بدست اہل اسلام ماند وہمہ سنی وحنفی المذہب اند

از آنجمله بلاد هرات و بلخ وقتی بدفاتر اسلامیه از ممالک مشهوره بوده در علوم
و فنون گوی سبقت برده بودند بسا اخیار و ابرار ازینجا بالیده اند که هنوز
ارشادات ایشان با شوقی فراوان بمطالعهٔ اُستادان و درس شاگردان می آیند
خدمت مخدومنا ابراهیم ادهم و مولانای روم قدّس سرّهم که دفاتر روزگار
مثل ایشان در آداب و اخلاق اسلامی کمتر نشان می دهند از ملک بلخ برآمده اند
چه افسوس است که اکنون نشانی ازان بر روی زمین هویدا نیست بدخشان
که سابق در لعل و جواهر خیزی افسانهٔ جهان بود اکنون بی افسانه شده
غزنین که تختگاه سلطان معظّم محمود سبکتگین گشته باری در علوم و فنون
بسیار بهار نموده بود اکنون ویران و همیشه خزان - الحاصل اهالی کشور وقتی
بمحاسن صفات اکثر موصوف بوده بهر وجه شایسته مردانِ اسلام بودند اکنون
سفایح اطوار از جهل و شره و خیانت و قسوت و دغا وغیره طبائع ایشان را
چنان فرو گرفته اند که تذکرهٔ محاسن سابقه بکلّی باطل و لغو مینمایند با وجود
این معنی یک حسن اسلامی یعنی مردانگی هنوز بطریق وراثت بدست ایشان باقی بوده
برغم منکرین وجود محاسن سابقه را براستی یاد میدهاند که ایشان با وصف همه تنگی
و محتاجی بلاد فقط بعزّت این مردانگی بر ذلّت گدائی و بندگی غالب برآمده برکسب یا
زراعت و تجارت خود خوش اوقات و توانگر دل میگذرانند و درمیان سه سلطنت قویه
که روسیه و فارسیه و برطانیه است باستقلال و آسایش تمام میزیند کاش اگر قدری
معتدبه از علم و عمل ندیم و مشیر این صفت گشتی هر آینه افغانان درین زمان بهترین
مردان اسلام بودندی افسوس امیر و حاکم ایشان در ترویج این سعادت عظمی

يدطولى[۵۱] كار نفرمايند وَفَّقَهُ[۵۲] اللهُ تَعَالَى لِهٰذِهِ السَّعَادَةِ الْاَبَدِيَّةِ
خطهٔ بلوچستان كه درميان افغانستان و هندوستان و پارستان و بحيرهٔ عرب
واقع شده همه بكوهها و سنگ خارهها محيط است ساكنان ديارهم مسلمان و سنّى
اطوار بوده بر عادات صحرانشينان حيوانات و ثمرات و باغها و مرغزارها و صيد
وحوش و طيور و ماهى نگاهداشته ميگذرند از قديم الايّام اين قوم نزد اهل تواريخ
براهزنى و خانه جنگى و خون ريزى موسوم و بدنام اند تا اينجا مباحث باب سوم
بتوفيق خداے راهنما ختم نموده ميگوييم اين همه حالات مذكورهٔ اهل اسلام
فقط بنظر كثرت و شهرت آباديهاے ايشان مرقوم قلم صدق رقم شد و گرنه بسيار
آباديهاے اسلام هنوز ناگفته مانده ضابطهٔ كلّيه بدريافت حالات امم مختلفه
همين است كه اگر بنى آدم بدوى باشند اكثر ستم پيشه مى شوند چه از سمع زواجر
قانونى و تمدّنى مطلقاً محروم ميمانند و اگر شهرى باشند خوے حاكم وقت آئينه
خصائل ايشان ميگردد چه اَلنَّاسُ[۵۳] عَلٰى دِيْنِ مُلُوْكِهِمْ از براهين عيانى است
اَللّٰهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا نَسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا

تَمَّ الْبَابُ الثَّالِثُ بِفَضْلِ اللهِ تَعَالٰى وَحُسْنِ تَوْفِيْقِهٖ

باب چہارم در مواعظ و وصایا کہ از ابواب سگانۂ بالا وغیرہا متفرّع شدہ

این ہمہ نصائح متفرّعہ کہ درین باب چیدہ شدہ از اہم مسائل کتاب است کہ بنظر تسہیل و تفہیم آن ابواب سگانہ مقدمہ وار ترتیب یافت اما ما دام کہ نکتہ چند درحقیقت اسلام برمزے سودمند درینجا پیشتر مرقوم نشود مقدمہ ہنوز ناقص ماند کہ مسائل بر وجہے کامل متفرّع نمی توان شد بنا بر علیہ مقصد این باب نیز در مطاوی دو مصرع رُخ پیچید مصرع اوّل درحقیقت اسلام و مصرع دوم در نصائح متفرّعہ و ختم کلام

مصرع اوّل درحقیقت اسلام

اوّلاً باید دانست کہ جمیع کتب سماویہ و نوامیس[له] الٰہیہ درین مسئلہ متفق الکلام اند کہ ہرگاہ حضرت آدم ابو البشر علیہ السلام و زوجہ محترمۂ او از عدم بوجود آمدند ملک جنّت موطن و مسکن ایشان قرار یافت و سبب خروج ایشان از وطن مالوف نافرمانی مولیٰ است کہ در معاملہ گندم معروف از ایشان صادر شدہ و اگر ایشان نیچنان کردندے چنین شدندے ازین مسئلۂ متفق علیہا روشن میشود کہ این ہمہ فرزندان آدم کہ بتوالد و تناسل درین دار غربت روز افزون می شوند مولد و موطن ایشان بلا دغدغہ کسب و موت و حشر بہشت بود اگر از پدر و مادر ایشان جرمے از جنس گندم خوری سر نزدے و جرمے کہ ایشان کردند از روے عدل ہر آئینہ

[له] نوامیس جمع ناموس یعنی شریعت و دستور

مقتضی عقابے بود کہ تا ابد بدان معاقب گشتہ بذریعۂ توالد وتناسل افزودہ شوند
امّا فضل الٰہی بر عدل عقلی غالب برآمدہ آدم را باہمہ فرزندان او بجاے ثالث کہ روے
زمین است براے چندے تعزیت فرمود تا درینجا بر خورش گندمی زیستہ باطوار نیکے
تدارک ہمان گندم زیان نمودہ پاکدامان وشادان بوطن باز روند این معنی صورت
نمی توان بست مگر اینکہ ایشان را اوّلاً بار کسب مبتلا نمودہ پستر تلخی موت چشانیدہ
باز زندہ کند ہرگاہ درینجا صور اعمال ایشان کہ بدار غربت کردہ اند بر ایشان جلوہ گر
شدہ گواہی دہند بر طبق آن عدالت حق ناگزیر مقتضی شود کہ اکنون فیصلۂ ناطق
صادر فرماید کہ براے دوام یا در وطن بہشت روند یا در سجن دوزخ پس موت
عبارت است از عدمے کہ درمیان دو وجود جسمانی دنیاوی و اُخروی حائل گردیدہ
واسطۂ فناے اوّل وبقاے ثانی میگردد ونفس ناطقہ در عرصۂ این عدم
از علائق جسمانی وشدائد دنیاوی آزاد بودہ بمقتضاے اعمال خود متنعّم
میگردد یا متالّم چنانچہ حضرت مخبر صادق علیہ السلام بوعد و وعید بارق بدان معنی
ارشادے لائق میفرمایند کہ اَلْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِّنْ رِیَاضِ الْجِنَانِ اَوْ حُفْرَةٌ
مِنْ حُفَرِ النِّیْرَانِ پس وجود اوّل کہ بیش از دمے نیست وابستہ بعدم گشتہ
وعدم کہ بیش از ساعتے نیست وابستہ بوجود ثانی کہ وابستہ بدوام وخلود است ع
ثبت است بر جریدۂ عالم دوام ما ✤ وکار ما گندم خوران یعنی کسب طہارت از
نجاسات گندم خوری کہ در اختیار وقدرت ما بود فقط بوجود اوّل وابستہ است
واین وجود بظلمات دنیاوی چنان محیط است کہ تنہا بنور عقل راہ رفتن خطرے
دارد ازینجا طلوع کوکبے راہبر ضرور کہ از جانب مولیٰ تفضّلاً متعیّن شدہ

له ترجمہ گور باغی است از باغہاے بہشت یا خندقے از خندقہاے دوزخ ۱۲

بنور افعال و اقوال خود را ہے راست وانماید کہ از ہر خطر ایمن باشد چنانچہ ایزد منّان بزبان پاک قرآن میفرماید فَاِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ مِّنِّیْ هُدًى ۞ فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقٰی چنین کوکب ہدایت را حکما و متالہین بناموس خوانند و علماء دین برسول و آن راہ راست او بشریعت حقہ علم شدہ لقبے خاص گرفتہ است مثل یہودی و نصرانی و مسلمانی ہر یکے از رسولان در اصل ہدایت و دعوت توحیدی باہم متفق است امّا در فروع آن حسب مصلحت و ضرورت وقت اختلافے نمودہ بمنزلۂ عقد الجواہر یکے بعد دیگرے در سلسلۂ ہدایت ممکنات منظوم شدہ لامحالہ آخر ہمہ بجوہرے منتہی شوند کہ سلسلۂ بدو ختم پذیرفتہ مظہر کل سعادت و کمالات بودہ بواجب الوجود اقرب گردد

بیت

حسن یوسف دم عیسیٰ ید بیضا داری	آنچہ خوبان ہمہ دارند تو تنہا داری

ظن غالب ہمین است کہ در عبارت بالا تا این مسئلہ فیما بین اُمم مختلفہ کہ ذوقے بعلم دینی دارند نیز اختلافے نیست مگر در تعیین مصداق اقرب کہ ہر امّت فقط بر رسول خود اطلاق کنند و امّت اسلامیّہ رسول خود را مصداق دانند کہ از کتب منکرین ہم بیقین ثابت شدہ آنچہ خدمت مولانا عبد العزیز دہلوی قدّس سرّہٗ از زبور و توریت و انجیل چند عبارات مختلفہ را باثبات این مدّعیٰ در تحفۂ اثنا عشریّہ نقل فرمودہ است از انجملہ فقط دو جملہ را کہ جوہر ہمہ است در ینجا چیدہ برائے ناظرے حق جوے تحفہ میگذارم در انجیل یوحنّا در صحاح سادس مرقوم است لکن من میگویم شمارا الحال بتحقیق و یقین کہ رفتن من از شما بہتر است شمارا پس اگر من نروم بسوے پدر خود نیاید بشما فارقلیط و اگر بروم روان کنم اورا

ترجمہ پس اگر بیاید بشما از من راہنما پس کسی کہ پیروی کند راہنماے مرا پس گمراہ و بدبخت نشود ۱۲

بسوے شما پس ہرگاہ او بیاید مسخّر کند اہل عالم را و منقاد کند ایشان را و توبیخ
کند ایشان را و واقف گرداند ایشان را بر کار گناہ و کار ثواب انتہیٰ
این مضمون را با انجیل مترجم انگریزی کہ در سنہ ہفدہ صد و ہشتاد عیسوی بہ لندن سنه ۱۸۰۸ع
مطبوع شدہ مقابلہ کردم قدرے کم و بیش یافتم کہ مولانا لفظ عبرانی فارقلیط را
بمعنی روح حق و یقین ترجمہ فرمودہ حسب روایات نصاریٰ و یہود نام لقبی پیغمبر ما
علیہ السلام قرار دادہ است و مترجم انگریزی فارقلیط را بمعنی تسلّی بخش نوشتہ
بہر کیف ہر دو عبارت ترجمہ از روے صراحت و کنایت در نفس مضمون متفق بودہ
بوجود پیغمبرے کہ از عیسیٰ علیہ السلام وجیہ تر و قوی تر باشد بشارت می دہند
چشم حق بین و گوش انصاف گزین کسے را بجز پیغمبر مسلمین بصفات مذکورہ
بعد عیسیٰ علیہ السلام تا حین گاہے بر روے زمین ندیدہ و نشنیدہ و در زبور
کہ نسخہ آن نزد یہود ہنوز محفوظ است ثبت اُفتادہ اے احمد جاری شد
رحمت بر لبہاے تو ازین سبب برکت میدہم بر تو پس حمائل کن شمشیر را زیرا کہ
روشنی تو و ستایش تو غالب است و برکت یافت سخن حق پس ہر آئینہ احکام
و شریعت تو مقارن است بہیبت دست تو تیرہاے تو تیز است امتہا جاری شوند
زیر حکم تو نوشتہ راست است آوردا ورا خداے تعالیٰ از یمن و تقدیس از کوہ
فاران و پُر شد زمین از ستایش احمد و تقدیس او و مالک شد زمین را و گردنہاے
امتان را انتہیٰ دیگر آنکہ دعویٰ رسالت ہمہ رسولان بالاتفاق فقط بدلیل
معجزہ ثابت شدہ و معجزۂ ہر رسول تا حین حیات او بر روے زمین ماندہ و بعد
ممات با او زیر زمین خفتہ بر خلاف معجزۂ رسول اہل اسلام کہ یکے از معجزات حضرت

قرآن است و بالاتفاق حضرت علیه السلام اُمّی بودند با وجود این معنی کتابے
برغم منکرین چنان معجزه گذاشتند که هم در حیات ایشان سائر بلغاے زمان را
از آوردن مثل خود عاجز کرده و هم بعد ممات ایشان که قریب سیزده صد سال است
جمیع جهان را عاجز نموده است چنانچه زبان پاک قرآن باعلان می گوید
قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰى اَنْ يَّاْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ
لَا يَاْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا یعنی بگوے اے محمد
اگر جمع شوند و باهم اتفاق کنند سائر انسان و جنّیان بر این امر که مثل این قرآن
آورند مثل آن نمی توانند آورد اگرچه بعض ایشان براے بعض مددگار شوند
منکرین که از احوال پیغمبران پیشین چشم انصاف فرو خوابانیده در ابطال رسالت
حضرت بسیار دست و پا زده و نفس درازیها و ژاژخاییها و دردسرها کرده
و تر دماغی را با خشک دماغی آمیخته بسیار رسائل و دفاتر آراسته زرها مفت
پاشیده اند چها در ابطال این یک معجزه رسول اُمّی علیه السلام توجّهے شایگان
بکار برده در اشاعت کتابے یا سورهٔ که بنظم الفاظ و معانی همچون قرآن
جذب القلوب گردد کوششے مشکور نکرده تا فیصلهٔ ناطق برین یک مسئلهٔ کهنه
سیزده صد ساله ختم پذیرفته ثابت کردے که رسول اهل اسلام خاتم المرسلین نیست
و هرگاه تا این عرصهٔ دراز چنان نتوانستند مدعی بیقین پیوست که اهل اسلام بدعوی
خود صادق اند از بعض مسلمانان بطرز حکایت و داستان چنین شنیدے که
برهمنان هند نام نامی جناب پیغمبر ما را با چند صفات گرامی بلغت سنسکرت فی الجمله
تغیّرے داده همه مریدان را باید در حیات دو بار تلقین کنند اوّلاً بوقت انعقاد نکاح

وثانیاً بوقت مرگ خصوصاً هرگاه الم سکرات بر ایشان تا دیر شدت نماید و جان
از قالب بیرون نیاید و بعد تلفظ این کلمه بسهولتے روے دهد و جان زود بر رود
حقیقت واقعه را محمل بر تعصب مذهبی نموده باور نکردے بارے در سفر دریائی
اتفاقاً با برهمنے دو چهار شدم که از حقائق مذهبی حظّے داشت و مسلمانان
همراه را موانستے با او پیدا شد روزے در اصول مذهبی فیمابین تکرار و مباحثه
رفت که مسلمانے از میان ما روے با وکرده گفت که اے برهمن بر تو سوگند
این دریا باد که اکنون برروے او میروی راست بگوے که آیا نام و صفت
پیغمبر ما را که چنان و چنین است هنگام نکاح و موت بمریدان خود تلقین کنی یا نه
راقم الحروف درانوقت روے او دیده که بسیار متغیر گردیده و سرنگون شده
چیزے می گوید آخر از اصرار ما آهسته جواب داد که بلے بوقت موت فقط هرگاه زود نرود
همه را بوقت شعر زیرین از دیوان فردے بے اختیار از زبانم بیرون آمد **بیت**

مبارکباد این فیروزئی طالع که بیداری	که از ملک عرب زیر نگینت تا عجم آمد

بهر کیف مقدمات مذکورة الصدر بران کسان حجتے کارگر نمی ایستد که اصلاً شریعتے
و پیغمبرے نگردیده مثل غیر ذوی العقول مطلق العنانی را روا دارند باید که با ایشان
برین نهج سخن رانیم که موت چیزیست که باتفاق فریقین مسلم و شریعت چیزیست
که در وجود و عدم آن فیمابین مختلف در بصورت معامله از دو حالت خالی نیست
که امرے حق یا بجانب اهل شریعت و اقرار متعین است یا بجانب اهل انکار
در صورت ثانیه فقط اینقدر الزام بر اهل شریعت عائد گردد که ایشان بقیود شریعت
عبث بسته بوده از لذات نفسانی محروم مانده اند. و در صورت اولی لازم آید

که اہل انکار بلذّات نفسانی رہا بودہ از نعمت ابدی محروم اُفتادہ بمصیبت سرمدی
درماندہ اند اکنون انصاف باید نمود که کدام حرمان بدتر است باوجود آنکه چیزے
از لذّات نفسانی مخصوص بنوع انسان نیست بلکه سائر انواع حیوانی تا آنکه
کرمکہاے سرگینی نیز در آن امر شریک است پس اگر چنین لذّات مشترکه محقّرہ از دست
انسانے عاقل فوت شود چه غم باشد بلکه غم جانگزا ہمین است که ایشان باوجود
فضیلت عقل مانند بے عقلان خوردہ و خفته آخر از فضائل عقلی و لذّات دائمی محروم ماندہ
نیست و نابود شدند ازینجا احتیاط عقل ناگزیر میخواہد که بہرحال انسان مطیع شریعت
باشد این عبارت خلاصهٔ ہمان تقریر است که خدمت ملّا علی قاری از مولانا فخر الدین
رازی بر شرح فقه اکبر نقل فرمودہ بعد اثبات دعوی اہل شریعت میگوییم پس
شریعت اسلام نیز عبارت است از راہے که ہمچون خطّے مستقیم بر دائرہ کسب
راست کشیدہ شدہ گندم خور را ازینجاست گندم خوری پاک ساخته از نقطهٔ حیات
تا نقطهٔ ممات با امن و نجات برساند و درمیان این دو نقطه دیگر طرق منحنیه و خطوط
طویله بسیار است که بے شک ہر یکے ازان نیز گندم خور را ہر ورا تا نقطهٔ ممات برساند
امّا باعث انحناء و طول و بعد آن کم و بیش خطرناک گردیدہ از سلامتی که موجب
طہارت او باشد خالی اُفتادہ است اکنون گندم خور را نیکو تامل باید کرد که آیا
گذشتن خط عمر او که محض قصیر باشد ازمیان دو نقطه بر کوتاہ ترین و نزدیکترین خطوط
دائرہ کسب که خط مستقیم و مامون است مناسبتے دارد یا بر درازترین و دورترین
پرخطر آن لامحاله شق اوّل مقبول عموم طبائع گردیدہ ہرکس طالب آن باشد
درینجا گندم خور را بنظر تعمیق باید دید که از فرقهٔ ہفتاد و سگانهٔ ملّت اسلامیه

کدام فرقہ بران خط مستقیم میگذرند تا او بکشادہ دلی بدان تقلید کند پس میگویم فرقۂ سنت وجماعت آن سواد اعظم اند کہ بنظر افراد وعلم از مجموع فرق باقیہ ہم اکثر و افضل بودہ بتوحید وتمجید خالق بروجہے پردازند کہ ذات پاک اورا مستجمع جمیع صفات کاملہ ومنزہ از ہمہ نقائص مخلوقیہ نماید وبثواب وعقاب اُخروی معتقد بودہ ہر دو را نتیجۂ اعمال بنی آدم دانند کہ اوّل مقتضاے فضل او تعالی است وثانی مقتضاے عدل او بحدیکہ بر و تعالی شانہ ہیچ واجب نگشتہ از طاعت خوشنود شود واز معصیت ناخوش معہذا روا باشد کہ مطیع را عقاب کند وعاصی را ثواب بخشد تا راہ راست درمیان بیم وامید اُفتادہ گندم خور را مغرور ومایوس نکند ورازق حقیقی خالق را دانند کہ بشرط سلامت جوارح کسبیہ کہ ہم دادہ وپروردۂ اوست حصول رزق قدرے باسباب دنیا ہم وابستہ است کہ از خزانہ قوت تقدیری او بآلات تدبیری ایشان بفعل آید

بیت

رزق ہرچند بیگمان برسد	شرط عقل است جستن از درہا

واگر بفعل نیاید بدانند کہ آن یا بسبب عدم قوت تقدیری است یا بعلت قصور آلات تدبیری پستر ہمہ مقربان بارگاہ صمدیت وصلحاے اُمت را از انبیاء یقین وبزرگان گزین ودینداران بہین وحکماء متالہین کہ از ظہور آدم تا قدوم خاتم المرسلین علیہما السلام قرناً بعد قرنٍ بوجود آمدند بآداب شایستہ نام بردہ دست ارادت بدامان مبارک جناب خاتم النبوت علیہ السلام چنان محکم زنند کہ باقوال وافعال حضرت بقدر وسعت گرویدہ ہریکے از اہل بیت وصحابہ حضرت بخیر وادب ذکر کنند واز بدگوئی ایشان ودیگر مؤمنان ومردمان مستور الحال لب بہ بندند

وہمہ ائمۂ دین ومشائخ یقین راکہ در ترویج سنّت نبوی حسبۃً للہ مساعی جمیلہ کار فرمودہ اند با حترام یاد کنند و در مناجات بارگاہ صمدیت ہمہ مسلمانان ومؤمنان را در طلب خیر ومغفرت برادرانہ شریک نمودہ آہ وزاری کنند و بتعظیم علماء وفقراء وعزیزان ہمقوم وغیر قوم نیکو گرائیدہ در طریق اکثر معاملات ہمہ بنی آدم رایکسان دانستہ ہر یکے را بمرتبۂ شائیگان سلوک نمایند چنانچہ یکے از علماء ربانی سنّت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی بدینمعنی اشارہ میفرماید **مثنوی**

بنی آدم اعضائے یکدیگر اند	کہ در آفرینش زیک گوہر اند
چو عضوے بدرد آورد روزگار	دگر عضوہا را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بے غمی	نشاید کہ نامت نہند آدمی

بسا تواریخ صادقۂ عالم حجت قاطعہ است کہ ایشان ملوک وملوک زادگان را صالحترین قوم تصوّر دیدہ بتاج امیری وشاہی بارہا نواختہ اند ودشمنان خود را کہ باوجود مصالحہ غدر نمودہ باعث ہلاکت انبوہ مسلمانان شدہ ہرگاہ بعد گزارش التجاء آوردند امن بخشیدہ باز بہمان ہیئت کذائی وآزادگی بر تخت سلطنت نشاندہ اند چرا چنان نشوند کہ پیغمبر راہنمائے ایشان بخطاب رب العالمین لقب رحمۃً للعالمین یافتہ اخبار اُردو گائیڈ کلکتہ مطبوعہ چہارم تا ہفتم فروری سنہ ہجدہ صد وہشتاد ونہ عیسوی ہرچہ از رسائل بعض سنہ ۱۸۸۹ء
عیسائیان تجربہ کار منصف اطوار نقل کردہ اشتہار دادہ است نیز حجتے ساطعہ بر بعض منکرین است وآن عیسائی بنظرے صائب وفکرے ثاقب ثابت کردہ است کہ از ملاحظۂ عدد مجموعی مسلمانان وعیسائیان مبرہن میشود کہ اہل اسلام

هم بنظر کردار و رفتار و هم بنظر برادری دینی و آزادگی دنیاوی از اہل عیسائیت
خوش اطوار تر و شائسته تر و بهتر اند انتهی الحاصل همه معاملات و دیانات این گروه
خردپژوه برعایت قواعد طب روحانی بر عفّت و حکمت قرآنی و بر شجاعت و
عدالت سیفی مبنی است که هر وقت زبان را یا جان موافق ساخته هر فرزند آدم را
جزو بدن دانسته در شادی و غمی و خدمت او عفیفانه و عادلانه شریک شوند
و هر عضوے را در راهگذر ایشان بالفعل یا بالقوّه سدّے حائل یابند
درینجا طب روحانی را ناچار بر قواعد طب جسمانی قیاس کرده بقطع اعضائے
مفسده که مایوس العلاج و آماده بسرایت دیگر اعضائے صحیحه گردیده باعث
هلاک تمام مملکت بدن شود بر جهاد و قصاص شجاعانه و حکیمانه اقدام نمایند
اینست خلاصهٔ دستور العمل سنّیان این دستور العمل ناگزیر میخواهد که ایشان از
جمیع اضداد قبیحه آن که بر بهترین عالم تمدّن شوند پاک بوده بر امثال نفسانیت
و کذب و حسد و نفاق و حرص و غضب و خیانت و غدر و خُلف و دغا و
شتم و بهتان و جهل و تملّق و سرقه و زنا که مرجع هر یکے ظلم باشد هرگز مرتکب
نشوند چنانچه متقدّمین این جماعت اکثر از ان نجاسات طاهر بوده ببرکت طیّبات
روے زمین را مسخّر نموده بودند که اثر آن بدست و سینهٔ اولاد ایشان
با چندین مفاسد هم مذهبی هنوز باقی است و تا ابد باقی خواهد ماند حق تعالی میفرماید
وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی
الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ یعنی وعده فرموده حق تعالی
با آنکسان که ایمان آوردند از شما و نیکو کاریها کردند هر آئینه خلیفه

مقرر سازد ایشان را در زمین چنانچه خلیفہ ساخت آنان را کہ پیش ایشان بودند
پس مراد از زمین خواہ فقط اراضئ مخصوصہ از بلاد مقدسہ شام و مکہ و مدینہ باشد
خواہ اراضئ عامہ بہر کیف مصداق آیہ کریمہ فقط اہل سنت اند کہ آن ہمہ اراضئ
مقدسہ از فتح اسلام تا این ایام پیوستہ بدست سنت و جماعت ماندہ و بجز
ایشان احدے از ہفتاد و دو فرقہ باقیہ لقب خلیفہ نیافتہ و بر سائر کرہ زمین
و عامہ مسلمین خلافت نکردہ و دیگر جا در سورہ حجر میفرماید اِنَّا لَہٗ لَحٰفِظُوْنَ
یعنی و ہر آئینہ ما نگہبان قرآنیم معنئ وعدہ صادقہ موکدہ حق بحفظ قرآن اینست
کہ قرآن از تحریف و تصحیف مدام محفوظ بودہ اسلام را از گزند تغییر و تبدیل
تا ابد نجات خواہد بخشید چنان حفظ حقانی بظاہر از سینۂ اہل سنت فقط متوقع است
کہ حافظ قرآن ہر جا در میان ایشان روز افزون بے شمار می شوند کہ بالفرض
اگر دست حوادث نقطہ یا اعرابے یا حرفے از قرآن کم و بیش کند یا گاہے جہان را
برہم زند کہ اثر اسلام بر روے زمین نماند بہر حال امیدے ہست کہ از میان
سنیان کسے باشد کہ قرآن در سینۂ او محفوظ بودہ سبب اصلاح ہمہ اغلاط بود
یا باز باعث زندگئ اسلام شود آن دستور العمل بالائی با کثرت علم و افراد سنی
مجتمع گردیدہ ہر گاہ زیر پرتو این دو نیر آسمانی نور افشان گشتہ بدرجہ تناسب
باہمی نیکو ملحوظ شوند شاید انصاف بعین الیقین گواہی دہد کہ فقط اہل سنت و
جماعت بر خط مستقیم سیر دند بشرطیکہ در اثناء راہ بارتکاب رذائل از ان
منحرف نشوند چہ از فرق باقیہ بعضے بجسمیت یا حقیت یا شرکت الوہیت یا بجبریت
یا قدریت قائل اند و بعضے بشرکت نبوت یا بوجوب ثواب و عقاب آخرت

یا بنفی آن مائل وگروہے بدگوئی حضرات صحابہ وبزرگان مؤمنان مایۂ دینداری انند
وگروہے نفاق وتقیّہ را وسیلۂ دنیا داری شمارند علیٰ ہذا ہر فرقہ باوجود آنکہ
درعلم وعدد ہم بسیار کم اند از روے عقائد وفروعات ہمچنان رذائل صفات
موصوف اند کہ یکبارگی برہمزن عالم تمدّن گشتہ از خط مستقیم وراہ راست کم وبیش
منحرف اُفتادہ اند توضیح انحراف ہر فرقہ کہ موجب وحشت ونفرت تامّہ باشد
مجلّدے دیگر خواہد لہٰذا آنرا بر ذوق وتتبّع گندم خوران حوالہ نمودہ خامۂ تحقیق پیرا
باز سنّت وجماعت رُخ برآوردہ میگوید کہ ہمہ افراد این فرقہ دراصول عقائد
باہم متّفق ومتّحد بودہ دربعض فروعات بنظر حق جوئی اختلافے نمودہ اند کہ
بسبب آن ایشان باز چہار مذہب منشعب شدہ حنفی وشافعی ومالکی
وحنبلی بنظر دور اندیشی وسدّ ہواے نفسانی اجماع اُمّت گرامی بر انحصار این
چہار دائرہ بودہ مقلّدان ہر چہار مذہب خود را حق دانند ہر مذہب نیکو مدوّن
ومکمّل بودہ سزاوار تقلیدے معیّن است کہ بتقاضاے ہواے نفس ہرگز
ازان باز نگردد وہمچون رندان بازاری وبندگان شہوتی بگستاخی وبہانہ جوئی
از طبقے بطبقے لذّت بچیند کہ ہر آئینہ چنین سیرت موجب کشایش قیود شریعت کہ
دستگیر مردان راہ طلب است گشتہ رفتہ رفتہ کار آخر بدین انجامد کہ روزے برہمزن
عالم اسلام خواہد شد از مذاہب اربعہ حنفی وشافعی زیادہ تر مکمّل است کہ عدد
پیرویان این دو مذہب از علماء وامراء بیشتر افزودہ اکثر فنون مفیدہ وعلوم
اسلامیّہ از مساعی ایشان فروغ یافتہ واحکام دینی از جہد ایشان زیادہ تر
بلندی گرفتہ امّا دربلاد ہندوستان ہر جا مذہب حنفی رواجے عام پذیرفتہ

هر ملک و دیار و کوچه و بازار از کتب آن مذهب انبار و مقلّدان و معلّمان آن هر جا بیشمار و طلبه و اُستادان بدرس و تدریس آن سرگرم کار الحاصل حنفی با همه سر و سامان درینجا چنان مهیّا و ارزان است که هر کس را کسب حقایق آن بسیار آسان نموده با وجود این همه مواد آسانی اگر مقلّد این مذهب بغرض تقلید مذهب دیگر از مذاهب ثلثهٔ باقیه تردماغی نماید هر آئینه قاضیٔ عقل بخشکیٔ دماغ او حکم خواهد فرمود از چنین دیوانگی بخدا پناه باید برد که اولاً موجب انتشار جمعیّت گردد وثانیاً دیوانه را جلاوطن نموده ببلاد عرب و شام و مصر وغیره گدای بینوا سازد چه کتب طلبیٔ مذاهب ثلثه درانجا با ادویهٔ ضروری شایع است وگرنه در چنین تردماغی هر آئینه غرضی دیگر است که برخلاف راه راست در پردهٔ هوای نفسانی پوشیده داشت قلم حقایق رقم اینجا مصرع اوّل تمام ساخته بمسائل متفرّقهٔ مصرع دوم پردازد وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْغَنِيِّ وَهُوَ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيرُ

مصرع دوم در نصائح متفرّقه

ای مخاطب غمگسار و ناظر انصاف شعار هرگاه حقیّت و غلبهٔ سنّت و جماعت بدلائل و وجوهات بر تو مبرهن گشت و حلّ این عقده که چنین افضل القوم که خاتم سلیمانی و صفات عالمگیری دارند اکنون زیر پای حوادث کمینه چرا چنین خوار و ناتوان برخلاف قیاس و گمان مالیده می شوند از مشاهدهٔ دیو حالات مصوّرهٔ ایشان بسهولت پیوست پس هراسان و هوشیار باید زیست که غبار دیو اعمال

هرجا کم و بیش راه مستقیم را فرو گرفته می ترسانند که با دیگر طوفانهای شور انگیز یارانه شریک شده نشان قدم راهرویان پیشین راهم فرو نشانند معهذا وجود چنان همراهی که تا منزل مقصود حسبة لله راهنما شود نیز در بیابان خشک سالی گم گشته ازینجا برای تو وصایای چند راهبر میگذارم که اگر آنرا دستور العمل روزگار خود سازی امید از خدا دارم که از آفات دین و دنیا برهی ای عزیز جان سابق دریافتی که صراط المستقیم اسلام بر دائرهٔ کسب واقع گشته دستی بدنیا کشاده و دستی بعقبی که بذریعه آن دست کسب معاش کند و بذریعهٔ این دست کسب معاد تا توان گفت اَلدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْاٰخِرَةِ اما جنبش دست معاد دست معاش راهم کم و بیش بجنباند و نه برعکس پس دست معاد بمنزلهٔ دست راست است که متبوع مطاع آمده و دست معاش بمثابهٔ دست چپ که تابع و مطیع دست راست گردیده و ازین پیشینیان ما که بر کسب معاد قیام فرمودند کسب معاش هم زیر پای ایشان بصد منت آمدی و ما که فقط به کسب معاش آویختیم افسوس آن هم از ما بنفرت میگریزد بهر حال کسب معاش و معاد بی ندیم علم خالی از خطر نباشد که این خانهٔ غربت خانهٔ کسب و امتحان بوده در امر روزی و اسباب ظاهری میان طاعت و معصیت و ایمان و کفر فرقی حق نمی نمایند چه اگر چنین فرق نماید تعذیب عبث و بی سود گردد بلکه بسا باشد که مؤمن مطیع را بکلفت و ذلت بگذارد و کافر عاصی را براحت و عزت ازینجا عارف شیراز قدس سره میفرماید **ابیات**

ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است	قوت دانا همه از خون جگر می بینم
اسب تازی شده مجروح بزیر پالان	طوق زرین همه در گردن خر می بینم

پس احتمال است کہ سالک را در راہگذر او فراخی معیشت یا تنگی آن بچنان افراط و تفریط روے نماید کہ از حد اعتدال بیرون رفتہ باعث آفات روحانی یا خطرہ ایمانی گردیدہ او را از کسب معاد یکبارگی محروم سازد پس ہرگاہ او صاحب علم با عمل بود دنیا و آخرت را بشناسد خود علم او باہزاران براہین قطعی و شواہد اطمینانی بگوشد کہ او را از ہمہ مہلکات محفوظ داشتہ حالت باعتدال باز آورد پس باید کہ اولاً باکتساب این سعادت ہمّت والا نہمت مقصور داشتہ از عمر پنج سالہ درس شروع کنی آن زمان مسلمانان بنگالہ کہ فقط بفارسی و عربی مواد کسب ہر دو از معاش و معاد فراہم آوردہ ہر قدر دران فاضل تر شدندے باعث مزید فراخی و سرخروئی ایشان بودے در خواب استراحت گذشتہ و این زمانہ زمانۂ دیگر است کہ درس پنج زبان بر ایشان بار کردہ وامیگوید کہ اکنون از خواب شیرین بر آیند و برعایت آن از ہر زبان بہرہ اندوزند بنگالہ و اردو و انگریزی بنظر معاش چہ اگر مسلمے یکے از نہا را بقدر کار روائی نداند در بازار معاشرت و معاملات عامہ بزرے ناسرہ مانستہ خجالت و حیرانی کشد و از لطف زندگی و آزادگی محروم ماند و فارسی و عربی بنظر معاد وجہ عربی ظاہر است اما فارسی بسبب آنکہ بسا کتب مفیدۂ اسلام مثل قواعد صرفی و نحوی و تفاسیر و تواریخ و شروح و حواشی از علماء معتبر بدین زمان تالیف گشتہ ہندیان را بحقائق و دقائق عربی راہ بسیار آسان نمودہ است کہ ہمچنان از دیگر زبانہاے جہان ہرگز امید نیست بلکہ زبان فارسی دریچۂ خادم عربی است شرط ادب ہمین است کہ طالب بتوسط خادم دیدار مخدوم جوید تا باسانی حاصل آید این بار کثرت

زبان دانی با خار طریقهٔ تعلیم ایشان که سابق گذشت یا راه در آمیخته هر گاه
با خود آرائی معلّمان پیوسته روان شود براه ترقی مسلمانان سدّے عظیم البنیان
ایستاده سبب اصلی بعموم جهالت ایشان گردیده است چه فقط بنگاله یا اردو
و انگریزی دانان نزد عامّهٔ مسلمانان بجهل منسوب اند و فقط فارسی و عربی دانان
نزد عامّهٔ انگریزان و هنودان بحمق متهم عامّهٔ انگریزان و هنودان فقط دو زبان
می آموزند یک زبان خود و دیگر زبان اجنبی و هر کس بآسانی می تواند که
در چنین زبان بهر طوریکه باشد تیز رفتاری پیدا کند لهذا وقتیکه بر زینهٔ تعلیم
ایشان که پلّه بپلّه بترتیب طبعی بس راحت افزا آراسته اند روان شوند رفتار دیگر
وا نمایند و وقتیکه در هر پلّه معلّمان همرنگ ایستاده بهمصفیری پشتی دهند راحتے دیگر
افزوده تیزیٔ دیگر افزایند و هر گاه در اثنائے راهروی بشارت نوکری و سرفرازی
از سروش غیبی قدم بقدم گوش کنند نشاطے دیگر افزوده چستے دیگر جلوه دهند
فلا جرم مصلحت دانستم که برائے تو طریقهٔ نو واکنم که از خار و خاشاک جهل و
حمق پاک بوده ترا بمنزل مقصود بآسانی رساند **بیت**

نوائے غریب آورم در سرود	دهم جان پیشینیان را درود

وآن اینست که اوّلاً نصاب درسی فقط حروف تهجّی و قاعدهٔ بغدادی
تا یک سال نگاه باید داشت که از ان فی الجمله دستگاه متن خوانی حاصل شده
بعد از ان بمزاولت فارسی و عربی که آینده باید خواند بلکه صحت قرأت قرآن
راسخ گردد و در ایّام تعطیلات هرگز خود را بیکار نباید داشت که نفوس انسانی
از بیکاری کاهل و ناکاره می شوند در ان به تجوید قرأت باید پرداخت پستر

در سال ششم فقط بخواندن عم پاره و بنگاله تا یکسال باید شتافت پستر در سال هفتم بکسب بنگاله و اردو همت باید گماشت و آسان رسائل درسی که بفهم و طبع قریب تر و مانوس تر افتد با قواعد سهل باید خواند که ازان فی الجمله ملکهٔ کارروائی حاصل آمده بمصاحبت هموطنان ترقی پذیرد و در اثنای آن بتعلم حساب باید کوشید که آموختن حساب ضروری در عهد طفلی بسیار آسان باشد و این علم هر وقت بکار آید تا آنکه حکما آنرا دوای جهل مرکب تجویز فرموده اند سابق اهل اسلام درین فن استاد جهان بودند اکنون ازان چنان بیگانه شده اند که افسوس لائق شاگردی هم نمانده پستر بنگاله ترک گفته در سال هشتم فقط با آسان رسائل اردو و فارسی با قواعد توغل باید نمود و حساب را هر وقت نگاهداشته وقتاً فوقتاً ترقی باید داد بعد یک سال اردو ترک گفته در سال نهم فقط بفارسی و انگریزی نیکو متوجه باید شد و قدرے از انگریزی بخانه خوانده باسکول سرکاری درآمده با ضبط اوقات چنان اهتمام باید نمود که در عرصهٔ پنج سال همه جماعتهای زیرین اسکول طے کرده در چهاردهم سال عمر بجماعت اولی باید رسید و در ایام تعطیلات برسائل صرف و نحو عربی نگاه شوق باید انداخت و در جماعت اولی از لیاقت درجهٔ انٹرنس[1] نیکو بهره یاب شده از کسب مواد معاش بکلی فراغت ورزیده در سال پانزدهم در میدان تحصیل عربی جولان باید نمود و آنرا تا سال بیستم با ضوابط و فنون ضروریه خوانده همه مواد کسب معاش و معاد بدست خود ذخیره داشته همچون مردان با همه سروسامان از گوشهٔ تحصیل بیرون آمده در فراخ میدان زندگی با احتیاط گام باید زد

[1] انٹرنس لفظ انگریزی است بمعنی درآمدن یعنی علامت در خانهٔ نشستن سرٹیفکیٹ ازان درجه

این طریقہ وزینۂ تعلیم کہ از سال پنجم عمر شروع گردیدہ تا سال بستم منتہی میشود
برائے اطفال مسلمانان ہند چنان انیقہ است کہ برعایت آن یا بہ تبدیلی چیزے
ازان اکثران می توانند کہ بر قصر دولت ضروری کامیاب شدہ از تہمت عموم
جہالت یکبارگی نجات یابند بشرطیکہ از ابتداے حالت از مصاحبت اشرار
نیکو محفوظ بودہ تحت معلّم آزمودہ کار و مربّی خوش اطوار بضبط روزگار
بخوانند اے عزیز جان اگر ترا السعادت تحصیل عربی توفیق ایزدی راہبر نشود
و تو در طمع سرفرازی اُفتادہ تکمیل انگریزی خیالہا می پزی باید کہ ہر وقت انگشتے
بدامن تحصیل فارسی محکم پیچیدہ قدرے معتدبہ آموزی کہ بذریعہ آن از حقائق
و اسرار ضروریۂ دینی وقوفے یافتہ خود را از نفرت و کراہت ہمقومی نجاتے بخشی
قطع نظر از ان حمیت اسلامی کجا جائز دارد کہ حضرات انگریزی دانان کہ چہرۂ
مبارک خود را حسب زعم خویش بچندین نعمتہاے دنیاوی بس خوش نما تازہ گل
پرورده باشند از سموم پرسش اُخروی یکبارگی پژمردہ نمایند امّا تا وقتیکہ
قدرے از صرف و نحو عربی ندانی حلاوتے جگرسوز از فارسی نیابی و اگر ترا
بر طریقہ مرقومہ تحصیل انگریزی منظور خاطر نیفتد و میخواہی کہ در عربی رونقے دیگر
بخشی باید کہ در ایّام تعطیلات فرصت را نگاہداشتہ فقط در تحصیل ادب انگریزی
جہدے بلیغ نمائی تا بعد فراغ تحصیل عربی مایۂ از تحریر و تقریر انگریزی بدست آوردہ
خود را از نسبت جہل کلّی برہائی علاوہ بران حالا آموختن انگریزی بقدر کارروائی
بسیاستہا حریّت نفس اسلامی محض ضرور است کہ سالک را در راہ گذرا و زبان انگریزی
اکثر مد نظر شود پس اگر او با وجود بصارت خداداد از دانستن مضمون آن

عدیم البصر شدہ بجستجوے راہنماے بگردد لیسا باشد کہ تا حصول چنان راہنما موقع کار از دست برود و بالفرض اگر بروقت ہم حاصل آید تاہم حریت اسلام کے فتوی دہد کہ وجہ وجیہ مردے مسلم را کہ خصوصاً در میان مسلمانان بعلم و فضل ممتاز باشد براے چنین کارے لیساہی گدائی و منت گذاری تن دہد کس و ناکس بگرداند

بیت

اقبال کرم میگزد ارباب ہمم را	ہمت نخورد نیشتر لا و نعم را

بجز صعوبت تلفظی و املا نویسی سختی دیگر در تحصیل ادب انگریزی بحق محصلین عربی نیست کہ ہر گونہ لغات عربی و فارسی و ترجمہ کتب مفیدۂ آن با چنان روشن بیانی و خوش وضعی و محاورات لسانی در زبان انگریزی مرتب شدہ کہ طالب صادق بمطالعہ و محنت ذاتی خود بے استعانت استادی می تواند کہ دستگاہے خاطر خواہ دران پیدا کند باقی ماند صعوبت تلفظ و املاء و این دوامر با وجود آنکہ سالک را چندان مضطر نکنند نیز بہ تتبع کتب لغات و محاورات اکثر مندفع می شود و بیشتر ہر قدر از اغلاط قلیلہ باقی ماند براے آن بروقت ضرور نزد انگریزان دانشمند معذور و محمود باشند و دیگر منفعتے عظیمہ از دانستن انگریزی اینست کہ لیسا اسرار تاریخی و رموز انشائی کہ در مطاوی عبارات رنگین پیچیدہ چہ صنعت استادی و تماشاے بوالعجبی بکار بردہ اند سالکے صادق را بدست آید لیکن نصاب کتب فارسی و عربی کہ حالا بدیار ہند بترتیبے مقرر و معمول است کہ اگر طالب برعایت آن صادقانہ بخواند عرصۂ دو چند باید چہ دران ماسواے این عیب کہ بترتیب و فہم طبعی نمی آموزند عیبے دیگر چنان مہلک است کہ رعایت غایت

هر فن و ضرورت و مصلحت هر وقت اصلا نکرده بر طریقهٔ مردهٔ گذشته بس لا ابالی
میروند مثلاً غایت از دانستن علم نحو خواندن کلام عربیست با صحت اعراب
این غرض اصلی بضبط یک دو کتاب مثل هدایة النحو و کافیه از اوّل
تا آخر نیکو حاصل آید چنان نکرده باستکشاف رموز و غموض نحوی مثل بحث حاصل
و محصول شرح جامی بغرض استکمال تا سالا سال پرداختن و از علم دیگر مسائل
ضروریهٔ نحو بے نصیب ماندن هر آئینه مخل غایت علم نحو است و مؤدّی بحماقت طالب
که از واجب بمباح پرداخته از ینجا اکثر محصّلین زمان چنان ناقص و ناتوان
دیده میشود که نه طاقت تحریری آراسته در عربی و فارسی دارند و نه قدرت تقریری
برجسته کمال اصلی هر زبان و فن همین است که برعایت غایت بمعنی هر لفظ چنان
پے برد که صورت معیّنه اش بغیر کمی و بیشی در آئینهٔ ذهن طالب بعینه منقّش گشته
در خزانهٔ خیال مخزون ماند و تراکیب مفردات مستعمله بمناسبت حسن تقدم و تأخر
هر وقت ملحوظ باشد تا بوقت حاجت بر نمائش جواهر پیراسته در معرض تحریر و تقریر
شسته بے تکلّف قادر شود لهذا طالب کمال را باید که در فهم طول بیان اصلا
جانفشانی نکرده فقط بدرک نفس مطلب بنج کشد که آن صورت باعث تضمن
توجیهات کثیره مشوّش ذهن گردیده او را از دیدار معشوق حقیقی محروم داشته
بشیب سنگ جهل اندازد و این صورت بفردیّت معنی نیکو ذهن نشین گشته طالب را
بتشویق و تحریص بر فراز قصر علم برساند این نقش در ازیهاے شروح و حواشی
و سحر نمائیهاے استادان نامی که طالب را بتعلّم آن رغبتے مسحورانه دهانند
بعد درک حقائق صحیحه بآسانی حاصل آید

بیت

خبر چو هست آید یقین پالان ترا	کم نگردد نان چو باشد جان ترا

مبادا اگر از درک و ضبط مطالب حقه قاصر ماند آن همه نفس درازیها و سحر بیانیها
بجز چند تقریر لسانی و برآمد غلبهٔ نفسانی بکارے مفید نیاید این قاعدهٔ سربلندی
در تعلیم انگریزی نیکو مرعی بوده اطفال هند را چنان ناآشنا زبان آشنائی دهانند
که ایشان بعد سه سال تعلیم بتحریر و تقریر بقدر حاجت قادر شده بهر کار دنیاوی
سزاوار برآیند افسوس چنین قاعده در تعلیم عربی و فارسی که زبان مانوس اهل اسلام
اصلاً ملحوظ نمانده بیچاره طالب العلمان هر چند زیاده تر خوانند زیاده تر بحیرت افتاده
آخر لایق خدمت دینی هم نباشند آنچه بگوش و چشم تحقیق ما رسیده و می رسد که
بسا متقدمین از علماء و امراء اسلام در سن چهارده و پانزده سالگی از تحصیل علوم
ضروریه فراغت ورزیده بپایهٔ تدریس و تصنیف و حکومت رسیده اند نظر برین قاعدهٔ
انیقه بود اکنون مخاطب عزیز را که مدت تحصیل او در شش سال منحصر افتاده در طلب
عربی چه تدبیر باید نمود اگر خارج مدارس سرکاری بخواند چنان استادے شفیق کجا یابد
که برعایت ترتیب طبعی و قاعدهٔ بالائی و ضبط اوقات گرامی در عرصهٔ مزبور بیاموزد
و اگر بمدارس سرکاری در آید فقط ضبط اوقات ملحوظ بوده مدتے زائد میخواهد
بهرکیف زهر شق دوم از زهر اوّل خوشگوار تر دانسته ناچار این را اختیار باید کرد
لیکن بتغییرے دلی که در مدت مسطوره حاجت برآرکند تعلیم انگریزی ورا باستغنا
ضروری از فنون ریاضی از حساب و هندسه و جغرافی سابق کامیاب شده
اکنون که در مدارس تحصیل عربی آمده او را نباید که بچنین فنون بازطالبانه مصروف شود
و هم قدرے از صرف و نحو برعایت طریقهٔ مذکوره پیشتر حاصل گشته اکنون اگر باید

قدرے دیگر باید کہ ہر دو بہم آمیختہ مادۂ صالحہ پیدا کند برائے چنین امر یک سال
بس کافی است پس آیندہ در پنج سال باقی نماند حاجت او مگر در علم ادب و منطق
و اصول و بلاغت و فقہ و حکمت و عقائد و اخلاق و تفاسیر قرآن و حدیث
و تواریخ و قرأت و طب پس اے مخاطب عزیز بدان کہ قرآن و حدیث مخزن
حقیقی معرفت الٰہی بودہ مخدوم سائر علوم است و عقائد خادم حریم آن و فقہ
و تفسیر خادم مقرب آن و حکمت ہم خادم مقرب آنست و ہم خادم مقرب اخلاق و طب
و اصول خادم مقرب فقہ است و منطق خادم مقرب حکمت و بلاغت و قرأت
خادم زیور علوم است و اخلاق و تواریخ خادم روح طالب است و طب خادم
بدن او و ادب کہ عبارت از زبان اصلی اہل زبان است کہ بدان حرف زنند
بالاتفاق ہمچون صرف و نحو خادم در و دیوار جمیع علوم بودہ جواہر کمال طالب را
کہ از مخزن دیگر فنون چہ قدر کسب کردہ است بذریعہ تقریر و تحریر بر حاضرین و
غائبین وانماید حسب پلوشہ این خادم وارندہ در بازار خریداران قیمتی گردیدہ مرتبۂ
شائستگان می یابد پس اگر وارندہ را بقوت خود کامل نماید فی الفور مخدوم جہان
علم شود اگرچہ بدیگر فنون ناقص بود و اگر ناقص نماید بیچارہ مطعون گردد اگرچہ
بدیگر فنون کامل بود این شکر ریزہا سے شاعران نامی و مقرران و محرران
انگریزی کہ در شکرستان جہان انتشارے یافتہ ایشان را عزیز دل نمودہ اند
بطفیل ہمین علم ادب است کہ قدرے از صرف و نحو و بلاغت بکمال او ایستادہ
تحصیل این علم بظاہر طالب را بسیار آسان نماید کہ اکثر معانی آن بمراجعت کتب
لغت بر آید لیکن بنظر آنکہ این علم حافظ حقیقی اصل زبان و محاورات اہل لسان بودہ

از حد دو صرفی و نحوی و لغوی گاہے بیرون رفته فقط بسمع تعلّقے خاص دارد مشکل ترین
علوم است چه هر علم مشکل اگر تحت قاعدهٔ کلّیه نباشد تحت قاعدهٔ اکثریه هم است
پس بضبط قواعد آن طالب را ملکهٔ استعمال صحیح می توان شد که کسے بران حرف نگیرد
برخلاف علم ادب که دران رعایت محاورات اهل لسان که جزئیات بے شمار آن
تحت قاعده نباشد بقدرے واجب از یاراسے طالب اجنبی بیرون است مادام
که با اهل زبان تا مدّتے معتد بها اختلاطے گرم نکند بر فع این صعوبت لغت
اجنبی از جانب دانشمند مروّجین آن بلغت عام و خاص انقسام یافته نصاب درسی
براے طالبان فقط لغت خاص چیده شود که این لغت با قواعد صرف و نحو
و لطائف بلاغت نیکو مربوط بوده طالبان را بمنزل مقصود باراحتے تمام
رسانیده بر فهم و تکلّم لغت عام نیز قادر کند و اگر قضیّه در س منعکس گردید لغت عام
اجرا یافتے طالبان را نه قدرت تحصیل آن شدے و نه طاقت فهم و تکلّم آن
پس برعایت این طریقهٔ مقرّره طالب فارسی را باید که بمطالعه امثال کلام نظامی
و سعدی و حافظ شیرازی قُدّس اسرارهم زیاده تر کوشد که بتحقیق راقم کلام
این استادان گرامی با قلّت الفاظ و کثرت معانی و سهولت عبارات رعایت
هر دو لغت فرموده ید بیضا[سلّمه] بکار برده است و طالب عربی را باید که بمطالعه کلام
الٰهی و حدیث نبوی و امثال عبارات تفتازانی و واقدی و متنبّی زیاده تر
رنج کشد پس اے عزیز جان اگر دیدار مخدوم مخلصانه جو لی شرط ادب همین است
که اوّلاً بقبول خدّام در و دیوار رسیده حسب نشان دهی ایشان بمصاحبت
خادم بدن و روح و زیور درجه بدرجه بالا برآمده از قبول مقرّبین بارگاه مشرّف گشته

[illegible]

بتوسط خادم حریم در حرم محترم مخدوم در آمده سعادت دارین حاصل کنی تا وقتیکه خادم
حریم متوسط نگردد دیدار مخدوم هرگز نصیب نباشد اگرچه در سائر علوم متبحر بود
ازینجا است که بسا معاندین و غیر معتقدین انجیل و قرآن را بذریعه ترجمه بغیر آن
شائقانه و عالمانه میخوانند شقی تر می شوند و سعادتے نمی برند که بتوسط عقائد نخوانند
و ادب توسط خادم نگاه نداشته اهل انجیل که این ادب را در بارهٔ طلب اصلا
رعایت نکرده قرائت انجیل مقدس را برائے هر کس و ناکس همچون کاغذ اخبار
اشتهار داده جابجا بذریعه زر ها ترغیب می دهند چه سود می برند و اهل قرآن که همان
ادب را شرط طلب مقرر نموده قرائت قرآن را برائے نا اهلان اصلا جائز ندارند
چه زیان بردارند بر ناظرین حق جوئے پوشیده نیست که رمزے ازان در احوال
فرقهٔ نیچری هم بالا گذشته اکنون برعایت مقدمهٔ مذکوره بر تو لازم آمد که از اول دخول
مدرسه تا آخر خروج ازان هر سال بلا ناغه کسب علم ادب را وظیفهٔ خود سازی و در سال
دوم و سوم در طب و اخلاق و تواریخ و بلاغت و قرائت پردازی و در سال چهارم
و پنجم بفقه و تفسیر و حکمت مصروف شوی و در سال ششم بعقائد ختم درس کنی۔
اما چونکه علم حکمت نیز خادم مقرب طب و اخلاق است و منطق خادم مقرب حکمت
و اصول خادم مقرب فقه و بے توسط خادم معین دیدار مخدوم همچنانکه شاید هرگز
نصیب نشود و نیز در مدارس سرکاری درس طب و اخلاق و تواریخ و قرائت و تفسیر
معمول نیست لهذا نقشهٔ مترتبهٔ بالا درینجا تغیرے یافته صورت ذیل گرفت
در سال دوم و سوم بمنطق و اصول و بلاغت و فقه و در سال چهارم و پنجم بمنطق
و فقه و حکمت طالبانه و عاشقانه درس گرفته آخر در سال ششم تکمیل فقه و [illegible] تا ختم [illegible]

کنی واگر حصهٔ از کتاب فن مستقل باقی مانده حسب فرصت میکوش که آنرا نیز باتمام
رسانی واگر بدور سنین مذکوره کتابے از فن دیگر یار شود آنرا فقط بنظر کامیابی امتحان
بخوانی وصنعت عروض که داخل بلاغت است اگر در مدرسه درس نشود باید که
از اوائل دخول مدرسه وقتاً فوقتاً بران نظر شوق گماشته از اصطلاحات وضوابط
آن نیکو واقف شوی که شعر عرب وعجم بهار علم عروض در خزان پیری هم طراوت جوانی
نماید صحت اعراب لغوی ومعانی الفاظ مشتبه را بر جواب استادان موقوف مدار
و آئین که کتب لغت واصطلاح وشروح چه گویند واز پوچ خیالات خانگی وملکی
واسقام دبستانی بجدا پناه بر خصوصاً از عجب وخود آرائی معلمان که حالا در ضمن
تدریس بطعن وتخطیهٔ گذشتگان وموجودگان بر ناقص شاگردان وانمودن
سند فضل وکمال شمارند وبران بخود بنازند مبادا اگر چنین بدخوئی ودیوانگی باستماع
روزانه رفته رفته بطبع تو سے گیر نشیند دفع آن از دفع رذائل مادرزادی
صعب تر گردیده باعث هلاک جان شود ازینجا بسا محصّلین عربی دیده می شوند
که اگر از پوچ عادات مادری آزاد باشند از بلاے خود آرائی تا لب گور نجات نیابند
اگرچه پایهٔ زاهدی ودرویشی هم رسند پس اکنون نماند حاجت تو مگر در طب و
اخلاق وتواریخ وقرأت وتفسیر پس در ایام تعطیلات هر قدر ممکن باشد
در کتب همان فنون بخصوص اخلاق وطب دماغ بسوز وجهت حلّ مقامات مشکله
طالبانه گدائی کن واگر از یافتن چنین مشکل کشا عاجز شوی عجز خود با آه وزاری
همراه ساخته به درگاه مولاے کارساز التجا آور وفریاد کنان میباش تا آنکه
عقدهٔ کار تو از فضل غیب بکشاید بیت

عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد	ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست

بهترین طرق همین است که از ابتدای تحصیل هر قدر ممکن باشد اهتمام کنی که هر وقت
تربیت تو بر اصول اخلاق واقع گردیده رفته رفته تا آخر تحصیل چنان ملکه معتد بها
بهم رسد که بعد ترک مدرسه با تو ملازم بوده هر وقت راه وا نماید که چه گونه هر ضابطه را
بجای مناسب استعمال صحیح کنی و اگر این سعادت از ابتداء نصیب نباشد
باید که از مناد مت اشرار و ناپرهیزگاران بخصوص نوجوانان بهائم طبع که علم
بخوانند و عمل نکنند حتی الوسع بگریزی که اختلاط ایشان از مصاحبت جاهلان
قاتلتر است و اگر بروز ممکن نباشد لیشبا از روی لزوم جدا باش که اجتناب و تنفر
از صحبت نااهلان نخستین پلهٔ نردبان علم اخلاق است بپاس خاطر این امر
ای لخت جگر من ترا بعمر دوسالگی با اهل و عیال از وطن مالوف جدا کرده بدیار هوگلی
نزد خود آورده زیر بار صرف سنگین افتادم سپاس بی نیاز برای چنین نعمت
بجا آر و قدر آن مسکن از حرف ناحق گوئی که فاسقی خنده روی یا چرب زبان
با تکلف سلوک را خوش خلق نامند غره مشو اخلاق جلالی و مخزن نظامی و احیاء العلوم
و مثنوی مولانا روم از بهترین کتب اخلاق است از ابتدای حالت تنها نشینی
و سحر خیزی و ساده خوری و ساده پوشی و حق گوئی و حق شنوئی را شعار خود ساز
و از خوشامد و ناحق بیزار شو سحر خیزی اسلام عجب نعمتی است که اگر دنیادار قدر آن
کند دولت دنیاوی یابد و اگر دیندار ادب آن نگاهدارد سعادت اخروی اندوزد
وضع خود را همچون اوضاع عامهٔ مسلمین هند نگاه دار که این طریقه با جاذب القلوب
موجب لقاء جمعیت اسلام است و درین باب اوضاع مسلمانان ترک و غیره را

رندانه حجت و بهانه میار بطلب علم تا توانی در کلکته مرو قنشارا اگر چنان اتفاق افتد
ازمکائد زنان و مفاسد مردان بسیار هوشیار باش بهتر باشد که با کسے حتی المقدرت
آمیزش نکنی از علم طب آنقدر باید که بر حفظ صحت طبعیه خود و دفع علت عارضه
از نفس و عیال خود قادر باشی و اگر اینقدر نباشد باید که تجربه بیاموزی که بمدد آن
دوا را بروقت ضرورت از بازار خریده بکار آوردن توانی و اگر این قدر هم نباشد
باید که دواے اقسام تپ را بخصوص تپ بلغمی را نیکو شناسی که این مرض در هر موسم
بدیار بنگاله هر جا کثیر الوقوع و عمیم البلوی است و اطبای کریم بکرم این مرض لئیم هزاران
کیسه زر و سیم از ملک بنگاله میبرایند و بس آسوده حال و مهذب و خوشنما میزیند و اگر اینقدر
هم نباشد اکنون از روے فرض عین باید که بصارتے در خور پیدا کنی که ترا از تلبیس پزشکان
خدا نا ترس آگاهانیده از دام غارتگری ایشان برهاند حصول هر مطلب از مطالب بالا
بسیار آسان است که بسا کتب طبی باردو و فارسی و بنگاله و انگریزی با عبارات روشن
مرتب شده اکنون فقط قدرے از عقل و هوش باید که مددگار آن شود صحت بدن
منحصر بر دو قاعده طبی است که اگر کسے نیکو ملحوظ داشته بگذرد گاہے بیمار نیفتد
مگر بوقت اجل اول آنکه هر وقت احتیاط در غذا کند چه غذا چیزیست که مرجع سائر
امراض باشد که اگر بروقت نخورد مرض پیدا کند و اگر بروقت خورد باید دید که آیا
مخالف طبع است یا موافق بر تقدیر اول ازان بپرهیزد و بر تقدیر ثانی نیکو بنگرد که چه قدر
موافق طبیعت افتاده بے توسط دوا از خود انهضام پذیرد و نه شکایت کثرت بود
که تحلیل آن محتاج به دوا افتاده موجب حدوث دیگر امراض بود و نه شکایت قلت
که بسبب آن ضعف به بدن سرایت کرده باعث وجود دیگر اسقام گردد بلکه در هر حال

حد اعتدال ہمیں قلت نگاہدارد سوم آنکہ مریض را از مقدمۂ ہر مرض ضرور اطلاعے شود
پس اگر ہمان وقت بادنی مدافعہ گراید مرض زود تر زوال پذیرد و اگر بر ضعف دشمن مرض
حمل نمودہ حوالہ بر سلطان طبیعت دہد گاہے باشد کہ سلطان غالب برآمدہ دشمن را
قلع و قمع کند و ایں معنی بس نمود و وقوف کہ تا سی و چہل است مناسبتے دارد و گاہے
باشد کہ سلطان مغلوب گردیدہ اسیر دشمن افتد پس انواع رنجشہا وقتاً فوقتاً بر مریض
افزودہ آخر بیچارہ بروز موعود بصد خستگی و درماندگی جان بدہد و ایں معنی بس انحطاط
کہ بعد چہل است مناسبتے دارد و بہر کیف قرین مصلحت ہمین است کہ بروقت حدوث مرض
احتیاطے تمام در غذا مرعی داشتہ باعضاء و قواے جسمانی کہ خدام طبیعت است
راحتے بخشد پس سلطان طبیعت را حسب ضرورت تقویتے دہد کہ زود بر دفع دشمن قادر باشد
ہر قدر از تواریخ بمدرسہ درس شود بمنزلہ عدم باید شمرد کہ بکارسے نیاید و دران ہر قدر ممکن باشد
بمطالعہ محنت خود وقتاً فوقتاً ادیبانہ و محققانہ ترقی بدہد و تا زندگی باخود نگاہدار و ہمچون
تو روشن طبعان انگریزی دان بر ظاہر الفاظ مرو کہ سطرے چند از تواریخ انگریزی طوطی وار
خواندہ و امثال حوادث جزیرہ گیری و بت شکنی و استقلال امریکائی در کتب دیدہ گاہے بر سلطنت
اسلامیہ انگشت تشنیع مہذبانہ بردارند و گاہے بر سلطنت برطانیہ دہان بے ادبانہ کشایند
و خام خیالیہا می پزند خیلے بمجلس آرائی بحث شور و شغب می نمایند و جماعتے بدافعت آن
بانگ و لجب بسر آیند آن غوغا وبال جان است و این غوغا ملال جہان ہردو معنی
تاریخ نیست تاریخ آنست کہ بر صاحب خود شرائط و حقائق و خواتم اعمال پیشینیان تمثیل
و تصویر کشیدہ او را از سائر آفات روحانی نجات بخشیدہ چنان حلیم و تجربہ کار سازد کہ اگر
جہان مثلاً بر باد رود او از جا نرود بلکہ بحکمت و شجاعت در کار خود مصروف بودہ محبوب وقت است

ومحمود دشمن شود این علم تاریخ خانہ زاد اہل اسلام بود کہ نخستین ادب از ایشان یافتہ
ادب آموز سائر جہانیان شد چہ افسوس اکنون اہل اسلام از پرورش چنان خانہ زاد ادب آموز
یکبارگی بے ادب گردیدہ بذلت میرسند و دیگر اقوام بخدمت اوشاگردانہ کمر بستہ بعزت میگذرند
کتب تواریخ بغیر نقشہجات حدود جغرافیہ منفعتے کلیہ نمی بخشد فقط این نقص در تواریخ اہل اسلام
باقی است کہ تاحین کسے بتلافی آن متوجہ نشدہ سوانح عمری جناب رسالت مآب علیہ السلام
وحضرات خلفاء راشدین رضی اللہ تعالیٰ عنہم بہترین تواریخ عالم است در قرأت
از روے لزوم آنقدر باید کہ بد ننماید اینقدر محض آسان است کہ براے چندے بمجالست
قاریان وحافظان نیز حاصل آید در تفسیر آنقدر از روے فرض باید کہ معانی مفردۂ الفاظ
بعینہا بذہن مستحضر شود این غرض اصلی با فوائد شان نزول و ناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابہ
وغیرہ از مطالعۂ دو سہ تفسیر وترجمہ نیکو حاصل آید بشرطیکہ طالب در علم ادب دستگاہے دارد
این نقشۂ تعلیم راکہ تا اینجا براے تو لقید سنین عمر کشیدم حتی الوسع چنان نگاہدار کہ خطے
از خطوط تعلیم تو ہرگز از ان متجاوز نگردد قضارا اگر شود زیادہ از یک دو سال نباشد
اے لخت جگر یقین بدان کہ اگر کدامی زمانہ بدنیا خوش است منحصر بدین زمانۂ طلب علم است
کہ آیندہ وقتے خوشتر از ان ہرگز بدست نخواہد آمد چہ درین وقت طلبہ از بسا افکار ومطالبات
دنیاوی آزاد بودہ با حالت قلندری وبے سروسامانی تنہا آن نخوت شیرگیری ورعونت
اولوالعزمی برنمایند کہ بادشاہان با ہمہ سروسامان راہم میسر نباشد ہرگاہ آن زمانہ
منقضی گشتہ زمانۂ دیگر بر ایشان رخ نمودہ چندانکہ عرصہ بدرازی کشد ہر روز فکر تقاضاے
نو بنو بر سر ایشان بارہاے گران وگران تر برداشتہ آخر بیچارگان را چنان خشک دماغ سازد
کہ از گرمی آن خرمن نخوت ورعونت پاک سوختہ بمدد آب چشم فرو میرند و پنداری این کسان

گاہے طالب العلمی ہم نکردہ گوش ہپن کن کہ اکثر طلبہ اگرچہ فقیر زادہ ہم باشند امروز در امر
معاش چہ طرز توانگری ولاف بے نیازی وا کنند و فردی بعد ترک مدرسہ اگرچہ امیر زادہ
ہم باشند آن طرز ولاف را یکبارگی فراموش کردہ از درے بدرے بچنان گدائی
ونیازمندی بگردند کہ از مورے پیرہم محتاج تر و ذلیل تر بینمایند پس اے عزیز جان
ہوشدار و زمانہ طلب علم بر تو عجبکہ میگذرد غنیمت شمار و قدر آن بجان بکن و فرصت را
نگاہ میدار و ساعتے را ضائع مکن تا آیندہ سبب ندامتے نباشد کہ تدارک آن ممکن نبود
ع چرا کارے کند عاقل کہ باز آید پشیمانی * از خرج فضول مدام پاک باش و
یک جلد کتاب را بعد درس بے ضرورتے صالحہ مفروش این شیوۂ بازاری در میان
طلبۂ انگریزی بسیار رواج گرفتہ از مصائب دنیا کہ اکنون بسیار کم است کور و کر شو
و بفوت پدر و مادر از جا مرو کہ فردی معاملہ بفرزندان لخت جگر و نور چشم تست کہ از والدین
عزیز تر باشند و این زمانہ زمانۂ امتحان علم است و نہ کسب آن لیکن تعمیل این ہمہ گفتنہاے من
بہر حال بزر مشروط است و اگر زر نباشد نومید مشو و ہمت بلند دار **بیت**

ہمت بلند دار کہ پیش خدا و خلق	باشد بقدر ہمت تو اعتبار تو

و اگر چیزے از ملک تو باشد بقدر حاجت بفروش و کسب کمال کن و اگر نباشد گاہے
کسب زر کن و گاہے کسب علم و ہرچہ توانی میخوان و بخدا التجا میکن کہ عقدۂ کار تو
وا سازد و اکنون بعد تحصیل علوم اے نور چشم وقت آمد کہ افسوس از گوشۂ طلب علم
کہ نشانۂ باغ ارم بود بر خیزی و نخستین قدم بر خارستان دنیا گذاری
خارستانیکہ بر عمر علم تو محیط راہ راست گردیدہ ہر عیب را پیش تو ہنر و ہر خار را
بگل آراستہ باعث خلش جان و آزار بدن و تلف مال شود سہ چیز است اول

اوّل[1] نفس تکرام تست که هر وقت بچندین ناز و نعمت می پروری و دوم[2] عیال خانهٔ تست که شبانروز برائے راحت ایشان چندین زحمتها میکشی و سوم[3] اہل مدینهٔ تست که گاہے
با ایشان امید حسن معاملات و معاشرات بالمعاوضه میداری اوّل بدترین و نزدیکترین
بواقی است و دوم بدتر و نزدیکتر از سوم که بد و نزدیک است امّا فرط محبت انسان
که با نفس و عیال دارد اورا از عیوب و خارہائے ایشان چا ہلے مادرزاد ساخته
فقط بعیوب اہل مدینه عالمے متبحّر گرداند اکنون اے پسر خردمند بدان که بفرمان واجب الاذعان
قرآن یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قُوْا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلِیْکُمْ نَارًا وَّقُوْدُهَا
النَّاسُ وَ الْحِجَارَۃُ[15] ○ منصب ہر شخص ہمین است که خارستان اوّل و دوم را در جه بدرجه
بترتیب عقلی شناخته ہریکے را بکیمیاے علم گلستان ساخته بے خلش خارے بمنزل مقصود
برسد اینست غایت علم اسلامی چه شناختن خارستان سوم و رستن ازان اگرچه هم مذہبی
و ہمرنگی باشد فقط بعقل و تجربه محتاج افتد و اگر غیر مذہبی باشد بعقل هم چندان محتاج نیست
چه جاے علم بنگر که وحوش و طیور و دیگر حیوانات لایعقل ازان نیکو وقوفے دارند و اگر غالب افتند
بگریزند و اگر مغلوب یابند بگیرند چنین خارستان مدینه را گلستان ساختن غایت منصب
پادشاہی ست اکنون امتحان علم تست که آیا خارستان اوّل و دوم را می شناسی یا نه
و اگر بشناسی شکر خدا میکن که علم ترا با عمل آراسته کامگار نموده است و به نیاز بیگوی اَللّٰهُمَّ
زِدْنِیْ عِلْمًا[16] از نتائج فاخرهٔ این علم است که در صاحب خود ملکهٔ کبر نفس که اشرف لوازم
تحصیل کمال است راسخ کرده حالت او را در تنگی و فراخی و درویشی و توانگری و خادمی
و مخدومی و دوستی و دشمنی و مدح نیوشی و مذمت شنوی معتدل و یکسان داشته بتدریج
معدن غناے دلی و گنج قناعت حقانی که خزائن سائر عالم در جنب آن ہیچ و عدم ا

[15] ترجمه اے کسانیکه ایمان آوردید نگاه دارید نفس و عیال خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگها یعنی بت باشند ۱۲

[16] ترجمه الٰہی بیفزا علم مرا ۱۲

در و پیدا کند و اگر نشناسی یقین کن که علم تو باعث بے عملی و وبال جان تو گردیده از چنین علم بخدا پناه می بر و میگوے اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِیْ عَمَلاً تا آنکه در امتحان کامیاب شوی آن همه حالات ماتم آیات مسلمانان که سابق ذکر یافته فقط بسبب اینست که ایشان خارستان نفس و عیال را بشناخته فقط بخارستان اهل مدینه پرداخته اند کسانیکه آن دو خارستان را درجه بدرجه شناخته هر دو را کما ینبغی اصلاح نموده اند بساعتے میتوانند که خارستان سوم را گلستان سازند آے راحت جان هرگاه باغ ارم را که عبارت از مسکن اصلی و گوشه طالب العلمی است گذاشته خود را در امتحان مذکور کامیاب یابی مصلحت همین است که بباغ معرفت حق در آئی که بدنیا از باغ جنت هم خوشتر است **بیت**

پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی	که یکدم با خدا بودن به از تخت سلیمانی

وصف اندک جمال الست وَفَّقَكَ اللّٰهُ تَعَالٰی لِهٰذِهِ السَّعَادَةِ الْاَبَدِیَّةِ لیکن راهگذر آن که بر عین صراط المستقیم واقع شده بذات خود از موے باریکتر و از شمشیر تیزتر بوده حالا از غبارها و خارهاے فقراء زمان که از وصف ایشان بالا گذشت باریکی و تیزی دیگر بران افزوده پس اگر توفیق ایزدی ترا اهل دانسته بچنین باغ راهنما شود باید که اوّلاً بحفظ قرآن و ضبط مضامین آن عزیمتے جازمه مصروف داری که قرآن بنفسه کاملترین مرشدان صراط است حضرت حافظ قرآن و رموز دان فرقان علیه الرضوان میفرماید **بیت**

عشقت رسد بفریاد گر خود بسان حافظ	قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت

دیگر جا میفرماید **بیت**

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست	آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست

خوش میدهد نشان جلال و جمال یار	خوش میکند حکایت عز و وقار دوست

پس از خوان نعمت اطوار نبوی و صحابی بخصوص خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم چاشنی چشیده بقیود و شرایط صوفیهٔ گرامی مثل امام غزالی و سید عبدالقادر جیلانی و مولانای روم قدس اسرارهم خود را محکم بسته بتلاش مرشد عنقا صفت طیر همت را پرواز بلند دهی تا همت و هدایت او برگذر صراط المستقیم سهولتی دیگر مانند برقی خاطف البصر نمایان گردد و مبادا اگر همت پر ریخته شود باید که بعیادت مریضان بی وسیله بخصوص کسانیکه ظاهراً بحالت نزع مبتلا بوده از سر نو زندگی یابند نیکو سرگرم باشی چه این حالت هم فی الحقیقت بمنزلهٔ مرشد است که بسا نهانیهای الهی را بر طالبی بیدار عیان کند که جناب رحمة للعالمین علیه افضل صلوات المصلین هر یکی را بوعد و وعید نیکو تفصیل فرموده آخر همه را در یک کلمهٔ معجز نما جمع نموده اند اَلنَّاسُ نِیَامٌ فَاِذَا مَاتُوْا فَانْتَبَهُوْا و تنها زیارت قبور نیکو نذکر این حالت است و انبار خورندگان هم مائده بر ذات خود نشانهٔ قدوم این دولت است و استلذاذ بعبادات آئینهٔ جمال این صورت است و درین صورت لازم است که زندگی خود بصنعت یا تجارت یا زراعت بسر کنی و بر توانگری فقر که مصداق اَلْفَقْرُ فَخْرِیْ باشد بصد شکر نازی و تن بذلت خدمت یا نحوست گدائی که بدتر از خدمت است هرگز ندهی که طائر بلند پرواز روح بچنین ذلت و نحوست مجروح و مقتول میگردد از ینجاست که حضرت امام اعظم علیه الرحمة و بسا علماء مکرم و حکماء معظم از قبول خدمت و عطیهٔ سلاطین زمان هم پهلوتهی کرده بتجارت و صنعت گذشته اند اگر توفیق ایزدی برای این سعادت مددگار تو شود باید که بر طرق کسب وا نگریسته همان طریقه را اختیار کنی که بسلامت علم و عمل تو قریب‌تر نماید

وبراے خدا راحت ابد را بلذت یکدم فروختہ تلخی دائمی مخری وبصدا ے بے معنی بانغان
ہرگز التفاتے نکنی حالا برترین طرق بنظر آزادی فقط صنعت است وفروترین آنہا خدمت
وتجارت وزراعت میانہ اند اگرچہ درین زمان باعث نحوست مسلمانان بر ان طرق ثلثہ
مردان خار ہا اُفتادہ مانع فراخیٔ دولت شدہ است تاہم ہنوز دران گنجایشے نیکو است
کہ فراخی در معیشت بے ذلّت بخشد وآئین در صنعت وتجارت وزراعت کہ ہر قدر در میان
اہل اسلام بغیر سلیقہ وضابطہ شائع شدہ اکثر بطوائف جہلا مخصوص است تاہم اکثر ان
آسودہ وغیر محتاج پیایٔ علما میرسید کاش اگر این حرفجات درمیان اہل علم بسنتے قدیمہ
رواج یافتے رونقے وبرکتے دیگر افزودہ امیدے بود کہ رفتہ رفتہ بعموم فراخی عالم اسلام
انجامیدے اگرچہ بعد صد سال باشد حرفۂ زراعت وتجارت خود آزمودۂ راقم است کہ
از جہلا زیادہ تر منفعت اند وختم ازینجا براے تو اے فرزند عزیز بہتر میدانم کہ تا وقتیکہ درجہ
از درجات ثلثہ بالا موافق حال ورافع حاجت سوال اُفتد ہرگز تن بذلت خدمت بسپاری
شاید کہ طریقہ آزادگی اسلام کہ بمداہنت علماء یکبارگی مردہ اُفتادہ است بوسیلۂ ہمت تو
باز زندگی یافتہ خیرے تمام نتیجہ دہد اگر توفیق الٰہی بیکے ازان یاور حال تو نشدہ ترا
بقبول خدمت مضطر سازد باید کہ از جمیع مناصب سرکاری فقط خدمت تعلیم را ترجیح دہی
واگر نیابی باید کہ چنان خدمت اختیار کنی کہ اصلا گنجایش رشوت ندارد چہ بر نفس حریص
وثوق عاقلان کم است کہ برا از رشوت را بروز تاویلات خود بنام تحفہ طیبہ بخورانند اکنون
نیکو بیندیش کہ آیا تقرر آن بدست ہنود است یا مسلمان یا انگریز بر تقدیر اوّل ودوم بے طلب
ہرگز مرو چہ بے ذریعۂ قویہ وسفارش جبریہ فعلے عبث است واگر بوسیلۂ جبریہ کامیاب شوی
بار ذلت دیگر از خوشامد وغیرہ ناگزیر بر سر عائد شود حقا این ذلت از نفس خدمت تلخ تر است

ع
چہ نیکو سخنی است
سخن نیک بہ از بیست
سخاوت است
۱۲

وبر تقدیر سوم باز بیندیش که آیا این انگریز بدام مغالطهٔ هنودان یا مسلمانان افتاده است یا نه واگر افتاده نباید بی طلب عبث مرو که مطلب بی ذلت خوشامد ایشان هرگز حاصل نخواهد شد واگر افتاده نباید باز بیندیش که آیا از روی لیاقت برابر دیگر امیدواران هستی یا بهتر یا بدتر بر تقدیر سوم زنهار مرو که مطلب هیچ وجه حاصل نخواهد شد و بر تقدیر ثانی بی منت سفارش متوکلاً علی الله دلیرانه برو و حسب ضابطه عرض نیاز کن که حصول مقصد اغلب است و بر تقدیر اوّل اگر توانی بذریعه سفارش پیش شدن افضل است تا بظاهر سبب ترجیح تو باشد وگرنه بتقریر زبانی که از غیبت دیگران پاک باشد خود را مرجح نمادن درین صورت هم حصول مطلب اغلب است این ضابطهٔ امیدواری که دستور العمل راقم شده است بتجارب ذاتی تشکل گرفته که هر خدمت سرکاری که کردم و میکنم فقط برعایت آن بی منت سفارش و بی ذلت خوشامد یافتم واگر گاهی در امیدواری کامیاب نشدم بنا آن بر غلط فهمی بوده که افسوس پیشتر ندانستم که صاحب دفتر بدام مغالطهٔ هنودان یا مسلمانان افتاده است حقیقت امر این است که انگریزان اقبالمند قومی سلطنت پرورند که هر وقت نظر ایشان بر استحکام و تزئین سلطنت است حسب خواه لائق تر پابند با مسرتی تمام مقرر کنند پس ناگزیر تقرر ایشان اکثر از آلائش خوشامد وغیره پاک بوده هرگز صواب قرار یابد مگر وقتیکه بدام مغالطهٔ هنودان و مسلمانان افتاده باشند معذور اند و هنودان و مسلمانان قومی نفس پرورند که هر ساعت توجه ایشان بتفریح و تقویت نفس است از ینجا هر کسی را جهت بر آمد خواهش نفسانی بهتر شمارند بسعی تمام مقرر کنند پس لامحاله تقرر ایشان با آلایشهای خوشامد وغیره مخلوط بوده از مرکز صواب انحراف یابد بعد یافتن خدمت اکنون خواه زیر هندو کار کنی خواه زیر مسلمان چندان اندیشه خوشامد وغیره نیست بشرطیکه حسب ضابطه عهده خود انجام دهی بیت

بترس از خدا و مترس از امیر	نگو تا مرا کس نگیرد اسیر

غالب الامر زیاده برین نیست که آینده براه ترقی تو سنگی حائل شوند برای چنین چیزی محقر نفس مؤمنه مکرمه را هرگز بشمشیر خوشامد وغیره مکش که تو بروز حشر پیش داور اکبر از آن آخون بهالش عاجز شوی و تو بی نیاز را راضی دار که فقط بزور رضای او چنین سنگ مصیبت بلکه هر کوه صعوبت هم بر هوا پریده ناچیز میگردد بیت

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار	که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

ای اسلام زاده بنظر عبرت و انگر در اسلام که از وقت پیدائش خود چندانکه تلخی حق گوئی شنیده چه خوش تنومند و تندرست بالیده و هرگاه شیرینی خوشامد و ناحق گوئی گوش خورده چه پریشان و رنجور افتاده بعد تعیین مرجع کسب اکنون ای پیشتاز آمده که باید خلفی صالح و نظم مصالح خانه و حفظ عفت اسلامیه و دفع [illegible] پیدا [illegible] بوده باشی تمام بامر نکاح توجه کنی طبع انسان در جوانی که شعبه دیوانگی است بحسن صورت مشتاق تر بوده هر قسم زن را خواه بیند خواه شنود خوش شود و در خوب [illegible] در پیری که شعبه هوشیاری است بحسن سیرت محتاج تر بوده همان زن را نمی پسندد که در جوانی پسندیده لوای عزیز جان از چنان دیوانگی بخدا پناه برده برای چنین هوشیاری التجا کن و درین باب هرگز عجلت مکن که سبب ندامت دائمی خواهد شد چه رابطه زن و شوئی که تا بقای زندگی بطرز انتفاع طرفین وجوباً میباید از دیگر روابط دنیاوی نافع تر ملحوظ شده نظر بر همین خدمت استاد سعدی میفرماید مثنوی

زن خوب فرمانبر پارسا	کند مرد درویش را پادشا
برو پنج نوبت بزن بر درت	که یاری موافق بود در برت

همه روز اگر غم خوری غم مدار | چو شب در کنارت بود غمگسار
کرا خانه آباد و همخوابه دوست | خدا را برحمت نظر سوی اوست

مبادا اگر ناموافق افتد و مرد را استطاعتے نباشد که زن دیگر باز نکاح کند عیش او براے دوام منغص بود زنان پدر زنده از زنان پدر مرده که تحت مادران پرورش یابند مؤدب تر باشند و دختر مردے محتاج و بیدار از دختر مردے مالدار و ناپرہیزگار بهتر است آئینه حسن محمود زنان بنظر عقل حیا و عفت است پس هر زن شرمگین تر و عفیف تر است نزد عقل خوبتر و پسندیده تر است بهتر باشد که لمعه سوم را از لامع دوم اخلاق جلالی پیش نظر داشته با احتیاطے تمام زنهار درین وادی پرخار قدم نهی از نخستین قدم بنسیم حکمت عملی بکوش که بوستان طبیعت زن از خزان کذب پرفتن نیکو پاک بوده هر وقت از گلهاے راستی پربهار و معطر بماند بر استطاعت موجوده خود دین مهر هرگز نیفزائی بهر حال درین باب از حد اعتدال تجاوز جائز مدار و از فضول و حرام خرچهاے رسوم نکاحی پاک باش که این بلا درمیان مسلمانان هند از فرائض و واجبات دینی زیاده تر مرعی شده بسا دولتمندان را بر خاک مسکنت و ذلت نشانده است و می نشاند بغیر عذر شرعی که نزد خداے غیب دان معتبر باشد زیاده بر یک زن هرگز روا مدار که اکنون بمفتی مصلحت دین قاضی صعوبت وقت باهم متفق گردیده بحق عادے مالدار هم چنان فتوی نمی دهند که درین زمان ادب شرعی درمیان زنان هم اکثر مرعی نمانده با آنکه کذب طبعی بران افزوده و عمر قلیل چندان فرصت ندارد که بتادیب زنان هر وقت توجهے گمارد و هرگاه پدر شوی تا توانی فرزندان خود را از بد صحبت همسایگی و هموطنی محفوظ داشته در تربیت ایشان همان ضابطه نگاهدار که براے تو درینجا چیده ام و بدان که حسن خاتمه تربیت انتهائی بر حسن طریقه تربیت ابتدائی

موقوف است چه اگر تعلیم ابتدائی در زمین طبیعت بیخے محکم گیرد طبیعت خود بهار گردیده
بکوشد که بیخ را بکمال نمو رساند وسابق گذشت که طریقهٔ تربیت ابتدائی براے
اطفال اسلامی بسیار بد و ناملائم گردیده سبب اصلی بعموم پستی ایشان شده است
وافسوس خیرخواهان نامی در اصلاح این بدی توجهے نفرموده ترقی مسلمانان عبث
بزبان میخواهند ازینجا بر تو لازم است که تربیت اولا در نفس خود التزام گیری واگر
بعذرے معقول نتوانی باید که هر روز یک دو ساعت بدان فریضهٔ نیکو قیام نموده
بتصحیح اغلاط مکتبی و ترقیٔ علم ایشان بکوشی از ابتداء کسب هر وقت کفایت را شعار
خود ساز و جمع و خرج را اگرچه کم باشد همواره در میزان حساب نگاه دار و میکوش
که چیزے از زر مکسوب ماه بماه ذخیره گردیده تا چهل سال عمر مقدارے معتد به فراهم آمده
ترا از مطالبات عیال فی الجمله سبکدوش سازد و درینوقت اگرچه مدخل کم باشد مخرج
هم کم است و آینده روز بروز بسیاریٔ مخرج یقینی است و بسیاریٔ مدخل موهومی و نفع
یقینی را بامید موهومی گذاشتن کار احمقان است علاوه بران در سن نمو و وقوف
هر وقت خود مرکب طبیعت خادمی بس غمخوار و مددگار انسان بوده و از بار تحمل شدائد
چنان قادر میکند که اگر هر روز بروز بارے گران نهد تاهم چندان ترنجد بر خلاف سن انحطاط
که درینوقت مرکب بیچاره روز بروز از بار جسمانی هم شکوهٔ عجز میکند چه جاے بار خارجی
و هر وقت بخدمت و اعانت انسان محتاج گردد و بادنیٰ مداهنت برنجد و بیمار افتد
پس عاقل را باید که براے فراخیٔ معاش و معاد در سن نمو و وقوف نیکو سرگرم بوده
چیزے بدست خود ذخیره دارد تا بفراغ خاطر رعایت طبیعت کار بهره و چنان او
حسن خاتمه پذیرد مبادا اگر از زر مکسوب چیزے فاضل نباشد از روے لزوم چنان

اهتمام کن که بقرض معاذ الله سنه حاجت نیفتد که این عادت رفته رفته قساوت و تیرگی
در دل پیدا کرده علت حدوث بسا امراض مهلکه شود مبادا اگر گاهی آنهم بچنان شود
مال بکوش که قبل طلب حسب وعده دین وفا شود که مالک قرض دو باستغنا هر چند
از تو مستحق تر و محتاج تر است پس اگر بار طلب برگردن او جبراً عاید شود دیده اینست
چهره خاص تو مستحق پیشگی و بسبب یاوری عام آورده برای آینده در راه حسن معاملت
دیگران هم خار بار رو باشد با هر کسیکه مجهول الحال باشد یعنی هنوز عذر و وفای او
از معاملات مردمان معلوم نبود تا توانی بچنان سختگی معامله کن که او هم نرنجد و هم
نوبت بحاکم وقت نرسد مبادا اگر رسد نیکو بیندیش که آیا غلبه بظاهر حال طرف تراست
یا خصم را بر تقدیر دوم فی الفور قولش بپذیر و خود را با شکر ملزم کن و بر تقدیر اول
باز بیندیش که در خرید غلبه هر قدر زر بمراتب مختلفه صرف شود قیمت آن یا زر برابر است
یا از و کم یا بیش در صورت اولی و دوم نیز از دعوی باز آ که تلف مال و کلفت جهان
مفت روا داشتن کار خردمندان نیست و در صورت سوم اگر سکوت تو سبب انظلام هم
شود ناچار حسب ضابطه کار کن وگرنه ترک دعوی اولی است که جان شیرین را چنین
بسا لحظهای زهرآگین نجات باید که در جنب آن لذت غلبه حسب فیصله عقل هیچ است
و با معلوم الحالان که بسابقه معاملات دیگران هموار از تهمت عذر پاک بوده خود را
وفادار و نیک اطوار نموده اند بچنان دانشمندی معامله کن که هم امروز او خوش شود
و هم فردا نوبت بحاکم وقت نرسد اگر رسد حسب مدعی قوم بالا کار کن لیکن این شکوه
تجربه آینده با هر کس مبادا که این صورت تاسف زیرا که نظر را و از معلوم الحالان
که بار سنه لبقدر هم شده اند اگر چه بیشتر هم باشند تا توانی بچنین راستی قطع معامله کن

[illegible] ۱۲

که او عبرت پذیر شده آینده باز چنان عذر نکند واگر درچنین قطع احتمال حدوث عداوت
باشد تا توانی بچنان راستی وچستی قطع معامله کن که آینده عداوتے حادث نگردد
واگر ضرورت وقت مصلحت معاملگی بیند دست بدست کن یا وثائق کار حسب ضوابط
سرکار چنان مکمل ساز که معاملے ساقط الاعتبار را بجاے بجنگ مرافعه نماند بهتر باشد
که اگر زر وسیم فاضل از حاجت داری حسب حال تبرع کن تاهم قرضه مده که من بارها
تجربه کردم که افسوس اکنون از اهل اسلام کمتر کسانند که لایق اینگونه معامله هم باشند واگر
لیاقتے هست فی الجمله در طائفه جهلاء است در تبرعات هم غور کن که حالا کدام تبرع
بمقتضاے حالت موجوده مسلمانان افضل است اکنون اهل اسلام بادب شرعی
که پراگندگی حال را بجمعیت ماضی باز توان آورد زیاده تر محتاج اند که باصلاح آن
دیگر اغلاط ایشان امید صحت دارد پس اگر زر وسیم تبرع کنی انسب همین است که
فقط در ترویج ادب حسبةً لله کن که از اغراض نفسانی پاک بود ودوست ودشمن
برابر باشند ونه در امثال دعوات عامی مجلس آرائی که با زمان گذشته انسب بود
احسان کسے را که بارے بر تو نموده است چنان فراموش کن که اگر باز باحسان او
محتاج شوی خجالت کشی وچندان ستایش کن که اگر بسمع دیگران رود باو نیفتد چه بتوان شد
که باعث چنین نیکوئی نفقط خصوصیت شخصی بود ونه نوعی در خطابات حاضرین هر اسلام
خاصه این تا توانی تکلفات زبانی وتصنعات هندی را که بدل چیزے نباشد بگذار و
آن آداب والقاب خطابی وکتابتی مخلصانه مرعی دار که بے تکلف در دل بگنجد واینکه
در خطابات پیشینیان را که بجز السلام علیکم وعلیکم السلام تکلفے نبود انها باعث تضمن
مستحی ولی چه سلامت معاشرت ولطف زندگی می نمود ولیشنو از خطابات انگریزان

که فقط صباح خیر میگویند و عزیز من بینگارند چه مایهٔ خیریت هم‌قومی و عزت حسن زندگی
وا نمایند پس گوش بنه در خطابات هندیان که عنوان را از روی رسم بی‌معنی
و تکلف عرفی بهزاران القاب و آداب پر سازند کاش اگر یک دو از آن با معنی بودی
زمین هند از جوش خودرمی و برتری در خود نگنجیدی زر نقد نداشته بعشق ناموری
و دولت افزائی دماغ گرم کرده اموال موجوده را بطمع خرید زمینداری وغیره هرگز
بر سود گرو مگذار که اول بنای کار بر حرام است و آینده زندگی و آمدنی هر دو مبهم
بسا بی زر عاشقان دولت را دیده‌ام که در چنین وحل عشق بازی سرنگون افتاده
اصل و فرع هر دو باخته چنان زمین خورده‌اند که آینده اگر برخیزند فقط بنفخ صور برخیزند
طمع آشنای راست معامل و همسایهٔ نیک معاشر که وسیلهٔ راحت و آرام زندگی شوند
هرگز مدار که حالا وجود چنین عالی گوهران هر جا از کیمیا هم نایاب‌تر است لیکن بدی
و اذیت همسایگی و تنگی لوازم زندگی درین روزگار بنسبت قری در امصار کمتر است
چه امنیت و راحت و برکت معیشت که در زمان پیشین باعث اراضی کم خراج
و همسایگان با مروت بغیر نگرانی سلطنت هر قدر میسر بود اکنون با چندین لافهای
نگرانی و شایستگی هر یکی بضد خود منقلب گشته افسوس و ها سنت شرافت را از شهرها
رذالت بدتر گردانیده است مبادا اگر در راهگذر تو مشکلی مثل بیماری و تنگی روزی
چنان پیش آید که همه اسباب محموده دنیاوی لب بعجز کشاید از اسباب انقطاع کلی جوی
و بدرگاه کارساز بصدق نیاز متوجه شو و در میان امید و بیم زیسته زوال مشکل با آه و زاری
میطلب تا آنکه حاجت برآر شود و از درازی مدت انتظار و ناکامی مطلب ملول و
تنگدل مشو و دست از طلب مدار چه بر و تعالی شانه چیزی واجب نیست و بجز در او

دربے دیگر ہم نیست غالب است کہ سبب تاخیر یا قصوری از تست کہ در شرائط طلب
سرزدہ یا خطائے از تست کہ سابق صادر شدہ ہرچہ فی الواقع باشد بعینہ مشخص
نمودہ اصلاح کن و باز مدعی مطلب تاہم اگر تاخیر روے دہد یقین کن کہ درینجا
مصلحت ایزدی است پس اگر روزے اجابت فرماید عین فضل است وگرنہ عین عدل
ازینجا طالبے صادق را باید کہ از آغاز طلب قضاے حاجت خود بر مصلحت خداے
غیب دان و مہربان موقوف دارد کہ اگر او تعالیٰ شانہ مصلحت شمارد برآرد
وگرنہ باز دارد و ہر دعاے طلب را بفراخور حوصلہ و مرتبہ خود مقرون کن
تا سوال بمقتضاے عقل انسانی ہم بیجا نیفتادہ صلاحیت حصول جوابے دارد
تا توانی ہمہ تکالیف دعا را بر نفس عزیز خود بردار و دیگران را زیادہ تکلیف مدہ
کہ دعاے نیازمندان با دل تضرع و مشقت ذاتی ایشان ہر قدر اثر اجابت
بے نیاز بر نماید بمشقت دیگران بیدل نماید اگر خواہی کہ در مہمے با مردمان مشاورت کنی
با چنین آزادان و حق گویان مشورت کن کہ ہم ترا نترسند و ہم توقع احسان تو نکنند
و دفتر عمر کہ دران نقوش معاملات و دیانات روزانہ ثبت می افتد ہر شب بنظر احتساب بیفگن
کہ آیا در کدامی امر سقمے ماندہ است یا نہ تا تلافی آن زود ممکن باشد مبادا اگر سقمے
یافتہ شود آنرا خواہ قبل اصلاح باشد خواہ بعد آن حسب اجازت شرع و مصلحت موقع
بر سر ملا با کشادہ پیشانی اقرار و اظہار کن شاید کہ این شرافت مخصوصۂ اسلام کہ
افسوس از مدتے دراز مردہ افتادہ مسلمانان را ہم مردہ دل ساختہ است باز زندگی
یابد و اگر ہر شب چنان اتفاق نرود پس ہر ہفتہ کن و اگر این ہم میسر نباشد پس ہر ماہ کن
زیادہ برین مہلت مدہ مبادا کہ سبب ندامت دائمی شود ہوشیار کہ در عبادات و

مناجات شبانروزی با خدای بی‌نیاز با نیاز چه میگوئی و بعد ازان چه میکنی مباد که این کردار تو بر خلاف همان گفتار تو صادر شده سبب الزام و مواخذهٔ تمام بر تو گردد همچنین ای فرزند گزین بروفق نقل و عقل همین محتسبانه زیبنده هرگاه بسر حد چهل و یکم سال قدم نهی یقین کن بهار باغ عمر گذشت و افسوس باز نخواهد آمد و اکنون آغاز خزان که از زمستان ﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾۵ رسیده وقتاً فوقتاً ریزش و ویرانگی در برگ و بار افزاید که امروز درد دندان است و دیگر روز درد سر و دوران است وسوم روز ضعف بصر است و چهارم روز غلبهٔ زکام و رنج صدر است علی هذا شکایت بر شکایت افزاید و از حالت بحالت گرداند و خون که حامی مادهٔ وجود است رفته رفته برطوبت بلغمی که طالب مادهٔ عدم است تحلیل کنانیده آخر روزیکه حالت پیری را با اول حالت طفلی یکسو ساز گار سازد دران روز هر آئینه از بیخ و بنیاد براندازد لیکن اوائل عهد پیری بنظر آنکه وقت تکمیل فضائل باشد بهترین اوقات است چه باعث اعتدال طبیعی در قوای شهوی و غضبی قوت عقلی غلبه یافته حق و باطل را بجوانش ظاهر هم انسان چنان عیان کند که او را مجال انکار اصلا نباشد تاهم اگر انسان درینوقت بتدارک مافات سرگرم نشود افسوس که ابله است که سطیع چنین قوت عاقله خود هم نگردیده سبب ظاهری برسیدن اقتران از حضرات انبیاء علیهم السلام بعد چهل سال عمری باشرف پایهٔ پیغمبری همان است که اکنون گذشت پس ای عزیز جان اکنون باید که مرکب طبیعت را وقتاً فوقتاً بغذای طب جسمانی بقدر حاجت و غلبهٔ رطوبت بشتی بخشیده در میدان زهد و ریاضت جولان دهی و چندانکه در طی مراحل عمر پیش و بیشتر قدم نهی بکوش که از بار مطالبات دنیا هم روز بروز سبک و سبکتر شوی تا آنکه هرگاه

۵ زتیم مرکز را عصا و را بجنبش قوی تیم رتیلی او را در جسدی او ۱۲

بسر حد پنجاه ساله رسی یقین کن که وقت قریب رسیده است که مدت تغریب الحمد لله تمام شده وجود دنیاوی فناپذیر شود و وجود اُخروی مد نظر پس درینصورت هر قدر زود ممکن باشد از دنیا ناخوش شو و قطع تعلق کن **بیت**

جوانی شد و زندگانی نه ماند	جهان گو ممان چون جوانی نماند

اکنون مصلحت همین است که انتظام امور خانگی بدست چنان وارث سپار که صالح ترین همه باشد اگرچه بنظر سن کوچک ترین بود هرگز نباید که در تقسیم ترکهٔ خود درمیان ورثه اندیشهٔ انتظامے کرده مداخلتے کنی چه فرائض تقسیم ترکه از جانب خداوند مهربان و مصلحت دان مرتب شده اهل اسلام را چنان بے نیاز نموده است که زائد بران هرگز متصور نمی توان شد آرے اگر مالے معتد به داری باید که در اطوار میراث خواران نیکو بنگری که آیا اهلیت و صلاحیت اسلامی از مجموعهٔ احوال ایشان بدرجهٔ اطمینان دلی حسب احتساب حقانی میرسد یا نه واگر رسد فاضل را ترکه گذاشتن مصلحت است که بعد موت هم از چنین ورثه نفع متوقع است واگر نرسد فقط بقدر قوت لایموت گذار چه در گذاشت ترکهٔ فاضله مضرتے خطرناک متیقن است گویا دزد حرامی را شمشیر غازی بخشیده که اولاً ترا بکشد که نیکنام ترا بارتکاب فضائح و قبائح برباد دهد و ثانیاً نفس خود را بکشد که هر کس بنفرین و زشتی نام او گیرند و مواخذهٔ اخروی امرے ثالث است بسا دولتمندان بخیل را دیده ایم و می بینیم که دیار و دا بدست ناخلفان مالے انبوه گذاشته خود در کوچهٔ فراموشان چنان نابرسا و فراموش اُفتاده اند که گویا گاهے عالم زندگی هم ندیده واگر گاهے بیاد آمده بصد زشتی آمده و ناخلفان در کوچهٔ خانه بدوشان چنان غریب و ذلیل و ناتوان اُفتاده اند.

ف کوچهٔ فراموشان یعنی گورستان

که آینده که از هواے زاد بوم هم دست شسته بعد انتظام و توکیل امور خانگی
اکنون اے راحت جان ذکر الٰهی را غذاے خود میساز و آمرزش و حسن خاتمهٔ خود
از جوش دل و بارش چشم میطلب که مدار همه خرمن نیکی و بدی بر خاتمه بود فقط
دم واپسین از زمانهٔ زندگی معتبر بر آمده است که اگر این دم نیک است همه دهها نیک
وگرنه معاذ الله منه همه بد وکسے از روے یقین نمی داند که چه گونه خواهد گذشت
این همه مساعیٔ علوم دینی و ریاضت هاے زهد و درویشی که دیده و شنیده می شوند
سجوف همان لاعلمی است اکنون هر دم زاد راه وطن از اعمال حسنه نیکو مهیا داشته
چشم امید بر فضل خداوندی نهاده و چشم بیم بر عدل او لرزان گذاشته به ندا ے
يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً
منتظر باش و بمجرد استماع آن با صد شکر و منت لبیک بگوے و بخطاب فَادْخُلِي
فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي شادان و فرحان و گریبان هستی چاک کنان
الْحَمْدُ لِلَّهِ إِنَّا وَجَدْنَا مَا وَعَدَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ حَقًّا گویان در وطن
بر و و با هواداران بے رنگ و بے ریا در آمیز اکنون بنعمت و اجر غیر ممنون
و ابد مقرون فیضیاب شده بمضمون صدق مشحون فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بے اندیشه چیزے باش رَحِمَكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ
وَبَارَكَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِكَ آمین وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ سَيِّدِنَا
مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَآخِرُ كَلَامِنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ٥

اشعار زیرین حسب حال راقم غمگین در خاتمۂ کتاب نصیحت آئین با تاریخ اختتام ثبت افتاد

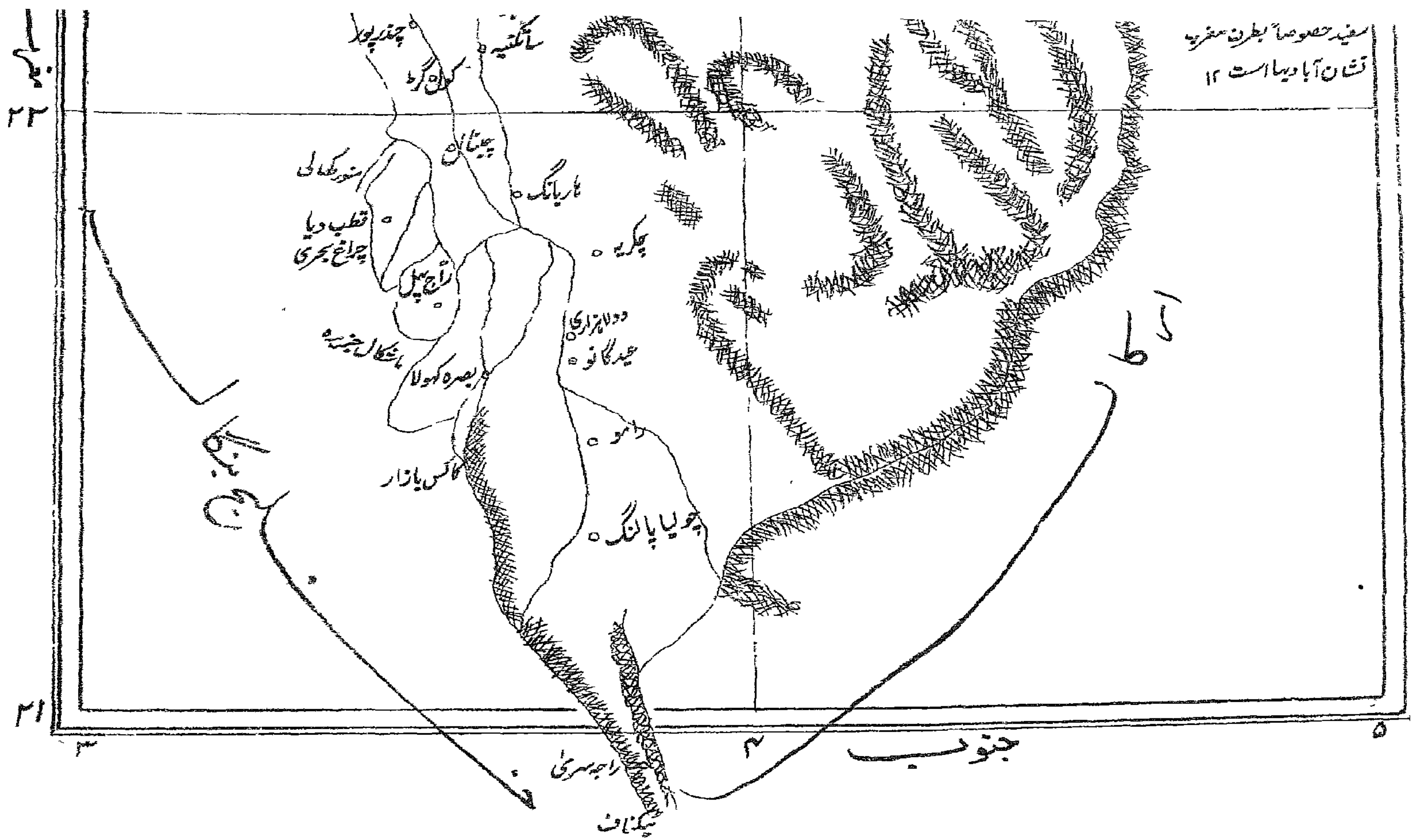
مثنوی

دست کش در آستین اے دل کنون — اترک الدنیا و دع ریب المنون
تلخ و شیرین گفتنیہا گفتۂ — درد و درمان را بہم پیوستۂ
پس جمادی الثانیہ وقت سعید — روز آدینہ کہ باشد روز عید
سہ صد و شش سال بعد یک ہزار — منصفا گو نقش بست این نگار
دفتر است این از کرام الکاتبین — اختر است از فیض رب العالمین
خوش بخوانش گرد عالم گشت کن — نور چینش سیر بحر و دشت کن
حیف این بازار گیتی سرد شد — خود پسندی مایۂ ہر مرد شد
حق شناسی از میان برخاستہ — قدر و اجر حق نمائی کاستہ
آن نبات پارسی شیرین زبان — از زمین ہند شد عنقا نشان
غم مخور زان ہست مولی یار غار — رازدار و رحم یار و غمگسار
یار بیند اجر بارد کارساز — رنج داند گنج بخشد بے نیاز
گر تو اے دل رنج بردی بے شمار — دست زن بر فضل مولی عرضدار
اے رضاے فیض یزدان الامان — برہن افتادہ کار و خستہ جان
کے توانم ناز قند پارسی — ناتوانم در زمین بے کسی
نازش من آنکہ فضلت یار شد — دستگیر و رہبر این کار شد
گر تو دانی حق گذاری کردہ ام — دوستان را غمگساری کردہ ام
ہر چہ گفتم از رہ دین گفتہ ام — لعل جان را در پے این سفتہ ام

پس نیاز من پذیر اے مہربان | ده فروغ این نامہ بر دوستان
از شہابش چشم شیطان کور کن | در نقابش بزم یاران حور کن
ورنہ آنرا از نظر افتادہ دار | ہم مگیرم اے خطا آمرزگار
صرف کن اوقات کار و بار من | در رضاے حکمت اے غمخوار من
ربنا[1] یسر امرنا خیر الوکیل | اهدنا انت الی خیر السبیل
شملنا اجمع و الف بیننا | ایدِ الاسلام نوّر عیننا

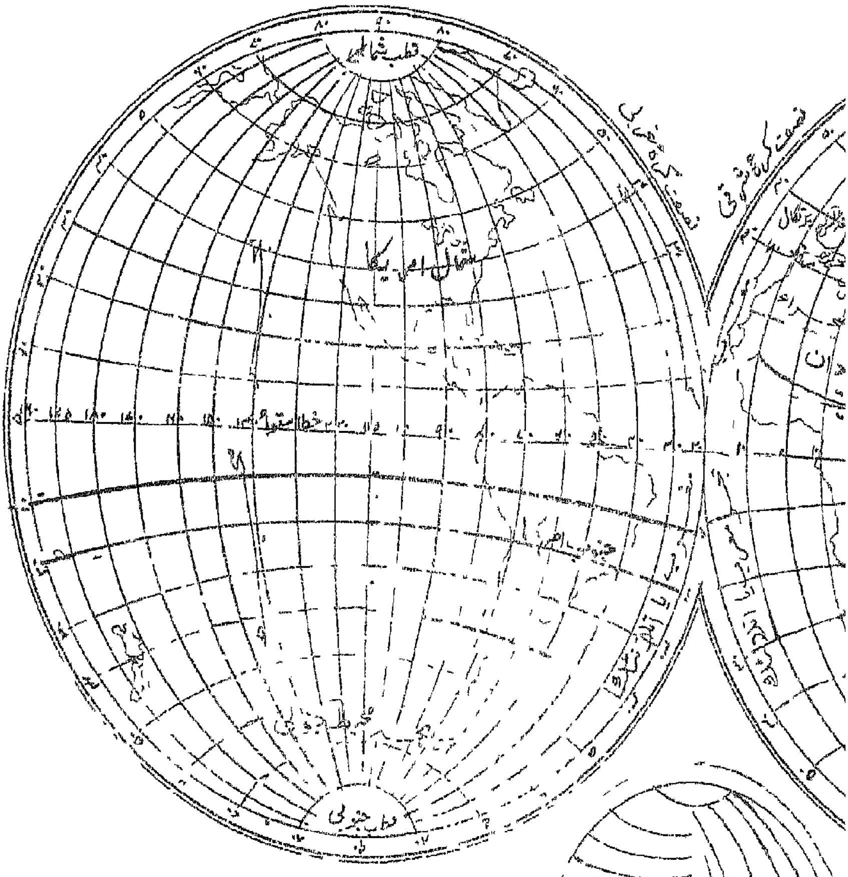
تمت بالخیر

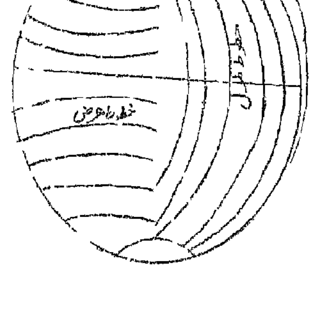
[1] ترجمہ اے پروردگار ما آسان کن کار ما را اے بہترین کارسازان راہ نما ما را اے بہترین راہنمایان ۱۲ جمع کن پراگندگی ما را و الفت دہ در میان ما و دین اسلام را روشن کن چشم ما ۱۲



شمال
۲۲
۲۱
۳
۴
۵
جنوب
چندرپور
کوڑ گرہ
چیتاں
سنور کدالی
قطب دیا
چراغ بحری
راج پیل
بصرہ کھولا
کانس بازار
ہاڑیانگ
چکریہ
دولا ہزاری
چیدگانو
رامو
چولیا پانگ
راجہ سرلی
ٹیکناف

نقشهٔ دنیا





باید دانست که خطوط عرضی باعتبار خط استوا شمرده میشود و خطوط طولی باعتبار مقامی مفروض مثل گرینیچ انگلینڈ و کلکته وغیره در نقشهٔ هندوستان خطوط طولی باعتبار گرینیچ محسوب شده و در نقشهٔ اسلام آباد باعتبار کلکته.

اغلاط صحیفۃ الاعمال و مراۃ الاحوال مع تصحیح آن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	کہربائی	کہربائے	۱۲	۹	نار	ناز
۱	۴	بستر	سرش	۱۴	۴	پروردے	پروردندے
۱	۴	دوران	بدوران	۱۴	۸	ہردوما	ماہردو
۲	۹	بلیج	بلیغ	۱۴	۱۱	تمیز	تمییز
۲	۱۳	بعد لفظ فراہم متروک	آمد	۱۴	۱۵	تمیز	تمییز
۳	۱۸	مطاوی	مطاوئ	۱۵	۳	ہما	ہمانا
۵	۶	ضروریۂ	ضروریہ	۱۷	۱	لبطلانت	لبطالت
۵	۱۱	عمری راقم	عمریٔ راقم	۱۷	۱۸	آسائش	آسایش
۵	۱۶	کشت	کشت زار	۱۸	۶	واویلا	واویلاہ
۵	۱۹	در نفخے	دران نفخے	۱۹	۱۰	بعد	بعهد
۶	۹	ظاہری	طائرے	۱۹	۱۵	روش	روشن
۶	۹	طوبی اسلام	طوبیٔ اسلام	۱۹	۱۶	بوسے	خوسے
۶	۱۶	زندگانی ما	زندگانیٔ ما	۲۰	۱۳	اژدہام	ازدحام
۷	۷	پیوشتہ	پیوستہ	۲۰	۱۶	آلائش	آلایش
۷	۱۰	مادری ما	مادریٔ ما	۲۱	۳	بود اگر	بود کہ اگر
۷	۱۳	صحیفہ	صحیحہ	۲۲	۱۹	عدالت تسویت	عدالت و تسویت
۸	۱	دوستا ستر	دوستر	۲۵	۱	است	استت
۸	۳	للرضا	للتقویٰ والرضا	۲۵	۹	چشیدے	چشیدہ ے
۹	۶	نداشتے	تداشتے	۲۵	۱۶	ستائش	ستایش
۹	۱۴	داد وہی دے	داد وہیٔ ے	۲۶	۲	نشستہ	نشستہ
۹	۱۷	برائے	برائے	۲۷	۷	رشید	رسید
۱۲	۸	آغار	آغاز	۲۸	۳	ازطرف	ازہر طرف

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۸	۶	امّارہ	امّارۂ	۴۸	۲	مقررہ متحصّنین	مقررۂ متحصّنین
۳۹	۱۲	آزار	آزرا	۴۸	۳	زواوی	زوایاے
۳۹	۱۴	ہوگلی	بہوگلی	۴۸	۷	زبان خامہ	خامۂ زبان
۳۰	۴	آوردے	آوردے	۴۸	۱۸	غیب نماتر	عجیب نماتر
۳۱	۳	آرائش	آرایش	۴۹	۱	نوکت	نوک
۳۱	۶	پیس	پیش	۴۹	۸	نگاہ	نگاہ
۳۱	۱۳	دائرہ مروّت	دائرۂ مروّت	۴۹	۱۷	شنتانہ	صحنتانۂ
۳۳	۱۰	واقعہ مشہورۂ	واقعۂ مشہورۂ	۴۹	۱۷	راہ نماے	راہ نمائی
۳۵	۲	حاجت	صاحب	۵۲	۱۱	وزر	و وزر
۳۵	۴	گنجائشے	گنجایشے	۵۳	۱۶	عامہ اسلام آباد	عامۂ اسلام آباد
۳۷	۸	پزشکان	پزشکان	۵۴	۴	عام	عامہ
۳۹	۲	نگین	نگین است	۵۴	۵	کہربائس	کہربائش
۴۱	۱۸	بنجذب	منجذب	۵۴	۵	معجرۂ	معجزۂ
۴۲	۱۱	عام	عوام	۵۵	۵	بقرمایند	نفرمایند
۴۲	۱۱	تمیز	تمیز	۵۵	۹	اعتقاد	انعقاد
۴۲	۱۵	سوذی	موذی	۵۶	۱۸	شفعہ	شفعہ
۴۳	۱۷	انفکاک	انفکاک	۵۸	۲	نہی	نبی
۴۳	۱۸	جہلاء	جہلاء	۵۸	۷	یا اصرار	با اصرار
۴۳	۱۹	طلبہ سر آوردہ	طلبۂ سر آوردہ	۵۸	۱۴	کہ صریر	کہ از صریر
۴۴	۷	مفائق	مضائق	۵۸	۱۶	فریق	فریق دیگر
۴۶	۷	متبع	متتبع	۶۱	۱۹	وبرخود	برخود
۴۶	۱۱	انگارند	انکارند	۶۲	۱۵	متعدیۃ الشان	متعدیۂ الشان
۴۶	۱۳	وقضیۂ	وانفصال قضیۂ	۶۳	۲	آوردہ	آوردو
۴۷	۱۲	اضافہ چیزے	اضافۂ چیزے	۶۳	۹	ندارد	ندارند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٦٤	١٤	کہ چہ	کہ ہرچہ
٦٤	١٥	بخط نہند	بخط بفرمان نہند
٦٤	١٥	ناروا است	نادراست
٦٥	٤	بآزادگی	بآبادگی
٦٦	٩	مقال	مقام
٦٦	١٣	بعلم	بصلح
٦٧	١٤	آخرنا	آخر با
٦٨	١٧	محوم	لحوم
٦٩	٤	تیزرفتاری	تیزرفتاری
٦٩	٦	ذنابائی	ذنابائے
٦٩	٩	نمائش	ونمائش
٦٩	١٧	گذید	گزید
٧٣	٤	محبت	حجت
٧٣	١٨	جہ مضاعف	چہ مضاعف
٧٥	٤	منقوس	منقوش
٧٥	١٤	یوم ھم	یلاقوا یوم ھم
٧٦	٥	جفاجویان	جفاخویان
٧٦	٥	سازند	نسازند
٧٦	١٤	بدخطی	بدفعلی
٧٦	١٤	ہستمند	مستمند
٧٦	١٧	روز	زور
٧٦	١٨	فروغ	وفروغ
٧٧	٦	نگرود	نگرود
٨٠	٣	گرائی صاحبان	گرائی صاحبان
٧٨	١٣	پرحقارت	پرصفات
٧٨	١٣	چہرہ	چہر
٧٩	٣	رنج	ریخ
٧٩	٦	حقیقت	حقیت
٧٩	٨	صفت	صنعت
٧٩	١٠	منکشف	منکسف
٧٩	١٦	جوہر فروشی	جو فروشی
٧٩	١٧	خودستائی	خودستاسے
٨٠	١٣	پردہ کوری	پردۂ کوری
٨١	٨	کہ بیان	کہ بربیان
٨٢	٣	گردند	گردند
٨٢	٩	پاک اند	پاک ماند
٨٣	٣	محاسن ذاتی	محاسن ذاتی
٨٥	٥	زبردستی	زبردستی
٨٦	٦	سوزش	سورش
٨٦	٧	رستخیری	رستخیزی
٨٦	١٨	بہترک	نہترک
٩٠	٦	نیازہا	نیازہا
٩٠	١٨	زبارت	زیارت
٩٠	١٩	مجاز	حجاز
٩١	٧	ہردوزبان	ہردریان
٩١	١٣	آئین	آہن
٩١	١٣	جوہر یکتائی	جوہر یکتاسے
٩١	١٠	بشفقت	بصفت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۲	۱۲	سرتاسر	سرتاپا	۱۱۶	۱	بخیزد	خیزد
۹۴	۳	میشوند	میشود	۱۱۷	۱۱	جهان	چنان
۹۸	۹	شغال	شغّال	۱۱۷	۱۴	باهفتم	تاهفتم
۹۹	۱۶	خیرخواهی صادق	خیرخواه صادق	۱۱۸	۸	لگارند	نگارند
۱۰۰	۵	بجایش	بجالش	۱۲۰	۹	هرگر	هرگز
۱۰۰	۶	بمقصد	درمقصد	۱۲۲	۳	دارند	دارد
۱۰۰	۱۲	هرگر	هرگز	۱۲۴	۵	پدانشمندی	بدانشمندی
۱۰۳	۷	نه گنجد	نگنجد	۱۲۹	۲	بردارد	پردازد
۱۰۳	۳	بدراثر	پداثر	۱۲۹	۳	مشاهده چشم	مشاهدهٔ چشم
۱۰۴	۱	زنقض العهد	ونقض العهد	۱۲۹	۴	متصله آن	متصلهٔ آن
۱۰۴	۳	بمستی	بمستیُ	۱۳۵	۱۸	بهتر	بتر
۱۰۵	۱۱	بردارد	برداراد	۱۳۶	۳	والمذهب	المذهب
۱۰۷	۴	زار	آزار	۱۳۶	۷	بیفتد	نیفتد
۱۰۷	۱۳	یاتصدیق	باتصدیق	۱۳۷	۱۶	وارهانید	وازهانید
۱۰۷	۱۷	باجمیّت	باجمعیّت	۱۳۸	۸	مغزبالی	مغربلی
۱۰۸	۷	وحشم	وحشتم	۱۳۹	۱۳	صنعت	صفوت
۱۰۸	۷	بیفزود	نیفزود	۱۴۰	۷	میفرمایند	میفرماید
۱۰۹	۴	دارند	دارد	۱۴۰	۸	راه کند	ره بکند
۱۰۹	۱۸	سبس	سبش	۱۴۰	۱۶	ستعارف	تعارف
۱۱۱	۴	واستادان	دهم استادان	۱۴۱	۱۸	حامل	حائل
۱۱۱	۱۳	شتر	شتر	۱۴۳	۱۰	ندیده	ندییده
۱۱۳	۹	بریش	بجریش	۱۴۴	۱۷	فعلے	فصلی
۱۱۳	۱۶	خیانت	صیانت	۱۴۵	۷	جمیع	جمع
۱۱۳	۱۸	فرورفته است	پذیرفته است	۱۴۶	۱۱	وبپسے	وبس

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵۰	۳	ان را	یاران را	۱۸۱	۱۱	جوابی	خوابی
۱۵۲	۸	تاآخر منصور	تاآخر دور منصور	۱۸۱	۱۷	استراد	استرداد
۱۵۲	۱۹	عجب	لیجب	۱۸۳	۴	نعمتہاے	نعمتہا
۱۵۴	۱۳	مناظرہ	مناظرہ	۱۸۳	۵	میفرماید	میفرمایند
۱۵۵	۱۸	بگذارد	بگدازد	۱۸۳	۱۳	جمیعۂ	جمیلۂ
۱۵۸	۱۹	بار	باز	۱۸۳	۱۹	بدان	بدن
۱۶۳	۳	چشیدہ	چسپیدہ	۱۸۳	۱	بخشد	بخشیدہ
۱۶۳	۱۰	حقیقتِ	حقیقتْ	۱۸۳	۹	تجارب	تجارت
۱۶۵	۱۵	بسترِ	بستر ہرگاہ بر	۱۸۳	۱۳	پسنیان	پشیمان
۱۶۷	۱۸	ونیز امر	ونیز این امر	۱۸۴	۸	سخنشانہ	سختانہ
۱۶۹	۱	متّبعان	متّبعان	۱۸۴	۱۹	حکام	حطام
۱۶۹	۶	ریستندے	زیستندے	۱۸۵	۱	نبند	زبیند
۱۶۹	۱۸	گذست	گذشت	۱۸۵	۱۱	تشوند	نشنوند
۱۷۰	۲	بستی	پشتی	۱۸۶	۴	مراحل	چنان مراحل را
۱۷۱	۱۶	نشتہ	نشستہ	۱۸۶	۵	راہ پیماے	راہ پیمائی
۱۷۳	۹	وعطیہ	وعظیہ	۱۸۶	۱۱	بعدہٗ فرو نشند قریب	اگرچہ از دواخانہ [illegible]
۱۷۳	۱۳	وچشم	دو چشم			یک سطر متروک	دارو یابد [illegible]
۱۷۳	۱۵	عاقہ	عمامہ				واجب [illegible]
۱۷۳	۵	الصلوٰۃ	الصلوات	۱۸۷	۳	میشنوند	میشنویم
۱۷۳	۵	متوجہ	موجہ	۱۹۱	۱۳	دلیرانہ	دلبرانہ
۱۷۵	۱۰	جدال	وجدال	۱۹۴	۱۵	کدام	کدام خبر
۱۷۶	۲	غضب	عصب	۱۹۶	۱۹	اَلمُؤ	اَلمُؤمِنُونَ
۱۷۸	۱۹	صفت	صف	۱۹۸	۱۵	شہنشاہی	شہنشاہی
۱۸۰	۱۰	خیالان	خیالات	۲۰۱	۳	بحکمت	بحکمت چین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط
۲۰۱	۸	بازی	بارے	۲۴۱	۱۴	بیچیند
۲۰۲	۱۰	سجیلہٗ	سجلیہٗ	۲۴۲	۱۹	پیس
۲۰۳	۱۵	کمال	کمک	۲۴۴	۱۶	زمان
۲۰۴	۱	نبانجامد	نیانجامد	۲۴۹	۱۰	منقّش
۲۰۴	۴	واز	وار	۲۵۰	۱۶	باستغناے
۲۰۵	۳	بےعلمی	بےعملی	۲۵۱	۴	تواریخ
۲۰۶	۱۳	بشناسند	نشناسند	۲۵۳	۹	ناطرین
۲۰۷	۱۵	لسنجیدہ	نسنجیدہ	۲۵۵	۱۳	ناحق گوئی
۲۱۱	۸	ہند	نہد	۲۵۷	۱۴	دہان
۲۱۲	۱	الصلوٰۃ	الصلوات	۲۶۰	۱۰	اران
۲۱۴	۱	راز	زار	۲۶۱	۴	بشناختہ
۲۱۴	۴	مزاہم	مزاحم	۲۶۱	۱۲	ازوصف
۲۱۵	۴	علیٔ	علی و	۲۶۲	۴	روم
۲۱۸	۴	آبادیہا	آبادیہاے	۲۶۲	۱۲	ایثار
۲۲۰	۵	عربی	غزلی	۲۶۲	۱۶	تحروح
۲۲۳	۴	قاجاوی	قاجاری	۲۶۳	۱۱	بسپاری
۲۲۵	۱۴	بوجہ	بودہ	۲۶۴	۱۳	بعد لفظ است متروک
۲۲۷	۱۳	تاجگذار	باجگذار	۲۶۶	۵	دیدار
۲۳۱	۳	تغریت	تقریب	۲۶۹	۱۳	مجلس آرائی
۲۳۲	۸	سعادت	سعادات	۲۷۰	۴	خورمی
۲۳۶	۱۴	انجباء	اجتباء	۲۷۱	۱۳	وقتر
۲۴۰	۱۸	حقیت	جہتیت	۲۷۳	۱۵	گیرند
۲۴۱	۱۰	بعد انحصار این قریب یک سطر متروک	جہان منعقد گشتہ بین چہار دیوار اور ... حق (فقط درمیان این)	۲۷۴	۳	بود

اطلاع

کوئی صاحب اس کتاب کے چھاپنے و ترجمہ کرنے
و تغییر و تبدیل فرمانے کا قصد نفرمادین یہ سب حقوق
مصنف کے لئے محفوظ ہین

اعلان

یہ کتاب مولوی عبد العلی صاحب عربی پروفیسر ہوگلی کالج
کے پاس سے باداے یک روپیہ اصل قیمت و دو آنے
محصول کے مل سکتی ہے۔ نشان ڈاکخانہ چنچرہ ہے